

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
صحت نامہ کتاب تذکرۃ الحق مع ترجمہ کتاب ہدیتہ الحق

۵۱۶

صحیح	غلط	۲	۳	صحیح	غلط	۲	۳
من	من	۱۲	۱۵	من	من	۲	۱
عقیدہ اور اس کا	عقیدہ اس کا	۲۳	"	المحبوبین	المحبوبین	۱۴	"
وورد کیا	وورد کیا	۶	۱۴	التابعین	التابعین	۱۶	"
معنیات	معنیات	۴	"	فقہ	فقہ	۸	"
فہم گئے	فہم گئے	۹	۱۹	فرمودہ	فرمودہ	۱۹	"
نہ ہمارے	نہ ہمارے	۲۰	"	دیباچہ	دیباچہ	۱۱	۲
اصلی اور دلی	اصلی اور دلی	۱۶	۲۰	ترجمہ دیباچہ	ترجمہ دیباچہ	۱۱	"
تذکرہ	تذکرہ	۶	۲۱	معلق	معلق	۱۳	۵
وجود و ہستی	وجود و ہستی	۱۴	"	ترجمہ دیباچہ من کتاب	ترجمہ دیباچہ من کتاب	۱۳	"
ما فی نفسی	ما فی نفسی	۲۳	"	ترجمہ دیباچہ من کتاب	ترجمہ دیباچہ من کتاب	۲۰	"
از بعض مواد	از بعض مواد	۱	۲۳	موفق	موفق	۲	"
موجودہ امور و احوال	موجودہ امور و احوال	۳	۲۴	دل	دل	۲	۸
سے اسکا فنا	سے اسکا فنا	۱۸	"	درمند	درمند	۱۰	"
واقع شود	واقع شود	۳	۲۵	انجلیہ اسلیہ	انجلیہ اسلیہ	۲	۹
ایمان آورد ایمان آورد	ایمان آورد ایمان آورد	۸	۵۰	عرضداشت	عرضداشت	۱۰	"
از بد یہا	از بد یہا	۱	۲۸	ترجمہ	ترجمہ	۳	"
نہ ہتھیں کے	نہ ہتھیں کے	۱۶	"	جماعۃ مبنی	جماعۃ مبنی	"	۱۱
یحب	لا یحب	۲۱	"	اعمرہ	اعمرہ	۲۱	۱۳
ماند لایکب الکافرن	یحب الکافرن	۱۴	۲۹				

[illegible]

[illegible]

۳	۲	فی المصدر	فی مصدر	۱۰۳	۱۳	اضافت	اضافت
۱۵	۶	کیفیت کازو	کیفیت ذات کازو	۱۴	۱۴	باخبار	باخبار
۱۹	۱۹	یعنی	یعنی	۲۲	۲۲	حکم او	حکم او
۹۶	۱	ووجب التوحد	ووجب التوحد	۲۲	۲۲	خود وجود	خود وجود
۲	۲	مفهوم	مفهوم	۱۱	۱۱	اجمال	اجمال
۲-۹	۲-۹	نظر	نظر	۱۲	۱۲	متکثر	متکثر
۱۳	۱۳	یکدیگر و به تن	یکدیگر و به تن	۱۳	۱۳	متکثر و	متکثر و
۷۲	۷۲	حقیقی یا حکمی بمقابل	حقیقی یا حکمی و از	۸	۱۰۵	میکنند	میکنند
		یکدیگر	حقیقی یا حکمی بمقابل			ذکر بیان توحید	ذکر کیفیت توحید
		یکدیگر	یکدیگر	۱۳	۱۳	وحدت او	وحدت او
۹۷	۱	وکان مابین حکما	به عبارت مکرر متحرک برهنگی	۱۵	۱۵	واحد متوحد	واحد متوحد
۳	۳	موجود	موجود	۱۸	۱۸	نماند	نماند
۴	۴	موجود	موجود	۳	۱۰۶	فتنیت	فتنیت
۱۶	۱۶	و اگر آنچه	و اگر آنچه	۱۱	۱۱	خواه	خواه
۲	۲	الاجزاء	الاجزاء	۱۲	۱۲	وز وجودی	وز وجودی
۳	۳	منطبقه توصفا	منطبقه و غیر منطبقه	۷	۷	تمام	تمام
۲	۲	جنس	جنس	۱۶	۱۶	قدرت	قدرت
۱۰۰	۱	و بنا بریت لفتیت	و بنا برین گفته شود	۱۴	۱۴	متعدد	متعدد
۱۰۱	۳	صفت و لا مابیت	صفت و لا مابیت	۱۸	۱۸	بشمار	بشمار
		الذاتية	الذاتية	۱۹	۱۹	مخلوق	مخلوق
۹	۹	محیل	محیل	۲	۱۰۷	بنفس	بنفس
۱۰۲	۲	معرفه	معرفه	۹	۹	عدم	عدم
۱۰۳	۷	علم البعین باضافه	علم البعین باضافه	۱۳	۱۳	بعد از بجا	بعد از بجا
			علم البعین باضافه			حادث	حادث

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱۲۱	۲۲	جزر جزر	نه جزر جزر	۱۲۷	۹	مرالذات ش	مرالذات ش
۱۲۲	۱۰	بیان کیفیت جبر	بیان کیفیت جبر و قدر	۱۲۸	۱۳	بمچین	بمچین
		و قدر الخ		۱۲۹	۱۱	لا نهما	لا نهما
	۱	قننی کاسبه	قننی کاسبه	۱۳۰	۱۳	لا نه بمقابله	لا نه بمقابله
	۸	و سبیتی	و سبیتی	۱۳۱	۵	لمترم اختیار	لمترم اختیار
	۱۲	بوسه خود	بوسه خود	۱۳۲	۱۲	آثار	آثار
	۲۵	عمر است	عمر است	۱۳۳	۷	فقی الایجاد	فقی الایجاد
	۵	حقیقت جبر و قدر	حقیقت جبر و قدر	۱۳۴	۸	خطا مبتدا مع	خطا مبتدا مع
	۱۲۳	ای مخلوق	ای المخلوق	۱۳۵	۱۹	خطا مبتدا مع	خطا مبتدا مع
		ان تفکر	ان تفکر	۱۳۶	۷	ایس خطا است	ایس خطا است
	۱۰	اسم	اسم	۱۳۷	۷	فراق	فراق
	۱۸	معلوم باشد	معلوم باشد	۱۳۸	۱۶	اشترک وحدت	اشترک وحدت
	۱۹	بم	بم	۱۳۹	۲۳	شد پس درین	شد پس درین
	۲۲	بعدم خود است درد	بعدم خود است درد	۱۴۰	۱	ان قانر الاختیار	ان قانر الاختیار
		احتیاج بعدم خود است	احتیاج بقیام حقیقی	۱۴۱	۶	بما هیئت	بما هیئت
		درد احتیاج بقیام	است به محقق	۱۴۲	۷	عینیتها	عینیتها
		حقیقتی است به محقق		۱۴۳	۲۰	ان همه متغایر	ان همه متغایر
	۲۳	اسماء	اسماء همه	۱۴۴	۱۰	الغصب تفکر	الغصب تفکر
	۲۴	در مرتبه	در مرتبه	۱۴۵	۲۱	از حیثیت وجود	از حیثیت وجود
	۱۴۶	ان الکلام	ان الکلام	۱۴۶		ایچه که او است	ایچه که او است
	۲۰	وان له	وان له	۱۴۷	۷	معنی غرناک	معنی غرناک
	۱۲	تجاوز کردن	تجاوز کردن	۱۴۸	۱۲	در میان قدیم و جدید	در میان قدیم و جدید
	۱۹	نیایدو	نیایدو	۱۴۹	۱۲	یعنی آنکه در میان قدیم و جدید	یعنی آنکه در میان قدیم و جدید
	۵	تجرد الطریق	تجرد الطریق	۱۵۰		که مخلوق است مرتبه السیف	که مخلوق است مرتبه السیف

[illegible]

عنوان	موضوع	صفحه	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع
۱۸	آیا	۱۶۸	آیا	آیا	آیا	آیا
۱۵۰	اجتماع نقیضین	۱۹	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین
۱۲	قیام	۱۱	قیام	قیام	قیام	قیام
۱۹ ج	باشد پس و نه	ح ۱۰۱	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه
۱۵۸	هر دو اوصاف	۱۹	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف
۱۶۰	که اصناف ذاتیه	۱۶۹	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه
۳ ج	الشائیه	۱۶۱	الشائیه	الشائیه	الشائیه	الشائیه
۱۶۱	یقین او	۱۶۱	یقین او	یقین او	یقین او	یقین او
۱۶۳	ولا تشبه	۱۶۳	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه
۱۵	یعنی فرسیده	۱۶۲	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده
۱۴	سوئی ظل	۱۵	سوئی ظل	سوئی ظل	سوئی ظل	سوئی ظل
۱۶۵	بر تبع	۱۶۵	بر تبع	بر تبع	بر تبع	بر تبع
۴ ج و	بیان آنکه هر یک از اینها	۱۶۴	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها
۹	تفرق	۲۱	تفرق	تفرق	تفرق	تفرق
۱۵	و آنکه	۲۲	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۳	در تیره باشند	۱۴۵	در تیره باشند	در تیره باشند	در تیره باشند	در تیره باشند
۱۲	نآل بگویند	۱۴۴	نآل بگویند	نآل بگویند	نآل بگویند	نآل بگویند
۱۶۴	و علی	۱۴۳	و علی	و علی	و علی	و علی
۱۶۴	مگر آنکه یکسان است او	۱۴۲	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او
۲۱	و بدانکه جز این	۱۴۱	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این
۱۶۸	مشتبه	۱۴۰	مشتبه	مشتبه	مشتبه	مشتبه
۱۶۸	صفت را از ظل	۱۳۹	صفت را از ظل	صفت را از ظل	صفت را از ظل	صفت را از ظل
۱۶۸	یا فته می شود	۱۳۸	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود
۱۶۸	بیان آنکه عصمت نبی را	۱۳۷	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را
۱۶۸	لازم است که مشتبه	۱۳۶	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه
۱۶۸	نی مقابله	۱۳۵	نی مقابله	نی مقابله	نی مقابله	نی مقابله
۱۶۸	و کفر که او	۱۳۴	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او
۱۶۸	و فارق در فعل عجز	۱۳۳	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز
۱۶۸	و کرامت و معونه و	۱۳۲	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و
۱۶۸	استدراج	۱۳۱	استدراج	استدراج	استدراج	استدراج
۱۶۸	بدانکه	۱۳۰	بدانکه	بدانکه	بدانکه	بدانکه
۱۶۸	سوره صفت	۱۲۹	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت
۱۶۸	ایمان بیاوردند	۱۲۸	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند
۱۶۸	از هیچ مشبه به	۱۲۷	از هیچ مشبه به	از هیچ مشبه به	از هیچ مشبه به	از هیچ مشبه به
۱۶۸	حذف کرده	۱۲۶	حذف کرده	حذف کرده	حذف کرده	حذف کرده
۱۶۸	بجوز	۱۲۵	بجوز	بجوز	بجوز	بجوز
۱۶۸	بند سجا	۱۲۴	بند سجا	بند سجا	بند سجا	بند سجا
۱۶۸	فتر	۱۲۳	فتر	فتر	فتر	فتر
۱۶۸	تحقق نیابد	۱۲۲	تحقق نیابد	تحقق نیابد	تحقق نیابد	تحقق نیابد
۱۶۸	و آنکه	۱۲۱	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۶۸	مناسزا	۱۲۰	مناسزا	مناسزا	مناسزا	مناسزا
۱۶۸	بنابر	۱۱۹	بنابر	بنابر	بنابر	بنابر
۱۶۸	صالحین	۱۱۸	صالحین	صالحین	صالحین	صالحین
۱۶۸	میشبت	۱۱۷	میشبت	میشبت	میشبت	میشبت

۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲																																																																														

صفحہ	سطر	عناص	صحیح	صفحہ	سطر	عناص	صحیح
۱۹۵	نام	کے بعد صفحہ ۱۹۴ مطالعہ کیجیے	۲۰۴	۱۹	بجائز	بجائز	صحیح
۱۹۶	۲	لتعقیب	لتعقیب	۲۲	براه راست	براه راست	صحیح
۱۹۷	۱۲	نواں شناسید	تو نواں شنائید	۳	بمعنی	بمعنی	صحیح
۱۹۸	نام	کے بعد صفحہ ۱۹۶ مطالعہ کیجیے	۲۱	بعت پس چگونہ	بعت پس چگونہ	بعت پس چگونہ	صحیح
۱۹۹	۱۶	آیا از کسی از شما	آیا کسی از شما	۵	بحدفہ	بحدفہ	صحیح
۱۹۰	۱۰	فخرت البزار	فخرت البزار	۲۲	یعنی برآناں	یعنی تو برآناں	صحیح
۲۰	۲۰	مر یاری	مر یاری	۱۲	مقدم	مقدم	صحیح
۲۱	۲۱	و فرمود	و فرمود	۱۴	واگر	واگر	صحیح
۱۹۸	۱	اللہ رحیم اللہ	اللہ رحیم اللہ	۲۰	واگر	واگر	صحیح
۲۰۰	۵	از عباد باشند	از عباد خاصہ و احیاء	۲۳	مقدم	مقدم	صحیح
۲۰۱	۱۱	تخصیصاً	تخصیصاً	۲۱	دیکھ انکہ	دیکھ انکہ	صحیح
۱۹۹	۲۵	باطلا بابت	باطلا بابت	۲۵	و ذہنا	و ذہنا	صحیح
۲۰۰	۲	ارتفاع	ارتفاع	۱۰	یفعلا یا شاء	یفعلا یا شاء	صحیح
۲۰۱	۵	والنہایت	والنہایت	۱۴	اولو الغرمی نوت	اولو الغرمی نوت	صحیح
۲۰۲	۱۹	بعت اسامو سماع	بعت اسامو سماع	۲۵	حیات دنیا و آخرت	حیات دنیا و آخرت	صحیح
۲۰۳	حاشیہ	بیاسی موتی از رتہ	بیان معنی موتی از رتہ	۲۰	موجودات	موجودات	صحیح
۲۰۴	۵۵	عن الابیات	عن الابیات	۲۲	جواز الاختیار	جواز الاختیار	صحیح
۲۰۵	۲۳	تسمیہ کما شارت	تسمیہ کما شارت	۲۲	در ہر زمان	در ہر زمان	صحیح
۲۰۶	۵	و المورخر	و المورخر	۲۲	بر دست	بر دست	صحیح
۲۰۷	۱	لا بہندی	لا بہندی	۲۲	خیشہ	خیشہ	صحیح
۲۰۸	۱۴	عدم اسراع	عدم اسراع	۲۲	رضی اللہ عنہا	رضی اللہ عنہا	صحیح
۲۰۹	۱۴	و اشارت	و اشارت	۲۲	خیشہ	خیشہ	صحیح
۲۱۰	۱۴	و اشارت	و اشارت	۲۲	و مثل سخن گذر	و مثل سخن گذر	صحیح

م	ک	غسل	صحیح	ک	غسل	صحیح	م
۲۳۳	۱۶	غیب غام از انبیا	غیب غام عام از انبیا	۲۳۳	۸	تحقق علم	تحقق علم
"	۱۸	منه المسح	منه اسم المسح	"	۲۱	پیش	پیش
"	۲۳	مرکزیت	مرکزیت	۲۳۴	۱۱	و تکمیل بهم	و تکمیل بهم
۲۳۴	۲	و تخصیص	و تخصیص	"	"	عالم الشهود	عالم الشهود
۲۳۵	۱	بصلح	بصلح	۲۳۵	۲ ح	بیان الشخص	بیان الشخص
۲۳۶	۲	و اختصاص	و اختصاص	"	۲	زعت	زعت
"	منه	ذکر کیفیت العلم	ذکر کیفیت العلم	"	۱۷	مقصود است بدلائل است	مقصود است بدلائل است
"	"	ذکر در بیان	ذکر در بیان	۲۳۶	۲۳	هر دو	هر دو
۲۳۸	۱	ای مرتبه - لایها	ای مرتبه - لایها	"	۲۴	و ظل	و ظل
"	۱۴	خود سوئے	خود سوئے	۲۳۷	۳	اعتبار فی	اعتبار فی
۲۳۹	۱	حادث	حادث	"	۱۲	المعصية	المعصية
"	۱۴	ولو وجود	ولو وجود	"	"	او مجهول	او مجهول
"	۲۴	که مفعول او است	که مفعول او است	۲۳۸	۳	موجودات	موجودات
"	۲۴	بمجاوزه مخلوق است	بمجاوزه مخلوق است	"	۲۰	آنکه از ظل است	آنکه از ظل است
۲۴۰	۲	شیء	شیء	"	۲۳	خمسه و می یابد تمام او را	خمسه و می یابد تمام او را
"	۱۰	لحتجاج	لحتجاج	"	"	و می یابد	و می یابد
"	۱۸	در ویرد	در ویرد	۲۴۱	۱۲	لیست بحاشیه	لیست بحاشیه
"	۱۹	وجود که	وجود که	"	۱۸	مومن آئینه مومن	مومن آئینه مومن
"	۲۲	بتاخر رتبی	بتاخر رتبی	"	"	است	است
"	۲۴	بیان علم	بیان علم	"	۲۴	مذکور آمده	مذکور آمده
"	۲۵	بتاخر رتبی است	بتاخر رتبی است	"	۱۰ ح	براست	براست
۲۴۱	۵	التصديق	التصديق	"	۱	للمنقصة	للمنقصة
"	۱۸	فروضتن	فروضتن	"	۱۱	و یتشابه	و یتشابه
۲۴۲	۳	بجنا	بجنا	"	۱۹	آنچه گفته شد	آنچه گفته شد
"	۱۵ ح	بذا	بذا	"	"	نیز	نیز

صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر
من ارہم	من ارہم	۲۸۴	من ارہم	من ارہم	۲۸۴	من ارہم	من ارہم
اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	۲۸۴	عالم و دانا ہیں	عالم و دانا ہیں	۲۸۴	عالم و دانا ہیں	عالم و دانا ہیں
تحریمہ	تحریمہ	۲۸۴	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	۲۸۴	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	فرمایا اللہ تعالیٰ نے
ذکر بیان لفظیم	بیان ذکر لفظیم	۲۸۴	سورہ احزاب رکوع	سورہ احزاب رکوع	۲۸۴	سورہ احزاب رکوع	سورہ احزاب رکوع
برے خطاب	بروئے خطاب	۲۸۴	ہجیم میں صلاکات الخ	ہجیم میں صلاکات الخ	۲۸۴	ہجیم میں صلاکات الخ	ہجیم میں صلاکات الخ
منواں کرد	منواں کرد	۲۹۰	من نقبہ	من نقبہ	۲۹۰	من نقبہ	من نقبہ
مشاجرات	مشاجرت	۲۹۱	ترجمہ و تباہ	ترجمہ و تباہ	۲۹۱	ترجمہ و تباہ	ترجمہ و تباہ
مشاجرات	مشاجرت	۲۹۱	کیری بیٹی کا تخت حکم	کیری بیٹی کا تخت حکم	۲۹۱	کیری بیٹی کا تخت حکم	کیری بیٹی کا تخت حکم
سیاہم فی وجوہہم من اثر	سیاہم من اثر	۲۹۱	رسول صلعم ہونا	رسول صلعم ہونا	۲۹۱	رسول صلعم ہونا	رسول صلعم ہونا
مختص ہا	مختص	۲۹۲	و بیان لفظیم	و بیان لفظیم	۲۹۲	و بیان لفظیم	و بیان لفظیم
دیکھو تو فرق	دیکھو فرق	۲۹۲	و ہم ازینجا است	و ہم ازینجا است	۲۹۲	و ہم ازینجا است	و ہم ازینجا است
زیرین	زیرین	۲۹۵	چہ نیست	چہ نیست	۲۹۵	چہ نیست	چہ نیست
مقتدری ثابت است	مقتدری ثابت است	۲۹۵	منع رفع صوت	منع رفع صوت	۲۹۵	منع رفع صوت	منع رفع صوت
حدیث	حدیث	۲۹۵	دلالت ثابت ہو رہی ہے	دلالت ثابت ہو رہی ہے	۲۹۵	دلالت ثابت ہو رہی ہے	دلالت ثابت ہو رہی ہے
استعجاباً	استعجاباً	۲۹۵	ترجمہ کسانیکہ	ترجمہ کسانیکہ	۲۹۵	ترجمہ کسانیکہ	ترجمہ کسانیکہ
خدائی را عزوجل	خدائی عزوجل	۲۹۶	ذات اللہ سبحانہ	ذات اللہ سبحانہ	۲۹۶	ذات اللہ سبحانہ	ذات اللہ سبحانہ
ازینجا رد و تخریر است	ازینجا رد و تخریر است	۲۹۶	بواسطہ غیرہ سبحانہ	بواسطہ غیرہ سبحانہ	۲۹۶	بواسطہ غیرہ سبحانہ	بواسطہ غیرہ سبحانہ
مشاجرات	مشاجرت	۲۹۶	نفی نہیں ہو سکتی	نفی نہیں ہو سکتی	۲۹۶	نفی نہیں ہو سکتی	نفی نہیں ہو سکتی
منتسب	منتسب	۲۹۸	میں	میں	۲۹۸	میں	میں
نہ در کثرت اعمال	نہ در کثرت اعمال	۲۹۸	و صدر ازینجا و غیر	و صدر ازینجا و غیر	۲۹۸	و صدر ازینجا و غیر	و صدر ازینجا و غیر
متنازعہ کا نتیجہ چند	متنازعہ کا چند	۲۹۸	خود است	خود است	۲۹۸	خود است	خود است
تعمیم ضروری	تعمیم ضروری	۲۹۸	اور یہ ہے عقیدہ ادب	اور یہ ہے عقیدہ ادب	۲۹۸	اور یہ ہے عقیدہ ادب	اور یہ ہے عقیدہ ادب
یا ثبات است	یا ثبات	۲۹۸	اور خیر کیلئے مفید ہے	اور خیر کیلئے مفید ہے	۲۹۸	اور خیر کیلئے مفید ہے	اور خیر کیلئے مفید ہے
حضور کی والدین	حضور والدین	۲۹۸	گرمی کو دور کھینچ	گرمی کو دور کھینچ	۲۹۸	گرمی کو دور کھینچ	گرمی کو دور کھینچ
اقتضای	اقتضای	۲۹۸	لا بد منہ سے	لا بد منہ سے	۲۹۸	لا بد منہ سے	لا بد منہ سے

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
اور جو دین انکی خاص کر	اور جو دین	۹۷	۲۶۲	ادار و ترک میں	ادار و ترک میں	۱۶	۳۲۸
میں نصیلت				بیان شان نزول کہ یہ	حاشیہ		
الشقاۃ	الشاطا	۱۳	۱۶۳	ساکنان لبشر الخ			
ہیچے میں	پہنچے ہیں	۳۷	=	اولیٰ تر	اولیٰ تر	۵	۲۵۰
ہوئی ہے	ہوئی	۲۷	۲۶۲	ہو وے	ہوئی	۲۰	=
بھیجنے میں	پہنچنے میں	۳۷	=	یہ کہ ان دونوں	یہ اور دونوں	۲۵	=
اور الیصال منتظر کو	اور منتظر کو	=	=	شامل ہے + اس تغیر	شامل ہے +	۲۷	۳۵۲
کہانا اور کہلانا	کہانا کہلانا	۲۷	۲۶۵	پر عبارت نظم شریف			
ہر وقت میں سب کے لیے	ہر وقت میں سب کو	۱۵	۲۶۷	کہ یہ کی یہ ہوگی ولیفوق			
درست ہو جیسے کسی نے جو	شامل ہے			بالمیت العنیق یعنی			
احد ایشمال سے در سبجاری				ادریا ہیے کہ وہی اللہ کا			
کر کے خود بھی انہیں تعلیم کی				طواف واسطہ بیت			
اور دوسروں کو بھی درس کیا				عنیق کریں -			
اور آئینہ کیلئے اسکا صرف بھی				تبرک فعل	تبرک	۵	۳۵۲
مقرر کر دیا پس یہ خبر ہر قسم کی				اشارہ ہے	اشارہ	۲۱	=
خیر کو یعنی مالی و دینی و روحی				عمل حکیم علی ثابت ہوگا	عمل نیک ثابت ہوگا	۲۵	۲۷
ہر شخص کے واسطہ خواہ آپ ہو				اگر لفظ بہا میں	اگر بہا میں	۱۳	۲۵۵
یا خیر زندہ ہو یا موتی ہر وقت				کرنا ناممکن ہے	کرنا ناممکن ہے	۲۳	۲۵۷
میں سب کو شامل ہے				و اگر ہر انا	و اگر ہوا انا	۶	۳۵۸
اسپر اور زیادہ	اسپر زیادہ	۲۵	=	و المحققون	و المحققون	۷	=
کر دند ہر کر	کر دند و ہر کر	۱	۲۶۸	قائدی اسکی ستار	قائدی اسکی ستار	۱۸	۳۵۹
یا شد پس او	بل شد او	=	=	والطرقان لم تحبوا	والطرقان	۱۶	۳۶۱
القصات	القصات	۲	=	و المیش	و المیش	۲	۳۶۲
در شب عید برأت	در شب برأت	۷	۳۶۹	پنا پر	پنا پر	۵۷	=
ایسا کہ	ایسا ہو کہ	۱۷	۳۷۱	راجع	راجع	۶۷	=

صفحه	سطر	عناط	صحیح	صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲۱۰	۱۶	شد اجمال	شد اجمال	۲۲۱	ح ۱۸	قیاس تقسیم و تفریع و ذکر	صحیح
۲۱۱	۲۵۷	قیاس	وقیاس	۲۲۲	۱۳	فوت عمل و	فوت عمل شود و
۲۱۱	۷	بیمارض	بیمارض بنیاد	۲۲۲	۱۴	خدا می صلعم	خدا می تقالی صلعم
۲۱۲	۸	التخصیص بالخصه	التخصیص بالخصه	۲۲۳	۷	و علم علیه	علیه وسلم
۲۱۲	۲	الذی	الذی	۲۲۸	۱۲	چاره	و چاره
۲۱۳	۱۰	لا یبطله	لا یبطله و حتی لا یبطل	۲۲۹	۹	اشبه بنی	آشبهی
۲۱۳	۳۰۳	بشار	بشار	۲۳۰	۲۰	ایں حدیث را	ایں حدیث را
۲۱۳	۲۴۷	باطل نه کند	باطل نه کند و تا آنکه	۲۳۱	۲۱	بیدار کرد	ساخته کرد
۲۱۳	۲۴۷	فرمود صلعم در بنام	فرمود صلعم در بنام	۲۳۲	ح ۳	احادیث در ثبوت و قو	احادیث در ثبوت و قو
۲۱۳	۲۴۷	یوسف حجازی لا یبطل	یوسف حجازی لا یبطل	۲۳۲	۱۹	او صلعم بر قبور مرثی	او صلعم بر قبور مرثی
۲۱۳	۲۴۷	المؤكد یعنی عمل بود را	المؤكد یعنی عمل بود را	۲۳۲	۱۹	و کسند دیگر	و کسند دیگر
۲۱۳	۲۳۳	باطل نه کنی	باطل نه کنی	۲۳۲	۲۱	یعنی سلامتی باد	سلامتی باد
۲۱۳	۱	برائی	برائے	۲۳۲	۴۳	پیشینیان و	پیشینیان و
۲۱۳	۱	الفرض المطلق	الفرض المطلق و غیر	۲۳۲	۵	پشتیان	پشتیان
۲۱۳	۱	یعنی لمؤمن	جزء المطلق اولی	۲۳۲	۱۱	با جنهم	با جنهم
۲۱۳	۱	الاجزاء و قیام یعنی	الاجزاء و قیام یعنی	۲۳۲	۱۱	عند الاسطوانة	عند الاسطوانة
۲۱۳	۱	المؤمن	المؤمن	۲۳۲	۲۳	همین است	همین است
۲۱۳	۱	و المنظره الشئال	و المنظره الشئال	۲۳۲	۱۶	در آوری	در آوری
۲۱۳	۱	او صلی الله	او صلی الله	۲۳۲	۲۲	آورد و از	آورد و از
۲۱۳	۱	کراسته	کراسته	۲۳۲	۱۳	فضل مراتب	فضل مراتب
۲۱۳	۱۷	قیام کردند	قیام کردند	۲۳۲	۸	بصرد و	بصرد و
۲۱۳	۱۱	قیاس این تعینید	قیاس این تعینید	۲۳۲	۱۵	حالت حیات	حالت حیات
۲۱۳	۱۵	بنده سوئی	بنده که سوئی	۲۳۲	۲۲	بگوشت	بگوشت

[illegible]

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
مقید	مقید	۱۵	۴۸۳	صلعم را و داخل کرد	صلعم را و دال
بیان نقص تاویلات در	۲	۱۷	۴۸۳	اورا در جوف کعبه	او اور جوف کعبه
کریمہ مذکورہ				دروغ بشتن برادر	دروغ بشتن برادر
و چون در لحد	چون در لحد	۲۲	۴۸۴	اسد عتہا گفت حضرت	اور رضی اللہ عنہا
مارتا ہے	مارتا ہے	۱۸	۴۸۴	عائشہ رضی اللہ عنہا	
وہ طلب	وہ مطلب	۱۲	۴۹۰	قیام شکر از صلعم بر	(چھوٹ گیا)
ذکر بیان تفسیر	ذکر بیان تفسیر	۱۰	۴۹۱	ختم قرآن بروایت ابوہریرہ	
از انجملہ	الی از انجملہ	۱۲	۴۹۵	و ابو جعفر از جبر و پند خود	
مع من احببت	مع احببت	۷	۴۹۸	رضی اللہ عنہم	
طرف	طرف	۱۲	۴۹۸	شکرہ صلی اللہ علیہ وسلم	شکرہ
از سچا ست	از انجاست	۵	۵۰۰	الضمری ای الزجیع	الضمری
از متشابہات	متشابہات	۸	۵۰۱	و فرود دہندہ	شردہ دہندہ
نظر کے	نظر کر کے	۱۵	۵۰۱	و مقضی مراد	و مقضی مراد
رسول سے تھا بغرض ہوا	رسول سے تھا	۱۷	۵۰۲	القضا	القضا
نفس دلیل اختیار کرنا نہیں	ای حضرات			حقائق معنی کریمہ تحقیق	(چھوٹ گیا)
ہو سکتا ہے یعنی فعل حضرت				الفاظ چنانچہ اذا بشرط	
عثمان رضی اللہ عنہ ہوا				مخصوص برمانہ عام و	
نفس کے لیے دلیل نہیں گردانا				محقق الوقوع است	
جا سکتا جو مصداق دین کی				و تعلیم و معاظرتی کردہ	
ضرورت پر مبنی نہا کہ مقبول				قرابت مخصوص صلی	
اسکا بعث رسول صلعم سے				شود	
تھا۔ ای حضرات				استعارہ	استعارہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مباحث تذكرة الحق از حضرت مصنف رحمه الله عليه

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴	و بیا شرح	۶۱	اصل ذکر کیفیت اللفظ
۵	و بیا مباحث کتاب	۶۲	اصل ذکر کیفیت الاسم والفعل والحرف
۶	عزیز داشت بسوی محبوب باریک الله تعالی فی جماله	۶۳	اصل ذکر کیفیت الصفت
۷	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعه رضی الله تعالی عنهم جمیع	۶۴	اصل ذکر کیفیت الاسناد
۸	ذکر کیفیت اصول العاصم عن خطیئات الفهم فی الحقائق	۶۵	اصل ذکر کیفیت معارض الثابت
۹	اختصار و الكلام نسبیها +	۶۶	اصل ذکر کیفیت النقیض بالضم و المتخالف
۱۰	اصل ذکر کیفیت حقائق الاشیاء ثابته	۶۷	اصل ذکر کیفیت الامر
۱۱	اصل ذکر کیفیت الاقتضای +	۶۸	اصل ذکر کیفیت النہی
۱۲	اصل ذکر کیفیت الاختصاص -	۶۹	اصل ذکر کیفیت المخلافات
۱۳	اصل ذکر کیفیت المحجور و العرض	۷۰	اصل ذکر کیفیت المعارض یا المخلافات
۱۴	اصل ذکر کیفیت معنی المصبر	۷۱	اصل ذکر کیفیت العکس
۱۵	اصل ذکر کیفیت الوجود	۷۲	اصل ذکر کیفیت الوجود الخارج
۱۶	اصل ذکر کیفیت الثبوت	۷۳	اصل ذکر کیفیت الوجود الذمینی
۱۷	اصل ذکر کیفیت العدم	۷۴	اصل ذکر کیفیت الوجود البدیعی
۱۸	اصل ذکر کیفیت النقیض	۷۵	اصل ذکر کیفیت الوجود النظری
۱۹	اصل ذکر کیفیت السلب	۷۶	اصل ذکر کیفیت تغییر الخارج و الذمینی
۲۰	اصل ذکر کیفیت الوضع -	۷۷	اصل ذکر کیفیت تغییر البدیعی و النظری +

صفحة	مباحث كتاب	صفحة	مباحث كتاب
١٣٧	مطلب ان مفهوم الذات وصداني الخ	١٤٥	الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم
١٣٥	مطلب ما عرفناك حق معرفتك الخ		راكعون ه ومن يقول الله ورسوله والذين آمنوا
"	مطلب عرفناك حق معرفتك الخ		فان حرب الله الفالين ه في سورة المائدة -
١٣٤	ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم	١٨١	مطلب فان لم يفضل بالاستقلال والاضافت الخ
١٣٤	والحدوث المخلوق +	"	مطلب التولي بالولي يلزم تبعه الخ
١٣٢	ذكر كيفية تحقيق حقيقت القرآن المجيد -	١٨٧	تفسير كريمه ولواهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفر
١٣٤	ذكر كيفية معرفة الله تعالى وقربته واحاطة بخلقته		الله واستغفر لهم الرسول لوجده الله كوايا رحيم
١٥٣	ذكر كيفية نسخ تغيير النبوي من ذات الله سبحانه		في سورة النساء -
"	والصور من خلقه -	١٨٤	تفسير الحديث الشريف من له حاجة فليحسن وضوء
١٥٨	ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية والاخبار		وليصل ركعتين واليقر اللهم اني اسئلك ان تهب
١٣٣	والكرامة والاستدراج والاستئانة وما فيها		اليك بينك محمد بنى الرحمة يا محمد اني توجهت بك
"	مطلب بطالب الخ		الى ربى في حاجتي هذه لتقتضى الى الله ه
"	مطلب في الرسالة والنبوة والولاية وصفتهم غيبهم		نشفه في الحديث
١٦٥	مطلب بذليل يذات على دعوى رساله الرسول الخ	١٨٩	مطلب استقص الحصر في اياك نستعين في سوته
١٦٤	مطلب انما النبوة صفة مائة للنبى صلعم في اخبار الخ		الفاشحة وتفسيره -
١٦٩	مطلب الولاية التابعة صفة مائة الخ فهي كرامته -	"	تفسير كريمه ولا يتبع من دون الله لا ينفك ولا يضر
١٤٠	مطلب الايمان وصف مانع الخ فهو معونة	١٩٠	تفسير كريمه وان يمسك الله يضر فلا كاشف له الا الله
١٤١	مطلب الكفر وصف مانع الخ فهو استدراج		وان يدرك بخير فلا راد لفضله ط
١٤٢	مطلب ان الاستعانة تقتضى الدعوة الخ	١٩٢	مطلب فالاستعانة بالانبياء ونذاهم
"	ليست بشرك مخصوص ه	١٩٣	مطلب واما الاستعانة بالاولياء ونذاهم
"	تفسير كريمه يا ايها الذين آمنوا كونوا الصبار الله كما	"	اثبات سماعت الموتى عقلاً ونقلًا من الآيات
"	قال عيسى بن مريم للمخاري من نصارى الى الله		القرآنية والاحاديث الشريفة
"	في سورة الصف -	٢٠٥	الحجة القاطعة في سماعة الموتى
١٤٥	تفسير كريمه انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا		

نوع	مباحث كتاب	نوع	مباحث كتاب
٢٥٩	بيان منشار في موجودات حادثه هو حادث اول فيها منشار	٢٦٠	وحكمه الخ ومنها الاحاديث الشريفة بيان لازم احاطة المركز وقربته ومعيته لما فيه من الماخوذ ويزاد علمه به
٢٦١	استزاع لغيره كله تضمناً والشرائط	٢٦١	بيان ان التوسع بتعدد المثال والجسم لا ينافي وحدت الشخص فلا يباس في قول الذي نسب الى ابن عباس رضي الله تعالى عنهما في تحت تفسير الآية الكرنية
٢٦٢	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٢	الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن الآية سبع ارضين في كل ارض نبي كنبيكم وآدم كادكم الخ وتفسير الآية الكرنية مع بحث آخر
٢٦٣	بيان لابر من اول في كل واحد من المركز والا لاول الذي في موجودات حادثه هو محتمل صلعم	٢٦٣	ذكر كيفية تعظيم وادب ومحبت حضرت عيسى عليه السلام
٢٦٤	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٤	مطلب تفسير قوله تعالى النبی اولى بالمؤمنين افسوسه
٢٦٥	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٥	مطلب تفسير قوله تعالى ولا يرعبوا بانفسهم هذا عن نفسيه
٢٦٦	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٦	مطلب تفسير قوله تعالى انا ارسلناك شاهداً و مبشراً ونذيراً
٢٦٧	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٧	وتعزوا ولا توفروا ولا تسبحوه بكرة واصبلاً
٢٦٨	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٨	مطلب تفسير قوله تعالى فاما الذين امنوا وعملوا الصالحات
٢٦٩	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٦٩	اولئك هم المفلحون مع توضيح
٢٧٠	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٧٠	مطلب تفسير قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تقفوا امامي ايدي الله وانقوا الله
٢٧١	بيان منشار في مسلويات هو حادث اول فيها منشار استزاع لغيره كله تضمناً	٢٧١	ان الله سميع عليم

نمبر	مباحث کتاب	نمبر	مباحث کتاب
۳۴۰	مطلب تفسیر حدیث شریف قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله حائطاً للنضارى الى ان قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينبغي لاحد ان يسجد لاحد الا لله تعالى .	۳۴۳	مطلب ایصال نفع اعمال از اجبار بموات .
۳۴۱	مطلب تفسیر حدیث شریف عن قیس ابن سعد رضی قال انبت الحبیرة الى ان قال فقال لی امرأت لو مررت بقبری اکتل شجراً انه فقلت لا فقال لا تفعلوا	۳۴۵	و از اموات با حیات و از اموات بموات .
۳۴۲	مطلب در آنچه فقهاء راجع فرمودند .	۳۴۶	تفسیر کریمه کل نفس بما کسبت رهینة .
۳۵۰	مطلب در کیفیت طواف و تفسیر کریمه ولیطوفوا بالبيت العتیق الایه .	۳۴۷	و ان لیکن للانسان الا ما سئی .
۳۵۱	و ان ایضاً والمرقة من شعائر الله الخ	۳۴۸	و از ملائکه بالنسان و از انسان بملائکه .
۳۵۲	مطلب بیان در قول علیه لا جناح .	۳۴۹	و از تسبیح سبزه بر گور بصاحب گور .
۳۵۳	مطلب بیان شعائر .	۳۵۰	و تفسیر حدیث شریف ان رسول الله صلى الله علیه و سلمه همر علی قبرین الخ
۳۵۴	مطلب در کیفیت جواز انتساب لغیر الله تعالی بوجه تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب له و تخصیص زمانی و اصابه نفع عمل لغیر تعالی با دیگر مطالب .	۳۵۱	مطلب در تحقیق معنی کریمه قاتل اهل بی غیر الله و ما اهل لخیار الله بیه
۳۵۵	مطلب تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقیضوا بین یدی	۳۵۲	مطلب معنی کریمه ما جعل الله من بحیرة ذکر کیفیت فضل ذکر میلاد حضرت سید العالم صلی الله علیه و سلم
۳۵۶	مطلب تفسیر کریمه و انزل علیکم صدقة الخ .	۳۵۳	مطلب وقت الموالد اکرم الاوقات بکرامه کلّیة فیهما و لیس لها و شهرها .
۳۵۷	مطلب فضل تخصیص موهوب له و موهوب به	۳۵۴	مطلب البرقة کلها سینه و تفسیر الحدیث کل بدیعة ضلالة
۳۵۸	مطلب تعیین زمانی سنت مستقیمه است	۳۵۵	مطلب بیان المفسد لقول عمر بن الخطاب علیه السلام
۳۵۹	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ	۳۵۶	مطلب فی اثبات ان ذکر ولادته صلعم حسن الذکر و تفسیر کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتب و الحکمة یعظکم بیه
۳۶۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۷	مطلب التعظیم لصلعم بما ادینا الله تعالی

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴۹۱	مطلب انکار اجابت دعا کفر است	۴۹۶	تفسیر حدیث شریف لا یخضع و اقبر فی عیدنا
۴۹۱	ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لا یخضع و اقبر فی عیدنا	۴۹۷	تفسیر کرمه یا بنی اذ صعدوا از نبینکمه عند کل مسجدا لاله
"	و حدیث شریف لا یخضع و اقبر فی عیدنا	"	بیان آنکه هجوم و زینت بخود حضرت هم ناگزیر است
"	تفسیر حدیث شریف لا یخضع و اقبر فی عیدنا	"	ذکر کیفیت منع نوشن قرآن مجید از نجاست و سون
۴۹۷	تفسیر حدیث شریف اللهم لا تجعل قبری و ثنای	"	آن بادیگر مطالب

فهرست مطالب ترجمه ماهیة الحق کتاب تذکرة الحق از جانب حسین

۱	دیباچه کتاب ماهیة الحق ترجمه تذکرة الحق از ترجم	۴۶	اصل ثبوت حقائق اشار و معانیش مع اشغال و
۲	ترجمه دیباچه شرح مع علامات و روایط		حدود و غیره و معنی و هم
۳	ترجمه دیباچه من کتاب	۵۰	اصل تحقیق انتزاع مع اقسام و معنی او و ثبوت
۴	عرضداشت مصنف کتاب بسو و محبوب بابرک		قیام مع اقسام او و تقریف لغزش و التزام
	السدقانی فی جماله	۵۲	اصل بیان اختصاص مع حدود و اقسام شان الخ
۵	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت مبنی بر کتاب	۵۵	اصل بیان جوهر و عرض و تقریف شان مع کیفیت
	الانقائیه نظامیه ترجمه حضرت مولانا محمد فخر الدین		جزر لا یتجزی و کیفیت قیام حقیقی و مجازی و ریاض
	دہلوی رحمۃ اللہ علیہ از فقه اکبر حضرت امام اعظم		شان و آنکه اطلاق شان در حوادث است
	ابو حنیفہ کو فی رضی اللہ عنہ مع محقق		در ذات و آنکه صفات باز بتعالی توفیقی اند
	دیباچه مصنف رح	۵۷	اصل بیان معنی صمد و تقریف و مراتب و تقدیم
۱۳	ترجمه دیباچه کتاب عقائد نظامیه حضرت مولانا		و تاخر او بر فعل
	محمد رح مشتمل بیک صد و سه عقیدہ	۵۸	اصل بیان وجود و الہی پر دو بیان ضد او و باریت او
۲۶	ذکر کیفیت اصول عامہ الخ مشتمل بر چاه و یک اصول		

ردیف	مطالب کتاب	فصل	مطالب کتاب
	فصل صد و نهم بر تنبیه است -		بش با اتحاد مجازی است نه حقیقی -
۶۹	اصل بیان آنکه خلاف وجود مثل وصف و عکس او باشد بلکه غیر مثل او باشد خلاف خلاف و اجتماع هر دو ضلالت در محل واحد -	۶۹	ثبوت تجرد و تجدد بر مفهوم جدید بر بقای مفهوم قدیم و تعلیق بینهما بجهت تجدد نه از دیگر اگر چه باشد -
۷۰	اصل بیان معارض و اقسام او مع تاویل و عدم تاویل	۷۰	بیان ظهور حدوث از تجدد و بعد از سابق و حالت وجود حارث و زمان حال -
۷۱	اصل بیان عکس که وجود مثل او است بعکس	۷۱	تعریف تشخص مع فانی و بقای و اقسام او -
۷۲	اصل بیان وجود خارج و اقسام او بمصادیق متقدم و متاخر و تعریف هر دو مع دلایل -	۷۲	بیان حقیقت تجدد بر مثل فانی و نفی وجود و بقای غیر محتاج مع دلایل بسیطه -
۷۳	اصل بیان حصول وجود ذمینی و احتیاج و ثبوت او بر مصادیق متقدم و آنکه ذمینی را وجودی است نیست	۷۳	دلیل اول نفی خود فانی و بقای غیر محتاج -
۷۴	اصل بیان بدیهی مع تعریف و تقسیم مادی و اقوال دیگر بر دو نظر کمال با دلایل -	۷۴	محل غواض اقامت به است نه اقامت فیه که بدو اول بقای شال متعین است بسبب قیام حقیقی -
۷۵	اصل بیان وجود نظری و انتزاعی در علم و تعریف بذات او و آنکه خارج از علم بدیهی است با دلایل و امثال انتزاع و نسبت و انباء و جبهین و بطوریکه و آنکه نظری را حالت قبله است قبل نیات - و اجتماع هر دو بنیاد بر ثبوت اول -	۷۵	قیام ماهیت بنفس خود است حاجت محل ندارد و فانی نفس او غیر مسلم -
۷۶	اصل بیان تغییر خارج و ذمینی بوصف شال که در آن لحاظ علم است بوجود شال -	۷۶	و برای ماهیت محل اقامت فیه لغو است -
۷۷	اصل بیان تغییر بدیهی و نظری بوصف شال که در آن لحاظ وجود است فقط -	۷۷	بیان آنکه محل را محل نیست -
۷۸	اصل بیان تجدد مثل غیر و غیره با مطالب دیگر از تجدد صفت متجدد است که در غواض مع الذات بقیا حقیقی باشند نه صفت وجود سابق از - و تجدد	۷۸	دلیل دوم نفی خود فانی و بقای غیر محتاج مع وجود دهر بر اشیاء دهریه -
۷۹		۷۹	بیان وجود و ظهور با صنی و مستقبل -
۸۰		۸۰	تجدد بر مثل بدیهی است و فانی فانی بنفس خود است
۸۱		۸۱	تفسیر آیه مَا نَسْتَعِزُّ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْجِسُهَا نَاثٍ بِخَيْرٍ وَصَحِّحَ الْخ
۸۲		۸۲	تفسیر کرمیه اَفْضِيْنَا بِالْحَلْقِ لَا اَوَّلَ طَبْلٍ هُمْ فِي لَيْسَ الْخ
۸۳		۸۳	بیان تجدد هستی و نظری -
۸۴		۸۴	بیان تفسیر در دو شریف که از مصنف رحم است

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۹۴	واجب از بمقابل کل خود و افراد بمقابل در میان خود پس نیست یکی دیگریست - اصل بیان مفهوم جنس که بر افراد است در فرد واحد بمقابل یک موصوف بعینیه منطبقه با غیر منطق	۱۰۴	تقریب حارث و آنکه غیر ماده از عدم کیفیت مجهول آمده و لا تجزئ بنفسه و بغيره است و عدم بری است مع دلائل - بیان کیفیت تجزئ بنفسه و بغيره - معنی لفظ بدایع - تفسیر کرمیه ام خَلْقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اِنْ شَاءَ اللَّهُ معنی غیر شئی و تقریب لفظ شئی - تقریب وصف جامع و مانع
۱۰۰	اصل بیان مفهوم نوع مع حدود وصف و آنکه اصل بیان هوئی و صورت بمقابل ماهیت و عارض نسبت بقیام حقیقی که ثابت با ماهیت باشد مع اقسام عرض - و اگر عارض بقیام مجازی است	۱۱۰	شیء ذات حاصل نمیشود مگر بعد از عرض او و مرتبه و احدی مصداقش متقدم است و سپس واسطه احوال است و در دو است تا از صفات بنا بر زیادت بر ذات که مرتبه لا عین است -
۱۰۲	از ماهیت مسلوب است و از صفات مسلوب بر ماهیه انکار یعنی تواند که اجتماع اعداد لازم آید	۱۱۲	مرتبه احدیت نه واسطه احوال نه در و تا از صفات بنا بر لزوم عینیت نه غیریت - متوجه بود وجود خود لزوم وحدت و اورد و تقدیر انشا
۱۰۳	اصل بیان اطلاق و تقیید و معرفت شان - اصل بیان اضافت و معرفت او - اصل بیان دلالت و تصدیق و تسلیم و یقین مع اقسام یقین و معنی شان -	۱۱۳	تقریب توافق مع اقسام او - توافق متوافقتین و متساوین - تقریب تقرض -
۱۰۵	اصل بیان حکم تصدیق ایمان اجمالی و تفصیلی مع اجمال و تفصیل مصدق و وجود واحد و کثرت و تعدد کثر و عکس بر او - ترجمه متن ذکر بیان توضیح من سبحانك جو فیض - شرح و خوشی مع ایراد متن بر تفصیل لوقت علم قدیم بدالات حادث	۱۱۵	اشترک در نفس نسبت قیام نیست و در نسبتین برای قیام وجود مشترک باشد و نه وجود برای وجود ثابت گردد که به نسبت دیگر ثابت آید - تحقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او - تحقیق معنی مثل - ترکیب لفظ سبحانك

صفحہ	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۱۳۷	قاعدہ حرف اذا و اخوات او کہ متضمن معنی شرط و موضوع برای زمان است	ذکر بیان تحقیق حقیقت قرآن مجید
۱۳۸	بیان آنکہ امر و ارادت و قول او تعالی از فعل قدیم او بہ تعلقی کہ در بیان نشان است و بقا مدیہ	بیان آنکہ یکے قرآن مجید کلام قدیم و صف نفس قدیم او است تعالی زائد بر ذات
	اذا حادثی است ظاہر از فعل فاعل قدیم زحار است کائن اثر امر الخ	بیان آنکہ شنیدن کلام قدیم و ادراک حقیقت او از حادث ممکن نیست و این کم و بیش نمی شود و نہ بعضی تواند و نہ نفی
	تعریف حادث ظاہر کہ از فعل فاعل قدیم است	بیان آنکہ یکی قرآن مجید حادث غیر مخلوق است در مرتبہ
	تعریف حادث کائن کہ اثر امر است	حجاب مع حروف و ترکیب صوت ایچہ لائق او است
	بیان حادث غیر مخلوق کہ حجاب است در میان فعل فاعل قدیم و حادث مخلوق	تعالی و انہم و صف نفس کریم قدیم او زائد بر صفت ذاتیہ
۱۳۹	بیان آنکہ حادث مخلوق دلیل است بر حجاب قدیم	معنی کریمہ ماکان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیا الخ
	بیان آنکہ حجاب واسطہ تعلق است میان قدیم و حادث و بغیر او حفظ حدین عقلاً منقطع است	بیان تکلم روح بصفت ذاتیہ است کما فی انفسکم
	بیان آنکہ امر و اثر او قدیم نیست مع دلائل او	الایہ کہ بچو کلام حجابی است
	معنی حدیث شریف کان اللہ و لکرم جمعہ الخ	کلام حجابی بسبع عالم مثال شنیدہ می شود و حقیقتش مفہوم بعض کریمہ
	بیان آنکہ کونیت حادثہ اثر امر است	و تفسیر کریمہ لا یستأثر الا المطہرون من الذنوب
۱۴۰	تفسیر کریمہ لا الہ الا خلق و الا امر الخ	لا یستأثر بمعنی مضارع است
	بیان آنکہ محلی مذکورہ کریمہ فلما یجلی ربہ للمجہول الخ حجاب حادث است	و این کلام حجابی کم و بیش میشود و بعضی تواند و ہم نمی تواند
۱۴۱	بیان آنکہ حجاب معبر بطل است بقیام حقیقی بری ظل چنانچہ قول او سبحانه کیف مآل الضل الا یہ و مخلوق ظل الضل او	کتاب مائی او تعالی و کلام او یا بنیاد و اولیاء و غیرہ حادث غیر مخلوق مع عروض و مجرہ است حسب حیثیت او است کہ لائق نشان او است تعالی از مرتبہ حجاب
	بیان امکان آنکہ ظل کہ در کریمہ است ہر دو ظل تعبیر شود بتفاوت لحاظ قیام حقیقی و مجازی	و دلیل بر کلام حجابی حدیث حضرت عبدالمطلب بن سعود رض است اذا تکلم اللہ بالوحي سمع اهل سماو الدنيا کجملہ السلسلۃ الخ

ردیف	مطالب کتاب	نوع	مطالب کتاب
۱۵۳	بیان آنکه عارض زائد بر صفت ذاتیه بقیام حقیقی عرض ماهیت است بواسطه صفت ذاتیه و این از هر دو حادث است مع امثال -	۱۵۷	برای هیولی قدیمه که باطل است و اثباتش هم بزرگ آمده - در صورت عدم تسلیم تفسیر مذکوره و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در هیولی بصورت متضاده پیش آید که اینهم معقول نیست -
۱۵۴	بیان آنکه ماهیت آنست که قائم بنفس خود باشد و عارض باو در معنائی خود -	۱۵۸	ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت ابقیای مجازی یا لقی وجود غیر ابر باطل است -
۱۵۵	بیان ماهیت محل عارض است که از وجود اوست -	۱۵۹	ماهیت با هیئت بطور عرض عارض نشود و نه ماهیت بجز نام نهاده شود - و نه در هر دو قیام مجازی باشد - و نه ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی عارض است پس صورت برای هیولی چگونه است -
۱۵۶	بیان ماهیت و عارض هر دو با هم نسبت بقیام حقیقی دارند نه نسبت بقیام مجازی -	۱۶۰	ذکر بیان رسالت و نبوت و ولایت و اعجاز و استدراج - و استقامت و آنچه در و است بادیگر مطالب -
۱۵۷	معاوضه هیولی و صورت در ذات و صفات او سبحانه بمرتبه حجاب موافق آید ولیکن ایا اجتماع معاوضه مثال در کلام نباید -	۱۶۱	بحث رسالت و نبوت و ولایت و صفت و لغت آنها - معنی لغوی رسالت و نبوت مع حاصلش - معنی اصطلاحی هر دو مع حاصلش - بیان وقوع مرکز و منشأ لغینات این هر دو - بحث لغینات که در و مقدم لغین ذات است میان لغین صفات حقیقیه - بیان لغین صفات شانیه - بیان لغین صفات فعلیه - بیان لغین صفات تنزیهیه - بیان منشأ اولی العزیز و غیر اولی العزیز و لغین رسالت و نبوت و ولایت - الخ -
۱۵۸	نور او صلعم که مخصوص نباتات اوست مخلوق است از عدم که منسوخ از موجودات قدیمه بقیام مجازی بطور مشبه است -	۱۶۲	بیان حقیقت ابراهیمی اولیت منشأ نموده اوست میدود منشأ اولی
۱۵۹	و غیر او صلعم پنجمین از و است صلعم که از نقین موجودات او صلعم یا از نقین مسلوبات ملزم بوجودات او استزاع یافته و مخلوق از عدم است		
۱۶۰	تفسیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور او صلعم و غیر او موافق نیاید مگر در حد ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی و برود -		
۱۶۱	درین صورت مذکوره که تفسیر هیولی و صورت از ذات و عوارض او صلعم شود هر دو حادث مخلوق اند و نه انکار آید از مرتبه خلق که او بدلائل قضیه و عقیده ثابته مذکور آمده - یا از موم مسلوبات آید		

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
۱۴۱	بحث تفریع و حقیقت کفر و استدراج یقیناً و طنائی بنا بر سجده مجبوری در ازل -		نه یعنی محبت و قرب که اول واجب است مقصوداً و سبباً و دوم با اضطرار
۱۴۲	استدراج از کفر غیر منقطع است یقیناً و طنائی	۱۴۸	بیان آنکه ایاحت با اختیار است
۱۴۳	انچه از وصفت کافر در هیچ وقت یافتن نشود است از خداست عزیز و حکیم -	۱۴۹	بیان آنکه تولی با اعتبار منعی و ولایت علم را با اختیاری خواهد بنا بر شعور و قدرت
۱۴۴	تاریق در میان اعجاز و کرامت و معنوت و استعجاز بهمین وصف مانع است +	۱۵۰	بیان ترکیب کیمیه مذکوره بالا آنکه اولی که با آن کیمیه بیان آنکه اعجاز و کرامت گاهی بعلم واقع شود و گاهی بجهل و غلبه یقینی هدایتی راست که ظهورش بتضمن از صفات او در اضافات اولی - و نه از خطاب تقسیم ولایت علم برای خدا باطل و چگونه عجز است سومی که اسے خلق فعل عباد و شرک مخصوص سومی رسول و مؤمن بعفت جامع
۱۴۵	بیان آنکه اعراض از نصرت نبی کفر است -	۱۵۱	بحث آنکه در استعجال با استقلال و امانت اگر ضرر نکرده شود در استقلال عدم شرک و مجاز شرک لازم نیست
۱۴۶	تفسیر کریمه یا ایها الذین آمنوا کولوا انفساً من الله الخ	۱۵۲	استقرار و نصرت بفضل استقلال و امانت با اختیار ثابت و تحقق آبرو خلافتش مآول -
۱۴۷	تفسیر کریمه انما اولیکم الله و ما ستولوه و الذین آمنوا الخ -	۱۵۳	بحث آنکه تولی بولی ترجیح ولی را لازم کند و نصرت برین موقوف که شورش با اختیار آمده -
۱۴۸	بیان معنی لغوی ولایت و تحقیق و تخصیض و انحصار مقصودیت عامه برای خدا و رسول و مؤمنین صاحبین ازین آیه کریمه بالا اشارت و انتقار است - و تخصیص ایمان بر کونج بعضی ولایت یهود و نصاری کناینا +	۱۵۴	استقامت از کافر هائز نیست اگر چه سومی کفر نکشد و از مؤمن فاسق تا آنکه سومی فسق نکشد بکرامت هائز نیست - و از اولیاء و اعیان و بخلت و قرب و انگو سببائی شای اولی ترجیح بیان نفوس آیات و ترکیبیه شان -
۱۴۹	تفاوت بین عبادات بدیهیه و زکوة و عبادات الیه و صلاح بتقسیم بر دو خشتو غار شده - و اینکه تولی با اختیار بعلوم سبب انحصار صفات حیجیات و احوال و احوال در هر حال و زمان و مکان برای اینها با شایستگی و حراست و اقتضای این کریمه بالا -	۱۵۵	تفسیر کریمه و کولوا انفساً من الله انفساً من الله
۱۵۰	بیان آنکه تولی توفیق فعل حیاتی است بنابر توفیق		

[illegible]

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
	موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ كَافِرَانِ مراد از کافران اسماع یعنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مراد از تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال یعنی قرآنی + تفسیر کریمه وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَصَى الخ که درین از اعمی معنی مجاز مراد از نه موضوع که ابتدا اعلی از قرآن ثابت است بیان آنکه اسماع برای لغت مخصوص مآول بمعنی مجاز یعنی انفعال یا اجابت الحق بالاسماع است در نه بمعنی مجاز صحت نفی و لغت نیاید و محال لغت ثابت و بدیه است مقصود لغت و اهمال لغت نبود بیان معنی موتی از روی موضوع و مجاز تفسیر کریمه لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ اللَّهُ عَالِمُ الْخُفَى بیان معنی موضوع عام اسماع که به لغت مختص نشوند که این لغت بجز و آخر است از هر لغت + بیان تاویل معنی مختص اسماع بمعنی مجاز که افعال یا اجابت حق است بجهت سبب بجای سبب آمده بیان معنی موت و موتی و قسم و عا و ادبار و توابع مجاز و حقیقتاً الخ بیان اختلاف کیفیت تشبیه موتی به قسم و عخی بنابر اختلاف مشبه و شبهه و بیان تفاوت و فرقی نسبتاً بهم حاصل ترجمه آیت کریمه فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى	۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰	

وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ اللَّهُ عَالِمُ الْخُفَى
بحث تحت قاطعه در اعانت و سماعت و حفظ و کرا
در وقت استغانت و نداء اسماع و سماع موتی الخ
بیان آنکه نفی اسماع عام ازین آیت کریمه ان تسمع
و لا تسمع موتی موتی الخ ممکن نیست که بمعنی موضوع
بیان حاصل معنی آیت ان تسمع الا من یوحی الخ
بیان آنکه او صلعم هر آینه توحی در سماع و تبصره
موتی و صمم و عمی است +
بیان آنکه در سماع و اسماع برای موتی احوال معروف
است و تعلق روح بحدیث کبفیت دیگر بمقابل
اولی -
بحث آنکه اگر گفته شود که مدد کردن و شنیدن
در وقتی چند از اوقات ممکن است بعد غصمت
و احتمال سلب حفظ یا تفصیل جوازش -
بحث آنکه اگر گفته شود یاری کردن و شنیدن در وقت
ممكن است با احتمال حفظ مع جواز ثبوت بعقل و نقل
تفصیلاً الی آخره -
بیان آیات کریمه در ثبوت حفظ و سلب او از اولیا و اهل
بیان استغانت از اهل قبور بنابر حدیث و بقول امام
حجت الاسلام محمد طهرانی صرح +
بیان ثبوت استغانت و قلم و شعور و قدرت و قدر
برای اهل قبور بضمیمه اولیا اعداد مختصه طبیبی -
بحث آنکه اعجاز ذکر است هر دو از اینست تا نهایت محیط
اند و در وجود حارث خارجی و ذهنی با تحت مرکز خود
ظاهر و با در آنها اصلاً و ذاقاً عرضاً و تبعاً و در ذهنی

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
	در ذوق و رازق و مرزوق به و آنچه و او نشانزا	۲۲۵	ذکر بیان غیب و علم او به آنچه درو است +
	مطلق و عام است بمعنوم نشان و آناں از	۲۲۶	اقسام غیب و تعریف او که بمعنی حضور و شهود است
۲۲۱	بیان آنکه حیات و جملة صفات ذاتیه روح با	۲۲۶	تعریف خلاف و غیب که بمعنی خلاف حضور است +
	مقتول و غیر مقتول بهر کسی عموماً در بر رخ		تعریف معنی غائب و حاضر و استعمال مجازی او +
	باقی مانند علی السویه بخلاف حیاتی که براسے		بیان جواز و عدم جواز استحضار و جودش و تنبأ
	مقتول مخصوص فی سبیل الله است +		غیب و غائب مع تعریف حقیقی نشان -
۲۲۲	بیان آنکه از موت تعطل برای جسد لازم نیاید	۲۲۷	اقوال در تعریف غیب و غائب
	بیان آنکه در قتل نفس که از قتل جسد اولی و		و جوب استحضار غیب و غائب و علم او سبحانه
	اعظم است نصرف جسد مشهودی و مثالی		بیان غیب بمعنی خلاف شهود
	مسئله نیست و آنجا و بنا بر اصل اعلی الحیات		بیان فضیلت انسان از ملائکه و تمازج ذاتی شهود
	از قتل نفس فی سبیل الله +	۲۲۸	و مثال در روح و تمازج ظاهر و باطن +
	قتل نفس جهاد اکبر است از قتل جسد در ساه	۲۲۹	بیان شناخت قدیم و ایمان غیب و اولیائی -
	خدا که جهاد اصغر است +		بیان فرق غیب خلاف شهود و خلاف حضور
	بیان آنکه انبیاء و رگورهای خود زنده و نماز		تفسیر عالم الغیب و الشهادة -
	خوانا هستند بجسد و روح و تصرف و سیر		بیان حضور غائب بمعنی خلاف حاضر -
	در ملکوت و این عالم همچنان میکنند که پیش از	۲۳۰	بیان حضور غائب بمعنی خلاف شهود
	وفات و زمین جسدشان نمی خورد و بیا		بیان انکشاف مغیبات که بر رفع حجاب است با آنچه
	مسئله قطعی است بتواتر اخبار +		که رسول آورد و اینکه انجمن کشف را رسول
۲۳۱	تفسیر کریمه و اعین کربک حبیبی یا تیک		اولی است و رسول مصلح اعلی و خدای برتر
	الیقین +		احق و احاطه ال بعلم آتی و جوباً غیر اولیائی را
	بیان آنکه از یقین موت مراد نیست لیکن بر		ممنوع و بطور جواز با مصلح در آوان جائز +
	مقصودی مراد شود و از موت عبادت مطلقه		بیان آنکه کشف مغیبات در خلاف حکم خدا در
	ساقط نشود بلکه سقوط معنی و وجوب عبادت		استدراج است که موصل بمساوات است و مشترک
	و قیام +		الاسم و در ادعای حکم الهی موصل بموجودات
			و مشترک الوصف +

عالمی	عالمی	عالمی
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۱	۲۲۱	۲۲۱
۲۲۰	۲۲۰	۲۲۰
۲۱۹	۲۱۹	۲۱۹
۲۱۸	۲۱۸	۲۱۸
۲۱۷	۲۱۷	۲۱۷
۲۱۶	۲۱۶	۲۱۶
۲۱۵	۲۱۵	۲۱۵
۲۱۴	۲۱۴	۲۱۴
۲۱۳	۲۱۳	۲۱۳
۲۱۲	۲۱۲	۲۱۲
۲۱۱	۲۱۱	۲۱۱
۲۱۰	۲۱۰	۲۱۰
۲۰۹	۲۰۹	۲۰۹
۲۰۸	۲۰۸	۲۰۸
۲۰۷	۲۰۷	۲۰۷
۲۰۶	۲۰۶	۲۰۶
۲۰۵	۲۰۵	۲۰۵
۲۰۴	۲۰۴	۲۰۴
۲۰۳	۲۰۳	۲۰۳
۲۰۲	۲۰۲	۲۰۲

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۲۴۷	بیان آنکه بعد از نظری جائز است بعد حقیقی و نه فنانی حقیقی -	۲۵۳	بیان آنکه مثل تقیید متزل و صورت بر هیولی آنچه تفاوت جهل احقاق است نیست اما تقیید ذات بصفا لا غیر با متزل ذات بصفا لا عینها و متزل صفات امر نه حجاب متغین در حد خود با صحیح است و صورت بر هیولی بر مرتبه حجاب مع اصل خود صادق
۲۴۸	کیفیت شهودی -	۲۵۴	تقیید و متزل در ذات بحث و نه هیولی مرتبه سفلیه تحت امر که تفاوت جهل احقاق امره بیان اعتقاد و در مسئله وحدت وجود -
۲۴۹	بیان معنی حدیث شریف من عرف ربه کمل لسانه - و المؤمن مرءة المؤمن در ضمن کلام	۲۵۵	بیان آنکه اختلاف صوفیه در مسئله وجود و شهودی یکیش راجع به حدیث تقدیم یا تنزل حقیقی و مجازی از گفته قیامیه است که معتقد دارند نه در قدیم یا بعد و صفات او مگر پیوسته به کیفیت صفات در عین و غیر ذات پس در اصل بیان الهی توجیه که بغیر کیفیت ربط است تراعی نیست و لیکن از خطا در تفصیل بطمان صحت صواب اجمال است -
۲۵۰	اکشاف مریه حجاب -	۲۵۶	بیان کافر و عابدیت او و معبود برای او و خدایان و وجود کافر و تعلق خدایان
۲۵۱	اکشاف بامیت بنا بر علت -	۲۵۷	بیان حجاب کافر از موجودات بنا بر وصل و رجوع باصل خود -
۲۵۲	بیان وجود خاص و عام -	۲۵۸	بیان معنی حدیث شریف کل شیء یرجع الی الله و کل صبیح یرجع الی الله و کل صبیح یرجع الی الله
۲۵۳	اکشاف بامیت و تقیید در ذات و صفات خود منزله است -	۲۵۹	اکشاف بامیت و تقیید در ذات و صفات خود منزله است -
۲۶۰	اطلاق بامیت و تقیید بوضوح صدق نمی آید -	۲۶۱	اطلاق و تقیید بر بامیت یا منزه و نه قدیم و نه جدید
۲۶۱	اطلاق و تقیید بر بامیت یا منزه و نه قدیم و نه جدید	۲۶۲	اطلاق و تقیید بر بامیت یا منزه و نه قدیم و نه جدید

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۷۲	تفسیر کریمہ النبیؐ اُولٰٓئِکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ الْقِسْمِ صَحْرَ الْاٰیَةِ +	۲۷۷	الخ و دلائل پر تعظیم و ادب حضور صلعم۔ تفسیر کریمہ فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهِمْ وَعَزَّرُوْهُ وَنَصَرُوْهُ الخ مذکورہ آیہ کی تائید میں۔
۲۷۳	بیان یہ کہ نبی کو مطلق بہتری حاصل ہے ہرگز پر ہر وجہ میں ولایت کے معنی لغوی اعتبار سے بصراحت و اقتضای الشرائع آیت +	۲۸۰	و بیان تعظیم و توقیر حضور صلعم میں۔ و بیان جوع صائم کا حضور صلعم کی طرف سے دلائل و توضیح بیان مذکورہ۔
۲۷۴	بیان رد اسیات کا کہ وہ دنیوی امور میں اپنی مصاحت میں حضور صلعم سے زیادہ دانا ہیں دلیل حدیث سے حالانکہ حدیث بمقابلہ نصارت میں ماول موع بیان تاویل +	۲۸۱	تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ لَا تَقْدِمُوْا عَلَیْکُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَاَنْتُمْ اَللّٰهُ الخ۔ تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَلَا تَرَ کَیْفَ اَصَوَّا تَکُمْ فَوْقَ صَعَتِ النَّبِیِّ الخ
۲۷۵	بیان اسکا کہ حکم خدا و رسول کے بعد اختیار و خدمت نہیں سوائے تعمیل حکم کے بغیر کریمہ مَا کَانَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا لِلْمُؤْمِنٰتِ اِذَا قَضٰی اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا الخ +	۲۸۲	بیان رد کلام آنکہ تعظیم حضور صلعم سچو تعظیم برادگان است یہ دلیل حدیث شریف کہ اَنْ مَآوِلَ بَاشِرٍ یُّوحٰی وَرَدَ مَیْرَاضٍ بَعْضُ قَطْعِی شَدُوْ تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یُعِیْشُوْنَ اَصْوَابًا عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ الخ۔
۲۷۶	بیان یہ کہ محبوبیت بقدر محبت حضور صلعم ہے اور یہ کہ حضور کے حقوق ہماری آپس کے حقوق کے ہر وجہ میں غالب ہیں اور یہی صحت ایمان ہے بحکم حدیث۔	۲۸۳	ذکر بیان ایضاً حضرت حبیب الرحمن صلعم کہ جب نقصان ہر دو جہان ہست مع فوائد دیگر۔ تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ الخ وَوَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ یَعْلَمُ مَا اَلْکَسَبُوْا الخ +
۲۷۷	قول حضرت صدیق رفیع علیہ حقوق پر حضرت صلعم کے سبب علیہ محبت و ایمان کے تمام اشیاء پر تفسیر کریمہ وَلَا یُکْرِهُوْا بِالْاَنْفُسِ صَحْرَ نَفْسِہِ الْاٰیَةِ۔	۲۸۵	سبب آنکہ مصداق آخرت ایمانی بحضور صلعم منع ہست رد دلیل حدیث بمقابلہ آیت ماول اِنَّ اَکْبَرُ نَفْسٍ خُورِ خَاصٍ و ایمان بر غیر فرق بین و تخصیص رسول ظاہر۔

[illegible]

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۹۸	بیان وجوب تعظیم و محبت سلطان عادل	۳۰۳	پس بخلاف حقیقت چگونہ متضمن شرکت شریعت
۲۹۹	بملاحظہ نسبت دائرہ تاحضر صلعم نبوی صلوٰۃ علیہ وسلم	۳۰۴	آذن زبیرت مقتضی ایمان است و مشرکین را ممنوع مبض قرآن۔
۳۰۰	بیان معانی عالی و جانی کہ الفاظ حدیث اند	۳۰۵	بیان آیات و احادیث متوافق نسبت نفاست نسب اجداد نبوی صلعم
۳۰۱	تفسیر کریمہ اخفَضَ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ	۳۰۶	تفسیر کریمہ الذی یریدک حین تقوم لا و نقبلک فی الشاکدین ۵ مع حدیث متوافق مصمون در باب نگاہداشت نبوی صلعم بصلب ساجدین۔
۳۰۲	و این جمہول مگر انجہ قطعیات معلوم در اعتقادات است برای محاصرتہ در مقابل	۳۰۷	بیان آنکہ البوت از رسم الکفر ممنوع المغفرت نسبت بابرہیم علیہ السلام حقیقتاً صحیح نیاید مگر مجازاً از آنکہ پدر حقیقی تاریخ است و از رحم کہ مشہور و محقق است +
۳۰۳	بیان فضیلت متنازعہ حدیث +	۳۰۸	تفسیر حدیث شریف جس میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا سوال ہے ان کے لیے اعطاء حق کا ثرہ۔
۳۰۴	بیان تحقیق نزول کریمہ ماکان للنبی والذین امنوا ان یشغفوا الخ	۳۰۹	حدیث احیاء و ایمان آوردن والدہ او صلعم۔
۳۰۵	البوطالب را است نسبت والدین حضور صلعم	۳۱۰	حدیث احیاء و اسلام آوردن والدین او صلعم ہر دو بروایت بعض اصحاب۔
۳۰۶	بیان آنکہ کلیہ است کہ اجتماع دو امر در یک وقت مستلزم اشتراک ہر گز نمونہ مگر اشتباہ ہے تواند آورد کہ بقایہ وجہ اتحاد و اختلاف رنمش نوازند شد۔	۳۱۱	قاعدہ تقدم دخول جنت نوازند منع خروج مگر تقدم دخول بار بخرج لازم پس رفع تعارض نسبت ایمان است +
۳۰۷	منع ضروری استغفار بتقصی نسبت بای طاب	۳۱۲	قاعدہ بعد ثبوت اخبار نبوی صلعم و آثار قولی و فعلی و حالی فالذی المسکونین صلعم اخبار دخول نار
۳۰۸	در تعظیم منع ضروری استغفار مشرکین را	۳۱۳	بجرح لازم تواند شد و دخول از دلجہ بر اولاد خود بجا ایمان متواتر شد۔
۳۰۹	با اتحاد حقیقت بالغ شرکت نتواند شد۔		
۳۱۰	تخصیص چون در تعظیم با اتحاد حقیقت مندرج		

باب اول

صحیح

تین قسم کے ہیں۔
 ۱۔ وہ جن کا خیال ہی غلط ہے اور جو غلطی سے غلطی میں پڑ جاتا ہے۔
 ۲۔ وہ جن کا خیال ہی غلط ہے اور جو غلطی سے غلطی میں پڑ جاتا ہے۔
 ۳۔ وہ جن کا خیال ہی غلط ہے اور جو غلطی سے غلطی میں پڑ جاتا ہے۔

باب دوم

صحیح

۱۔ وہ جن کا خیال ہی غلط ہے اور جو غلطی سے غلطی میں پڑ جاتا ہے۔
 ۲۔ وہ جن کا خیال ہی غلط ہے اور جو غلطی سے غلطی میں پڑ جاتا ہے۔
 ۳۔ وہ جن کا خیال ہی غلط ہے اور جو غلطی سے غلطی میں پڑ جاتا ہے۔

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۳۱۶	بیان یہ کہ اعتبارات شخص نہ رہے میں رویت حجاب کا فرق نہ ہے گا۔	بیان آنکہ مکہ معظمہ محل نور حجابی و مسجود الیہ است مع تفصیل نور حجابی۔
۳۱۷	بیان فضیلت انبیاء کا اولیاء پر۔	۳۱۷ مکہ معظمہ بسبب محل نور حجابی محبوب ترین بقاع است بحضور صلعم
۳۱۸	بیان نماز تراویح میں رکعت۔	مدینہ منورہ بسبب محل وجود باوجود حضور صلعم
۳۱۹	بیان یہ کہ بمقام ابداء بتدعین دیگر آثار اہل سنت و جماعت اور بھی ایسے ہیں جو مذکورہ بالا پر محصور نہیں ہو سکتے۔	بجانب رب العالمین احب البقاع است مدینہ مکرمہ راہیکہ معظمہ فضل جزئی است و عکس مکہ معظمہ رافضل کلی۔
۳۲۰	ذکر بیان تعظیم و محبت شہداء خدا و رسول وغیرہ	۳۲۰ محل زمین جسدر مبارک صلعم بحر محل نور حجابی و عشر کہ محل نور مسجودہ است از سہمہ روحی زمین و آسمان اشرف است +
۳۲۱	تعظیم و محبت قبلتین بمض کریمہ اور جو ان دونوں سے متعلق ہیں۔	عصر قلب شریف صلعم اذما بیت عرش عظیم فضل است و عنصر تابع روح است و از مسلوکات او است +
۳۲۲	تعظیم و محبت کتب منزلہ حق۔	قلب بسبط شریف حضرت صلعم فضل بعد فضل فضل است از عرش عظیم
۳۲۳	تعظیم و محبت دین خدا بافہام بقاوت مرتب	۳۲۳ تعظیم و محبت دیگر آثار حضور صلعم کہ مختلف حقیقہ و متحد نسبت باشند لازم است بر سمع فقط بغیر نور و زبور ادب ظاہر و طریقہ سلف ہمین است و بلوہ
۳۲۴	تعظیم و محبت آثار انبیاء و اولیاء اور تبرک از ان بادلائ +	۳۲۴ تعظیم آثار را احتمالی کافی است صحت روایت در کار نیست دلیل عمل حضرت امام مالک رحمۃ اللہ علیہ تاکید شرف بالانتساب و تفسیر مدینہ بزیارت مرقہ مبارک
۳۲۵	تعظیم و تبرک آثار رسول اللہ تعالیٰ صلعم	۳۲۵ حضرت از حقا کہ عدم حضور مدینہ و عدم تشریف بزیارت نفس حدیث حضرت علی کرم اللہ وجہہ و مراتب حکم و ادب قبر و در انزال نمازین حکم تعظیم و تبرک آثار و در سخنان نازیبا +
۳۲۶	بعض حدیث سے متعلق ہیں۔	۳۲۶ تعظیم و محبت مدینہ منورہ و مکہ معظمہ بیوض احادیث اخلافت فضیلت در بیان مدینہ و مکہ مکرمہ و معظمہ بعض حدیث سے قول فیصل +

<p>شماره</p>	<p>شماره</p>	<p>شماره</p>
<p>۳۲۵</p>	<p>۳۲۵</p>	<p>۳۲۵</p>
<p>۳۲۴</p>	<p>۳۲۴</p>	<p>۳۲۴</p>
<p>۳۲۳</p>	<p>۳۲۳</p>	<p>۳۲۳</p>
<p>۳۲۲</p>	<p>۳۲۲</p>	<p>۳۲۲</p>
<p>۳۲۱</p>	<p>۳۲۱</p>	<p>۳۲۱</p>
<p>۳۲۰</p>	<p>۳۲۰</p>	<p>۳۲۰</p>
<p>۳۱۹</p>	<p>۳۱۹</p>	<p>۳۱۹</p>
<p>۳۱۸</p>	<p>۳۱۸</p>	<p>۳۱۸</p>
<p>۳۱۷</p>	<p>۳۱۷</p>	<p>۳۱۷</p>
<p>۳۱۶</p>	<p>۳۱۶</p>	<p>۳۱۶</p>
<p>۳۱۵</p>	<p>۳۱۵</p>	<p>۳۱۵</p>
<p>۳۱۴</p>	<p>۳۱۴</p>	<p>۳۱۴</p>

۳۳۴ تفسیر حدیث حضرت ابی خزیمه در خود باب سجده نمودن بر چنین مبارکش صلعم بنا بر تقدیر روایر -

۳۳۵ تفسیر حدیث شریف از حضرت عاقله نظر در سجده شتر و سوال صحابه و جواب آنحضرت صلعم مع ثبوت سجده نیت بدلائل مستنبطه حدیث ومع رد و قدح بتظیم +

۳۳۶ بیان جواز سجده نیت و قیام دست بسته و سلام یا کتار و تدریجی و قربانی برای اکرام مکرّم -

۳۳۷ تفسیر حدیث شریف حضرت انس در سجده غنم مع جواب حضرت صلعم بر سوال حضرت صدیق مع نسبت سجده نیت مع بیان رد و قدح در جواز بیان استعمال آنکه لفظ یتبعی و لا یتبعی در محل جواز است و در وجوب -

۳۳۸ تفسیر حدیث شریف حضرت قیس بن سعد رضی در قیاس سجده نیت رسول بر سجده برای مرزبان و سوال از صلعم و جواب بر همین مشتمل بجواز مع رد و قدح بجواز +

۳۳۹ بیان آنکه منع که بعضی دیگر مخصوص است نه در ذاتش آن منع مخصوص بسبب منع عموم ثابت قوی را معارض نشود -

۳۴۰ تفسیر حدیث شریف از حضرت صهیب نسبت حضرت معاذ رضی در سجده نیت بحضور صلعم بر قیام

بیهود و نصاری کی بر ائمه علماء و غطای خود میگردند بیان احکام در سجده نیت و عبودیت آنچه فقهای فرمودند -

سجده نیت در زمین بوسی پیش سلطان گناه کبیره است نه کفر - از عبارت فتاوی هندیه -

سجده عبودیت سلطان کفر است - از جوهر اخلاقی در سجده عبودیت با کراه سجده نه کردن افضل است چنانکه اقرار کفر با کراه صبر افضل است از گفتن و در سجده نیت و تظیم با کراه سجده کردن افضل است - از فتاوی قاضی خان -

زمین بوسی پیش علماء و وزما و فعل جهل است و فاعل در صحتی گنهگار اند - از غرائب -

سوائی سجده تظیم بر قسم چو قیام و دست بستن و خمیدن برای عزیز بطور خدمت جائز است - از غرائب +

حاصل و مختار آنکه سجده نیت کفر نیست و در وجوب نزاع نیست ولیکن بر کبیره بودنش اتفاق است صحت و ثبوت اصل بر آن است +

حکم کفر بر سجده بدون تحقق نیت مخالف حدیث لا تقوا الا حلالا بالنیات و نیز دلیل بر کفر بودنش باید بر قول ابو جعفر رخ -

استادن و خمیدن و دست بردن چو احوال است باقار نیت جائز است بخیر را و بنیت عبادت کفر نیست بر استثناء سجده از جواز دلیل باید آورد +

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۳۵۶	جسم شریف انبیاء و بعض اولیاء اعدا شرف رست از صفا و مزه از آنکه محل قلب است و قلب محل نور حجابی ربوبیت است بپنج بیت عینی در اجر	۳۶۱	نذر و نسبت بغیر خدا مشرف و لا بد منه است و تفسیر کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول الخ
۳۵۷	قاعده ثبوت شئی بشئی لزوم نفی بما درش نکته تا نفی صریح نباشد الخ	۳۶۲	صدقه هدیه رسول معظم صلعم را مقبول لکن ... صدقه غیر هدیه محذور
۳۵۸	بیان جواز تقبیل بر مسخنی تقظیم مستنبط است از مشروعیت حجر اسود	۳۶۳	اثبات استدلال عرض حاجت و مناجات و هدیه بمضور صلعم بقایای حیات و فقر و وفقرت دامی صلعم
۳۵۹	بیان جواز طواف قبر مؤمن صلح و اولویت طواف برای اخیار صالحین	۳۶۴	هدیه مخصوص برای معظم مکرم تقظیماً و تکریماً اولی است
۳۶۰	بیان اخلاف علمای مشهور و محققین در تحریم و کراهت و در اباحت و استحباب طواف	۳۶۵	بیان فضل تخصیص موهوب و موهوب به بیان آنکه تقنین زمانی سفت مستقیم است و ایضا
۳۶۱	قبر شریف و تقبیل آستانه علیاء و حقار برود مالیدن دس و دیوار و غلطیدن بر آستانه و غیره و آنکه حکم تحریم و کراهت بغرض احتیاط است بر بای حرمت و کراهت است	۳۶۶	ثواب و نذر و نیاز و زیارت جواز زیارت قبر و ایصال ثواب و شرکت اعمالی و اولویت قریب را و ایصال معتذر را
۳۶۲	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تقاضای و فضل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۶۷	روز سوم بخانه اهل عزرا غن و دعای خیر کردن و طعام فرستادن سنت است
۳۶۳	ذکر تخصیص زمانی و اصابت تقیع محل بغیر عائل یا دیگر منافع	۳۶۸	تقسیم سوم موتی و فاقه خواندن بطعام پیش از خوردن در دفع بدین وسیع برود و تقسیم و اعلام و ایضا
۳۶۴	ذکر آنکه ساقه فاختگی فضیلت نماز روزه و عتقی که ثواب بسیار است	۳۶۹	ثواب از خدمات مالی و غیره همه سنت است بیان تفسیر کریمه واقف علیاً الخ
۳۶۵	اولویت فاقه خاص چیزکی	۳۷۰	تحریم از روزه در هر وقت نموده درست است روز سوم و چهارم و پنجم و ششم و غیره بخوردن و غن سنت است

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۳۸۳	اللَّهُ - وَمَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ - معنی لغوی اهل و اطلاق و تقدیر و تعذیر و غیره - و معنی جمله و مقوله و غیره مع امثال - بیان تقدیر اهل بوجع باقوال مفسرین -	۳۸۹	العين است تا آنکه غیر ما کولاً اللهم هم منی شود در حد خود نه بهم خوردن - تفسیر و معنی کریمه ما ذیج علی النصب و آنکه تعیین مکان ذیج سبب حرمت و کراهیت نیست بجز اتصال بت به نیت و توافق کفار توافق و تفارق هر سر کریمه ما ذیج علی النصب و مَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ و مَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ -
۳۸۴	بیان وجوه و اقسام اهل به نیت خدا و غیر خدا بنام خدا و بنام غیر خدا - و تفصیل حکم حلت حرمت بر او +	۳۹۰	توافق و تفارق هر سر کریمه ما ذیج علی النصب و مَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ و مَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ -
۳۸۵	حاصل معنی کریمه ما أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ عموم جمله و فاعل با فاده نسبت صله لام -	۳۹۱	تعلق معنی را ما ذیج علی النصب بتوافق مفسرین معنی ذلک فیهما معنی بمحاطه خطاب مومنین مع افادت صراحت و اشارت معنی ذلک تفسیر معنی کریمه ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَیْنِهِ وَلَا مَسَافَةَ وَلَا وَصِيلَةً وَلَا جُحُودًا -
۳۸۶	حاصل معنی کریمه ما أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ و خصوص جمله مع عموم فاعل با فاده نسبت از صله لام + رجوع ضمیر منقلب سوی بعید خلاف فصاحت بهت بغیر فاعله بلا غنت مرام -	۳۹۲	سایه و هم جانور که کمر فرخ الانتقاع بغیر خیر گذاشته شوند همچو سایه حرام نیندیش افترای هیچ کفار است - و همچنان جانور که بنام بزرگان مخصوص باشند حرام نیند و در حکم سایه اند +
۳۸۸	ثبوت افاده نسبت از صله لام - الاقبال تغییر مفید تخصیص است در نه لزوم اهمال ضمیر است - از اهل بر انتساب که امر منوی است دلالت نیت پس بر بنای معنی نسبت از اهل ثبوت حرمت نیست +	۳۹۳	همه افعال ظاهر و باطن لوجه الله معلق بغیر او تعالی هستند بجز ایمان و نماز و روزه مع مستلزمات او بنص حدیث و امثال - خروج بذاته شی از ملک مخرج بشرط بقبض فالق غیرش نیست مگر بعرض قصد شرط و بیان حقیقت بقبض که امر منوی است بطریق حدیث حقیقت بقبض بجهت معرفت از روح معنوی است و این بقبض
۳۸۹	در مقابل خصوص اعظم تقییم لغت غیر مختار است پس زعم تقییم ما موصوله مرتفع است - تستیمت با سه شرط ذیج و هر کس از غیر نجس	۳۹۴	حقیقت بقبض که امر منوی است بطریق حدیث حقیقت بقبض بجهت معرفت از روح معنوی است و این بقبض

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۰۶	بیان مراد قول حضرت عمر رضی الله عنه و فطش رضی الله عنه از جماعت اعاده است در برعت -	حسن هموست که در کتاب و سنت است بطرح و اقتضای یا باشاره یا قیاس بقول رضی الله عنه قیاس بر حسن حسن است در ضمن اكمال دین است
۴۰۷	تقریف برعت و مسامحت به تنبیه حسنه - در بیان اثبات آنکه ذکر ولادت او صلعم حسن و ذکر است و تفسیر کریمه	از رفتار و اكمال تا قیاس است در رفتار بر احادیث شریفه مرویه - تقریف عدالت - و اینکه برعت در اصول اولیه مسئله بنیافته شده و اجماع بر ذکر میلاد بقول او صلعم
۴۰۸	و اذکروا نعمه الله الیه - و کریمه لعل من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم محمدا و ذکر او صلعم فرض مؤبر است و او صلعم نیست خدا است	برعت حسنه بقول او صلعم ثابت نه بلکه حسن و سنت حسنه - خواب ثقات هم دلیل صحت عمل و اینکه مسخر است بر اصل حدیث که او را بنیفته بخواب دید و عمل حضرت مصنف رحمه الله
۴۰۹	و در مجالس انبیاء و اهل بیت که هم ذکر بود کریمه و سوره شام ذکر است با خلاف احکام و افعالت و ولادت او صلعم اعظم اعجاز از غیر مستحبه بعضی نقل و بعضی ذکرش موجب شفاعت و رحمت و استغفار طایفه	روای مصنف رحم در احادیث او صلعم بخواب محفل میلاد شریف - و روایت او صلعم بخواب روایت حقه است - امر بخواب دلیل صحت عمل است و دلیل عمل باو بخش کریمه -
۴۱۰	و ذکر ولادت در قرون اولی ثابت حسن است بر حاصل شرح مع دلائل اصولی احادیث حدیث نقالی صحاح و تقریف او که حسن است بنابر سنت حسنه موجب حصول اجر خود و آسیر عامل او است - حسن نزد مسلمانان حسن نزد خدا است - و اگر است او صلعم بر ضیالالت جمع نه سوره	ذکر ولادت شریف بعد از ای فرض مطلق مستحب است و هر که او را ملازم گرفت باطل نکند و فرد نگذارد و بخش کریمه - مهرت شخص او صلعم - و تفریق است و او دیگر ولادت و اولین او صلعم بر آید

ردیف	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۴۸	بیان اتفاق علما بر حیات و علم او صلعم در قبر	بیان آداب زیارت اهل بیت نبوت و سلام بر او رض
۴۴۹	شریف و زود آوردن باو و پشت دادن بکعبه و خطیب را پشت بکعبه بنست و غیره را استوار کعبه و استقبال بحدس سخت است	بیان آفرات و تقریب که هر دو حرام کرده و دم کرده شده اند - ولیکن بیان آفرات در تعظیم الخ بیان تقریب و تعظیم
۴۵۰	بیان دست راست بر چپ نهادن در زیارت یحیی	بیان امور مشتمله در بیان آفرات و تقریب که در رو دلائل معارض آمده و اقوال مختلف
۴۵۱	اتفاق جمهور بر وقوف زائر بنی صلعم بهیت نماز - وقوف زیارت بنی صلعم همچو وقوف عرفه و مزدلفه و مشاعر عظام است که خدای راست -	بیان راه صواب در بیان آفرات و تقریب است مستنده
۴۵۲	احادیث و آثار بسلام و در سلام بحضور و از حضور صلعم و علم او صلعم از او - تاکید آداب و نشتن در زیارت شریفه بحضور قلب	بیان آنکه در احادیث بنی قیام و ثبوت قیام هیچ تناسب نیست و بیان ضعف و تاویل آنها - قول شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در شرح و تفسیر حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ
۴۵۳	و جوارح طریق صلوة و سلام بر او و بر اصحاب و آل او -	جواب طبری بحديث لا تقفوا مواكبا تقفوا الامام جهم الخ و من احب ان يقتل الخ قیاماً الخ
۴۵۴	طریق سلام بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم از صلحا و علماء -	جواب ابن قتیبه در معنی حدیث عدم قیام که همچو تحمیلان است -
۴۵۵	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه	حجت ابن بطال در جواز قیام از حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها نسبت حضرت سیده -
۴۵۶	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	قول علامه طاهر فتنی در استحباب قیام مع تاویل آن معنی حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ الخ
۴۵۷	بیان بازگشتن سوسه نزد روی بنی صلعم و از دست بردار دستفراغ دانستن عاصی خور - و زیارت حضرت سیده ریحی الله عنها و آداب زیارت است	قول قاضی در تاویل احادیث بنی قیام مع تاویل تفسیر طاعلی قاری در حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ مع اقوال تاویلی علماء

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۴۸۴	ذکر بیان دعا و اجابت مع دیگر مطالب	۴۸۷	بیان آنکه از خیر و شر و نفع و ضرر از و تقالی راجع بسوی حکمت معلوم از تقالی است نه بواسطه وحق و غرض که مستلزم جبر و اضطرار باشد بمقتضای کرم و رحم او سبحانه و کرامتی بحال بعض حقی خیر واجب که شایسته از وجوب دارد در دقوله که بحق فلاں گفتن ممنوع است تا بر تقالی از کسی حقی نباشد الخ
۴۸۵	بیان حقیقت دعا آنکه عبادت و خلاصه عبادت کیفیت اجابت دعا	۴۸۶	بیان الزام ترتیب اثر دعا با اجابت او سبحانه
۴۸۶	تفسیر حدیث شریف لا یرد القضاء الا الله	۴۸۸	بیان اضایب دعوات کفار
۴۸۷	تحقیق معنی قضاء و دعا مع حدود	۴۸۹	تفسیر کریمه فیکشف ما تدعون الیه ان شاء الایه
۴۸۸	بیان قضاء بمعنی اجراء	۴۹۰	تحقیق معنی آیت کریمه و مبادعاء الکافرین الا فی ضلاله
۴۸۹	قضاء قدر هر یک صفت مخصوصه بمعنی مخصوصه است نه بمرتبه اجمال و تفصیل	۴۹۱	انکار مقبولیت دعا کفار است بنا بر انکار ارض قطعیه
۴۹۰	تفسیر آیت کریمه و اذ استلک عبادی عنی فانی قریب الخ	۴۹۲	ذکر بیان هر دو حدیث لا تتخذوا قبری و نشأه و لا تتخذوا قبری عبدا
۴۹۱	ترجمه کریمه از مصنف رحمه الله	۴۹۳	تفسیر حدیث شریف لا تتخذوا قبری و نشأه
۴۹۲	مطلب و خلاصه از مترجم	۴۹۴	بیان لفظ اقد و اتخا که مفید معنی بوازه و تاکید است بنا بر اصل لغت و نهی مقتضی ثبوت مقدم است
۴۹۳	بیان آنکه ایمان صفت اختیاری بنده است	۴۹۵	بیان لطائف یا اختیار لفظ و نشأ با حروف و تشبیه و اسم غیر صفت را بر تفع مفعول اول مفعول ثانی آمدن منع اهمیت
۴۹۴	مقائن معنی کریمه تحقیق الفاظ چنانچه از شرط مخصوص بزبان عام و محقق الوقوع است	۴۹۶	بیان دلیل توسل و استغاثت از بی کریمه بوسیله انبیاء و اولیاء و ملائکه و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود بر زخ مع ثبوت با حدیث نبویه
۴۹۵	و تقسیم دعا بطریق که در و قربت مخصوص حاصل شود		
۴۹۶	ترکیب نحوی آیه کریمه مذکوره		
۴۹۷	آیات و احادیث دیگر در تأیید دعا در باب دعا و استجابت بواسطه او صلعم		
۴۹۸	بیان دفع دخل از دیگر معانی آیه مذکوره		
۴۹۹	بیان نقص تا و بلاست در کریمه مذکوره		
۵۰۰	دلیل توسل و استغاثت از بی کریمه بوسیله انبیاء و اولیاء و ملائکه و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود بر زخ مع ثبوت با حدیث نبویه		

رَبِّهِ كِتَابُ الْوَحِيدِ الْحَقِّ تَرْجُمَةُ تَذَكُّرِ الْحَقِّ الرَّبِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدىنا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله * فأرسل
رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله * ولو كفر المشركون
والصلاة والسلام على جيبه * ورسوله محمد بن المصطفى رحمة للعالمين خاتم
الأنبياء نور من نور الله * فهو سيد المرسلين شفيع المذنبين حبيب
على المؤمنين شاهدا ومبشرا ونذيرا * ذلك من اتخذ عند الرحمن عهدا
لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلو عليهم
آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة * ومن آمن بالله وبنوره
فقد استمسك بالعمدة الوثقى * والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
فل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون * وعلى الله و
أصحابه نجوم الهدى ومصابيح الدنيا والآخرة * خصوصا خلفاء
الراشدين المهديين وبقية العشرة المبشرة * والسبطين المقبولين
الخبويين مع إمام الزهراء البتول الطاهرة بنت رسول الله * وجميع
أهل البيت المؤمنين أزواج خير خلق الله * وعلى أتباعهم التابعين و
تبع التابعين خيار أهل الأرض إلى يوم الآخرة * وأولئك الذين آمنوا
وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا * لهم ما يشاؤون عند ربهم
فبذلك خلصهم ربهم من رحمة * ذلك هو الفوز المبين * رضوان الله تعالى

[illegible]

شرمسار که نه بهره ادب و نه از علم نایه دار - و شوق دامگیر که بگریز آید - که بکار آید - پس بکیم یا گمی و از
 بے استغرافی خود در خود نگویسار - و از محبت و شوق خود بقتل و کرم حق افتتاح کار را طلبکار -
 سحر اند که نسیم رحمت حق و زید و غنچه باب امید شگفتند و اگر دید شمع رحمت هزار جان بامید مآلی
 محروم از درت نه شود هیچ سائل - ناچار دیدیم بعض مسائل که بزبان فارسی بعبارت سهل آمده نظر
 بر چینم و اورا بزبان اردو نگاشتم شمع هر چه هست از قامت ناساز و بے اندام ما است - و در نشر
 نوبت بالائے کس کوتاه نیست - و همت و فیضان حضرت مصنف رحمہ اللہ کہ مؤیدین اللہ است یا
 آید رہبری فرمود و بسوی اشتہای شوقم افزود کشتاں کشتاں بتدبیر و تفکر برگزیده کتاب در مسئلہ
 مخوف اندوم همت کیم کار فرما آمد - اگر چه حل مشکل از هر چه باید نیامد اما ترجمہ اش بزبان اردو از فارسی
 و بعبارت سلی از عربی کرده آمد - آنقدر بر استغداد خود سنجیدم از بیرون یافتم - شکر نعمت باری بجا آوردم
 شعری منت منہ کہ خدمت سلطان ہمکنم - منت بدار اینکہ بخدمت بداشت -
 باز دوسہ بار نظر نمودم تبہج در آوردم - رحمت خدا برو باد کہ ہمیش مرا یار آمد ورنہ ازیں بے مایہ چه
 آید - الحمد للہ علی ذلک - پس کتاب تذکرۃ الحق با ترجمہ اش کہ نامش صاہیۃ الحق باد هر دو
 بہ ترتیب فوق و تحت علیحدہ علیحدہ ازیں ناچیز دوست محمد اجمیری کہ یکے از بندگان خواجہ بزرگ
 حبیب اللہ محمد معین الدین حسن چشتی ہجری اجمیری است قدس اللہ سرہ العزیز
 نوشتہ آمد - و دریں مجلد دو فهرست نہادیم یکی از مصنف رحمہ اللہ تعالی کہ برای اصل کتاب ترتیب دادہ -
 و دوم از مترجم کہ اورا بسط نمودہ تا ہر کی را در طلب مقصود آسانی شود و باللہ التوفیق و هو خیر
 الرقیق تمنا از انصاف مندان ناظرین است کہ اگر سہوے و خطائے در ترجمہ این بسایہ بمطالعہ کتاب
 ملاحظہ فرمایند بخوبی کہمید اذ اصرؤ باللغو و اگر آما خب مدعی تن صحت فرمودہ بجان منت نہند
 العفو عنہ کرام الناس و امول را کلمہ فرمودہ در گزارند کہ انسان پشیمان نہ آید - و چون ازیں جمہ
 کشف مطالب کتاب بر آید و بہرہ از وی بپا بند و حظ و نفع بردارند از دعای خیر این فرومایہ را فراموش
 نہارند و اللہ ولی التوفیق یهدی من کشتاں و انہ لذو الفضل العظیم - و الحمد للہ رب العالمین آمین

الیہ صفتا و از موصوف متو و از صفت صدف و از مینر هم و از تمیز تم
 و از ذوالحال فی پیوستہ و از حال حا و از معطوف علیہ صفع و از
 معطوف صفع و از متعلق بہ متعجب و از متعلق صفع و از مزد و ہر
 و از مزد وید تو و از تبدل منہ صبد و از بدل بدہ و از اسم ان و شلہا لغتہم و از
 خبر ان و شلہا حجب بر لفظ و از متن ہم و از شرح متن شش و از حاشیہ ح میان سطر و از
 رابطہ ہر گرا علامت ہندسہ موافق بر نیش و از مقدم ہم و از موخر رخ بر علامت و از
 مرکب در مرکب خطہ۔ بر علامتین و از مرجع ضمیر ہندسہ موافق زیر نیش ہفتی تا نہ در
 متن و در شرح جدا ازال و در حاشیہ جدا ازال۔ و باید کہ ترتیب نگاہ دارد و بضرورت
 رجوع بدو رسابق تکرار ہندسہ و چون بسر آید از سر آید و ین اللہ العلی التوفیق
 اللہ صلی و بارک وسلم علی محمد بنی الرحمة و علی جمالہ کما تحبہ و ترضاہ
 و شفعا فینا و ترحمنا

ترجمہ الیہ کی صفتا و از موصوف کی متو و از صفت کی صدف و از مینر کی ہم و از تمیز کی تم و از
 ذوالحال کی فی پیوستہ و از حال کی حا و از معطوف علیہ کی صفع و از متعلق بہ کی
 متعجب و از متعلق کی صفع و از مزد و ہر و از تبدل منہ کی صبد و از بدل کی بدہ و از
 اسم ان اور اسکے مثل کی سم اور خبر ان اور اسکے مثل کی حجب یہ علامتیں مذکورہ لفظ کے اوپر ہیں۔
 اور متن کی ہم اور متن کے شرح کی شش اور حاشیہ کی ح یہ سطر کے درمیان ہیں۔ اور علامت کی آپس
 رابطہ کی غرض ہے انہر اسی کے موافق ہندسہ کر دیا گیا ہے اور علامت مقدم کی ہم اور موخر کی رخ علامت
 کے اوپر۔ اور علامت مرکب در مرکب کی ایک خط ایسا۔ دو علامتوں پر ہے۔ اور مرجع کی ضمیر کا
 موافق ہندسہ اسی ضمیر کے نیچے کہ نہ ۹ تک پورا ہوتا ہے متن میں علیحدہ ہے اور شرح میں اس سے جدا
 اور حاشیہ میں اس سے جدا۔ اور چاہیے کہ ترتیب نگاہ رکھیں اور ضرورت کی صورت میں تکرار ہندسہ کا
 اسی پہلے دور پر رجوع کرتا ہے کہ جب عدد مذکور نہ ۹ تک تمام ہوتے ہیں تو ابتدا سے شروع ہوتے
 ہیں۔ اور خدا سے برتر سے ہے توفیق کا ملنا۔

خداوند رحمت اور برکت اور سلامتی بھیج محمد صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم پر جو نبی رحمت ہیں اور آپ کے جمال پر
 جیسا تو اس محبوب رکھتا ہے اور اس پر رحمت ہی اور اسکو ہم میں شفیع کر اور اس کے سبب ہی ہم پر رحم کرے۔

1770 1771 1772

وَتَسْتَأْذِنُ بَعْضُهُنَّ مِنَ الْبَعْضِ أَتَتْهُنَّ وَأَمْسَ نَفْسُ الْمَلِكِ الْمَلَائِكَةُ مُنَادِيَةً إِنَّهُ يَمُوتُ فَتَنَادِي الْمَلَائِكَةُ إِنَّهُ كَانَ هَٰذَا نَارًا
 تَأْتِي مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهَا شَيْءٌ كَأَنَّهَا سُحُبٌ مُّجْتَمِعَةٌ فَكَانَتْ دَلِيلًا فَاكُمُّونَ فَنَادَىٰ الْمَلِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ أَنْ يَكُنْ رَاسًا لِّمَنْ
 تَأْتِيهِمْ فَرَسًا بَعُودَ الْأَمْسَالِ فَذُكِّرُوا بِالْجَنَّةِ وَنَادَىٰ الْمَلَائِكَةُ نَارًا تَأْتِي مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهَا شَيْءٌ كَأَنَّهَا سُحُبٌ مُّجْتَمِعَةٌ
 فَكَانَتْ دَلِيلًا فَاكُمُّونَ فَنَادَىٰ الْمَلِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ أَنْ يَكُنْ رَاسًا لِّمَنْ تَأْتِيهِمْ فَرَسًا بَعُودَ الْأَمْسَالِ فَذُكِّرُوا بِالْجَنَّةِ وَنَادَىٰ
 الْمَلَائِكَةُ نَارًا تَأْتِي مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهَا شَيْءٌ كَأَنَّهَا سُحُبٌ مُّجْتَمِعَةٌ فَكَانَتْ دَلِيلًا فَاكُمُّونَ فَنَادَىٰ الْمَلِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ أَنْ يَكُنْ رَاسًا
 لِّمَنْ تَأْتِيهِمْ فَرَسًا بَعُودَ الْأَمْسَالِ فَذُكِّرُوا بِالْجَنَّةِ وَنَادَىٰ الْمَلَائِكَةُ نَارًا تَأْتِي مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهَا شَيْءٌ كَأَنَّهَا سُحُبٌ مُّجْتَمِعَةٌ
 فَكَانَتْ دَلِيلًا فَاكُمُّونَ فَنَادَىٰ الْمَلِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ أَنْ يَكُنْ رَاسًا لِّمَنْ تَأْتِيهِمْ فَرَسًا بَعُودَ الْأَمْسَالِ فَذُكِّرُوا بِالْجَنَّةِ وَنَادَىٰ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ

三

از حضرت سید محمد باقر علیه السلام نقل است که هر کس در این راه
از حضرت سید محمد باقر علیه السلام نقل است که هر کس در این راه

مرتبہ دیباچہ میں کتاب تذکرۃ الحق

و حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تفضلہ آن و کفایت کرد در صفات اصحاب و آل
رضی اللہ تعالیٰ عنہم بر ترتیب تخصیص حقیقہ شان کہ موقوف این اسرار را در مجلس تواند
در یافت والا کار دشوار تر از دشوار۔

ہم اما بعد این مکتوب مسنی بتذکرۃ الحق از درویند عائد موسوم بہ محمد عبد الوحید
از والدیہ نش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد
عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ ہم و مخاطب بہ امیر از مرشدیہ نش یعنی جناب حضرت
سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی
اللہ تعالیٰ عنہ ہم قریشی نسباً کیانی لقباً نش از عمی حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ
تعالیٰ شنیدم کہ یکی را از انبار حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ سلطنت کیاں مسلم
از اولادش ہستیم ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب ہستیم واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب
ہم کرسوی وطن نش کرسی قضیہ است قریب لکنو۔ ہم اجبری مسکن نش
بامر خواجہ غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدار الخیر اجبری مسکن گرفتہ

نویسیدہ اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ تفضلہ اسکے ہیں۔ اور اصحاب اور آل رضی اللہ عنہم کی صفات میں انکی حقیقت
کی ترتیب تخصیص پر کفایت کی یعنی ایسی خاص ترتیب پر کہ انکی حقیقت مرتبہ کہ صاحب توفیق ان مجید و مکمل کے
محل میں معلوم کر سکا ہے ورنہ کام مشکل سے بھی زیادہ مشکل ہے۔

اسکے بعد معلوم ہو کہ یہ کتاب جس کا نام تذکرۃ الحق رکھا گیا اس درویند عائد یعنی پناہ ڈھوڑھن و آل
سوی مسکن نام والدین کی طرف سے محمد عبد الوحید ہے۔ اس نسب نامہ کے ساتھ کہ ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد
ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ اور لفظ اصابر کے ساتھ اپنے دونوں مرشد یعنی
حضرت سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اور جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی طرف
خطاب پای ہو رہی ہے۔ نسب میں قریشی اور کیانی ہے۔ کہ میرے چچا حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ تعالیٰ سے
ہے سنا ہے کہ حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی اولاد سے کسی ایک کو کیانی سلطنت مسلم و حاصل تھی
ہم انکی اولاد سے ہیں اسی باعث سو قریشی نسب اور کیانی لقب ہیں واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔ اور وطن
کے اعتبار سے کرسوی کہ کرسی ایک قضیہ ہے لکنو کے قریب اوپر مسکن کے اعتبار سے اجبری ہے کہ حضرت
خواجہ غریب نواز محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے حکم سے دارالخیر اجبری مسکن اختیار کیا۔

اللَّهُمَّ أَنْتَ حَقٌّ وَخُحُّ الْحَقِّ فَيَا أَيُّهَا النَّاطِرُ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ
وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ تَنْبِيهِهِ بآيدو انست خیر کثیر کہ عبارت است از علم حقائق خبر بال
نہ بخشہ کما قال سبحانه ذَلِكْ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الْآيَةُ - پس بے ادب را نہ سزد کہ تقصیباً یا کلام مند در ویزہ درجہ دلالت لفظی بے
علم باہیت مختصہ نتواند شد۔ ہانا کریمہ یُضِلُّ بِہٖ کَثِيراً وَيَهْدِي بِہٖ کَثِيراً
وَمَا يَضِلُّ بِہٖ إِلَّا الْفٰسِقِیْنَ ۝ الدِّیْنُ یَنْقُضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ
بَعْدِ مِیثَاقِہٖ ۝ الْآیَةُ تَنْبِیْہِہٖ فرماست بیت معشوقہ چوں نقاب ز رخ بر
نہ کردہ است ۝ ناداں حکایتے بقصور چہرا کند ۝ وظاہر انست ہر آنچہ نداند صبر چوں
تواند آں آداب دانی فائز الحقائق مؤید العلم اگر در تحقیق حقائق ۝ یا تعبیرش
خطائے دریا بد بکرم عیم در اصلاح التفات فرمودہ بے نحو عبارت محررہ رابط
مناسب تحریر فرماید بجان منت ازاں انصاف مند و دعا بخیرش ازیں دردمند

ترجیح کمال اے میرے خدا تو حق ہے اور حق کو حق کرتا ہے۔ اور اے دیکھو والے تو اس کتاب
میں یہ نہ دیکھ کہ کس نے کہی بلکہ جو کچھ کہا اُس میں نظر کر۔ تَنْبِیْہِہٖ سمجھنا چاہیے خیر کثیر کہ عبارت حقائق
علم سے ہے وہ بجز آداب دانوں کے غیر کو نہیں بخشتے ہیں جیسے ما فرمایا حق سبحانہ ذَلِكْ الْكِتَابُ الْیٰقِیْنِ یہ وہ
کتاب ہے جس میں شک و شبہ نہیں ہیں پر ہیزگاروں کے واسطے رہنمائی ہے۔ پس بے ادب کو لائق نہیں کہ درمند
کے کلام میں تقصیب کی راہ سوا اُسے کہ لفظی دلالت بغیر علم باہیت کے معقدہ نہیں ہو سکتی ہے یعنی خصوصیت
نہیں پاتی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ کریمہ یُضِلُّ بِہٖ کَثِيراً وَيَهْدِي بِہٖ کَثِيراً الہ جو سورہ بقرہ ۳ میں تَنْبِیْہِہٖ
فرما رہی ہے۔ یعنی اُسی سے بہتر نہ گراہ کرتا ہو اور بہتر نہ راہ پر لاتا ہو۔ اور نہیں گمراہ کرتا ہو اس سے گمراہیں بچاؤں
کو جو خدا کے عہد کو مضبوط کر کے بعد میں توڑ ڈالتے ہیں بیت معشوقہ نے نقاب نہ اٹھا بھی رخ سے ۝
نادان بات کرتا تصور یہی کیسے ۝ اور یہ بات ظاہر ہے کہ جو چیز نہیں جانتا ہے اُس پر صبر کیسے کر سکتا ہو۔ آں
کوئی آداب دال کہ حقائق کو پہنچا ہو اور علم سے قاید پائے ہو وہ ہو اگر حقائق کی تحقیق یا اُس کی
تعبیر میں کچھ خطا معلوم کرے تو بخشش عام سے اصلاح میں التفات فرما کر لکھی ہوئی عبارت
کو بغیر مثلے مناسب رابط کے ساتھ تحریر فرمادیو سے تو اُس صاحب انصاف کا احسان جان پر
ہے اور دعائے خیر اُسکے لیے اس دردمند سے ہے ۝

باشد که بدین بهانه روزی در خط نگری و یادم آری و روئے ندارم که
ترا خواهم روئے داری که مرا خواهی. وَالْعُدَّةُ عِنْدَ الْحَبِيبِ مَقْبُولَةٌ
وَالرَّحْمَةُ مِنْهُ مَأْمُوكٌ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى شَاكِلَتِهِ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ لَدَيْكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ
نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى أَجْمَلِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِينَا وَتَرْجُمْنَاهُ.

ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالیٰ عنہم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللَّهَ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُ بِهِ
 إِلَهُ وَأَصْحَابَهُ وَاتَّبَاعَهُ أَجْمَعِينَ۔ دریں وقت مراط مستقیم صحت عقاید مجتہدین
 اہل سنت و جماعت بجمہ و معارف مجتہد حقیقی نقالی شانہ کہ از مبلغ کمال تحقیق حق است
 بخاشاک اختلاف مبتدیان محرومش و اختلاط مطالب شان مستور شد

ترجمہ کسی دن اس بہانہ سے تو شاید یہ ملاحظہ دیکھ لے اور بارگاہِ تہذیب کی مانند جو بخت پر جاوے یہ تیری ہی خوبی اور خوبی ہوئی ہے جو میری پریشانی و آزار ہے۔ اور تیرے لیے سب کے سامنے بھڑک رہا ہے۔ اور جتنا کہ اس سے امید موصول ہے۔ ہر کوئی اپنے ڈھنگ کا کام کرتا ہے۔ اور سب کی توجہ اور تیرے لیے یہیں ہو جیو اللہ وصل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی آلہ کا تقرب و توفیق و شفقت فیما یرحمنا

10

یہ ذکر اہل سنت و جماعت کے عقیدوں کے بیان میں ہر خدا کے پروردگار نے اپنی خوشنودی سے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله نستعينه ونصلی علی رسولہ ال محمد ونستشفیہ وعلی الہ واصحابہ واتبائہ الخیرین
 اس زمانہ میں سید ہارثہ مجاہد اہل سنتہ و جماعۃ کے صحیح عقیدوں کا محبوب حقیقی نقالی شانہ کی محبت و غیرت
 کی طرف جو تحقیق کی پوری حد تک پہنچ کر حق ہے۔ ۱۵۰ اس کے مبتدیان محرم یعنی بدعتی
 لوگوں کے خاشاک اختلاف کے سبب اور ان کے مطالب کے اس میں مل جاسکے
 پوشیدہ ہو رہا ہے۔

ذکر حقیر نے قلم اعلیٰ سمنہ و سجاوحت
رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

[illegible]

+++ ایامی سحر

حکیمه را به برتری و به برتری که از آن است

سحر را می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است و سحر به سحر است

سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است

سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است

سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است

سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است

سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است

سحر به سحر است

نیز به سحر می گویند که سحر به سحر است

عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجید وثنائی بیحد مرخانی وودوجل شانہ راہ ودرودنا محمد ودرمحمود
گوین رسول الثقلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم وبراہل و اصحاب او
اما بعد ہر گاہ این مؤلف بے بضاعت محمد فخر الدین کہ تولید صوری و معنوی
ادر رئیس السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین محمد العاشقین حضرت نظام الدین
اورنگ آبادی قدس ستر کا عزیز دارد ہر برائے زیارت قدوۃ العارفین
حریق الجنۃ شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر یار سعود الاجود
ایمانی اللہ بطیفہ الحنفی و الحسلی کہ در حق طالبان حق کبریت احمر است از اورنگ آباد
نجمتہ بنیاد حضرت پاک پٹن رسیدہ بہرہ یاب سعادت جناب ہدایت مآب گشت اکثر
اعزہ آنحضرت ازراہ کرم و عنایت فرمودند کہ عقائد اہل سنتہ و جماعتہ کہ پنج قدوہ انام

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعریف جس کا پانہ ہوا اور تاج کا شمار ہو خاص خالق وودوجل شانہ کو یعنی پیدا کرینو الیکو کہ دوست و ہرمان ہو
اسکی بہت بڑی شان ہی اور سجدہ و درود محمود گوین یعنی دونو جہان سر ہو پیر اور رسول الثقلین یعنی عرب و انسا
ہر دو مخلوق کیلئے پیچ ہو کہ نام پاک آپ محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہی اور انکی آل و اصحاب پر ہو جو ہو سکے
بیان ہے کہ جب یہ مؤلف ہمایہ محمد فخر الدین جنکی ظاہری اور باطنی پدائش رئیس السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین
فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی قدس ترہ عزیز سر ہو ہی ہے زیارت کیلئے قدوۃ العارفین حریق الجنۃ
شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر یار سعود اجود صہنی کی (خدا بزرگ کے لطف خفی و صلی سومیری مدد کری)
کہ زیارت حق کے طلبکار ہو کہ حقین کبریت ام یعنی الیسیس اورنگ آباد نجمتہ بنیاد و درگاہ پاک پٹن میں بیچا اور جناب ہدایت
مآب کی سعادت بہرہ یاب ہوا اس شانہ کے اکثر اعزہ نے کرم و عنایت کی راہ فرمایا کہ اہل سنتہ و جماعتہ کے عقیدے
جو خلق کے پیشوا

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ از مولانا
محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ و تاج کتاب عقائد نظامیہ

[illegible]

عقیدہ - اصل توحید و مایضہ الاعتقاد یہ ترجمہ نیز کہ صحت
می یابد اعتقاد بآں بد این است کہ زبان را موافق دل ساخته بگوید کہ ایمان آوردن
بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در صفات و بلا لنگہ کہ بندہ مائے حق تعالی اند و
مبرا اند از ذنوب و معاصی و منزه اند از ذکورت و انوثت و بجا بہائے حق تعالی
مثل نوریت و انجیل و زبور و فرقان و غیر ما بلا تعین عدد و جمیع انبیا و رسل و بندگان
بعد موت و آمدن قیامت و تقدیر خیر و شر از اللہ تعالی یعنی تقرر جمیع مخلوقات
بمرتبہ کہ یافتہ می شود بشصیر عاید بسوئے مرتبہ ہم از حسن و قبح و نفع و ضرر
بش اینہ بیان مرتبہ بصلہ از بیانہ ہر بقید زمان و مکان - **عقیدہ** حساب
افعال و ترازوئے اعمال و بہشت و دوزخ و صراط و حوض حق است -

عقیدہ حق تعالی واحد است بشصیر بطریق عدد کہ توہم شود بعد
او دیگر ہر یعنی کسے اور اشریک نیست نہ در ذات و نہ در صفات - **عقیدہ**
و مشابہ نیست اور کسی از مخلوقات قال نعیم ابرحما د من بشب اللہ بشی بمن خلق

ترجمہ - **عقیدہ** توحید کی اصل اور جس سے اعتقاد صحیح ہوتا ہے یہ ہو کہ زبان کو دل کے موافق کر کے
یوں کہو کہ میں ایمان لایا حق تعالی کو ذات میں ایک جانی پر اور صفات میں یکتا سمجھتا ہوں - اور میں ایمان لایا ہوں
پر کہ وہ حق تعالی کے بندہ ہیں - اور گناہوں اور نافرمانیوں سے برہیں ہیں - اور مرد اور عورت ہونے سے پاک ہیں اور میں
ایمان لایا حق تعالی کی کتابوں پر جیسے نوریت اور انجیل اور زبور اور قرآن مجید وغیرہ جکا شمار تقرر نہیں
اور میں ایمان لایا تمام نبیوں اور رسولوں پر - اور میں ایمان لایا ہر نیکے بعد زندہ ہونے پر - اور میں ایمان
لایا قیامت پر - اور میں ایمان لایا خداے تعالی کی طرف سے نیکی اور بدی کے اندازہ کر دینے پر
یعنی تمام مخلوقات کا ایسے مرتبہ میں ٹھہرانا جس میں زبان و مکان کی فید کے ساتھ بھلائی اور برائی اور
نفع اور نقصان پایا جاتا ہے - **عقیدہ** فعلوں کا حساب اور عملوں کی ترازو اور بہشت اور
دوزخ اور بیل صراط اور حوض کوثر حق ہے **عقیدہ** حق تعالی ایک ہے نہ ایسا کہ کئی کی طرح
اُس کے بعد دوسرے کا وہم پیدا ہو یعنی کوئی اُس کا شریک نہیں ہے نہ ذات میں اور نہ صفات میں
عقیدہ اُس کا مخلوق سے کوئی مشابہ نہیں ہے کہ کہا ہے نعیم ابن حمار نے جس نے خدا تعالی کو
اُسکی مخلوق سے کسی کے ساتھ مشابہ کیا یا تشبیہ دی کسی چیز کے ساتھ اُس کی مخلوق میں سے

عقیدہ ۵۔ صفات حق تعالیٰ ازلی اند غیر حادث و نہ مخلوق ہے پس ہر کہ گفت صفات حق تعالیٰ مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد درین مسئلہ برابریست کہ طرفین او مستوی باشند یا ترجیح دہد یک طرف را پس کا فر است **عقیدہ ۶۔** قرآن مجید لفظی درینجا از قرآن مجید کلام نفسی مراد است از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر کہ شان او از ہمہ بزرگ است در مصاحف مکتوب است پستہا بواسطہ نقوش حروف و اشکال کلمات و رد ہا محفوظ است نزدیک تصور معنیات لفظی آنچہ غائب باشد و شاید کہ این لفظ معنیات باشد ہر بالفاظ متخیلات و برزبانہا مقروم است از حروف محفوظ کہ مسموع می شود و بر نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم منزل است بواسطہ حروف مفردات و مرکبات در حالات مختلفات **عقیدہ ۷۔** تلفظ باقرآن مجید مخلوق است و کتابتہائی ما قرآن مجید را و خواندنہا بے لفظی شاید کہ بجای لفظ خواندنہا لفظ حفظ باشد از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر ما قرآن شریف را مخلوق است

ترجمہ ۵۔ عقیدہ حق تعالیٰ کی صفات سب ازلی ہیں۔ حادث اور مخلوق نہیں ہیں تو جس نے کہا کہ حق تعالیٰ کی صفات مخلوق ہیں یا حادث ہیں یا اس مسئلہ میں توقف کیا یا شک کیا خواہ حالت شک میں آکر شک کی دونوں طرفیں برابر ہوں مآں اور نہیں کہنے میں یا شک کی ایک طرف کو ترجیح دیتا ہو حادث کے مآں یا نہیں کہنے میں تو وہ کا فر ہے۔ **عقیدہ ۶۔** قرآن مجید کہ اس سے مراد بیان کلام نفسی خدا تعالیٰ ہی جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے۔ اسکی شان سب سے بڑی ہے۔ کتابت میں با حقوں سے لکھا گیا ہر نقوش حروف کے واسطہ سے کلونکی صورتوں میں۔ اور دلو میں حفظ کیا گیا ہے غائب چیزوں کا تصور کر کے یا معنی دار کا تصور کر کے خیالی لفظوں میں۔ اور زبانوں پر پڑھا جاتا ہے انھیں خیالی لفظوں کے حروف کے ذریعہ سے کہ سننے میں آتا ہے۔ اور نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم پر مختلف حالتوں اور وقتوں میں مفرد اور مرکب حروف کے وسیلہ سے اتارا گیا ہے اور نازل ہوا ہے **عقیدہ ۷۔** ہمارا لفظ یعنی لفظ کر کے بولنا قرآن مجید کو مخلوق ہے اور ہمارا لکھنا قرآن مجید کو۔ اور ہمارا پڑھنا یا حفظ کرنا جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے قرآن شریف کو مخلوق ہے۔

حقیقہ ۱۶۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ متکلم در اول و نہ بود کلام باموسی بل اصل موسیٰ۔ **حقیقہ ۱۷**۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ خالق در ازل پیش از پیداکردن خلق **حقیقہ ۱۸**۔ ہر گاہ کلام کرد اللہ تعالیٰ باموسی کلام کرد اللہ تعالیٰ موسیٰ را بکلام قدیم خود کہ حق تعالیٰ را قبل از خلقت موسیٰ بود۔ **حقیقہ ۱۹**۔ صفات حق تعالیٰ بنامہا واقع اند بخلاف صفات مخلوقین کہ صفات ایشان ہیچ وجہ مشابہت بخلاف منترہ نیستند اگرچہ اشتراک اسمی واقع است۔ **حقیقہ ۲۰**۔ اللہ تعالیٰ میدانہ حقائق اشیا را و کلیات اشیا را و جزئیات اشیا را و ظاہر اشیا را و باطن اشیا را بعلم ذاتی کہ ازلی است و ابدی است نہ مانند علم ماتمیر کہ ما میدانیم اشیا را بالآلات و تصور صور نہائے کہ در ذہن ما موافق فہمائے ما حاصل آید۔

حقیقہ ۲۱۔ قادر است اللہ تعالیٰ نہ مانند قدرت ما زیرا کہ قدرت اقدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و با مخلوقان قادر نیستیم مگر بر بعضی اشیا انہم بالآلات و مددگار۔

ترجمہ ۱۔ **حقیقہ ۲۲**۔ بیشک خدا تعالیٰ متکلم تھا ازل میں اور یہ کلام موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا بلکہ اصل موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا۔ **حقیقہ ۲۳**۔ بیشک خدا تعالیٰ خالق تھا ازل میں مخلوق کے پیداکرنے سے پہلے **حقیقہ ۲۴**۔ جب خدا تعالیٰ نے موسیٰ علیہ السلام کو کلام کیا تو اسے کلام قدیم کے ساتھ خدا تعالیٰ نے کلام کیا کہ وہ کلام قدیم حق تعالیٰ کا موسیٰ علیہ السلام کی خلقت سے پہلے کا تھا۔

حقیقہ ۲۵۔ حق تعالیٰ کی ساری صفاتیں مخلوقات کی صفاتوں کے برخلاف واقع ہوئی ہیں کہ ان کی صفاتیں کسی وجہ میں اس جناب پاک کے مشابہ نہیں ہیں اگرچہ اسمی یعنی فقط نام کا اشتراک واقع ہے **حقیقہ ۲۶**۔ خدا تعالیٰ جانتا ہے چیزوں کی حقیقتوں کو اور ان کی کلیات کو اور ان کی جزئیات کو اور ان کے ظاہر کو اور ان کے باطن کو علم ذاتی سے جو ازلی اور ابدی ہے نہ ہمارے جاننے کی مانند کیونکہ ہم چیزوں کو جانتے ہیں اپنے حواس کے آلوں سے اور ضرورتوں کے تصور کرنے سے جو موافق ہمارے فہموں کے ذہنوں میں آتی ہیں۔ **حقیقہ ۲۷**۔ خدا تعالیٰ قادر ہے نہ ہماری قدرت کی طرح کیونکہ اس کی قدرت قدیم ہے بدون آلوں کے اور بدون مشارکت کے کہ اس کو ان کی احتیاج نہیں۔ بخلاف ہمارے کہ ہم مخلوق قادر نہیں ہیں مگر بعض چیزوں پر وہ بھی آلوں کے وسیلہ سے اور مددگاروں کی مدد سے ۴

[illegible][illegible]

اثبات وجود ذات حق تعالیٰ بغیر جسم و بغیر عرض و جوہر است چنانچہ اشار
صاحب جسم اند و عرض اند و جوہر - و حق تعالیٰ از ہمنہ منزہ است و لا شریک
لہ در ذات و در جمیع صفات - **عقیدہ ۲۳** - نیست حد و نہایت حق تعالیٰ را
و نیست ضد و منازع و مانع در بدایت نہ و نہایت و نیست شبیدہ حق تعالیٰ را
عقیدہ ۲۴ - حق تعالیٰ را بد است و وجہ است و نفس است چنانچہ لائق
ذات او است **مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ الْوَجْهِ** كَقَوْلِهِ
تَعَالَى **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** . وَ **الْيَدِ** كَقَوْلِهِ تَعَالَى
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَ **النَّفْسِ** كَقَوْلِهِ تَعَالَى **حَکَايَاتُ عَنِّ**
عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعَلَّمُوا مَا فِي نَفْسِي وَ **لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ**
وَلَهُ صِفَاتٌ بَلَا كَيْفَ **ترجمہ** از آنچه ذکر کرد اللہ تعالیٰ در قرآن از
ذکر وجہ یعنی رومثل فرمودن او تعالیٰ ہر چیز فانی شونده است مگر روئے او - و
از ذکر بد یعنی دست مثل فرمودن او تعالیٰ دست خدا بردستہائے شان است -
و از ذکر نفس مثل فرمودن او تعالیٰ حکایت از حضرت عیسیٰ علیہ السلام میدانی آنچه در نفس است

ترجمہ ذات حق تعالیٰ کی وجود ہستی کا اثبات بغیر جسم اور بغیر عرض اور جوہر کے ہر جیسا اشار
صاحب جسم اور عرض اور جوہر ہیں - اور حق تعالیٰ ان سے پاک ہے - اسکا ذات میں اور تمام صفات میں کوئی
شریک نہیں ہے **عقیدہ ۲۵** - حق تعالیٰ کی حد اور انتہا نہیں ہے - اور ضد اور منازع یعنی کوئی جھگڑ
والا اور مانع یعنی کوئی متعثر نہ کر سکیو الا اسکا نہیں نہ ابتدا میں نہ انتہا میں - اور نہ حق تعالیٰ کے کوئی شبیدہ و شکل ہے
عقیدہ ۲۶ - حق تعالیٰ کے بد اور وجہ اور نفس مبارک ہے جیسا اسکی ذات کے لائق ہے
ہے سب سے کہ خدائے برتر نے قرآن مجید میں ذکر کیا ہے وجہ یعنی منہ کی نسبت یہ ذکر چنانچہ
اُس کا قول ہے **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** یعنی ہر شے ہلاک ہونے والی ہے مگر روئے مبارک
اُس کا - اور بد یعنی ماتحت کی نسبت یہ ذکر جیسا اُس کا قول ہے **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**
یعنی خدا کا ماتحت ان کے ماتحتوں کے اوپر ہے - اور نفس کی نسبت یہ ذکر جیسا خدا تعالیٰ کا یہ قول
کہ عیسیٰ علیہ السلام کی بابت بطور حکایت **تَعَلَّمُوا مَا فِي نَفْسِي** یعنی تو جانتا ہے جو میرے جی میں ہے

حالانکہ خلقت بعض اشیاء از مواد منافی عقیدہ سابق نیست ویرا کہ اصل مواد از مخلوقی غیر موجود است۔ عقیدہ ۳۱۔ بود اند تعالیٰ عالم در ازل باشیاء قبل وجود اشیاء در اں حال کہ مفتر کرده است اشیاء را موافق ارادہ خود و حکم کردہ مطابق علم خود در اشیاء پس علم اللہ تعالیٰ قدیم است و بعض متعلقات آن علم حادث است چنانچہ نص صریح دال اوست وَلَا یَعْرِبُ عَنْهُ مُتَقَالِ ذَٰلِکَ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِکَ وَلَا اَکْبَرَ اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مُّبٰیِّنٍ ترجمہ پوشیدہ نکرد از و برابر ذرہ در آسمان ہا و نہ در زمین و نہ خورد تر ازل و نہ بزرگتر ازل مگر آنکہ مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصہ از تفسیر حسینی۔ عقیدہ ۳۲۔ نمیشد در دنیا و نہ در آخرت هیچ موجودی حادث در جمیع احوال مگر بمشیت او و علم او و قضای او یعنی حکم او و قدر او یعنی بمقدار تقدیر او و کتابت او در لوح محفوظ کہ بوصف است نش اے بوصف موجود حادث ہر نہ حکم یعنی نوشتہ است تحت تعالیٰ در جمیع اشیاء

ترجمہ ۳۱۔ تو اس کلیہ میں مادہ بھی داخل ہے اور مادہ کا خالق بھی وہی ہے پس ابتدا ہر چیز کی بے مادہ ہے۔ حالانکہ پیدائش بعض چیزوں کی بعض مادوں سے پہلے عقیدہ کی نفی نہیں کرتی کیونکہ اصل مواد مخلوق کا غیر موجود ہے۔ عقیدہ ۳۲۔ خدا تعالیٰ جانتا تھا اشیاء کو ازل میں اشیاء کے وجود کے پہلو اس حال میں کہ مفتر کیا ہے اشیاء کو اپنی ارادہ کے موافق اور حکم کیا مطابق اپنے علم کے اشیاء میں۔ پس علم خدا تعالیٰ کا قدیم اور اس علم کے بعض متعلقات حادث ہیں جیسا نص صریح اسکی دال ہے کہ سورہ سبأ میں ہے وَلَا یَعْرِبُ عَنْهُ مُتَقَالِ ذَٰلِکَ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِکَ وَلَا اَکْبَرَ اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مُّبٰیِّنٍ اور اس سے چھپا نہیں رہتا ہر ذرہ برابر آسمانوں میں اور نہ زمین میں اور نہیں ہے اس سے خرد تر اور نہ اس سے بزرگتر مگر یہ کہ کھا ہوا ہے کتاب روشن میں یعنی لوح محفوظ میں۔ یہ خلاصہ ہر تفسیر حسینی کا عقیدہ ۳۲۔ نہیں رہتا ہے یا ہوتا ہے دنیا میں اور نہ آخرت میں کوئی موجود حادث تمام احوال میں مگر اس کی مشیت اور اس کے علم اور اس کی قضائے یعنی اس کے حکم سے۔ اور اس کے قدر سے کہ موافق مقدار اس کے اندازہ کرنے کے ہے۔ اور اس کے نگہ دینے کے ہے اور محفوظ میں جو موافق وصف موجود حادث کے ہے۔ نہ موافق حکم کے۔ یعنی حق تعالیٰ نے ساری اشیاء کے حال میں یہ بات نگہ رکھی ہے کہ

و امثال آل از افعال پیدا می شود در مخلوقین ۳۶ - پیدا کرد حقیقتاً
 خلق را سادہ از آثار کفر و انوار ایمان باینکہ گردانید ایشان را قابل اینکہ ازینہا
 عصیان و احسان نش عبادت بحضور دل ہر واقع شود بعد از ان خطاب
 کرد حق تعالی ایشان را در وقت تکلیف نش اینوقت در شرع بلوغ است
 کہ تقدیر کردندش علماء یہ پانزدہ سال ہر عبادت و امر کرد ایشان را با ایمان و طاعت
 و منع کرد ایشان را از کفر و معصیت پس ہر کہ کفر کرد کفر کرد بہ فعل خود و اختیار خود
 و انکار خود و اصرار خود بر جہل و استکبار خود بخدایان اللہ تعالی یعنی ترک نصرت
 اللہ تعالی اورا و ہر کہ ایمان آورد بفعل خود و انقیاد خود و اقرار بر زبان خود و
 تصدیق بچنان پس بفتح جیم بمعنی دل ہم خود موافق امر اللہ تعالی از توفیق
 اللہ تعالی آنرا و یاری اللہ تعالی اورا بمقتضائے فضل خود حکما قال اللہ تعالی
 اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ ترجمہ تحقیق اللہ تعالی ہر آئینہ صانع
 فضل است بر آدمیان ۳۷

ترجمہ ۳۷ اور اس جیسے افعال کے مخلوقات میں پیدا ہوتا ہے۔ محقق ۳۶ پیدا کیا حق
 تعالی نے خلق کو سادہ آثار کفر اور انوار ایمان سے یعنی بے رنگ کفر و ایمان اس طرح کہ انکو قابل اسکے
 بنادیا کہ انہے عصیان اور احسان واقع ہووے یعنی نافرمانی اور عبادت جو حضور دل سے ہو۔ بعد
 اسکے خطاب کیا حق تعالی نے انکو تکلیف کے وقت میں عبادت کے ساتھ۔ اور وقت تکلیف کا شرع
 میں بلوغ ہے جس کا اندازہ علمائے پندرہ برس کیا ہے۔ اور حکم کیا انکو ایمان اور طاعت کا اور منع
 کیا انکو کفر و معصیت سے۔ پھر جس نے کفر کیا کفر کیا اپنے فعل سے اور اپنے اختیار سے اور اپنے
 انکار اور اپنے اصرار سے اور اپنے جہل و استکبار پر یعنی نادانی اور غرور پر خدا تعالی کے خدایان
 سے یعنی اسکے لینے خدا تعالی کی نصرت و مدد کے ترک یعنی چھوٹ جانے سے۔ اور جو گویا ایمان
 لایا ایمان لایا اپنے فعل سے اور اپنے تابعدار اور پیغمبر ہونے سے اور اپنی زبان پر اقرار کرنے اور
 اپنے دل سے تصدیق کرنے یعنی سچ ماننے سے موافق حکم خدا تعالی کے خدا تعالی کی توفیق
 اور اسکی مدد سے اسکے لیے اپنے فضل کے موافق جیسا فرمایا خدا تعالی نے اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ
 عَلَی النَّاسِ یعنی یقینی خدا تعالی البتہ صاحب فضل ہے لوگوں پر ۳۷

[illegible]

حقیقہ ۳۹۔ جبر نہ کر دہا ہے است ہیچکس را از خلق خود بر کفر و نہ بر ایمان و سپردا
نہ کر دہا ہے است اللہ تعالیٰ ایشان را مومن و نہ کافر بلکہ پیدا کر دہا ہے است ایشان را
اشخاص **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان و کفر فعل عبد است یعنی باعتبار اختیار ایشان نہ
برود بہ اضطرار **حقیقہ ۴۱**۔ می داند اسد تعالیٰ شخصی را کہ کفر میکند کافر
در حالت کفر و ہر گاہ ایمان می آرد بعد از ارتکاب کفر میداند اسد تعالیٰ او را
مومن در حال ایمان او از غیر تغیر علم او تعالیٰ و صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب
و رضاء جنین است در شرح فقہ اکبر ملا علی۔ ہم یعنی از کفر بندہ و ایمان بندہ علم
حق تعالیٰ متغیر نمی شود و نہ صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب و رضاء ہر۔

حقیقہ ۴۲۔ جمیع افعال عباد از کفر و ایمان و طاعت و عصیان کسب ایشان
است بر سبیل حقیقہ و نیست بر طریق مجاز و نہ بر سبیل اکراہ و غلبہ بلکہ اختیار ایشان است
بر فعل ایشان باعتبار اختلاف و میلان ذاتہائے ایشان لہما ما کسبت و
علیہما ما اکسبت ترجمہ ہر اکراہ باشد آنچه کسب کرد از بیکو یہا و بر و باشد آنچه کسب کرد

ترجمہ۔ **حقیقہ ۳۹**۔ خدا تعالیٰ نے جبر نہیں کیا ہے کسی کے لیے اپنی مخلوق کو کفر پر اور نہ
ایمان پر اور نہ انکو مومن پیدا کیا ہے اور نہ کافر بلکہ پیدا کیا ہے انکو اشخاص۔ **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان
و کفر بندہ کا فعل ہے یعنی باعتبار ان کے اختیار کے نہ اضطرار کی وجہ پر **حقیقہ ۴۱**۔ خدا تعالیٰ
اس شخص کو جو کفر کرتا ہے کافر جانتا ہے کفر کی حالت میں۔ اور جب کفر اختیار کر نیکی کے بعد ایمان
لاتا ہے تو خدا تعالیٰ اسکو مومن جانتا ہے اس کے ایمان کے حال میں یعنی متغیر ہونے خدا تعالیٰ کے
علم کے اور خدا تعالیٰ کی صفت کے یعنی صفۃ غضب و رضاء کے۔ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری ہیں اسی
طرح ہے۔ یعنی بندہ کے کفر و ایمان سے حق تعالیٰ کا علم متغیر نہیں ہوتا ہے اور نہ اسکی صفۃ غضب
و رضاء۔ **حقیقہ ۴۲**۔ بندوں کے تمام افعال خواہ کفر و ایمان کے ہوں خواہ طاعت اور
عصیان اپنی بندگی اور نافرمانی کے حقیقت کی راہ سے یہ انھیں کا کسب ہی۔ اور مجاز کے طریق
پر نہیں ہے اور نہ زبردستی اور غلبہ کی راہ سے بلکہ ان کے فعل میں انکا اختیار ہونے کے اختلاف کے
اعتبار سے اور ان کی ذاتوں کے اسطرح میلان کرنے سے لہما ما کسبت و علیہما ما اکسبت
یعنی جو کچھ نیکیاں انھوں نے کسب کیں وہ انھیں کے لیے ہو گئی اور جو کچھ کوشش کر کے ہوئی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

یَحِبُّ الْكَافِرِينَ ۝ ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ دوست بنیدارد کافران را دوستند
 معاصی بر سنار حق تعالیٰ لقولہ تعالیٰ وَلَا یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ سورہ زمر
 رکوع ۱۰ نہ بامراو تعالیٰ چنانچہ در کلام مجید واقع است اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْفَاسِقَ
 ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ حکم نمی فرماید بہ ہجیائی بد عقیدہ ۴۲ جمیع انبیاء علیہم
 السلام پاک اند از صغائر و کبائر و قباہ ما ندر قتل و زنی و لو اطت و سرقہ و قذف
 محصنہ و سحر و فرار از جہاد و ظلم بر عباد و قصد فساد در بلادش عہدا و سہوا از
 کبائر نہ سہوا از صغائر بعد تشرف بہ نبوت نہ قبل و معصوم اند از کفر قبل از نبوت
 و این ہمہ بالا جماع است خلاصہ از شرح فقہ اکبر ملا علی ۴۳

عقیدہ ۴۲ - تحقیق بود از بعض انبیاء علیہم السلام قبل از ظهور نبوت یا بعد
 مناقب رسالت زلات و خطیبات - عقیدہ ۴۳ محمد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبدالمطلب ابن ہاشم

ترجمہ یَحِبُّ الْكَافِرِينَ یعنی یقینی خدا تعالیٰ کافر و نیکو دوست نہیں رکھتا ہے۔ او
 معصیتیں خدا تعالیٰ کی رضا اور خوشنودی سے نہیں ہیں بسبب فرمانے خدا تعالیٰ کے سورہ زمر
 اول رکوع میں وَلَا یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ یعنی خدا تعالیٰ اپنے بندوں کے لیے کفر کو پسند نہیں کرتا ہے
 اور نہ یہ خدا تعالیٰ کے حکم سے ہیں جیسا کلام مجید میں واقع ہے اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْفَاسِقَ
 یعنی خدا تعالیٰ بے حیائی کے لیے حکم نہیں دیتا ہے عقیدہ ۴۲ تمام انبیاء علیہم السلام صغیرہ
 اور کبیرہ گناہوں اور برائیوں سے پاک ہیں جیسے قتل اور زنا اور لو اطت اور چوری - اور پارسی
 عورتوں پر ہتھیاں باندھنے - اور جادو اور جہاد سے بھاگنے - اور بندوں پر ظلم کرنے - اور شہر و
 دیہات چھیلانے سے انہیں کبیرہ گناہوں سے جانکر اور بھوکہ و توں طرح گناہ کرنے سے انہیں پاک
 رہی - اور صغیرہ سے جانکر پاک ہیں دھوکہ لکر نبوت سے بزرگی حاصل کرنے کے بعد یعنی نبی ہونیکے بعد
 اس سے پہلے - اور معصوم ہیں انبیاء کفر سے نبی ہونیکے پہلے بھی - اور یہ سب مسائل بالا جماع ثابت ہیں -
 اور یہی خلاصہ ہے شرح فقہ اکبر ملا علی قاری کا - عقیدہ ۴۳ بیشک ہم ہیں بعض انبیاء علیہم السلام سے زلات
 یعنی لغزشیں اور خطیبات یعنی خطا میں تیرہ ظاہر ہونے سے پہلے یا مناقب رسالت کے بعد یعنی رسالت کے اوصاف حمیدہ کے بعد
 عقیدہ ۴۴ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبدالمطلب ابن ہاشم

عقیدہ - بعد خلفاء اربعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم باقی دوام بتبعیت حق
 اند چنانچہ بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ
 وسلم تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان شد نقصان عظیم است بر
 تغیر یعنی بے نقصان ہمیں ہو قورع مشاجرات وغیرہ تغیرے بحال و نقصانے
 در کمال واقع نشد **عقیدہ** دوست پیدار ہم با اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 راش ال نیز شامل اصحاب است ہم وزشت نمیگوئیم کہ را از ایشان بخلاف
 روافض و خواص لقولہ تعالیٰ وَ السَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
 وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
 وَ رَضُوا عَنْهُ ترجمہ پیشی کنندگان پیشینان کہ از ہجرت کنندگان انداز
 کہ ہمدینہ و اند مددگار ان کہ اہل مکہ را مدد کردند و آنانکہ متابعت کردند سابقان را در
 ایمان و طاعت مرادند سائر صحابہ خوشنود شد خدا تعالیٰ از ایشان بقبول طاعت ایشان
 و خوشنود شدند ایشان از خدا تعالیٰ با نچہ یافتند از نعم و مینویہ خلاصہ از تفسیر حسینی

ترجمہ - **عقیدہ** بعد چاروں خلیفہ صلی اللہ تعالیٰ علیہم کے باقی اصحاب حضور صلعم کے ہمیشہ
 حق کی پیروی پر ہیں جیسا گذشتہ زمانہ یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم میں تم بغیر تغیر ہوئے انجو
 حال کے اور بدون نقصان کے انکے کمال میں ہیں مشاجرات وغیرہ معرکوں کے واقع ہونے کے سبب کچھ تغیر انکے ظاہر
 اور کچھ نقصان انکے کمال میں نہیں واقع ہوا۔ **عقیدہ** ہم اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم کو پست
 رکھتے ہیں۔ اور آل بھی شامل اصحاب میں ہیں۔ اور ہم ان میں سے کسی کو برا نہیں کہتے ہیں۔ بخلاف روافض
 اور خارجیوں کے کہ اول اصحاب کی جناب میں اور دوم آل کے حضور میں گستاخ و بے ادب ہیں۔ اور ان کی
 دوستی اس فرمان خدا تعالیٰ کے سببے وَ السَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
 وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ
 اگلوں میں آگے رہنے والے مہاجرین جو مکہ سے ہجرت کرنے والے ہیں مدینہ کو اور انصار یعنی مدد کرنے والے
 جنہوں نے اہل مکہ کی جو مہاجر ہو کر آئے تھے مدد کی۔ اور جنہوں نے آگے رہنے والوں کی متابعت اور پیروی کی
 ایمان اور طاعت میں کہ مراد تمام صحابہ ہیں رضی ہو گیا خدا تعالیٰ ان سے انکی طاعت کو قبول فرما کر۔ اور رضی ہو
 گئے خدا تعالیٰ سے اس چیز پر جو دینی اور دنیوی نعمتیں انہوں نے پائیں۔ یہ خلاصہ ہے تفسیر حسینی کا۔

شش اسے وصفت ایمان از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم چنانچہ مقررہ گویند شش کہ مرتکب کبیرہ بیرون شود از ایمان و نہ در آید در کفر پس ثابت نمیکند مرتبہ میان کفر و ایمان بآنکہ اتفاق دارند برینکہ صاحب کبیرہ ہمیشہ در دوزخ ماند از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم بلکہ نام میداریم مرتکب کبیرہ را مومن از روی حقیقتہ از روی مجاز۔ **عقیدہ ۵۸**۔ نمیکوئیم کہ ضرر نمیکند مومن را گناہ بعد حاصل شدن ایمان و مومن گنہگار داخل نخواهد شد در دوزخ شش چنانکہ مرجیہ و ملاحدہ و آیات گفتہ اند از شرح فقہ اکبر ملا علی **عقیدہ ۵۹**۔ مسح بر خفین ثابت است از سنت برائے مقیم یک روز و یک شب و برائے مسافر سه شب و روز۔ **عقیدہ ۶۰**۔ تراویح در شبائے ماه رمضان سنت است۔ **عقیدہ ۶۱**۔ نماز عقب صالح و طالح از مومن جائز است۔ **عقیدہ ۶۲**۔ مومن گنہگار ہمیشہ در دوزخ نخواهد ماند اگرچہ فاسق باشد در حال کہ مرده باشد بحسن خاتمہ **عقیدہ ۶۳**۔ ماقال نیستیم باینکہ تحقیق حسنات ما مقبول اند و سیئات ما مغفور مانند قول مرجیہ

نتیجہ ۱۔ جیسا مقررہ کہتے ہیں کہ گناہ کبیرہ کر نیوالا ایمان سے باہر ہو جاتا ہے اور نہ کفر میں داخل ہوتا ہے پس روئے در میان ایمان اور کفر کے ایک مرتبہ ثابت کرتے ہیں۔ باوجود اسکے انکار سیات پر اتفاق ہے کہ مٹا کبیرہ ہمیشہ دوزخ میں رہتا ہے چنانچہ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں اسی طرح ہے۔ بلکہ گناہ کبیرہ کر نیوالو کا نام ہم مومن رکھتے ہیں حقیقت کی راہ سے و مجازی روئے۔ **عقیدہ ۶۴**۔ ہم نہیں کہتے ہیں کہ مومن کو بعد ایمان حال ہو نیکی گناہ ضرر نہیں کرتا ہے اور مومن گنہگار دوزخ میں داخل نہ ہوگا جیسا کہ فرقہ مرجیہ اور ملاحدہ اور ابا حنیفہ نے کہا ہے۔ اسی طرح شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے **عقیدہ ۶۵**۔ مسح بوزوں پر سنت ہے ثابت ہے مقیم کے لیے ایک دن اور رات اور مسافر کے لیے تین رات دن۔

عقیدہ ۶۶۔ تراویح ماہ رمضان کی راتوں میں سنت ہے۔ **عقیدہ ۶۷**۔ مومن نیک بخت اور گنہگار دونوں کے پیچھے نماز جائز ہے۔ **عقیدہ ۶۸**۔ مومن گنہگار ہمیشہ دوزخ میں نہیں رہے گا اگرچہ فاسق ہو وے مگر اس وقت کہ اچھے خاتمہ کے ساتھ مرا ہو وے۔ **عقیدہ ۶۹**۔ ہم اس بات کے قائل نہیں ہیں کہ سہاری نیکیاں یعنی مقبول ہیں اور برائیاں بخشداری تھی ہیں مانند قول مرجیہ کے۔

باینکہ دیگر سیئات الباطل حَسَنات نمیکند از مخرج فقہ اکبر طاعی ص ۶۳
معجزات از انبیاء علیہم السلام و کرامات از اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم ثابت
گردیده است از کتاب و سنت - عقیدہ ۶۲ - خرق نش دریدن یعنی خلافت
عادت هم عادت کہ ظاہر شود از اعدائے حق تعالیٰ مثل ابلیس در طغی ارض و فرعون
در روانی نیل و دجال در کشتن و زنده کردن و چنین روایت کرده شدہ است
در اخبار کہ بودند بعضی خوارق از ایشان پس نام مبنی نہیم آل خوارق را بمعجزات
ذہیر کہ معجزات محض با نبیاء علیہم السلام اند و نہ بکرامات ذہیر کہ کرامات
محض با صغیا اند لیکن نام میذاریم انخوارق را از قضا و حاجات مراعدارا
از روی استدراج مکتبہ صغری الدنیا و عقوبۃ لوصفی الاخرۃ
ترجمہ فریب است بآنها در دنیا و عذاب است برائے آنها در آخرت بدکھا
قال اللہ تعالیٰ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ترجمہ نزد
باشد کہ بگیری ایشان را پایہ پایہ یعنی اندک اندک و بہلاکت نزدیک گردانیم از اینجا کہ

ترجمہ اس بات کہ کہ دوسر گناہ نمیکند بکوا بطل نہیں کرتے ہیں جیسا شرح فقہ اکبر طاعی قاری ہیں - عقیدہ ۶۱
معجزے انبیاء علیہم السلام کے اور کرامتیں اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم کی ثابت ہو چکی ہیں کتاب اور سنت سے -
عقیدہ ۶۲ - خرق عادت - خرق کے معنی لغت میں پھٹنے کے ہیں اور مراد یہاں خلافت عادت کی میں جو حقیقتاً
کے دشمنوں سے ظاہر ہوتی ہیں مانند ابلیس کے زمین کے ٹکے کرنے میں اور فرعون کے دریائے نیل جاری کرنے میں اور
دجال کے اردو اٹنے اور جلانے میں اور اسی طرح اخبار میں یعنی حدیثوں میں مروی ہے کہ ان سے بعض خوارق ہو
میں - پس ہم ان خوارق کو معجزات کے نام سے نہیں پکارتے ہیں کیونکہ کرامات انبیاء علیہم السلام کے ساتھ خاص
ہو گئے ہیں - نہ ان کا نام ہم کرامات رکھتے ہیں کیونکہ کرامات اصغیا یعنی برگزیدہ اور پیرہیزگار لوگوں کے
ساتھ خاص ہو گئے ہیں - لیکن ہم ان خوارق کو استدراج کہہ کر پکارتے ہیں اور یہ دشمنانِ خدا کے لیے
انہی حاجتیں فوری کر کے خدا تعالیٰ کا انکو دھیل میں ڈال رکھنا ہے گویا صغریٰ الدنیا و عقوبۃ
لوصفی الاخرۃ دنیا میں ان کے ساتھ فریب ہے اور آخرت میں ان کے لیے عذاب ہے مکتبہ صغریٰ الدنیا
تعالیٰ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ جیسا فرمایا خدا تعالیٰ نے عنقریب ہم انکو آہستہ آہستہ
یعنی تھوڑا تھوڑا کر کے پکڑے لیتے ہیں اور ہلاکت سے نزدیک کیے دیتے ہیں ایسے دھنگ سے کہ وہ بخان بکریں گے

عقیدہ ۲۹ ایمان اہل ایمان از ملائکہ و اہل جنت و اہل زمین از انبیاء و اولیاء و سایر مؤمنین زیادت و نقصان نمی پذیرد **عقیدہ ۳۰** - جمیع مؤمنین مستوی اند در اصل ایمان توحید و متفاضل اند در اعمال - **عقیدہ ۳۱** - اسلام تسلیم نش اے قبول باطن ہم و انقیاد نش فرمانبری ظاہر ہم امر و نہی اللہ تعالیٰ را میگویند پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در شریعت یا فتنہ نمی شود و ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام مانند شے است کہ ہرگز نیک دیگر جدا نمی شود چنانچہ پشت با شکم - **عقیدہ ۳۲** - دین اطلاق نش گفتن یا صدق تفسیر ہم کردہ میشود برایمان و اسلام و شریعت بتجامہ -

عقیدہ ۳۳ - می شناسیم حق تعالیٰ را چنانکہ حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقت خود چنانچہ وصف کردہ است حق تعالیٰ نفس خود را بتمام صفات ثبوتیہ - نش اے صفاتی کہ در ذات اوست تعالیٰ ہم و سلبیہ نش اوصافی کہ در ذات او تعالیٰ نیست ہم در کتاب خود و در قرآن مجید آئینہ است

ترجمہ - **عقیدہ ۲۹** ایمان ایمان والوں کا کم و زیادہ نہیں ہوتا ہر جسے فرشتوں میں سے پہلے یا جنت والوں میں سے یا زمین والوں میں سے از قسم انبیاء ہوں خواہ اولیاء یا تمام مؤمنین **عقیدہ ۳۰** تمام ایمان والے اصل ایمان توحید میں برابر ہیں اور اعمال میں ایک دوسرے پر فضیلت رکھتے ہیں - **عقیدہ ۳۱** - اسلام خدا تعالیٰ کے امر و نہی کے تسلیم کرنے یعنی باطن یا دل سے قبول کرنے اور انقیاد یعنی ظاہر میں حکم بجالانے کو کہتے ہیں - پس لغت کے طریق سے ایمان اور اسلام میں فرق ہے لیکن شریعت میں ایمان بغیر اسلام نہیں پایا جاتا ہے - پس ایمان اور اسلام مانند ایک شے کے ہے کہ ایک ہونے سے ہرگز جدا نہیں ہوتا ہے جیسے پیٹھ پیٹ سے - **عقیدہ ۳۲** دین اطلاق کیا جاتا ہے یعنی یوں لایا جاتا ہے یا بے قید ہوتا ہے ایمان اور اسلام اور تمام شرائع پر سبکیا **عقیدہ ۳۳** ہم حقتعالیٰ کو پہچانتے ہیں جیسا پہچاننے کا حق ہوا اپنے مقدور اور اپنی طاقت کے موافق جیسا کہ وصف کیا ہے حق تعالیٰ نے اپنے نفس کا تمام صفات ثبوتیہ اور سلبیہ کے ساتھ اپنی کتاب میں - ثبوتیہ وہ صفات ہیں جو خدا کے متعلق تعالیٰ کی ذات میں موجود ہیں اور ثابت ہیں اور سلبیہ وہ صفات ہیں جو خدا تعالیٰ کی ذات میں موجود نہیں ہیں بلکہ اُس سے منسوب ہیں - اور قرآن مجید میں آیا ہے

[illegible]

عقیدہ ۷۔ اللہ تعالیٰ فضل کثندہ است بر بعض بندگان بفضیل خود و عذاب کثندہ است بر بعض بندگان بعد از خود بے زیادت بر استحقاق و گناہ عطا میکند از ثواب و اجر و چنداں چیزیکہ مستحق ہست ہاں از فضل خود و گناہ ہے می پوشد گناہ از فضل خود بواسطہ شفاعتہ و بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۸۔** شفاعتہ جملہ انبیاء علیہم السلام و شفاعتہ پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم برائے مؤمنین گنہگار ان و برای اہل کبار از مؤمنین کہ مستوجب عقاب اند حق است۔ **عقیدہ ۹۔** شفاعتہ ملائکہ و علماء و اولیاء و شہداء و فقراء و اطفال مؤمنین صابرین علی البکوی ثابت ہست **عقیدہ ۱۰۔** وزن اعمال بر ترازو کہ ہر دو کفہ خواہد داشت در روز قیامت حق است **عقیدہ ۱۱۔** قصاص میان نوع انسان در روز قیامت حق است یعنی حنات ظالم مظلوم خواہند داد بمقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر ترجمہ برائے اینکہ نیست اینجا در مہا و دینار با یہ **عقیدہ ۱۲۔** حنات اگر نخواہد بود ظالم راستیات مظلومین بگردن ظالمین بہاد حق است۔

ترجمہ ۱۔ عقیدہ ۱۱ خدا تعالیٰ فضل کربوا لا ہے بعض بندوں پر اپنی فضل سے۔ اور عذاب کربوا لا ہے بعض بندوں پر اپنے فضل سے بیز زیادت کے استحقاق پر۔ اور کبھی عطا کرتا ہے دو گنا ثواب اور اجر ان چیز کا جسکے کو مستحق ہیں اپنے فضل سے۔ اور کبھی چھپاتا ہے گناہ کو اپنی فضل سے بواسطہ شفاعتہ یا بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۱۲۔** شفاعت تمام انبیاء علیہم السلام کی اور شفاعت ہمارے پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم کی گنہگار مؤمنین کے لیے اور مؤمنین کو گناہ کبیرہ کرنے والوں کے لیے کہ لائق سزا ہیں حق ہے۔ **عقیدہ ۱۳۔** شفاعت ملائکہ و علماء و اولیاء و شہداء و فقراء و اطفال مؤمنین صابرین کی یعنی ان مؤمنین کے بچوں کی جتنکے والدین نے انکی وفات پر صبر کیا اپنے والدین کے لیے علی البکوی ثابت ہے یعنی اس شفاعت کے ثابت ہونے پر سب کا اتفاق ہے **عقیدہ ۱۴۔** اعمال کا وزن ہونا یعنی ثلث ترازو نہیں جسکے دو پل ہوں گے قیامت کے دن حق ہے۔ **عقیدہ ۱۵۔** قصاص یعنی بدلہ ملنا درمیان بنی نوع انسان کے قیامت کے دن حق ہے یعنی نیکیاں ظالم کی مظلوم کو دینگے مقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر اسلئے کہ وہاں درہم اور دینار نہ ہوں گے کہ اسے انکا بدلہ ہو سکے۔ **عقیدہ ۱۶۔** اگر ظالم کی نیکیاں نہ ہوں گی تو بدلہ ظلم میں مظلوم کی بریاں ظالموں کی گردن پر رکھنا حق ہے۔

عقیدہ (۸۸) سوال متکرو و بکیر صبح رات و صا دینک و من نیک
 ترجمہ - کیت ریت تو وحیت دین تو و کیت پیغمبر تو در قبر یا برستقر
 شائے جائے قرار یعنی ہر جا کہ باشد چنانکہ عزیز و حریق و خوردہ اگر گنہ
 مرتحق است عقیدہ (۸۹) - اعادہ روح بسوی جسد بندہ در قبر حق است
 عقیدہ (۹۰) - صغطہ شش ہندی دبانہ - صغطہ قبر برای مومن مانند معاف
 مادر مشفقہ است از شرح فقہ اکبر طاعنی ہر قبر جمع مومنان راحق است
 عقیدہ (۹۱) - عذاب قبر حق است جمیع کافران را و بعضی عصات مومنین را -
 و بعضی تنجیم بعض مومنین حق است عقیدہ (۹۲) - تعبیر تمام اسماء کہ ذکر کردہ
 اند از اعلام بزرگان فارسی از صفات حق تعالی عزت اسماء و تعالت صفاتہ
 جائز است مگر یک کہ تعبیر یک فارسی جائز نیست - عقیدہ (۹۳) - جائز است
 کہ گوید بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف - عقیدہ (۹۴) - نیست قرب اللہ
 تعالیٰ از ارباب طاعت و بعید اللہ تعالیٰ را از اصحاب معصیت

ترجمہ - عقیدہ (۸۸) سوال متکرو و بکیر صبح رات و صا دینک و من نیک حق ہے
 یعنی کون ہے تیرا رب - اور کیا ہے تیرا دین - اور کون ہے تیرا نبی - قبر میں یا برستقر میں یعنی ٹھہرنے کی جگہ
 جہاں کہیں کہی ہو وہ جیسے کہ دیر میں ڈوبا ہوا - اور آگ میں جلا ہوا اور پھیرے کا کھایا ہوا وغیرہ
 عقیدہ (۸۹) - روح کا قبر میں بندہ کے جسد کی طرف خود کرنا حق ہے عقیدہ (۹۰) - صغطہ قبر
 یعنی دبانہ قبر کا نسب مومنین کے لیے حق ہے - مومنین کے لیے صغطہ قبر شفیق ہاں کے گلے
 لگا لینے کی مانند ہے شرح فقہ اکبر طاعنی قاری میں اسی طرح ہے عقیدہ (۹۱) - قبر کا عذاب سب
 کا قبول کے لیے حق ہے اور بعض گنہگار مومنین کے لیے - اور اسی طرح بعض مومنین کو نعمت
 دینا حق ہے عقیدہ (۹۲) - تمام نام باری تعالیٰ کی صفات کے عزت اسماء و تعالت
 صفاتہ یعنی غالب اور بزرگ میں نام اسکے اور بزرگ میں صفات اسکی - علماء نے جسکی تعبیر
 فارسی میں بیان کی ہے وہ تعبیر اسماء کی جائز ہے مگر یک کہ تعبیر یک فارسی میں دست کے ساتھ
 جائز نہیں ہے عقیدہ (۹۳) - جائز ہے کہ کہے بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف یعنی خدا کی رو کے سامنے جو تعبیر
 تشبیہ اور بدولت کیفیت ہے عقیدہ (۹۴) - خدا تعالیٰ کی نزدیکی فرمان برداروں سے اور دوری گنہگاروں سے

ولیکن بعض آیات را فضیلت ذکر و مذکور است مانند آیت الکرسی زیرا کہ مذکور در
آیت الکرسی جلالت و عظمت اللہ جل جلالہ و صفۃ اللہ تعالیٰ است کہ خاص بآیت
حق تعالیٰ است پس مجتمع شدہ در آیت الکرسی دو فضیلت یکی فضیلت ذکر و دوم فضیلت
مذکور و بعضی آیات را فضیلت ذکر است فقط نہ فضیلت مذکور چنانچہ سورہ تہ
یٰ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِحْزِنُوْا حِزْبَ الْاَعْمٰی ۱۸۰ اسماء اللہ تعالیٰ چنانچہ اللہ و احمد
وصفات حق تعالیٰ چنانچہ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ بتامہ مستوی اند در فضیلت و
عظمت شش مطلقاً یعنی بقطع نظر از وجوہ فضیلت بعض بر بعض ہم نیست
تفاوت در اطلاق آنها بر ذات و صفات حق تعالیٰ و این منافی عظمت بعضی
اسماء و صفات بر بعضی اسماء و صفات نیست شش عظمت جزئیہ یعنی مع لحاظ
وجہ فضیلت و عظمت بعض بر بعض ہم عقیدہ ۹۹ والدین رسول اللہ تعالیٰ
صلی اللہ علیہ وسلم مژدہ بر کفر شش درین مسئلہ اختلاف علماء است و جاز
صحیحہ ایمان والدینہ المکرمین صلعم مرتجہ بدلائل و زیادۃ فریق است ہم

ترجمہ ولیکن بعض آیات کو ذکر و مذکور دو نوع کی فضیلت ہر جیسے آیت الکرسی اسلیک کہ آیت
الکرسی میں خدا کے جل جلالہ کی جلالت و عظمت اور اسکی اس صفت کا ذکر ہے جو حق تعالیٰ کی ذات کے
ساتھ خاص ہے۔ پس آیت الکرسی میں دو فضیلتیں جمع ہو گئیں ایک فضیلت ذکر کی دوسری فضیلت مذکور کی
اور بعض آیتوں کو فقط فضیلت ذکر حاصل ہے نہ فضیلت مذکور جیسا سورہ تہ یٰ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا
اِحْزِنُوْا حِزْبَ الْاَعْمٰی ۱۸۰ اسماء اللہ تعالیٰ کے نام جیسے اللہ و احمد اور
خدا تعالیٰ کی صفیت جیسے لَہُ الْمُلْکُ اور لَہُ الْحَمْدُ یعنی اُسی کے لیے تو کس ہو اور اُسی کے لیے حمد
ہے۔ یہ مطلق فضیلت اور عظمت میں برابر ہیں یعنی ان وجوہ سے قطع نظر کہ جس وجہ سے بعض کی
بعض پر فضیلت ہے۔ اور ذات و صفات حق تعالیٰ پر ان کے بولے جانے میں تفاوت نہیں ہے۔ اور
یہ مساوات منافی نہیں ہے بعض اسماء و صفات کی عظمت کی جو ان کو بعض اسماء و صفات پر جزئی
عظمت کے طریق پر ہے یعنی مع لحاظ وجہ فضیلت و عظمت بعض کے بعض پر نہ عقیدہ ۹۹ والدین
رسول خدا تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فوت ہوئے کفر پر۔ اس مسئلہ میں علماء کا اختلاف ہے ولیکن
حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان صحیح ہونکی جانب دلیلوں کی ترجیح پائی ہوئی ہے

عقیدہ خروج و جمال و یا جوج و طلوع و شمس از غرب و نزول
عیسیٰ علیہ السلام از آسمان و سایر علامات روز قیامت بنا بر چیزیکہ وارد است
آں اخبار صحیحہ بلکہ آیات صریحہ حق است و ثابت است۔

عقیدہ ۳۰۔ اللہ تعالیٰ ہدایت میکند ہر کس را کہ می خود اہر لبسوت صراط
ستقیم نشانی ختم شد عبارت فقہ اکبر از شرح ملا علی۔ زیر پس
دعا است از مترجم و صلوة از درود سند صراط

اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا
يُخْرِجُهُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا أَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَحَبِيبِكَ وَعَلَى
آلِوَارِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعَهُ فِينَا وَتَرْحَمْنَا بِهِ

ترجمہ عقیدہ خروج یعنی نکلنا و جمال کا۔ اور یا جوج و طلوع کا۔ اور طلوع ہوا وقت
کا مغرب سے اور آیتنا عیسیٰ علیہ السلام کا آسمان سے۔ اور ساری علامتیں روز قیامت
کی جن میں اور ثابت ہیں اس بنا پر کہ اخبار صحیحہ حدیث کے بلکہ صاف آیتیں اسکی نسبت وارد ہیں
عقیدہ ۳۱۔ اللہ تعالیٰ جس کیلئے چاہتا ہے سیدے رت کی طرف ہدایت کرتا ہے۔ عبارت
فقہ اکبر شرح ملا علی قاری کی ختم ہو گئی۔ اس کے بعد مترجم کی دعا ہے اور درود سند کی درود
دعا کے مترجم

اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا يَخْرِجُنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا أَبَدًا عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَحَبِيبِكَ وَعَلَى
آلِوَارِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعَهُ فِينَا وَتَرْحَمْنَا بِهِ

راستہ کے۔ اور جہانوں کے پالنے والے قبول فرما۔ درود درود سند اللہ صلی و باریک
و سلمہ دایمہ ابدا علی محمد رسولک و حبیبک و علی آلوارہ کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ
فینا و ترحمنا بہ خدا یا رحمت اور برکت اور سلامتی ہمیشہ ہی ہمیشہ تک بھیج محمد صلیم
تیرے رسول اور حبیب پر اور انکو انوار پر جیسا تجھ وہ محبوب اور تو اس سے خوشنود ہو اور اسکو سب بار سفارش کر اور

فِي خَطِّهَا مِنَ الْفَهْمِ وَالْإِصْوَاحِ
 الْحَقَائِقِ الْحَقِيقَةِ وَالْكَلاَمِ فِيهَا
 لِسَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وذكر كيفية الوصول الى صاحبها عن طريقها في القسم الثاني من التحقيق
الحقيقي او الكلام ضمنها.

والعلم بها متحقق بش فيه اشارة الى ثبوتها بل ثبوتها بالاحصافه
اذا العلم لا يتحقق بالعدم فاذا تحقق فصحة الحكم فالحقيقة
اما بمعنى الذي هو مصداق متقدم حصول شبه لصنع شيء
فهو ثابت. واما بمعنى علت معلول كما في قيام محتاج بمحتاج
اليه قياما حقيقيا او مجازيا وهو اظهر من اي لا يحتاج الى
دليل هو واما بمعنى ماهية شيء وهي وجود نفسا الواقع
فان تكن وهمية اي متحصلة من وهم فمعنى وهمية
اما ان لا يكون لها وجود مطلقا فالعدم مجهول فكيف حكمه
واما ان يكون لها وجود منتزعا غير مستقر بذاته فالوجود
بهذا الوجه واقع ش وان لم يكن واقعا فالعلم به منتفع

ترجمه

و علم بانها متحقق است. و درین اشارت است ثبوت حقایق اشیاء بلکه ثبوت هر دو بنا بر
ربط اضافت از آنکه علم بعد از متحقق نمی شود و هرگاه که تحقق یافت پس حکم صحیح شد که آن هر دو ثابت اند یعنی اشیاء
و حقایق اشیاء. اکنون حقیقت یا معنی آنکه او مصداق متقدم است برای حصول شبه صنع سخی را یعنی چیزی
پیش شونده که از برای صنع و ساخت دیگر شیئی شبه حاصل کنند تا او مصداق یعنی تصدیق کننده پیشین باشند
و ثابت است و در شبه از کجا حاصل آید. یا حقیقت بمعنی علت معلول است یعنی علت اشیاء چنانچه در قیام
محتاج بمحتاج الی این علت ظاهر تر است که احتیاج دلیل ندارد و خواه قیام حقیقی باشد چوں قیام عرض بخواهر یا عقل
بصفت و صف بذات. یا محاذی چوں قیام حادث بقدم و سیاهی بکافور یا حقیقت بمعنی ماهیت سخی است و
او بودن نفسی تحت است که واقعی باشد. پس اگر آن ماهیت و سخی است یعنی از وهم حاصل شده چنانچه بعض
عقیده کردند پس معنی و همیه یا آنکه او را وجود مطلق نباشد. پس عدم مجهول است در حکم چگونه باشد
و یا آنکه او را وجودی منتزع باشد که غیر مستقر بود بذات خود یعنی بذات خود قرار پذیر نباشد
پس درین وجه وجودی که منتزع است گو بذات خود قرار ندارد اما واقعی است چرا که اگر واقع
نست پس علم به و منتفع است حال آنکه علم به است پس این وجود ضرور واقع است.

فاما الكلام في وجود خارج من علم ووجود ذهني فان لم
 يكن لمعلومات حادثة وجود خارج فالحس اي المكس وان كان
 منزها بقيام مجازي من حاس وحسوس او بقيام حقيقي من روح و
 جسده باطل لان الحس لا يوجد الا في وجود خارج وهو مجمع على
 وجوده به اهتياج واما بمعنى اثر شي في مثالا في مبرد برودت فان
 قيل الاثر بالنسبة لا بالحقيقة فتحقق الاثر بالنسبة بسلب الاثر
 بالحقيقة من الطرفين باطل فكيف واما الشبوت متقدم
 على السلب بشئ لان السلب لا يوجد الا يتقدم الشبوت
 من حق انه ثابت بحقيقته ومسلوب بنسبة شئ
 لان الحقيقة اقدم من النسبة اذ النسبة لا تقوم
 الا بالحقيقة م واما التأثير وسلبه بالنسبة لا بالحقيقة

نترجمه. لیکن سخن است در وجود خارج از علم و وجود زبانی. پس برای معادلات حادثه اگر چه
 خارج نیست. پس حس یعنی مکس که سودن است باطل باشد اگر چه این حس از حاس و محسوس بقیام
 مجازی منزه است یا بقیام حقیقی از روح و جسد از آنکه این حس یافته نه شود مگر در وجود خارج
 حال آنکه بر وجود او مجمع است که او از بهر اهت است.
 یا حقیقت بمعنی اثر شئی است چون در مبرد برودت یعنی خنکی در خنک شئی. و اگر گفته شود که اثر ثابت
 نیست است بحقیقت که قول بعض حکما است این چگونه راست آید. از آنکه تحقق اثر که نسبت است بسلب اثر
 بحقیقت از طرفین باطل است و بهر ثبوت به پیوسته که اثر بحقیقت از این هر دو اشیا که در و این نسبت قائم
 است اگر سلب بود بدو و نش اثر به نسبت به تحقق یا بدو پس اثر به نسبت بدون اثر بحقیقت نمی راست شود
 و همین است که ثبوت متقدم است یعنی پیش مشونده بر سلب و تا وقتی که ثبوت پیشتر نه آید سلب
 از کجا آید لهذا سلب بغیر تقدم ثبوت یافته نه شود. پس حق آنست که اثر ثابت بحقیقت خود
 است و مسلوب به نسبت است از آنکه حقیقت از نسبت اقدم یعنی پیشتر است زیرا که نسبت
 بدون حقیقت قیام نیاورد. و جز این نیست که تاثیر و سلب تاثیر به نسبت آمده نه بحقیقت

و الزیادت شرطیه فیہ لان الاشتساب لا یحقق الا فی
الموجودین و مجازی و هو لیس كذلك ش ای کتحقق
النسبة بالعینة بوجه مع الزیادت و یل مع المغایرت
ولا یحقق الا یحقق واسطه ما بالقیام الحقیقی الذی یسببه
فهو حاجب موصل بین القایم و القایمیه - فاما من جهة
ش ان الانتزاع الذی یحقق من جهة هر اما تضمنی
وهو انتزاع من وجود من حيث ترتب الوجود تضمناً منه
فاما قیاماً حقیقياً كالفعل من الصفة و الصفة من الذات
فلز محذو و تنهما ش ای المنتزع و المنتزع منه
هر او قدما سبباً علی حکم منتزع منه و محذو و منتزع
کوجود الحاجب الموصل و قدّم منتزع منه علی سببهما

ترجمه

و وجه زیادت در قیام حقیقی اوان شرط کرده شد که انتساب متحقق نیاید
مگر در موجودین پس نسبت در میان موجودین که منسوب و منسوب الیه باشند زیادت را میجویم
و قیام حقیقی عینیه را و دیگر قیام مجازی که او را تمجین نیست که مذکور آمد یعنی تحقق نسبت بعینیه
و وجه زیادت بلکه تحقق این نسبت با مغایرت آمده - و این نسبت متحقق نباشد مگر تحقق واسطه
چیزه که با منسوب الیه قیام حقیقی دارد و منسوب مجازی را هم در خود فرد گیر و یعنی او را گنجایش
و فراخی دارد پس او حاجب موصل است که در میان قائم و قائم به وصل و پیوند دهد و نیز محاذ
آورد - و او نیز است که از جهت متحقق - یا تضمنی است و آل انتزاع و اتخاذ است یعنی بیرون کشیدن و
فرا گرفتن بحیثیت ترتب وجود از وجودی بضمفش در گرفته یعنی این انتزاع با اینطور است که وجود
از وجودی ترتب دادن است بضمف او در گرفته - و در این انتزاع تضمنی با قیام حقیقی است چون
فعل از صفت و صفت از ذات پس بقیام حقیقی حدوث هر دو لازم یا قدیم هر دو بنا بر حکم منتزع
منه و منتزع یعنی اگر منتزع منه قدیم است قدیم منتزع هم لازم آید و اگر آل حادث این هم حادث
و حدوث منتزع چون وجود حاجب موصل و قدیم منتزع منه چون ذات و صفات واجب
بقائیه پس در حدوث یا در قدیم هر دو در حال خود اند +

محکمہ صحت (۱۰) محکمہ صحت

اصل ذکر کیفیت اخصاص

ش ای الاختصاص الحقیقی هر لا محتاج فیما فیہ ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی هر الی اختصاص محض
فی شرط علم محتاج من جهة محتاج الیه ضرورتا ش ای
وجوبا هر لا عکسه و هذا ش ای الاختصاص الحقیقی هم بمقتضی
ربط بینهما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج والمحتاج الیه
هر و هنا الاختصاص بمعنی لازم ش ای الذي بمقابله متعد
هر و بمعنی اختصاص محض ایضا فی شرط علمها بربطهما
الدائر ش ای بینهما قیل اختصاص المحض هر و هنا
الاختصاص بمعنی متعد ش ای الذي بمقابله لازم هر فی شبه
مجازی ش ای الذي بمقابله الحقیقی هم و مجازی و هو اختصاص
مخصص شیئا بشیء ولا احتیاج بینهما قیاما حقیقا ولا مجازیا

ترجمه در این اختصاص حقیقی محتاج بسوی اختصاص محض نباشد یعنی بسوی خاص گردانید خاص
کننده در اینجا که او در این اختصاص حقیقی واقع آمده پس علم محتاج از جهت محتاج الیه ضرورتا شرط باشد یعنی
این شرط واجب است نه عکس او یعنی از جهت محتاج علم محتاج الیه که این شرط واجب نیست و این اختصاص
حقیقی بمعنی ربط است در میان روشنی یا در میان محتاج و محتاج الیه و اینجا اختصاص بمعنی لازم است یعنی
خاص شدن که مقابل متعدی باشد چون اختصاص فعل به صفت و صفت بذات که در این اختصاص لازم
بسبب ربط در بیانی ذات را علم صفت یعنی دانستن صفت واجب است نه عکس او و این اختصاص حقیقی
معنی اختصاص محض هم آید پس بسبب ربطی که پیش از اختصاص محض در میان هر دو دائر است علم
محتاج و محتاج الیه هر دو شرط باشد و اینجا اختصاص بمعنی متعدی است یعنی خاص گردانیدن که مقابل
لازم باشد و این اختصاص مشابه مجازی میشود که در مقابل حقیقی آید که بیان شد می آید چون اختصاص
اسم زبیر به زبیر که پیش از محض باو خاص است پس در این اختصاص متعدی مشابه مجازی
و نسبت اختصاص محض را علم ذات و اسم هر دو بسبب ربطی که در میان ذات و اسم پیش از اختصاص
محض دائر است مشروط باشد همچنین علم اختصاص لفظ الله بذات واجب
دوم مجازی و او خاص کردن محض چیزی را بچیز است و در میان این هر دو احتیاج قیام حقیقی و مجازی نیست

هم في تحقق الاختصاص بتحقيق شرط المعلومات معا وقت
 الاختصاص لا بشرط المعلومات معا قبل الدلالة والى الممكن
 ليس كذلك نش اي تقايب العلم الى محتاج اليه هو الممكن
 محتاج ليس بضروري لعدم حصول الدلالة القطعية
 فيتحقق الاختصاص بتحقيق شرط المعلومات معا وقت الاختصاص
 مع شرط المعلومات قبل الدلالة وفي ما يشبه بحقيقى يكون
 تقدم علم للماهيتين متعاظرتا والى بحث مشتمل في
 اختصاص الذى بدلالة والذى لا بها نش اي بدلالة هم
اصل - ان الجوهر والعرض موجودان معا بان بالخصوصية
 نش اي خصوصية النسبة فيهما وخصوصية اللفظ للمعنى
 هو الا فاهيتان موجودتان وبالحال لا حاجة في تعبيرها هية
 بانها جوهر او عرض فقد يطلق لفظ الجوهر على عينها لا يراد فيها
 الخصوصية المذكورة فهي التي لا يتجزى اذ هي غير متجزية
 لتجزئتها ليس بان اختصاص شخصى شود بان شرط كه معلومين معا وقت اختصاص تحقق باشند زمان شرط
 كه معلومين معايش از دلالت تحقق باشند و سوكى اين چنين نيت يعنى تقايب علم بسو محتاج اليه كه كثر
 است محمل را بسبب عدم حصول دلالت قطعية ضرورى نيت - پس اين اختصاص تحقق مى شود بان شرط كه معلومين
 معا وقت اختصاص تحقق باشند بشرط كه معلومين پيش از دلالت موجود باشند و در آنچه كه مشابه حقيقى است
 تقدم علم بر اى هر دو ماهيت متعاظرتا باشد و آين بحث مشتمل است در اختصاص كه او بدلالة است و انكه
 بدلالة نيت -

اصل ذكر كيفية
 الجوهر والعرض

اصل بر آينه جوهر و عرض هر دو البته موجود اند كه تغيير كرده شوند بخصيصيت نسبت كه پيش
 هر دو است و خصوصيت لفظ برائى معنى - و در نه ليس دو ماهيت اند كه هر دو موجود اند - و در بيان
 در تغيير ماهيت بان كه اين ماهيت جوهر است يا عرض حاجت نيت - و كاسه لفظ جوهر
 بر عين ماهيت گفته شود كه در و خصوصيت مذكوره مراد نه بود - پس اوها نسبت كه لا
 يتجزى باشد يعنى جزر جزر نه شود -

اصل كيفية جوهر و عرض
 و تعريف شان مع كيفية
 و حقيقة جزر لا يتجزى و
 كيفية قيام حقيقى و مجازى
 فيما بين شان و اينكه
 اطلاق شان در جواهر
 است نه در ذات و صفات
 باري تعالى كه آل توفيقى اند -

[illegible]

...التي هي في الآداب والعلوم

[illegible]

والمسئله تشير الى مسئلة قيام الـ فعال بالصفات والصفات بالذات والصورة بالهيولى في وجه القيام تليها فاقصرت على الاستارة فان قصدت فهمت لكنهما يطلقان في حوادث واسمائيه وصفائه سبحانه توقيفيه فلا يجوز اطلاقهما في ذات وصفائه واسمائيه سبحانه - او حجازا ففي الحال موجود واقح لا نأيد بل مغائر في حقيقته لا تحقق عينيه فالجواز لا يتحقق الا بان يتضمنه باقيام حقيقي في موجود اخر وهو استعداد له لقيام النسبة به والاخر يجوز ان يشي اي يعبر بجوهر هو وهو محل قيام عرض فقط فالجواز لا يتحقق بمرتبة قدسية .

اصل ان المعنى المصدر هو صفة منبئ عليه من فعل فاعله لانه منشأ انتزاعه فهو قوة واستعداد بالفعال في فاعله ولا نقول اللهم

ترجمہ واپر مسئلہ دروجہ قیام بطور تلخیص اشارت میکند سومی مسئلہ قیام افعال باصفات حقیقیہ و صفات حقیقیہ باذات - و قیام صورت باپیوستگی پس بریں اشارت کوتاہ کردیم اگر قصد کنی نفی - و لیکن ہر دو معنی جوہر و عرض در حوادث اطلاق کردہ شوند و ہما در صفات حق سبحانه توفیقی ہستند یعنی ہواقت گردانیدن شائع متوقف آمدند و از بریں غیر کہ شائع از وجودہ گشتہ نشدند اگرچہ در وجود محدود نہیامند پس اطلاق ال ہر دو معنی جوہر و عرض در ذات و صفات و اسمائی حق سبحانه جائز نیست - یا قیام عرض جوہر خود کایں جوہر از وجود دیگر است بطور مجاز باشد بخلاف قیام حقیقی کہ او چنانست کہ گذشت - پس این عرض کہ یا خود قیام مجازی داریم در حال موجود و واقع است نہ زائد بلکہ در حقیقت خود منفا کر عینیتش متحقق نمیشود - پس این مجاز متحقق نمیشود باینکہ متضمن باو نمیزی باشد کہ در موجود آخر قیام حقیقی است و ہماست استعداد او بر قیام نسبت باو - و ال آخر کہ موجود دیگر است بجز بر تعبیر کردہ شود - و ہمہ محل وجای قیام عرض است فقط و پس مجاز بمرتبہ قدسیہ ثابت نشود

اصل بر آئینہ معنی مصدر کہ او صفت است کہ از فعل فاعل او برود البتہ الہی کردہ آید از آنکہ آن معنی مصدر انتزاع فعل را خواستہ ہست کہ نشود فعل از اینجا است پس ال معنی مصدر قوت و استعداد ہست بالفعال خود در فاعل فعل یعنی قوت و استعداد فعل در آمدن و بکار بردن خود است در فاعل فعل - و نیز قوت و استعداد ہست بر فاعل فاعل فاعل بالفعال یعنی بر کار کردن فاعل بواسطہ قوت الفعل معنی مصدر جاصل آنکہ معنی مصدر قوت

اصل ذکر کیفیت
معنی مصدر

اصل کیفیت معنی
کہ تعبیر و مرتبہ و
تقدیر و تاخرش بر فعل
در وجود کور است

ولا يقتضي نقياً بمقابلته الا سلباً فالشكوت هو بموضع
خارجاً بمقابلته سلباً عن موضع فالشكوت بدقيق
اصل ان العدم كعدم الوجود فلا يقتضي الوجود ولا يمتنع
به فنبني عليه من معدوم حقيقي او حكمي شك الحقيقي لعدم
لاحق والحكمي بعدم سابق هو ملزماً بوجود حادث من جهة
حدوثه لا منترع منه لان الانتزاع لفي اتحاد فالعدم
نظري

اصل ذكر كيفية العدم

اصل ان النفي لا يجري على عين ثابت وشك
الواو الحالية لبيان حالت الثبوت وحكمته في ضمن
الثابت عطفاً على الثبوت المنفي عليه منه ثابت
ولا على عدم فقط شك لانه عليهما عيب بمعقول

اصل ذكر كيفية النفي

ترجمه واین ثبوت بمقابل خود نفی را میخورد هر گاه سلب را پس ثبوت آنکه او بموضع باشد بطوری خارج
بمقابل سلب خود از موضع (یعنی ثبوت در خارج بموضع است که سلبش بمقابل او از موضع است پس ثبوت
سلب یعنی عدم خود در خارج ثابت بر می آید از آنکه بر ثبوت از ثبوت آگهی است بنا برین در ضمن ثابت
او هم ثابت است) پس معلوم شد که این ثبوت که بر او از ثابت آگهی است بر می آید
اصل بر آنکه عدم البینه عدم وجود است پس وجود را نمی خواهد و نه باو گرد آید (که متجاوز حدین
منع است) و او از معدوم حقیقی یا حکمی منفی علیه است یعنی آگهی داده شده یا اینکه این عدم ملزم آمده
یعنی لازم شده است وجود حادث را از جهت حدوث آن وجود نه از منترع است از آنکه انترع و عدم
یعنی گفتنی شیء ز شیء بر آئینه در اتحاد آید (و در وجود و عدم مغایرت کلی است بعد پس اتحاد چگونه بر آید
وجود حادث را این عدم از جهت حدوث انترام یافته که حدوث را از عدم سابق و لاحق چاره نیست
حقیقی آن باشد که عدم و لاحق بود یعنی بدنبالش پیوسته و باو هم شده باشد و حکمی آنکه در سابق او عدم
یعنی عدم پیش او سبقت کرده پیشش حکم عدم کرده شد پس معلوم شد که این عدم ذکر بر او از معدوم حقیقی
حکمی آگهی است بالترام وجود حادث) نظری است نه بر می آید اصل بر آنکه نفي بر عين ثابت و ضمن
ثبوت هر دو جاری می شود که از آن ثابت بر ثبوت که او هم ثابت است آگهی داده شده است پس در ضمن
ثبوت ثبوت هم ثابت است پس باعتبار بیان حالت ثبوت که وصف و حالش گذشت در ضمن ثابت حکمش

اصل كيفية عدم وصف
او و آگهی بود و تخریف
معدوم حقیقی و حکمی و
اینکه عدم نظری است

اصل كيفية نفي و ثبوت
بمقدم و ذمینی و شراف
او و اینکه نظری است كيفية
آگهی بود و اینکه نفي بر ثابت
و ثبوت عدم جاری نمی شود و اگر
بر مرتب اثر متاخر و آگهی بوصف می شود نه بذات و نه بوصف
منطوق العدم

اصل كيفية نفي و ثبوت
بمقدم و ذمینی و شراف
او و اینکه نظری است كيفية
آگهی بود و اینکه نفي بر ثابت
و ثبوت عدم جاری نمی شود و اگر
بر مرتب اثر متاخر و آگهی بوصف می شود نه بذات و نه بوصف
منطوق العدم

ولا بالوصف المنطبق بالذات عيناً اذ هو مع الذات عين
 ثابت **اصل** - ان السلب لا يجري الا على ثبوت الذي
 هو منبئ عليه من ثابت ويقضي به قبله وبمقابلته خارجاً
 فالسلب هو عن موضع بمقابلة ثبوت بموضع خارجاً فمبني
 عليه من مسلوب ملزماً بثبوت مما ثبت **ش** اي بثبوت
 حاصل مما ثبت **ش** فالسلب نظري **اصل** ان الواضع بالتخصيص
ش شيئاً لشيء حال الوضع **ش** لتحقيق دلالة **ش** من شيء
 على شيء **ش** ليقضي دلالة استلزماً والدلالة لا توجد الا بالوضع
ش المعارف على وصف التخصيص **اصل** ان اللفظ بالوضع
 الدال ان اعتبر فيه دلالة على معنى مفرد فهو كلمة ولو
 كان مركباً على اصل معنى فان دل على معنى اي مفرد اقام بنفسه
 ولم يفهم به تقيد زمان كالذات فهو اسم

اصل ذکر کیفیت السلب

اصل ذکر کیفیت الوضع

اصل ذکر کیفیت اللفظ

ترجمه ورنه نفی از وصفی باشد که با ذات منطبق بعین باشد از آنکه او یا ذات عین ثابت است و ثابت
 نفی نکرده شود - باحصل وصفیکه از ذات منطبق بعین باشد در ثابت پیچو ذات است و نفی از عوارض
 باشد نه از ذات و نه از وصفیکه با ذات منطبق بعین باشد چرا که ذات بحث کرده نشود مگر از عوارض +
اصل - بر آئینه سلب جاری نمیشود مگر بر ثبوتیکه و نفی علیه ثابت است یعنی از ثابت برواگهی است - و این سلب ثبوتی
 در خارج پیش از خود میخورد و بمقابل خود - پس سلب آنست که او سلب است از موضع بمقابل ثبوت که او در خارج است
 موضوعی - و این سلب از مسلوب یعنی علیه است یعنی از مسلوب برواگهی است - و این ملزم آمده یعنی لازم شده است
 ثبوت را که او از چیز حاصل است که ثابت آمده - پس سلب معلوم که نظری است نه بری چرا که از مسلوب برواگهی است
 و اینکه او بر ثبوت ملزم آمده که از ثابت برواگهی حاصل است - **اصل** بر آئینه وضع که خاص کردن چیز بر روی چیز است
 تا دلالت از چیزی بچیز ثابت و تحقق شود این وضع دلالت را البته بطور استلزام میخورد اما میچیز لازم گرفتن - باینوجه که
 دلالت نیافته شود مگر باینوضع - پس این وضع بنابر وصف تخصیص معروف است یعنی خاص کردن چیزی بچیز معروف حاصل
 کرده معرکه کرده شده و همین است که بلام تخریب اینجا آورده شده **اصل** بر آئینه لفظی که بنا بر وضع دلالت کننده است
 چون در و دلا بر معنی مفرد اعتبار کرده شود پس آن کلمه است اگر چه آن لفظ بر اصل معنی مرکب باشد - و اگر دلالت کند بر معنی

اصل کیفیت سلب و اگر
بر روی اینکه نظری است
و تعریفش و التزم است

اصل ذکر کیفیت تحقیق
وضع و دلالت و لزوم
نیای این تخصیص
وضع -

اصل ذکر کیفیت تحقیق
و اسماء او و حدود
و فعل و حرف و کلام
مشبه مع دلالت حق و تحقیق قیام بعین

[illegible]

اصل از کتب معتبره الیهم والفعول و الحرف

اصل بیست و یکم که در اصل از صورت آن کلمه
است و همچنین از نسبت کلمه به معنی
ترفع از خود و در وقت و آن که فیض از در
اصل کلمه اندر کلمه قصه قصه از نسبت است

اصل ذکر کیفیت الحقیقه

اصل ان الصفة تكون عيناً للذات من وجه قياها الحقيقي
 بها فبها الاخبار اثباتاً او نفياً فقد تكون عيناً منطبقاً بالذات من
 كالوجود هو فلا يمكن نفيها للزوم نفي الذات وعنهما الاخبار
اصل ان الاسناد هو اقامة نش على المجاز مرشئ بشئ
 نوعان نش احدهما الاسناد الحقيقي وهو بقيامه الحقيقي
 مسند اليه ولزمه التكرار مسند به اصلاً فيحكمه مخرجاً
 وتخصيصاً على حكمه مسند اليه عرضاً ونش
 ثانيهما الاسناد المجازي وهو بقيامه المجازي بمسند
 اليه ولكن الاسناد المجازي لا يتحقق الا بان
 يضمنه ما بالاسناد الحقيقي فهما يصحان في المعرفة بالاصل

اصل كيفية اخبار صفة
 بشئ واثبات بوجه قيام
 وعينيت ذات وبيان
 منطبقه بذات وعدم
 نشي از وجه

ترجمة اصل بر آينه صفت برای ذات عین باشد بوجه قیام حقیقی خود بذات پس بدو هست اخبار بطور
 اثبات یعنی خبر دادن اثبات و نفی ب صفت است و پس و گاه بر این صفت عین باشد منطبق
 بذات چون وجود پس نفی این صفت نمی تواند بود بسبب لزوم نفی ذات را یعنی این صفت با ذات
 چنان منطبق عین باشد که نفی این صفت نفی ذات لازم آرد پس بسبب لزوم نفی صفت نفی ذات را نفی
 این صفت ممکن نباشد حال آنکه اخبار از ذات است یعنی از ذات خبر داده شود بواسطه صفت از آنکه ذات
 خود بحث کرده نشود مگر بعوارض پس اخبارش از و بعوارض وصفیات باشد و از آن صفات که منطبق
 بعین باشد چون کل صفات خبر داده شود لکن این صفات که بطور عین منطبق بذات شده اند نفی کرده
 نمی شوند مثل دیگر صفات که از آنها اثبات و نفی هر دو کرده آید

اصل كيفية اسناد
 وجود او لزوم تنگی
 و ترفیع تخصیص
 مع اتالی و تفصیل
 و ترفیع معرفت و تنگی
 و ترفیع معرفت و تنگی
 منکر تخصیص معرفت و تنگی
 منکر تخصیص معرفت و تنگی

اصل بر آينه اسناد کردن چیزی بر چیزی است بنا بر مجاز او بر دو قسم است یکی از آن هر دو
 اسناد حقیقی است و او بمسند اليه بقیام حقیقی خود باشد و او را تکرار بودن لازم است باسناد به بطور اصل یعنی
 مسند به فعل و صفت باشد و اسناد بر دو گونه شود بسبب لزوم اسناد بمسند به که در اصل خود تکرار است
 اسناد حقیقی را تکرار بودن نیز بر دو قسم است پس بنا بر قیام حقیقی حکم کرده شود بر حکم مسند اليه از و ترفیع تخصیص
 بطور عرض و دوم از آن هر دو اسناد مجازی است و او بمسند اليه بقیام مجازی خود باشد و لیکن اسناد مجازی
 ثابت و تحقق نباشد مگر با تکیه منفی باشد و چیزی که با اسناد حقیقی است پس هر دو یعنی اسناد حقیقی و مجازی صحیح می

و بقریه رجل قائم - والمجازي هذا الغلام للرجل و
 الغلام لرجل - وغلام رجل فالقصد في الكلام بالاستناد
 المختص بقريه من هو قائم - ومن هو مملوك لرجل ما اليه
 لا الجنسية فتعلق العلم بالمعلوم بوجه الذي لا يزيل العموم
 هو فالترقيف تعيين من حيث الذات فلا يقبل التعميم اصلاً
 فالعرف منه - والتشكك بتعيين من حيث الوصف فلا يقبل
 التعيين اصلاً فالمنكر منه - والتخصيص تعيين يقتضي العموم
 بمقابلته لا يزيله - فتعريف المعرف تأكيد وتعريف المنكر
 ش لا يقتضيه التعميم اصلاً فالتمارض ولكن جاز
 تخصيصه لا يقتضيه العموم

ترجمه وبقريه رجل قائم بجواب قريه من هو قائم يعني بجواب کسی که پرسید کیست که او
 استاده است گفته شد مرد استاده است - وپس هرگاه مثل استاده حقیقی از دو جهت صحت یافته - و مثال استاده
 مجازی و مختص مذکور نیست چون باسم هذا الغلام للرجل یعنی این غلام برای مرد است و معرف و
 الغلام لرجل یعنی غلام خاص برای مرد است - و بقريه غلام لرجل بجواب قريه من هو مملوك
 لرجل مالکة یعنی کیست او که ملک کرده شد برائے مردی که مالک اوست گفته شود
 غلام لرجل یعنی غلام مرد است - وپس هرگاه مثل استاده مجازی از دو جهت صحت پذیرفته
 پس مقصود درین کلام باستاد که بقريه خاص کرده شده بقريه من هو قائم است یعنی کیست
 که او قائم است و بقريه من هو مملوك لرجل مالکة است یعنی کیست که او مملوک است
 برائے مردی که مالک اوست - پس مقصود در کلام ازین قرآن تخصیص است نه جنسیت که تخصیص را
 نشاید و بسبب تشکک استاده مملک گردد - پس علم بالمعلوم با چنین وجهی متعلق شده که عموم را آنچه جزا می کند
 پس حاصل آنکه تعریف تعیین است یعنی مقرر کردن است از جنسیت ذات پس تعمیم آن تعیین از دو جهت
 پذیرد و از دو جهت این معرف - و تشکک تعمیم است یعنی عام کردن است از جنسیت وصف پس تعیین را در ممل و در مالک
 می پذیرد - و این منکر مرد است - و تخصیص تعیین است که عموم را بمقابل خود می آورد و از آن نمیکند آن تعیین - و تعریف
 مالک است - و تعریف منکر ممل است از آنکه خواست او تعمیم از دو جهت است - پس قاضی بدیاری شود و بر این تعمیم
 و تعریف - و تعمیم که اصل از منکر است تعریف را یعنی ممل گرداند - و چون تخصیص منکر جاز است بجز او و عموم را

حد تعریف و تشکک
 و مقصود تعریف معرف
 و تخصیص معرف و منکر

لا شئ يجوز ان المنكر المحض بالاسم والحرف اذ
 هما كصفتين ثابتين في ثابت شئ ولا نفى عن نفس ثابت
اصل ان معارض الثابت ياوّل بهما لا يعارضه
 لا الثابت لتقدمه على المعارض والا الثابت باطل
 وكيف بطلانه -

اصل ذکر کیفیت معارض
 اثبات +

اصل - ان نفياً بضد ثابت باطل شئ اذ لا يجري
 نفى بضد ثابت على ثابت فعدم والعدم لا يحكم باطل
 هو بخلافه شئ اى ثابت هو ما دل شئ اذ له الوجود
 فيحكم بتاويله بما لا يعارض ثابتاً فليتأمل في الضد و
 الخالف فيضيب ان شاء الله تعالى - **اصل** ان الامر طلب
 لترتيب اثر جائز امكان من ثبوت ذهني صالح له حاصل
 من ثبوت متقدم خارج معلوم شئ امر و ما مور

اصل ذکر کیفیت نفی
 بالعدم و المخالف

اصل ذکر کیفیت الامر

ترجمه و نفی منکره که باسم و حرف محض یعنی خاص کرده شده است جائز نیست از آنکه آن اثر
 در ثابت بجز معروف بالذات اند - نیست نفی از نفس ثابت یعنی از نفس ثابت نفی نیاید - **اصل** هر آینه
 معارض ثابت تاویل کرده شود با آنچه که آن ثابت را معارض نباشد نه ثابت تاویل کرده شود که او بر معارض
 تقدم و پیشی یافته است و نه ثابت باطل است و بطمان او چگونه می شود که از پیشتر ثابت آمد
اصل - هر آینه نفی که ضد ثابت است نفیش باطل است از آنکه آن نفی بر ثابت جاری
 نمی شود پس آن نفی عدم است و عدم حکم کرده نه شود پس باطل آمد - و نفی که بخلاف
 ثابت است ماوّلی است از آنکه بر است او وجود است پس تاویل حکم کرده شود با آنچه که ثابت
 را معارض نباشد پس باید که در ضد و بخلاف فکر کنی و اگر خواست خدا تعالی است پس سببی
اصل - هر آینه امر طلب است برای ترتیب اثر جائز امكان یعنی آن اثر که ترتیب شد
 بر اثرات و در امكان بود - از ثبوت ذهنی که آن بر است ترتیب اثر صلاحیت دارد و آن از
 از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم
 از ثبوت ذهنی است معلوم امر و ما مور باشد +

اصل کیفیت در تاویل معارض
 ثابت و ثابت سبب طلب

اصل کیفیت نفی بنسبت نفی بخلاف
 و بطمان نفی بنسبت عدم

اجزای حکم بعدم و اثبات نفی بخلاف
 و امكان تاویل او بنا بر وجود او

و عدم معارضت ثبوت -
اصل کیفیت تقریباً هر تغییر

سبب وجودی و غیره و تقدم اختیار
 جواز ما مور و امر و تحدید امر برین

موجود معارض و بر مخرج امكان بنا بر
 طلب و ترتیب اثر و ترتیب خطاب
 بر او تاویل - امر برای مجهول ثبوت متقدم و اینک معلوم
 نظر داشت - و امر و امر و امر و امر

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مجلس شورای اسلامی
۷۵
مجلس شورای اسلامی

حاصل من ثبوت متقدم خارج معلوم بشی ناه و منهی
 ممن در اهل المنع و یقصد و لا یجوز الجوز باختیار
 للمنهی و لا دلیل علی استعلاء المنع و عدم استعلاء ظاهره
 فمن هو لا یقصد تنبیه احتمالاً لا مکان القصد لا المنع
 فالتمی عن عین موجود معلوم و عن ممنوع امکان منعی و
 ترتب الغو و قصد ایضاً بشی ای ممنوع امکان قصد لغو
 ممکنه قد یأول تشریفاً بالخطاب و عن مجهول ثبوت متقدم
 خارج موجوداً او معدوماً متنع فالتمی به نظری + اصل
 ان الخلاف خلافه شی الضمیر الی الخلاف ای وجود غیر مثله
 و لیس بصدّه فیقتضی وجوداً غیر مثله هر و لیس بعکسه
 فیوجدان فی حیل واحد +

اصل ذکر کیفیت الخلاف

ترجمه و از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم از ثبوت نهی است معلوم نمی شود
 باشد یعنی آنکه منع کننده است و آنکه منع کرده شده است با دو انشعاب باشد پس این منع ترتیب از آن کسی است که او را
 منع آن الهیت داشته باشد و در یک قصدش بداند و این برای آنست یعنی نهی کرده شده جو از اختیار راجع ترتیب از
 یعنی نهی را بعد از نهی اختیار نیست و در جواز تعلیل و برای استعلاء منع یعنی بر غلبه آن و بر استعلاء نبودن آن از
 ظاهر دلالت نیت نیست پس از آن کسی که او منع ترتیب اثر را قصد نمی کند یا نهی تنبیه است برای قصد کردن بنا بر احتمال برای
 امکان قصد یعنی تنبیه از این احتمال است که ممکن است که قصد کند و باز نماند نهی در صورتی برای قصد کردن اگر است
 نه برای منع است پس نهی از عین موجود معلوم و از ممنوع امکان که از روی منع و ترتیب است یعنی آنکه منع و ترتیب
 غیر ممکن و محال است لغو باشد و از ممنوع امکان قصد یعنی آنکه قصدش غیر ممکن و محال است نهی از و نیز لغو باشد اگر
 باشد در آن قصد گاه تاویل کرده شود چنانچه با تن فرموده لکن آن قصد که ممنوع امکان است از روی تشریف خطاب
 گاه بر او تاویل کرده شود و نهی از مجهول ثبوت متقدم خارج که از راه موجود باشد یا معدوم متنع است یعنی ترتیب
 در خارج متقدم است و مجهول ای نهی که ثبوتش خواه از موجودش بود یا از معدومش نهی متنع است پس نهی آن
 نظری است + اصل بر آئینه خلاف خلاف است یعنی وجودی که غیر مثل او باشد و شش نباشد و قصدش
 نباشد پس وجود در او غیر مثل خود و این خلاف خلاف است عکس خلاف نیست پس این بر دو خط در محل یافته شود

اصل کیفیت خلاف که از وجودش و قصدش از نباشد
 که غیر مثل او باشد خلاف خلاف و از محل بر دو خط

اصل و اصل

[illegible]

۱۰۰

وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ لَيْسَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ مُسْتَقِلٌّ وَ
 أَنْ يُقَالَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ غَيْرُ مُسْتَقِلٍّ فَإِنْ يُفْهَمُ
 كَذَا فَلَا نَزَاعَ وَالْأَقْوَلُ أَنْ يَطْلُبَ وَعِلْمُهُ مِنْ هَذَا أَنَّ
 الذَّهْنَ فِي حَالٍ مَعْلُومَةٍ خَارِجِيٍّ لَا هُوَ مُصَدِّقٌ مُتَقَدِّمٌ
 لِمَا فِي عِلْمِهِ نَشْأَى لِلذَّهْنِ هُوَ مُصَدِّقٌ مُتَقَدِّمٌ أَيْ عِلْمُ آخِرُهُ
 مَرَّةً لَا يَحْصُلُ الذَّهْنُ إِنْ كَانَ مُصَدِّقٌ مُتَقَدِّمٌ مَعْدُومًا
 لَا مُتَأَخِّرًا **أصل** أَنَّ الوجودَ البدیّیَّ مَا تَحَقَّقَ وَجُودُهُ وَفَعَلًا
 حَسْمًا أَوْ غَيْرِهِ وَأَنْ لَمْ يُمْكِنَ غَيْرُ حَسْمٍ بَدِيهِيًّا فَمَا أُطْلِقَ عَلَى
 اِسْتِزَاعِيٍّ مِنْهُ نَشْأَى أَيْ قَوْلُهُمَا أَنَّ الْبَدِيهِيَّ مَا يَدْرِكُ بِنَفْسِهِ
 وَالنَّظَرِيَّ مَا يَدْرِكُ بِدَلَالَةِ فَحْسِيٍّ بَدِيهِيٍّ وَغَيْرُ حَسْمٍ نَظَرِيٍّ فَيَقُولُ
 الْحَاشِي أَنْ نُنْظِرَ فِي تَعْرِيفِ النَّظَرِيَّ وَجِدَاتِهِ بَعْرَضٍ دَلَالَتِي
 وَتَفَكُّرِي كَمَا قَالُوا تَوَقَّفَ ادْرَاكُهُ عَلَى دَلَالَةٍ وَتَفَكُّرٍ فَقَطْ

اصل ذکر کیفیت الوجود
 البدیّی +

ترجمه و آری روشن است گفته شود که برای ذهنی وجودی نیست یعنی مستقل نیست و اینکه گفته شود
 ذهنی را وجودی است یعنی غیر مستقل پس اگر بچنین گفته شد فهمیده شود در و نرا می نیست و نه پس هر دو قو
 باطل اند و آری دانسته شد اینکه ذهنی در حال معلوم شدن خود خارجی است از آنکه این ذهنی مصداق متقدم
 است برای آنچه که در علم است که برای این علم آمده یعنی این علم آخر که برای ذهنی است این علم آخر ذهنی
 مصداق متقدم واقع شده و آری وجود ذهنی حاصل نیاید اگر مصداق متقدم معدوم باشد مصداق
 متاخر یعنی این وجود ذهنی برای حصول شیء خود موقوف بر مصداق متقدم است بر مصداق متاخر
 پس بر وجود مصداق متقدم حاصل نیاید بلکه در حصول شیء با مختلج است لهذا در صورت معدوم شدن
 باشد و برکت مصداق متاخره او را اختیاجی است و نه بر موقوف است + **اصل** هر آینه وجودی
 آنکه وجودش از روی واقع بطور حسی یا غیر حسی متحقق آمده و اگر غیر حسی بدیّی نباشد پس بر وجودش
 که از غیر حسی است چه گفته و اطلاق کرده شود یعنی قول آنان اینکه بدیّی آنست که بنفس خود ادراک
 شده باشد و نظری آنکه بدالات ادراک شود پس حسی بدیّی است و غیر حسی نظری و میگوید
 حزن که تقریف نظری اگر تو نظری را بر عرض دالات و تفکر باالی یعنی موقوف بعارض شدن اینها و ادراک
 چنانچه گفته اند که ادراکش بر دالات و تفکر موقوف آمده و پس

اصل کیفیت بدیّی
 مع تقریف تقسیم او
 و اقوال دیگر آرا که گفته
 او است و نظر بر ال
 مع دلائل +

هذا التعريف بذاته ^{بشيء} اعم مما قال في المتن فاذا تحقق وجود
 ما هو بائناؤه خارجا من علم فواقع بوصفه فهو في الحال بدیهی
 بل قال ما قال ففيه نكتة ای ما هو بالانتزاع في علم حكما عقليا
 الى ان يتحقق انتزاعيته خارجة من علم نظري فاذا تحققت
 خارجة من علم فواقع بوصفها فهو في الحال بدیهی لان منشاء
 الثبوت للنظر هو الانتزاع الحال بين المنتزع والمنتزع منه
 لا وجود المنتزع المتحقق ولكن كما تحقق فتتحقق انتزاعيته
 خارجة من علم بمجمله به بدیهی و كذلك بنسبة و انباء
 مثل مثلا ان الملك مفهوم انتزاعي من جهتين من مالک و مولک
 فالی وان لا يتحقق خارجا من علم نظري فاذا تحققت انتزاعيته
 خارجة من علم فهو في الحال بدیهی فمثال للنسبة والانتزاع
 والا نباء کلها في الجهتين ومثلا ان فعلا لا مرما مفهوم انتزاعي
 من جهة من صفته وذات

فترجمه این است تعريف وجود نظري کذات اوست - بدانکه درین تعريف نظري که گفته شد این
 نگفت که چون وجودیکه او بائناؤه خود خارج از علم تحقق شد پس بوصف خود واقع آمد پس او فی الحال
 بدیهی است - لیکن گفت آنچه گفت که درون نکتة است یعنی آنچه که او بائناؤه است و در علم از روی حکم
 عقلي تا آنکه انتزاعیتش خارج از علم متحقق شود نظري است و چون خارج از علم متحقق شد پس
 بوصف خود واقع آمد پس او فی الحال اسے در اں حال بدیهی است از آنکه منشاء ثبوت
 بر مبنای نظریه انتزاع است که در میان منتزع و منتزع منه حال است یعنی فرو و آئیده -
 و وجود منتزع متحقق - و لیکن چون متحقق و ثابت شد پس ثبوت و تحقق انتزاعیتش خارج
 از علم متحقق خروج از علم او بدیهی گرداند - و همچنین اسے نسبت و انباء - مثلا آنکه ملک معنوم
 انتزاعي است از جهتین که از مالک و مملوک است پس تا آنکه او خارج از علم متحقق نیاید نظري است
 و چون انتزاعیتش خارج از علم متحقق شد پس او در اں حال بدیهی است - و این مثال نسبت
 و انتزاع و انباء و بهر که درجهتین باشد - و مثلا آنکه فعل لازم که مفهوم انتزاعي از جهت است که از صفت و ذات

[illegible][illegible]

هو ان السجّع النظري والبداهة شئ واحد اي ما هو بلا تنازع
في علمه تجوابه انما اذا كان النظري قبل البداهة فما استجهمها
هو على الاصل العلميات بدهيّة في حدها

اصل - ان تغيير الخاج والذهني بوصفهما مع لحاظ العلم
بوجودهما اصل - ان تغيير البدهي والنظري
بوصفهما لحاظ وجودهما فقط ولو لا الجهولين

اصل - ان التجدد لا يوجد بوجود الذي وجود
الا بوجود الذي يتجدد مجازاً ^{مقتله ١٢} تشييز من تجدد
الذي مصدر لفعله اي تجدد او مجازاً هو مشابه
بالتجديد مجازي لا حقيقي تشييز من تجدد الذي

عناص

ترجمه اینجا این توهم پیدا اند که نظری و بداهت هر دو جمع آمده شی واحد بر آمد یعنی نظری و بداهت
شی واحد است که جمع آوردن آن نیست یعنی آنچه که اجابا متراع است و علم هرگاه که در علم نظری نماید و چون
خارج از علم شد بدیهی هستند پیش و احداً باعتبار محل نامش بود گرفتند و در خارج همان اند که در علم بود پس
پوشش همین است که چون نظری پیش از بداهت ثابت شد فما استجهم لهما یعنی نظری و بداهت هر دو
مضمون اینچون بدیهه که او با متراع است جمع نیارود از آنکه نظری پیش از بداهت است و این پیشی پس
در میان هر دو قاری است - و این قاعده مسلم بر بنای اصل است که علمیات در حد خود همه بدیهی هستند

اصل - هر آینه تغییر خارج و ذهنی بوصف خود ما بالحاط علم است بوجود هر دو یعنی
تغییر خارج و ذهنی بوصف این هر دو است مع لحاظ علم بوجود هر دو

اصل - هر آینه تغییر بدیهی و نظری بوصف خود ما بالحاط وجود هر دو است فقط
اگر چه هر دو مجهول نیند یعنی تغییر بدیهی و نظری بوصف همین هر دو است فقط بالحاط وجود
هر دو اگر چه مجهول هر دو نیستند و لحاظ علم درین هر دو در کار نیست

اصل - آینه تجدد یافته نشود بوجودی که یافته شد بگر بوجودی که متجدد میشود از روی تجدد مجاز
وجودی که یافته شد بسبب اتحاد مجازی - نه بوجودی که از راه تجدد حقیقی تجدد میشوند نه با آنکه از راه مجازی

اصل ذکر کیفیت تغییر الخاج و البدهي

اصل ذکر کیفیت تغییر البدهي و النظري

اصل ذکر کیفیت التجدد

اصل کیفیت تغییر خارجی و ذهنی که توصیف شده است
در این لحاظ علم است بوجود هر دو

اصل کیفیت تغییر بدیهی و نظری
که هم بوصف است و در اینها
لحاظ وجود است فقط

اصل کیفیت تجدد
و غیره بمطابق دیگر

गद्यः शब्दः किञ्चित् शब्दः किञ्चित्

2000+

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

[illegible][illegible]

آمینا جہاں جہاں جہاں
میرزا سید، میرزا سید، میرزا سید

[illegible][illegible]

ای وجود الزمان بحال صرح بقاء تشخص حاصل نہ اندک علی
 الماہیۃ منہا ولا هو عین نفسہا بل تشخص هو لغین معیار
 من غیر اعتبار عرض بائی وجہ من زیادت علی الماہیۃ فلا
 یجدد معہا او عینیتہ بالماہیۃ فی تجدد معہا ہر التجدد
 بمثل فانی حق لا یعود فانی عن محل و آن لم یس
 ای ان لم یکن التجدد بمثل فانی و هو یستلزم عدا ساقا
 حقا و کان عود الفانی عن محل ہر بقاء غیر محتاج فی
 مستقر بل المحرور متعلق ثابت خبر المبتداء فجزاء
 الشرط ہر فنی جہۃ الموجد شرک افعال و فی جہۃ
 الموجد تعطل و ہذا باطل

ترجمہ وجود زمان حال از نیاست - و آنچالت مع بقا تشخص حاصل کہ از ماہیت
 است و اندر ماہیت است - و دانی تشخص عین نفس ماہیت است یعنی حادث را در میان عین و نفس
 و لاحق کہ بر ہر وجود و حادث آگہی محل آید حالتی است فرارکنندہ کہ گاہی اورا قرار نیست و ہمیں حالت وجود
 زمان حال است یا وجود و آنچالت تشخص را باقی ماند و این تشخص عین نفس ماہیت نیست بلکہ زاید بر ماہیت
 است حالانکہ از ماہیت حاصل است - و این تشخص کہ او لغین معین است کہ معین از غیر اعتبار عرض ہیج
 و جہی آمدہ یعنی تشخص لغین معین است حالانکہ آن معین از غیر اعتبار عرض ہیج و جہی معین آمدہ
 است ای در لغت خود آل معین ہیج و جہی اعتبار عرض ندارد - این تشخص یا از زیادت است بر ماہیت
 پس با ماہیت متجدد نشود از عینیت است با ماہیت پس با ماہیت متجدد یابد - پس متجدد کہ بمثل فانی است
 حق است نہ یعود فانی از محل یعنی متجدد بہ متجدد کہ کچھ شبی فانی یا شر حق است نہ اینکه متجدد یعود فانی یا شر
 بعد فاشانہ شر فانی خود کرد و متجدد یعود فانی شد این لغو است ہرگز راست نیاید و حق نباشد - و اگر
 متجدد بمثل فانی است حق نباشد حالانکہ او عدم سابق را مستلزم است و از پیش خواہد بلکہ عود فانی باشد از محل یعنی
 ہیج کہ از محل فاشانہ عود کرد پس فانی از محل عود کرد در صورت بقا و غیر محتاج ماہیت درستقر باشد یعنی در قرار گاہا
 ثابت آید کہ محتاج کہی نباشد - پس در جہت موجود یعنی مخلوق شرک افعال پذیر آید و در جہت ہر وجود یعنی فانی
 کہ زائد نہ مخلوق است تعطل و انما ید یعنی بیکار ماندن و این بقا غیر محتاج درستقر باطل است

تقریف تشخص من فانی و

بقا سے او و اقسام او

و حقیقت متجدد بمثل فانی

و نفی یعود و بقای غیر

محتاج مع دلائل بسیطہ

چند اسماء و کنایات و غیره در این کتاب مذکور است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

لان التجدد واقع في نفس المتجدد لا من حيث انتقال من المكان والزمان والقيام فيها ولزم البقاء غير محتاج لعدم التجدد في نفسها و
 التجدد باطل **ش** ان تقرر انتقال المكان والزمان والقيام
 فيهما فالجديد الذي انما لا يقع الا في نفس المتجدد باطل **و** ليس
 المحل للحل **ش** ولو من ما قامت به او ما قامت فيه لان المحل
 متجدد وليس له محل اخر لقيام ما فني **و** ان العلم بالمعلوم
 في حده ان انتقال منه فعاد اليه فكيف في علم المعلوم الذي لا
 ينفك عنه **و** لو لا الجهل في حده من الانتقال الى العود **ش** و
 ان معطوف على ان مجرور اللام علة نفي عود فاني ومن الابتداء
 الانتقال والى لغاية العود **و** فالدهر موجود واقعا في زمان
 حال واقعا **ش** لان التجدد لا يقع الا في وجود واقعا في زمان حال

ترجمه از آنکه تجدد واقع است بر نفس متجدد نه از حیث انتقال از مکان و زمان و نه از حیث قیام
 درین بردوست. و بقای غیر محتاج بسبب عدم تجدد بر نفس باقیست لازم آید. و تجدد باطل شود باینکه اگر
 انتقال مکان و زمان و قیام درین بردوست کرده شود پس تجدد بود که او جز این نیست که واقع نشود مگر بر نفس
 متجدد باطل است. و بر محل محل نیست اگر چه از ما قامت به یا از ما قامت به باشد
 از آنکه هر آینه محل متجدد است و برای او محل دیگر نیست بسبب قیام ما فنی یعنی محل تجدد
 را محلی دیگر نیست از آنکه قیام بجزی است که فانی شد در تجدد خود. این اول و دلیل از مصنف بر آن
 نفي عود فانی از محل. و بر آن نفي بقا در محل از محل که سابق در شرح عبارت عربی بدو اشارت
 فیه از الفاظ تعلیل نفي عود فانی الخ و در ترجمه هندسه اینجا او را با تمام رسانیده

دلیل دوم نفي عود فانی و بقا
 غیر محتاج به وجود و باطل
 بر آن دهریه +

و دلیل دوم بطور عطف از اینجا در بیان آورد چنانچه گفت. و ازینکه هر آینه علم به معلوم در حد
 خود است اگر از او منتقل شده باز سوئی او عود کرد پس چگونه این انتقال و عود است در علم معلومی که از
 معلوم انفکاک نمی پذیرد یعنی جدائی نمی یابد اگر چه در حدی که از انتقال تا عود است جهل نیست
 پس این دهر است که موجود واقع است در زمان حال که واقع است او از آنکه تجدد واقع
 نمی شود مگر در موجود واقع در زمان حال +

باینکه محل را محلی نیست +

۱۰۰

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا۔

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسَّهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَأَعْلَمُ أَنَّ النِّسَخَ يَتَنَاوَلُ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا لَا شَيْءَ إِذْ يَتَنَاوَلُ مِنَ التَّجَدُّدِ إِلَّا بِمِثْلِهَا فَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْقَدِيرَ هُنَا يَدْفَعُ لِبَسَ عَجَزٍ فِي خِلْعَةٍ بِالْعُودِ شَيْءٌ يَتَخَلَّقُ بِلِبْسٍ هَكَذَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ هُمْ يَرْجِعُ إِلَى مُشْتَصَاتٍ مَوْجُودَةٍ بَعْدَ فَنَاءٍ وَفِي لِبْسٍ أَيْ التَّبَاسِ بِالْعَنَانِ يَتَجَدَّدُ مِثْلُهُ ذُنَاوَعْرَضًا أَوْ فِي لِبَاسٍ أُخْرَ قَبْلَ لَتَرْقِي أَوْ هُمْ إِلَى الْكَفَارِ وَفِي لِبْسٍ أَيْ فِي شَيْءٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ أَيْ خَلْقٍ يَوْمَ الْبَعْثِ قَبْلَ لَا ضَرَابَ عَلَى قَوْلِ الْعَرَفَةِ

ترجمہ: مَا نَسْتَعِزُّ مِنْ آيَةِ اَوْ نَسْتَعِزُّ بِهَا نَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِنْهَا اَلَمْ تَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سورہ بقرہ کوع ۱۳) یعنی چوں کہ آیت نفع و موقوف کہیں یا اور افراموش گردنیم بہتر از تو

تفسير ما نسخ
من آية الخ

تفسير آية افجينا
بالخلق الاول الم

ش لا نهما ان تغايرتا حقيقةً فالالاتحاد بينهما محالاً فكيف المتغاير
في حدهما يتحدان حقيقةً يارب الأجزاء بوصف جامع صر
حقيقة واحدة لا تقتضي التغاير والاتحاد في حدها فكيف هي دائرة
فيما به الامتياز وهو التغاير وفي ما به الاتحاد وهو في شيئين
يارب واما اشتراك العارضين فالعارضان اما بقيام حقيقي
واما بقيام مجازي على حقيقة او حقيقتين فيما منع اشتراك
الحقيقيين من منع الأجزاء ومن دونه ان يكن العارضان في
ماهية قديمة فلزم حدوها بتغيرهما عن حدهما فرضاً
باطلاً ^{بما لا يشك} لان الاشتراك يغيرهما عن حدهما الذي يمتازان
به وهما لا يتغيران ^{بما لا يشك} وان يكونا في ماهية حادثة
فانقضاء لا يمتثلهما حتى يستحسلا وماترى مستحيل
ش كما في قوله تعالى

[illegible][illegible][illegible][illegible]

وَعَلَى الْقَائِلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِمَا بَدَلِيلٌ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي عَنْ الْحَقِّ
شَيْئًا. **اصْل**. أَنَّ الْبَرَزَخَ فِي الْمَتَغَايِرِينَ تَغَايِيرُهُمَا فَهُوَ
وصف مانع في نفسها لا الثالث بينهما مستجمع بوصفها
والدليل عليه لفظاً وجود المتغايرين ومعنا مفهوماً وهذا البرزخ
حقيقي ولا يحتاج إلى غيرها للفرق والمعرفة وإن يكن ثالثاً بينهما
مستجمعا بوصفهما كقولهم لا مستجمع المتغايرين في وجه
التغاير وهو مانع فلا يمكن أن يكون عين الآخر شىء من التغيرات الأخرى
فما كان التغاير بها هوية عينها فلا يمكن عينتها بوصف التغير
الأخر انتهى وإن يكن ثالثاً بينهما مستجمعا بوصفهما على وجه مجهول
بقياهما الحقيقي به أو المجازي فالوجود مستجمع المتغايرين في نفسه
ومتغاير المتغايرين غايية فلزم برزخ بينهما مستجمع لتغايرهما
فكان التسلسل والدور.

و هو علم مستجمع مثال الطرفين فاما لان لا يتحدان فيما يتماثلان
 به لا يجازان أو شئ المثال هو الواحد لا يوافق لمصدر اثنين
 متقدمين لعلم لا لمصدر اتي متقدم ومتاخر لصنع بتواتر
 مجازي بجامعية لا حقيقي بمانعية ولا يساويان في حد هبها
 ان كانا ماهية واحدة فلزم الدوران بان الماهية شئ الالف
 واللام للعهد الذهني صرحت ماخذ وجود الشبه فالشبه
 شئ الالف واللام للعهد الذهني صرحت ماخذ وجودها
 ومثال الذي لصنع ليحتاج الى مثال الذي لعلم وفي المثال
 برزخ حقيقي كما ذكر ولطافة المقاصد في البحث لا يدرك الا
 اللطيف اصل ان المنع ليس بخصوصيته على تعميم مسلم
 في وجه الاشتراك لان الممنوع منه فكيف شئ اي فكيف
 المنع على المسلم الا في وجه غير مشترك *

اصل ذكر كيفية المنع

ترجمه و او علم است متجمع مثال طرفین پس این هر دو مثال در آنچه که بدو شناخته شود
 هر دو متحد نشوند مگر مجازاً و این مثال واحد موافق نمیشود برائے هر دو مصداق که برای علم هر دو متقدم
 اند مگر موافق برائے مصداق متقدم و متاخر که برای صنع است بتواتر مجازی که بجامعیت است
 بتواتر حقیقی که بمانعیت هست و هر دو مصداق متقدم و متاخر در حد خود مساوی نباشند
 و اگر هر دو مصداق مذکوره ماهیت واحد باشند پس دور لازم آید باینطور که این ماهیت
 معهود ذهنی ماخذ وجودش شبه باشد و این شبه که برای معهود ذهنی است ماخذ وجود
 او باشد و ماخذ مثالی که برائے صنع است برآئینه محتاج سوئے مثالی شود که برای علم است
 و درین هر دو مثال برزخ حقیقی است چنانچه مذکور آمد و لطافت مقاصد که درین بحث
 است ادراک کنند مگر لطیف بود

اصل کیفیت برآئینه تعمیم مسلم از خصوصیتش
 در وجه اشتراک

اصل برآئینه منع نیست بخصوصیتش بر تعمیم مسلم در وجه اشتراک که تعمیم مسلم است برین مسلم
 از خصوصیتش منع نیاید از آنکه ممنوع از و است که مسلم است یعنی مسلم آنست که بمنع از و
 ممنوع است مگر در وجه مشترک یعنی در وجهیکه اشتراک نباشد *

[illegible]

اصل ذکر شدہ شخصیات

والمستثنى شامل لقسمه لا الوجه الاستثناء فنشأ وجود
 الاستثناء بالاضداد للمعنى المذكور وتفسير المستثنى
 منه والمستثنى بالمتشابهات ضروريان وان لم يطل الاستثناء
 باهمل معناه فلا استثناء يفيد المحصر وتحقيق لما فيه من اثبات لا من نفي
 اذ ليس المحصر والتحقيق الا في وجود
 مثلاً جاء في زبدة العاقل
 الا عمرون الباهل
 وعكسه

ترجمه: مستثنى هر دو را فلق دارند لیکن نه برابر و وجه استثناء یعنی لفظی شامل هر دو بر وجه استثناء
 نیامده پس تعبیر استثناء در فاعل و مفعول و در وصف شامل باشد که قیام وصف بفاعل فی
 باشد و با مفعول به و مجاز لفظی وجه استثناء و وصف استثنای مستثنی است و هر دو از فاعل مفعول و در و
 در جمعا باشد برای هر دو شامل بر و باشد بر وجه استثناء پس لفظ وجه استثناء را برای معنی مذکور
 ضروری و تعبیر مستثنی منه و مستثنی است بخلات ضروری است یعنی هر دو جمله استثناء متغایر یکدیگر باشند که
 در این متغایرت وجه استثناء را معنی خدا را اول ضروری باشد و مستثنی منه و مستثنی را در این متغایرت معنی خدا
 باشد که ضروری است و اگر چنین باشد که گفته شد در وجه متغایرت بالاضداد بالخلاف ضروری پس استثناء
 باطل شود و معین عمل گردد و این استثناء برای آنچه که در و از اثبات است حصراً تحقیق را قائده در و در
 نفی است زیرا که محصر و تحقیق نیست مگر در موجود پس استثناء در جمله مثبت هر کند و در محقق گردد و در
 منفی را از آنکه همه و تحقیق در ثابت موجود آید در نفی که او غیر موجود است مثلاً جاء فی من باهل
 العالم الا عمرون الباهل یعنی زید که عالم است نردم آمد مگر عمر که جاهل است نیاورد و عکس این چنین
 جاء فی عمر الباهل الا عمرون الباهل یعنی عمر که جاهل است نردم نیاورد مگر زید که عالم است نیاورد
 است و استثناء را در صورت انفراد نسبتی است و نسبتی متصل خوانند که مثالش بگشت و در انحصار
 و انقطاع فریقین مذکور است منفی و متعلق چون در انحصار مثلاً جاء فی القوم الا عمرون الباهل یعنی قوم نردم
 الا عمرون الباهل که در جنسیت قوم و کار انحصار است که از جنس نیند و با هم فصل دارند و در انقطاع چون لا یملکون
 الشفاعة الا من اتى الله عند الزلزال یعنی با اختیار ندارند خواستن کس را مگر با اختیار دارد و کسی که
 استوار گرفت از رحمت کند و عالمیان بپایان که تفصیلش در تفسیر این آیه است اما چون از تفسیر این آیه که

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

۴۵
اسکے کہیں پیدا شدہ ملک و صحر و صحرا و قسطنطنیہ اور قافا دیوار
بالا و غیر اور مسال اشغال و دلال و غیرہ ۴

۱۵۰ اصل ذکر کیفیت الاستقامت

فقله ان يتغاير المستدرك منه من المستدرك فيذكر وجوده
 الاستدراك والمستدرك والمستدرك منه وجوباً بعدم دلالة
 عليهم بتغايرهم بشئ مثلاً جاء في زيد لكن عمر اذهب الى
 خالد هو اوله يتغاير بشئ المستدرك منه هو فقد يحذف
 جوازاً فصاحة بوجود الدلالة عليه بتوحد شئ ما
 جاء في زيد لكن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الى هو وقد
 يحذف وجه الاستدراك العام بشئ الذي ما يستقيم
 المعنى به هو في الجملة المستدرك وجوباً فصاحة وبلاغة
 لتوسعه بشئ مثلاً ما زيد الا عالم هو وان كان تغاير وجهه
 الاستدراك بالضد للمعنى المذكور فقله ان لم يتغاير المستدرك
 منه من المستدرك

توضيح ليس ادراك مستدرك منه از مستدرك متغاير باشد و در بعض صورت واجب است که وجه
 استدراك و مستدرك و مستدرك منه هر سه مذکور آیند که بسبب تغايرت مثال دالات برین سه مانده
 چون زید نزد آمد لکن عمرو سوگو خال گرفت - یا مستدرك منه متغاير نباشد و در بعض صورت جائز است که در
 روی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه بیگانگی و توخوش دالات بر وجود است چون
 زید نزد نیامد لکن سوگو عمر گرفت - اینجا وید که مستدرك منه است در جمله ثانی بوجه اتحاد محذوف
 شد - و هم جائز است که ضمیر بیگانش آورده مذکور گردد چون زید نزد نیامد لکن او سوگو
 عمر گرفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده
 همچنین فرمود مثلاً صاحباً فی زید لکن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الى هو یعنی زید نزد نیامد
 و لکن سوگو عمر گرفت و لیکن او رفت الى - و گاهی وجه استدراك که عام باشد چنانکه معنی بدو است
 آیند و قیام برین در جمله مستدرك از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراك
 حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراك در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه
 هر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحد - و وجه استدراك بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین است
 ادبیر عالم الا در عالم یعنی زید جاهل نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراك تغاير بالجلالت است
 و مستدرك منه مستدرك منه متغیر و اگر تغاير وجه استدراك بر معنی مذکور باشد یعنی وجه استدراك زید و جمله

توضیح اینست که مستدرك منه از مستدرك متغیر باشد و در بعض صورت واجب است که وجه استدراك و مستدرك و مستدرك منه هر سه مذکور آیند که بسبب تغايرت مثال دالات برین سه مانده چون زید نزد آمد لکن عمرو سوگو خال گرفت - یا مستدرك منه متغیر نباشد و در بعض صورت جائز است که در روی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه بیگانگی و توخوش دالات بر وجود است چون زید نزد نیامد لکن سوگو عمر گرفت - و هم جائز است که ضمیر بیگانش آورده مذکور گردد چون زید نزد نیامد لکن او سوگو عمر گرفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده همچنین فرمود مثلاً صاحباً فی زید لکن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الى هو یعنی زید نزد نیامد و لکن سوگو عمر گرفت و لیکن او رفت الى - و گاهی وجه استدراك که عام باشد چنانکه معنی بدو است آیند و قیام برین در جمله مستدرك از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراك حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراك در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه هر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحد - و وجه استدراك بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین است ادبیر عالم الا در عالم یعنی زید جاهل نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراك تغاير بالجلالت است و مستدرك منه مستدرك منه متغیر و اگر تغاير وجه استدراك بر معنی مذکور باشد یعنی وجه استدراك زید و جمله

وان له يتغايرو وجهه الاستدراك للمعنى المذكور فنهمل
 الا استينافا لمقصدا اخر الذي يذكروا له يذكرون شوجه
 الاستدراك هو وجود الدلالة عليه بعدم التغاير
 فصاحته جوابا لما مثبثا مثلاً لو شئت لضررتكم لكن
 لا كما امكرو لو شئت لضررتكم لانه اذ فيكم زيدا في
 ما ضررتكم لا كما امكروا ان فيكم زيدا
 اصل - ان في المفضل والمفضل عليه تغاير
 حقيقيا واتحادا حجازيا مثبثا كما نريد اعلم من عمرو
 هو قد يحدف المفضل عليه للتوسيع
 مثبثا كما الله اكبره والا فبطلا

نحو قوله والكره استدراك برأى معني مذكور متغاير ليست پس اهل است مگر بطور جمله استينافا
 يعني جمله برأى مضمون دیگر ذکر کرده شود ووجه استدراك در صورت جائز است که برائے
 فصاحت نیاید که سبب متغایر نبودن و از منزه حدیث دلالت بر وجود دست چپ اگر خواستی
 بر آئینه زومی شمارا لکن برأی اگر ام شما - و اگر خواستی البته زومی لکن برأی آنکه زید در میان شما هست
 یعنی من شمارا زوم برای اگر ام شما - و برأی اینکه زید در میان شما هست - این آخر جمله مای مستانف
 اند که در هر دو مثال مذکوره بحدوث وجه استدراك بنا بر نحو حدیث بالا جمال آمده بود و در وجود تغاير
 وجه استدراك هر دو جمله مستند بر بنا بر استیفاف بمقتضای آخر رفع اجمالش نموده راست آورد
 در نه اجمال ظاهره اصل - هر آینه در مفضل و مفضل عليه یعنی فضیلت داده شده
 بر آنکه بر فضیلت داده شود - تغایر حقیقی و اتحاد مجازی است چنانچه ما بدین احکام من عمرو یعنی
 زید از عمرو دانا تر است - پس زید و عمرو که اول مفضل و دوم مفضل عليه است تغایر حقیقی و در
 ظاهر است و در فضیلت باید که اتحاد مجازی است - و کما هو مفضل عليه بنا بر توسع حذف کرده شود
 چنانچه الله اکبر یعنی خدا از همه بزرگتر است - اینجا مفضل عليه محذوف شده توسع آورد - و در نه در
 عدم تقرری توسع اجمال هر دو باید یعنی مفضل و مفضل عليه چرا که مفهوم تفصیل که متوقف است بر تقابل
 است از حدیث یکی تقابل نماید و توقف مفهوم تفصیل بر و پس نه مفضل باشد نه مفضل عليه -
 و این درست نه آید مگر در گرفتن توسع در صورت حذف مفضل عليه +

اصل ذکر کیفیت المفضل والمفضل عليه

اصل کیفیت مفضل و مفضل و تغاير و اتحاد
 باید که در ظاهر و باطن مفضل عليه +

سید محمد علی میرزا و سید محمد علی میرزا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سید احمد علی

۱۰۰
 ۱۰۱

فضل ذکر کتبیتہ الکعبہ و انشا کہ یہ ہے

اصلیات ذات لا یبحث بنفسها المفهومیته بالوحدان
 علیها بالضرورت الابعوارضها فلا تتبع الابعوارضها وهكذا
 العوارض لا تتبع بنفسها الا بما قامت به لا فلا تقوم الابعوارض
 والعرض علی العرض ممتنع وان اقرها هیة فالعرض مفقود وان
 وجد فاما نقول - اصل ان التعمیم لا یقع فی الذات نفسها الا
 فی اختصاصها بوجه جائز نشی هی لیست بضروریة فیحوز
 سلبها مر او واجبة نشی هی كانت ضروریة فلا یحوز سلبها هم
 اصل ان التبیین یقع من العوارض لا من الذات فمن
 عوارض جائز نشی هی لیست بضروریة فیحوز سلبها هم لرفع
 الابعام فی وجه مخصوص ومن واجبة نشی هی كانت ضروریة
 فلا یحوز سلبها ضر لرفع الجمل عن وجه مخصوص

رشد
 سستی

اصل ذکر کیفیت التعمیم

اصل ذکر
 کیفیت التبیین

ترجمه - اصل - هر آنکه ذات بنفس خود بحث نمیکرد و شود از آنکه مفهومیست یعنی ذات
 شدن و تبیین ذات بوجدان است بطور علم ضروری از آنکه وجدان بعلم است پس ضروری است
 که ذات را بعلم دیدار کرد مگر ذات بحث کرده شود بعارض خود - پس ذات تبع کرده نشود مگر بعارض خود
 و چنین عوارض بنفس خود تابع و پیرو نمی شود مگر به صاقامت به یعنی پیروی که با وقایع اندازد آنکه
 عوارض قیام نمی یابند مگر با هیئت - و هر آنکه عرض بر عرض متوجه است - و اگر با هیئت اقرار کرده شود
 پس بر عرض مفقود و کم است - و اگر یافته شود پس انجیز است که ما میگوئیم یعنی ما هیئت ۴

اصل کیفیت که از خود
 بنفس خود بحث نیاید
 مگر بعارض هم دلالت

اصل - هر آنکه تعمیم در ذات واقع نمی شود نفس ذات مگر در اختصاص اولی و
 جائز یعنی تعمیم در ذات نفس ذات واقع نگردد مگر این تعمیم در ذات واقع گردد در خاص شدن
 او از وجه جائز آنکه نیستند ضروری پس سلبش جائز است یا از وجه واجبه آنکه ضروری
 هستند پس سلبش جائز نیست ۴

اصل کیفیت تعمیم که در ذات نفس
 ذات واقع نگردد مگر این
 اولی وجه جائز یا واجبه است
 سلب و عدم سلب ۴

اصل - هر آنکه تبیین بیان کردن از عوارض واقع شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائز آنکه
 ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین مذکور بر آنکه ابهام یعنی برداشتن شک و پیچیدگی است در وجه
 از عوارض واجبه آنکه ضروری هستند سلبش جائز باشد این تبیین از عوارض که بر آنکه جمل است از وجه مخصوص
 و وجه و تمایز در تبیین من وجه
 واجبه است و وجه و وجه سلب
 است یا کم است

اصل کیفیت تبیین بیان کردن از عوارض واقع
 شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائز
 بر آنکه ابهام در وجه مخصوص
 از واجبه بر آنکه ضروری هستند سلبش
 و وجه و تمایز در تبیین من وجه
 واجبه است و وجه و وجه سلب
 است یا کم است

و از این جهت که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است

و از این جهت که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است

و از این جهت که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است

و از این جهت که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است

و از این جهت که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است

و از این جهت که در این کتاب آمده است که هر چه در این کتاب است از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است و این کتاب از کتب دیگر نقل شده است

مکان مایہ مفہوم جزئیہ لہ موجود حکمیاً شی ای غیر
موجود متفرضاً بالوجود ہر غیر ضروری فی حدیہ تبعاً بوجود
مایہ مفہوم کل ان لم یکن امکان جواز وجود ہمتفا
وہو افراد حکمیہ وآن کان مایہ مفہوم جزئیہ موجود
حقیقتاً ضروریاً فی حدیہ وہو افراد حقیقیہ فکان مایہ
مفہوم کل موجود حکمیاً شی ای غیر موجود متفرضاً
بالوجود ہر غیر ضروری فی حدیہ تبعاً بوجود مفہوم جزئیہ
ان لم یکن امکان جواز وجود ہمتفا وہو واحد حکمی فان لم یکن
التبع لا متناع الوجود حکمی فالتوقف شی الفاء تقید معنی العطف
علی التبع والتبع شرط مقداری اذ لم یکن التبع بافتناع الوجود حکمی
بطل بعضہما فلم یکن التوقف بینہما المتوقف علی وجودہما بطل
مفہوم کل وجزئیہ لعدم وجود بعضہما لعدم التبع ولعدم وجوبہما لعدم التو

ترجمہ پس ایچہ کہ باو مفہوم جزئیہ است برای ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی جزئی ضروری باشد
در حد خود بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم کل باو است از آنکہ موجود حکمی تبع باشد موجود حقیقی را۔ اگر امکان جواز
وجود موجود حکمی متنع نباشد و آن موجود حکمی افراد حکمیہ است یعنی افراد اند غیر موجودی کہ بوجود فرض
کرده شدہ اند و اگر ایچہ کہ باو مفہوم جزئیہ است موجود حقیقی ضروری در حد خود باشد حالانکہ او افراد حقیقیہ
از او مفہوم کل۔ پس ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی باشد یعنی غیر موجودی کہ بوجود فرض کردہ
کہ غیر ضروری است در حد خود کہ حکمی است۔ بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم جزئیہ باو است
اگر امکان جواز وجود او متنع نباشد و آن موجود حکمی واحد حکمی است۔ پس اگر بنا بر امتناع وجود حکمی این
تبع کہ یکی را بر دیگری است نہ باشد بعضی ہر دو باطل گرد و پس توقفی کہ متوقف است بر وجود ہر دو
در میان ہر دو یکی را بر دیگری نہاید۔ و بدون توقف مفہوم کل و جزئیہ باطل گردد از آنکہ بسبب
عدم تبع۔ وجود بعض ہر دو مفہوم مفہوم عدم توقف وجود ہر دو مفہوم
شود۔ یعنی بسبب امتناع وجود حکمی متنع نہاید و از ال ہر دو بعض باطل شود پس این توقف کہ در بیان
ہر دو است کہ یکی بر دیگری متوقف است نہ باشد و بسبب نبودن این توقف وجود ہر دو مفہوم کل و جزئیہ

مفہوم کل و جزئیہ

[illegible]

سید محمد علی

[illegible]

۱. ستاره در آسمان
 ۲. در آینه در آینه
 ۳. ستاره در آسمان
 ۴. در آینه در آینه
 ۵. ستاره در آسمان
 ۶. در آینه در آینه
 ۷. ستاره در آسمان
 ۸. در آینه در آینه
 ۹. ستاره در آسمان
 ۱۰. در آینه در آینه

کتابخانه
مجلس
مطالعات
اسلامی
تهران

اصل ذکر بیعتہ الہیہ
والصورتہ

چهارم عشرت پورہ

وَأَن كَانَ مُرَادًا عَلَى صِفَةٍ ذَاتِيَّةٍ بَقِيَامٍ حَقِيقِيٍّ بِهَا حَصْلًا
لِمُنْشَأَيْنِهَا لَهُ فَبِالْمَاهِيَةِ عَرْضًا بِوَاسِطَةِ الصِّفَةِ الذَّاتِيَّةِ
فَهُوَ حَادِثٌ مِنْهَا شَيْءٌ كَمَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَقَاعِدٌ فَلَا تَعْيُرُ صِفَتُهُ وَلَا
مَاهِيَتُهُ الذَّاتِيَّةُ لَكِنْ تَغْيِيرُ قِيَامِهِ وَقَعُودُهُ قَائِمُهُ بِبَقِيَامٍ حَقِيقِيٍّ
بِصِفَتِهِ الذَّاتِيَّةِ أَصْلًا لِمُنْشَأَيْنِهَا لَهُمَا فَبِالْمَاهِيَةِ بِوَاسِطَةِ
صِفَتِهِ الذَّاتِيَّةِ عَرْضًا فَهِيَ مَا يَحْدُثُ فِيهَا مِنْهَا هِيَ فَهِيَ مَا هُوَ بِقِيَامٍ
مُجَازِيٍّ لَيْسَ بِصُورَةٍ لَهَا إِذَا هُوَ مَاهِيَةٌ أَوْ عَارِضٌ فَإِنْ كَانَ
مَاهِيَةً فَهِيَ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي مَعْنَاهَا شَيْءٌ أَيْ مَاهِيَةٌ
لَا عَارِضٌ وَوَإِنْ كَانَ عَارِضًا فَلَهُ مَحَلٌّ قِيَامُهُ قَائِمٌ
بِقِيَامٍ مُجَازِيٍّ وَهُوَ مَاهِيَةٌ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي
مَعْنَاهَا فَهِيَ عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامٍ حَقِيقِيٍّ بَيْنَهُمَا فِي
مَعْنَى طَبَوِيٍّ وَصُورَةٍ فَلَا عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامٍ مُجَازِيٍّ

ترجمه: و اگر آن عارض زاید بر صفت ذاتیه است بقیام حقیقی آن صفت بطور اصل بنا بر آنکه
برای عارض آن صفت منشأ واقع شده پس این عارض بواسطه صفت ذاتیه عارض ماهیت
آمده و او حادث است از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه او - چنانچه زید قائم و قاعد
است پس درین مثال متغیر نمی شود و صفت ذاتیه و نه ماهیت زید را ولیکن قیام و وقوع او متغیر
شده که برود و بقیام حقیقی بصفت ذاتیه بطور اصل قائم اند از آنکه این صفت ذاتیه برای هر دو
منشأ ظهور و جاسه نشو است پس بواسطه صفت ذاتیه با پیشش بطور عارض قائم اند -
پس برود و قیام و وقوع او از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه حادث می شوند - پس آنچه که او
بقیام مجازی است نیست صورت برای او یعنی براسه ماهیت از آنکه او ماهیت است
یا عارض - پس اگر او ماهیت است پس او قائم است بنفس خود در معنای خود یعنی در معنی ماهیت است
نه عارض - و اگر او عارض است پس براسه او است محل قیام که قائم بقیام مجازی است
و این محل ماهیت است قائم بنفس خود در معنای خود - پس هر دو یعنی عارض مع محل که ماهیت است بنا بر
نسبت بقیام حقیقی اند که در میان هر دو است معنی طوی و صورت و نیستند بنا بر نسبت بقیام مجازی که در میان هر دو

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

اصول ذكركم في الطلاق والتفريق

۲۹ اصل

ان الاضافة لا تضم بين عام وخاص وعامين
 ولا بين موجود ومعدوم ومعدومين الا بين موجودين
 خاصين فعليك تأمل في البيان اصل انما الدلالة
 الى مدلولها قاطعة عن غيره فمتضمنة اخبار محتمل تصديق
 ش لا تكذيب هم فالصدق متضمن تسليم فحصل
 يقين ش هو علم يد به اي واقع هو فقد يكون
 ش تامم علم اليقين باضافة الى مفعول وقد
 عين اليقين باضافة بيانية ش اي نفس اليقين هم
 وقد حق اليقين باضافة الى فاعل للمحصل اصل الحكم
 هو تعيين شيء يدور بين فاعل ومفعول فحكم كصدق
 باجمال مصدق هو لازم تفصيل وجود واحد في حد
 تفصيل مصدق لازم اجمال وجود متكرر في حده

۴۴ اصل ذكر كيفية الاضافة

۴۵ اصل ذكر كيفية الدلالة

۱۵ اصل ذكر كيفية الحكم

ترجمه - اصل بر آئینہ اضافت یعنی نسبت در میان عام و خاص و در میان

و عام صحت نمی پذیرد و در میان موجود و معدوم و معدوم و مکرر در میان دو موجود
 که هر دو خاص باشند پس درین بیان بر تو تامل لازم است -

اصل

دلالت همین است که سوئی مدلول خود از غیر او قاطع باشد یعنی برآمده پس
 این دلالت متضمن اخبار باشد یعنی خبری از و حاصل آید که محتمل تصدیق باشد نه تکذیب
 و تضمین متضمن تسلیم است پس یقین حاصل آمد که او علم بدیهه است یعنی واقع - و این یقین
 که هر علم یقین باشد باضافت سوئی مفعول یعنی در اجمال اضافت علم مصدر سوئی
 یقین مفعول بمعنی یقین را دانستن است - و گاهی عین یقین باضافت بیان یعنی
 نفس یقین - و گاهی حق یقین باضافت سوئی فاعل بر او حاصل کننده یعنی حاصل کننده یقین را
 یقین محقق شد - اصل حکم او یقین یعنی مقرر کردن چیزی است که دائر باشد در میان فاعل و

۴۶ اصل كيفية دلالت و تصديق و تسليم و عين اليقين و حق اليقين و معنى شان

۴۷ اصل كيفية حكم تصديق و اجمال و تفصيل مع اجمال و تفصيل مصدق و وجود واحد و متكرر و معنى شان

مستول - پس حکم تصدیق مع اجمال مصدق که آن اجمال تصدیق شده لازم تفصیل است در حد خود
 وجود واحد است - و تفصیل مصدق که لازم اجمال است این در حد خود وجود متکثر است یعنی بسیار شونده

[illegible][illegible]

تذکره فی توحید الله سبحانه و تعالی عما یصِفون و یُشَرِّحون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَحْمَدُ اللَّهَ وَتُسْتَعِينُهُ وَتُضَلِّي عَلَى أَسْوَائِهِ مَحْمَدٍ وَتُسْتَنْفَعُهُ
وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ بِأَعْلَى الْقَوْلِ عَمَّنْ
يَهْدِينِ أَنَّ الْحَادِثَ يَقْتَضِي قَدِيمًا وَاحِدًا أَحَدًا مَوْجِدًا
بِضُرُورَةٍ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَالْحَادِثُ مَمْدُوحٌ وَالتَّوَافِقُ مُسْتَمْتَعٌ

تذکره فی توحید الله سبحانه
و تعالی عما یصِفون و یُشَرِّحون

متن کیفیت توحید

نتیجه تذکره کیفیت توحید خدا که پاکیزگی است او را برتری از آنچه که وصف میکند متن شرح و ترجمه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ متن بتفصیل

تذکره فی توحید
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا پیش کنیم خدای را و باری خواهیم از او و در دو خوانیم بر رسول او و مصلح و بر و شفاعت خواهیم و در آل او و یاران او و پیروان او و
بنا بر ما به آنگاه پس قول از آن است که مراد اینست میگوید اینک هر آینه حادثات بالضرور و تدریم و احداً متوجه را بخواند و در
پس این حادثات ممنوع بود و از آنکه تحقیق قدیم موصوف وجود گرفته پس احتیاجش بالضرور لازمی است و در صورتی هم احتیاج تکلیفی
باطل و حدوث حادث ممنوع و هم در صورت نبودن قدیم یا وجود از هم متمایز در و زمان هم حادث او وجود و این حادث نیز منع باشد حال آنکه او
موجود ظاهر و پدید است پس چگونه ممکن شود و آنکه قدیم و وحدت چگونه آید و ناچار باشد که این حادث قدیم موصوف بالضرور مقتضی شود
و توافق متعین است یعنی اگر قدیم واحد متوجه باشد و چند شریکای قدیم اتفاق آفریده توافق نموده است این توافقش بوجوه
منتهی آید باینکه اگر آنها هم موافقت دارند یا مخالفت و در وحدت موافقت جائز باشد که ایشان بنا بر رفع معارضت توافق کرده
اندر که احتیاج برود باشند یا معارضت قدرت نداشته اند اگر سبب رفع معارضت محتاج توافق آمدن پس لزوم احتیاج
قدرت قدیم را باطل میکند چو قدرت قدیمه باطل شد قدیم هم نماند پس توافقش چگونه آید و بنا بر عدم قدرت
بر معارضت عجز ایشان ظاهر است و این غیر قدرت قدیمه و قدیم هر دو را باطل میکند و از ابطالان قدیم و قدیم ابطالان
توافق پیدا و در صورت مخالفت از آنکه توافق متساوین در اینجا ایشان مخالفت نموده اند بوجه مخالفت شان توافق
با هم چگونه بند و همدار و همگی ایشان مخالفت روا داشته اند توافق متساوین ممکن است
پس توافق قدیم در هر دو صورت موافقت و مخالفت ممکن آمد و قدیم بجز واحد احد متوجه نیاید
و شرکت و کثرت در و ممنوع و توافق ممکنست

[Handwritten signature]

[illegible]

مجلس

6. 10. 1954

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

کتابخانه عمومی

الحمد لله الذي هدانا لهذا

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمَ يَافَثَ ۚ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا
فِي الْبَحْرِ وَنُفِثْنَا بِهِ أَعْيُنَنَا بِالنَّجْمِ

بن الحنفیة فیما فیہ

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

فشرح الله
اعلم انما علم توحيد قديم يتوقف على دلالة الحوادث بنفسه
اليه فقال هم ان الحوادث شئ اعلم ان معرفته حدوث
وقد يتوقف بعد ما بين شئ اى عدم سابق وعدم
لاحق شئ فالحادث ما هو بين عدمين و العدم
بالتغير بدلي فكيفية خلقه مجهولة والمادة له معدومة
ولا يتجزئ بنفسه ح اى لا ينقسم شئ ولا يتغير ح اى لا
يتركب شئ من بدو ووجوده من عدم ح سابق شئ الى
فناء الى اعلام ح لاحق شئ وجوبا و التجزى بغيره لازم
تركب و التركب يقع فى الاجسام لافى البساط

ترجمه - اکنون شرح او است يعنى ترجمه شرح مع متن وحاشيه وعينه تفصيل بزبان پارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آوردن حمد و صلوة و تسليم بدانکه يقينى است که دانستن توحيد قديم بر دلالت حادث توقف يافته تا
بنفس خود جاى قديم دال نباشد فهم علم توحيد محال باشد پس علم حادث مقدم باشد بر دال دلالت
بهذا حضرت امان حادث را مقدم فرمود و گفت ان الحوادث يعنى تحقيق اين حادث. يه انکه هرگاه
معرفت حدوث و قدم متوقف استى بازمانده است که بى ازال عدم سابق باشد و ديگرى لاحق. پس
حادث است که در ميان عدمين واقع شود. و عدم که اهل و آخر حادث است از تغير حادث واقعى معلوم
مى شود که ظاهر است. و كيفيت آفرينش حادث مجهول است باینکه ابتداءى خلق حادث از عدم واقع
شده. و باده براى او معدوم از آنکه باده سبقت ميخواهد و عدم سابق از خلق است پس باده
در عدم معدوم. و ضرورى است که حادث از ابتداء آفرينش خود از عدم سابق تاثير
بعدم لاحق نتواند که بنفس خود جزو وجود شود و که منقسم باشد و نه بغيرش اجزا پذيرد که مرکب
باشد. زيراکه بغير خود اجزا گرفتن ترکب را لازم گرداند. و ترکب در اجسام
واقع شود نه در بساط

شرح متن مذکور که علم توحيد
بر دلالت حادث
متوقف است و توقف
حادث و خلق او
مجهول و باده
بغيره است و باده
ياشده عدم سابق
مع دلائل

توضيح شرح و حاشي مع
ايراد متن بالتفصيل

توقف علم توحيد
بر دلالت حادث

تفريق حادث و عدم
غير ماده از عدم
كيفية مجهول باده
ولا يتجزئ بنفسه
بغيره است و باده
ياشده عدم سابق
مع دلائل

فالكلام في تحقيق كيفية تجزئته بنفسه وبغيره فانها في
 مرتبة تشخيص زائد على ماهية لا في مرتبة تشخيص ماهية اذ هي
 سرية في فناءها كما يفهمان في ذكر كيفية الاصول
 ذكر كيفية تجدد شئ حتى تمهل للتركب ففي حال التماس
 ماهية التي في مرتبة يدا وجودها غير متجزئة مطلقا
 بنفسه وبغيره شئ ولو جوده الى غيره محتاج كما قال
 سبحانه بديع السموات والارض والابديع من مخلوق
 المخلوق من غير مادة كما قال سبحانه امر خلقوا من غير
 شئ هو عدم اعلم ان الشئ يطلق على ماله وجود فغيره
 عدم فثبت خالق بوصف مانع وبوجوده بتخليق من
 عدم ما يمتنع

كيفية تجزئته بنفسه
 وبغيره

الاهم

تفسير آية امر خلقوا
 مع اختلاف معني غير شئ

ترجمه زير اين است در تحقيق كيفيت تجزئتي بنفسه وبغيره والبتة اين هر دو در مرتبه تشخيص هستند كه بايد
 بايست است نه در مرتبه تشخيص بايست زير كه بايست در مقام خود چنان سبك سيرا است كه براي تركب است
 نمي آيد چنانچه در ذكر كيفيت اصول باصل ذكر كيفيت تجدد مفهوم نمي شود پس در وقت تركب آن بايست كه
 در مرتبه يدا وجود خود است مطلقا غير تجزئتي است يعني جزو جزو پذير نيست زير نفس خود و نه بغيرش - ويرا
 وجود خود جانب بغيرش محتاج - زير كه هر چه از عدم بوجود آيد خود نيايد مگر با احتياج غير چنانچه فرموده است
 در سورة انعام ركوع ۳۱ - بديع السموات والارض يعني نوا درنده آسمانها وزمين است - اينجا
 لفظ ابرص يعني زمين سم جنس هم دلالت بر كثرت از سموات ميكنند اگر جمع آمده خلاف فصاحت است
 و كلام الهي جل جلاله يعني بر كمال فصاحت و بلاغت است - و بديع كسي است كه آفريننده خلق را بغير ماده ايشان
 چنانچه فرموده سبحانه در سورة طه ركوع ۲ - امر خلقوا من غير شئ آيا آفريننده شده انا از غير شئ كه انا علم
 است چنانچه ايد كه شئ اطلاق كرده نشود و گفته شود بر چيزي كه او را وجود يابد پس غير او عدم باشد
 انكول ثابت شده بغير ماده از عدم آفريننده همان خالق است كه وصف مانع ملود و متوحد باشد
 زير كه از عدم بوجود آوردن سوائه خالق حقيقي ديگر بر احوال است پس چنين خلق را فاعل متخص
 متوحد بايد كه وصفش بغير ممنوع و براي غير مانع باشد و توحدش توسع را نه خواص را نه

در بيان كيفيت تجزئتي
 و بغيره

يعني بديع

تفسير آية امر خلقوا
 مع اختلاف معني غير شئ
 و تعريف شئ

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تقریب نصف چارم و ہفت

میقتضی ش لا احتیاج وجوده صریحاً بش ای مثلاً هو ليس
 بین عدسین فکیفیه قدمه مجهولة و آنری بلا بدلیت و آیدی بلا
 نهایت و ليس له مواد ولا یحتاج لوجوده الی غیره و لا یختم به
 واحداً ش هو یتمصف بصفات لها من ائدة على ذات بغير
 منها الخاثرها بنفسها هنا فکانها محدث و لا یقابله عدد و هو
 واسطة احداث لها علیته ح اللام الحارة لعله و الضمیر
 المضاف الیه الی واحد ش لفظاً ح تمیز من الفاعلیة
 ای بناء على لفظ فاعل الذی یستعمل لحدوث فعل فهدا
 دلیل علی معنی کانها محدث ش و معناه معطوفه ای
 بناء على معنی فاعل الذی یحتاج الی شبه مفعول

ترجمه میقتضی قدیم یا سخاوت قدیم را یعنی اقتضای حادث برائی قدیم بنا بر احتیاج وجود است
 و قدیم است که در میان عدسین بنا شد پس کیفیت قدم او مجهول است - و آنری است بی بدایت از آنکه
 حد برایت میز است از عدم سابق - و آیدی است بی نهایت از آنکه حد نهایت میز است از عدم لاحق - و
 نیست برای او اداة چه عدم ماده نتواند کرد و وجودی باشد که وجودی نام نهاده شود حالانکه او لغائی و
 الوجود است - و احتیاج ندارد بر کسی وجود خود جانب غیر خود - و نه متحد می شود بغير خود چه اتحاد
 شیان ممکن است بلکه اتحاد آنها محدث بالفقدیم بر جمع الصدیقین یعنی اتحاد حادث با قدیم
 منع اجتماع عدسین چگونه صورت بندد - بناء علیه فرمود و احداً یعنی آن قدیم که مطلوب حادث است
 و احداً است - و او موصوف است بصفات که برای آنها بر ذات ازال صفات زیادت باشد که از ذات غیر
 دارند چه غیر بشیخ بنفس صفات متمایز است پس گویا این صفات حادث یافته حالانکه این حدوث زیادت
 می باشد - و او را عدد مقابل باشد یعنی ثانی و غیره - و او واسطه احداث است بنا بر فاعلیت خود از رو
 لفظ معنی - چه در لفظ لفاعلیته لام جاره بر اثر علت آمده - و تمیز لاحق بمقتضای راجع بر اثر واحد و لفظاً که در شرح
 است تمیز از فاعلیت - یعنی صفت واحد واسطه احداث است بر بنا بر لفظ فاعل که مستعمل میشود بر امری
 فعل - پس این دلیل است بر آنکه گویا آنها حادث می شوند - و لفظ معنای معطوف است از لفظاً
 مذکور یعنی صفت واحد واسطه احداث است هم بر بنا بر معنی فاعل که محتاج جانب شبه مفعول می شود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

پیشانی و صورت
و بدن را میسوزاند
و ادرار است و بوی
واسطه ادرار است

نشان و معنای معطوفه ای بنا بر این معنی احدیه فیها
 لیس تمامین صفات بلزومها بعیدیتو فلا یحصل شبهه لصنع
 من ذات فلا تكون واسطه احداث هر متوحدا نشان
 هو تلزمه وحده فی وجوده فلیس بمتعدد هر ضروری
 نشان متعلق بفعل یقتضی هر وان لم یکن نشان
 التواو حالیه فحال من قدیم او للعطف علی الحمله
 وان شرطیه و کم یکن تامه و الضمیر المستتر
 الی قدیم واحد واحد متوحد فاعله او ناقصه
 فوجود اخبره محدوف و فالحادث ممنوع نشان
 فهذا الحادث بعدم القدیم او بتنازع فیہ لعدم وحدت
 ممنوع الوجود و انما هو بدیهی و التوافق ممنوع

متوحد و در خود خود
 لزوم وحدت دارد

ترجمه و تلفظ معنای اینجا معطوف بر لفظ مذکور است که تمیز از لزوم است یعنی بر بنای معنی احدیت
 که در تمام صفات نیست بسبب لزوم صفات که بعیدیت است. پس برای صنع شبه از ذات فاعله نشود
 که او خود صفت مشبه بذات است پس واسطه احداث نخواهد شد. متوحد و نیز صفت متوحد قدیم را ضروری
 و او نیست که وحدت و یکسانی در وجود او لازمی بود پس قدر در و نگنجید بصرفه و این متعلق بفعل
 یقتضی است که خبر حادث است یعنی ناجاری خواهد. از آنکه حادث را بجانب قدیم که واحد احد و متوحد
 ضرورتا احتیاج است. و اگر نگذرد آن قدیم که واحد احد و متوحد است اگر آن قدیم موجود نیست اینجا و او حالیه است
 که از قدیم حال است و برای عطف بر جمله و آن شرطیه بنا بر استدلال قدیم از حادث. و لم یکن فعل تام که
 فاعله ضمیر مستتر است راجع جانب قدیم واحد احد متوحد یا فعل ناقص که موجود آخرش محذوف است
 فالحادث محذوف پس راجع این حادث ممنوع بود یعنی اگر آن قدیم واحد احد متوحد است بنا بر این
 وجود این حادث بسبب عدم قدیم یا بوجه تنازع در و یعنی در قدیمین متمنعین که در احداث حادث بنا بر
 عدم وحدت لازمی است ممنوع خواهد شد حال آنکه حادث را بالبداهت ایست با لواقعی موجود است.
 و التوافق ممنوع و توافق ممنوع است

متوحد بود و خود از خود
 دارد و بعد در انشای

تبرکتی تقریبی مع باطلی -

[illegible]

تقریباً اتفاقاً

۱۲

۱۳۸۵

ما دلیل علی المتوافقین شی لانّ لیس اشتراک فی نفس نسبة قیام و لو حقیقتاً او مجازاً و لیس الوجود مشترکاً فی نسبتین لقیامه و لا یتحقق وجود الوجود محقق بین نسبة اخرى و ان تفرض خالق فرداً لكل فرد و هم لا یعارضون فی خلق علی وجه مفارقة نسبة قیام فاحتیاج رفع معارضة ظاهر و لا دلیل علی المتوافقین الا علی واحد - و المتوحد لیس بمتعدد شی الی و الا و لی و الجواب عن التثلیث ای المتوحد لا یقبل التثلیث عدداً و اعلم انّ وحدتاً فی کثرت و عکسها فنعناها اما ان وحدتاً فی نفس کثرت ای فی نفس کثرت و عکسها ای ان کثرتاً فی نفس وحدت شی فباطل و اما ان وحدتاً فی کثرت ای فی نفس کل فرد من الافراد تقتضیهم فحجج عکسها

ترجمه ما دلیل علی المتوافقین - دلیل بر متوافقین نیست از آنکه در نفس نسبت قیام خواه حقیقتاً باشد یا مجازاً اشتراک نیست ورنه وجودی میان دو نسبت برای قیام خود مشترک باشد و نه وجودی برائے وجود که محقق شد از نسبت دیگر ثابت گردد - و اگر فرض کرده شود که برای هر فرد خالق علی وجه هست و ایشان با هم در دافعیّت معارض نمیند چرا که نسبت قیام هر فرد جداگانه آمده در احوال احتیاج رفع معارضة ظاهر چنانچه بر بطلان قدرت قدیم و قدم و توافق از لزوم احتیاج رفع معارضة مذکور شد پس بر متوافقین هیچ دلیلی دانسته نشود مگر بر واحد و این فرض واقعی باطل است هیچ نوع پسندیدگی و پندیرائی را نشاید و المتوحد لیس بمتعدد - و متعدد متعدد نیست - این دو اسم بنا بر عطف بر جمله است - و این جمله جواب از تثلیث هست یعنی متوحد بطوریکه در جز و جزو نمی تواند و تجزیمی نمی پذیرد و بدانکه هر آینه وحدت در کثرت و کثرت در وحدت پس مراد از ال یا وحدت در نفس کثرت و کثرت در نفس وحدت است و ال باطل است - قیام مراد از وحدت در کثرت اینک وحدت در نفس هر فرد از افراد است که کثرت آنها را میخواهد پس حق است نه عکس او

اشتراک در نفس نسبت قیام
نیاید و خود در نسبتین برای
قیام مشترک نیاید و نه وجود
برائے وجودی ثابت شود
که نسبت دیگر ثابت آید

حقیقتی است و وحدت در کثرت و عکس آن

اشتراک در نفس نسبت قیام
نیست - و نه در نسبتین برای
قیام وجود مشترک باشد
و نه وجود برای وجودی
ثابت گردد که بر نسبت
ثابت آمده

تحقیق معنی وحدت
در کثرت و عکس آن

۴۰۰

[illegible]

١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

تحقیق معنی

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَثْلَ يَقْتَضِي اتِّحَادًا وَتَغَايُرًا وَلَكِنَّ التَّغَايُرَ حَقِيقِيًّا
وَالْإِتِّحَادَ مَجَازِيًّا فَإِنْ فَتَكَ أَحَدُ الْوَجْهَيْنِ بَطَلَ الْمَثْلُ
فَقِيدَ وَالْكَدْبُ بَعْدَ وَصْفِهِ لِأَنَّ الْإِتِّحَادَ أَقْوَى فِي وَجْهِ
التَّنْبِيهِ وَالْجَمْعُ لِأَنَّهُ وَجْهُ تَشْبِيهِ فِي الْمَثْلِ وَهُوَ مَقْصُودُ
وَالضَّمِيرُ فِيهِمَا إِلَى الْقَدِيمِ **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ وَاحِدٌ**
شِ الْوَاوُ حَالِيَةٌ عَنْ مَقُولَةِ الْقَوْلِ أَوْ كَالْأَوَّلَى فَمَا ثَبَتَ
بَعْدَ الرَّدِّ بِالْحَقِيقِ **إِنَّمَا اللَّهُ** وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
شِ هَذَا تَخْفِيفُ الْكَلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْمَجَاوِزَةِ أَيْ سَبَّحْتَ سُبْحَانَ
وَالْوَاوُ حَالِيَةٌ وَاجْمَلَةُ الْفَعْلِيَّةِ حَالٌ عَنْ ضَمِيرٍ لِحَقِّ فِي سُبْحَانَ
وَضَمِيرٌ مُسْتَرٌّ فِي يَصِفُونَ عَامٌّ إِلَى مَعْنَى ذَهْنِي -
اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى الْوَارَةِ كَمَا
يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْ مُنَابَاهُ -

ترتیب لفظ سبوحانه

تجدید معنی

ترجمہ لہذا ہے کہ مثلاً اتحاد و تغایر را می خواہد لیکن باید کہ تغایر حقیقی باشد و اتحاد
مجازی - پس اگر کسی ازین دو وجه فتد آن باید مثل باطل گردد پس قید و تاکید و صفت بمثل
ازین سبب آمد کہ وصف اتحاد در وجه تنبیه و جمع قوی تر است زیرا کہ در مثل همین تشبیه
واقع شد و همین مقصود است - و ضمیر در تنبیه و جمع جانب قدیم است - **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ**
وَاحِدٌ - حال آنکہ این لفظی است کہ اسدالہ واحد است - این واو حالیہ است از مقولہ قول
یا مثل سابق عطف است - پس آنچه ثابت شد بعد از تحقیق ہمین است کہ **اللَّهُمَّ** است **إِلَهُ**
وَاحِدٌ و نجوید یکتا و کسی دیگر معبودیت و پرستش را نہ سبزو - **سُبْحَانَكَ** وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
برای ستودم و اورا چنانکہ پاک است حال آنکہ او برتر است از آنچه کہ وصف میکنند در توصیفش یا آنچه میگویند
وصف میکنند بوصف محدود - این تخفیف کلام در سبوحانہ بر سبیل مجاوزہ است کہ از سبوحانہ
سبوحانہ آمده - پس این واو حالیہ است کہ بعرض جمله فعلیہ حال ماقع شدہ از ضمیر لاحقہ کہ در
سبوحانہ آمده - و ضمیر مستتر در یصفون عام است کہ سو می معبود ذہنی است - **اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
وَسَلَامٌ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى الْوَارَةِ كَمَا يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْ مُنَابَاهُ -

ترتیب لفظ سبوحانه

ترتیب لفظ سبوحانه

بسم الله الرحمن الرحيم

جہاں سے کہیں بھی ہو گا وہاں سے کہیں بھی ہو گا

سید محمد علی

vii

بیا آنکه انفس را قهر و غم واجب الکی
چاره سحر و انامق است *

در روز جمعه ۱۳۰۲ هجری قمری
- سی و هفتمین روز -

سید احمد علی خان

وَأَنَّ مَفْهُومَ كُلِّ مَتَوَقَّفٍ عَلَى مَفْهُومٍ جُزْئِيٍّ لَهُ فَإِنْ
 كَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ كُلِّ مَوْجُودٍ أَحَقِيقًا ضَرُورِيًّا
 فِي حَدِّهِ وَهُوَ وَاحِدٌ حَقِيقِيٌّ فَكَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ
 جُزْئِيٍّ لَهُ مَوْجُودٌ أَحْكَمِيًّا غَيْرَ ضَرُورِيٍّ فِي حَدِّهِ تَبَعًا
 بِوُجُودِ مِثْلِهِ مَفْهُومٌ كُلِّ إِنْ لَمْ يَكُنْ امْكَانُ جَوَازِ
 وَجُودِهِ مِمْتَنَعًا وَهُوَ أَفْرَادٌ حَكْمِيَّةٌ وَمَفْهُومٌ جُزْئِيٍّ
 لَا يَتَحَقَّقُ إِلَّا بِمُقَابَلَةِ مِثْلِهِ وَهُوَ جُزْئِيٌّ فَلَا يَحْصِلُ إِلَّا بِأَفْرَادٍ

تحقیق مفہوم کل
 وجہ و ہمیں صدق
 است

ایمان تحقیق مفہوم
 کل جزو حقیقی
 و حکمی و جواز
 و ممتنع

ترجمہ و آیتہ اینکہ مفہوم کل متوقف است بر مفہوم جزو کہ برای کل است پس آن چیز کہ مفہوم
 کل است اگر حقیقتاً موجود باشد کہ ضروری است در حد خود و او واحد حقیقی است پس آن چیز کہ بد مفہوم
 جزو است برای او حکماً موجود شود کہ غیر ضروری است در حد خود بسبب تبع وجود آن چیز کہ بد مفہوم کل
 است بشرطیکہ امکان جواز وجودش ممکن نباشد و او افراد حکمی است و از اینجا معلوم شد کہ مفہوم
 کل بے مفہوم جزو متوالی است بجز آنکہ ہم ہر واحد دیگر متوقف آمد اگر کسی موجود حقیقی باشد دیگر برای
 ہم آن بنا بر توقف ہم کی دیگر ممتنعاً موجود حکمی نخواہد شد یعنی وجود فرعی پیدا شدہ موجود اصلی و آنچہ جزو
 حقیقی باشد در حد خود ضروری باشد کہ ہم واحد حقیقی است و آنچہ موجود حکمی باشد در حد خود غیر ضروری
 باشد بجز آنکہ بر تبع موجود حقیقی ضروری بنا بر توقف ہم فرعی پیدا شدہ آمد لہذا بطوریکہ افراد فرعی نگارہ
 شود پس آن افراد حکمی باشد بشرطیکہ امکان جواز وجودش ممتنع نباشد بسبب ممتنع وجود افراد حکمی مفہوم
 تبع بر نیاید و از نبودن تبع مفہوم وجودی ازال ہر دو یعنی کل و جزو حاصل نہ شود چوں کہ ازال ہر دو نہ شد
 بود عدم توقف با حق شود حالانکہ ہم ہر یک ازال دیگر متوقف بود پس تا محالہ عدم ہر دو پیدا آید و از یہا
 صورت مفہوم کل و جزو باطل گردد یعنی از عدم تبع و عدم وجود یک ازال ہر دو و از عدم توقف عدم وجود ہر دو
 الحاصل مفہوم کل و جزو ہر دو باطل شود دیگر آنکہ مفہوم جزو بغير مقابلہ متکثر کہ آن ہم جزو باشد تحقق نشود
 و این مفہوم حاصل نیاید بجز افراد و آنکہ زیر آن جزو را بمفہوم خود اگر چہ احتیاج مفہوم کل است یا بہ تبع
 بغير مقابلہ جزو دیگر متکثر باشد ثابت نشود پس محالہ افراد را خواہد و بغير تحقیق افراد مفہوم جزو حاصل
 نہ گردد و چونکہ مفہوم کل ازال ہر دو دیگر متوقف است پس در وجہیکہ آنچہ از جزو مفہوم میشود چوں
 موجود حقیقی باشد مفہوم کل وجود حکمی گیرد و علی هذا عکس آن بنا برین ہر یک ازال ہر دو و تبعی وجود حکمی
 حاصل است و از توقف یکے دیگر افراد ہم متحقق است +

جزو مقابل شل شود
 می خواهد و مقتضی ما و اد

25962

فلا تثبت دلالة اليهم الا على واحد كما قال سبحانه
 في سورة الانبياء ركوع ۲ وَلَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ
اللَّهُ لَفَسَدَتَا فاما متنازع وجود افراد حقيقيا وحقما الذي
 حصلت به الاجزاء فالتوقف شش الفاء بقاء للعطف
 على الاجزاء والجزء لشروط مقدارى اذا حصلت به
 الاجزاء فحصل التوقف الذى لمفهوم كل على
 مفهوم جزئى له ولعكسه مع اى مفهوم جزء على مفهوم كل
 له مر بطل مفهوم كل وجزء

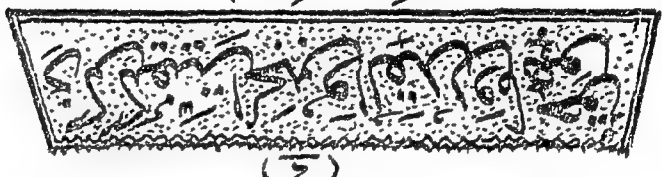
ترجمه - پس بر اى افراد واجب دلالت ثابت نمى شود (بسبب امتناع وجود حادث) مگر بر واجب واحد
 چنانچه فرمود سبحانه که در سوره انبياء از رکوع دوم است - وَلَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اللَّهُ لَفَسَدَتَا يعنى
 اگر بودى در بين پروردگاران کثير بجز ذات احد موجود بگنا بر باد شدند هر دو وقت يعنى بسبب کثرت افراد واجب
 فساد هر دو از انزاع و مخالفت بحد گرسنا پذيرفتند و از فساد و برابردى هر دو هر چه در و است و از معدومى مخلوقى
 حادث ممکن بر واجب دليل نمائدى و دلالت ثابت نشدى - حالانکه هر دو آسمان و زمين هر چه در و است بپشت
 و صراحتا موجود است و دليل و دلالت بر واجب و صانع پيدا و ظاهر پس معلوم شد که خالق و صانع هئيمه
 که واجب است موجود است و او بجز ذات واحد افراد را سخاوت حادث ممکن بر جا ماند کپيدا است لهذا
 واجب را افراد متنازع آمد چنانچه از فرموده او سبحانه ظاهر است که اگر سوائى معبود بر حق الله در آسمان و زمين
 معبود و کثير بودى پروردگار بودى پس بسبب امتناع وجود افراد حقيقى و حکمى آنکه بدو اجزا حاصل آمدند و از
 توقف که مفهوم کل و جز و عکس آن بدو حاصل است - مفهوم کل و جز باطل گردد - استیجاباى فالتوقف
 معتد و سبب بر اى عطف بر اجزاء و نیز فائى جزا است شرط مقدارى يعنى چونکه از وجود افراد که حقيقى و حکمى
 اند اجزاء را ندانند چنانچه مذکور شد و از اجزاء توقف حاصل نمائى مفهوم کل مفهوم جز که بر اى است همچون عکس آن
 يعنى مفهوم جز بر مفهوم کل که بر اى اجزاء است حاصل شود چنانکه مفهوم هر يكى از انا بر ديگرى متوقف است و هم هر يكى بر ديگرى
 از توقف هئيمه فباين هر دو حاصل آيد - پس از امتناع وجود افراد امتناع اجزاء و امتناع و توقف شود که هر دو
 بوجود افراد حاصل ميشوند - و از عدم اجزاء عدم توقف مفهوم کل و جز نمى ماند از آنکه تنازع و مفهوم هر يكى از انا
 بر تنازع و مفهوم ديگر متوقف آمده است - و ايس امر بدون اجزاء بر افراد ممکن نيست چنانچه وجود افراد متنازع باشد پس
 ساند و مفهوم کل و جز باطل گردد و نه کل کل ماند و جز جز ساند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



والتحفة بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتحفة بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و نسبت به ماهیه التي قام بها في نسبها اليها كما سببه كما
 كما قال سبحانه خلقكم وما تعملون والآية ولكم ما كسبتم الآية
 فلا بد من ان هو الممنسوب بين اليهما فان نزاع من نسبة
 الى خالقه هو قدر للقدريّة - وان نزاع من نسبة الى ماهية التي
 قام بها هو جبر المجبرية فليس لنا الجبر والقدرة لكن نشا لنا
 مقدرا اضافية نشا اي مخلوقة مستقلة معجزة حقيقيا مدبغا
 عليه منها فالاضطراب والاختيار من كيف الكسب المضاف

حقیقه قدر و جبر

بیان قدره اضافی و فرق
 اضطراب و اختیار مع تمايز
 آنها -

ترجمه و نسبتی اور اسوئی ماهیت است که در آن ماهیت آن عرض قائم است پس بسوی ماهیت بدلت
 آن عرض منسوب شود - و آن ماهیت عرض را کسب کننده است چنانچه فرموده سبحانه و تعالی و ما کسبتم الا به
 خلقکم و ما تعملون الآية آفرید شمارا و آنچه عمل کنید را آنچه و لکن ما کسبتم الا به و فرموده بقره ۱۶ و ذکر
 شما است آنچه کسب کردید را پس چاره نیست از این که ما کسب آن عرض را می برد باشد که بسوی شما نسبت کرده
 است پس اگر کسی که از نسبت بسوی خود خالق عرض است همین قدر است که برای قدری گفته شد یعنی چو از نسبت
 که از خالق است غفلت کردند و در هر عمل و فعل خود که آن عرض است هر فاعل و عامل است بسبب قیام حقیقی آن عمل
 و فعل که با ماهیت است از آن خود پدید آید از آنکه عرض با ماهیت قیام حقیقی باشد پس بسوی خود گماشته خود را
 و گماشته فعل و عمل باشند و همین ندیده اهل قدر است که در هر عمل و فعل خود را فاعل و عامل قادر دانند بر راه
 غلط آمدند و از قدریه نامیدند چرا که خود را قادر و خالق فعل و عمل پنداشته اند و خالق حقیقی که نسبت خلق
 هر فعل و عمل بدو است که فرموده و ما خلقکم و ما تعملون الخ و گوید این در راه کم کردند و اگر کسی که از نسبتی که
 برای ماهیت است که عرض بدو قائم است هو را جبر است که برای جبریه گفته شد یعنی چو از نسبت که بسوی ماهیت
 است که محل قیام آن عرض است - و هم کاسب عرض غفلت کردند و همه فعل و عمل خیر و شر از خالق پنداشته بسوی
 او گماشته و خود را مجبور و محض دانستند و از نسبت کسب عرض که با ماهیت خود است روگردانند و حال آنکه در
 هر دو قیام حقیقی است که هیچ عینیت آنرا انفکاک و جدایی و میان شال و شوار است و از اختیار غفلت
 ورزیده خود را مجبور و محض گماشتند جبریه نامیدند - و این است کسی که در راه کم کردند و جبر پنداشته جبریه
 شدند - و برای ما جبر و قدر نیست لیکن برای ما قدرت اضافی است خلق شده که مستلزم معجزه حقیقی است که از قدرت
 اضافی بر او گاهی میشود یعنی قدرت اضافی که از خلق خالق پیداشده معجزه حقیقی را از خالق خود را می خواهد که در قدرت
 اعتبار خلق بخالق دارد و این اختیار معجزه قدرت اضافی هر چه خالق است از عظیم خلق خالق است - پس اضطراب و اختیار
 که از کیفیت کسب است مضاف است

بیان قدره اضافی و تمايز
 فرق اضطراب و اختیار

بسم الله الرحمن الرحيم

منه في هذا الكتاب
في سنة ١٢٠٤ هـ

מחנה

لأنه سبحانه مستجمع بجميع الصفات في استقداه تعالى
فإن أعرض عن هذا فإنما أسماء ^{صفت} حادثة ^{مخبر} مخلوقة فليزِم
شبهه خلقها من الواجب أولا وأعرض عنه فكيف خلقها و
عجب القول إن أسماء تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
الحروف ألا نظر إلى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي
في شيئين ^ش أي لفظ وماهية اقتضاء المحل ^{معلولين} معلولين
قبل الاختصاص بفعل مخصص فابنما ههنا الاختصاص
بفعل مخصص قديم بعلمه ما فيه الذي يشبه مجازي

فالأسماء قديمة قائمة بالقديم متميزة في مرتبة نزيادتها على الذات
لا في مرتبة عيذتها في الذات ولا بد للأسماء من الحروف والتركيب


فإنهم إذا لم تكن سميانه واستقل وجوده مستجمع به صفات استلحقى هم صفات راگرد آرنده است - و اگر این
اعراض یعنی روگردانی کرده گفته شود که این حروف و صوت صفت قدیم تر از کیف نیستند پس چرا نیست
که این اسماء که حادث اند مخلوق اند بنا بر دلیل که اسماء بحروف مرکب شده و صوت برای تکلیف ناچار آمده - و این
ترکیب و تکلیف را حدوث لازم آمده - پس لازم شود شبه خلق اسماء از واجب اولاً یعنی بنا بر اولیت جلالت
از خلق اسماء روگردانی کرده گفته شد که اسماء قدیم اند پس چگونه خلق اسماء است - و عجب تر این قول
است که اسماء او تعالى عين ذات اند و با وصف این دعوی حدوث حروف - آیا ندید اوسوی دلالت
لفظیه که این باختصاص مجازی است و شیئین یعنی در لفظ و ما هیئت بنا بر اقتضاء و خواست محل که در

شعر معلوم باشد پیش از خاص شدن بفعل مخصص - پس خبر نیست که اینجا اختصاص بفعل مخصص قدیم که بعلم
مخصص است خبری است و مخصص که آل بر شا مجازی شود - پس این اختصاص حقیقی مشای مجازی را در معنی اختصاص
مخصص که بعضی متخبر است و اصل اختصاص در ذکر کیفیت اصول که در این اختصاص علم محتاج و محتاج الیه هر دو
مشروط است برای مخصص بنا بر دلیل که در میان محتاج و محتاج الیه هر دو پیش از اختصاص مخصص در این است پس این اختصاص
مخصص قدیم که بفعل خود بعلم خود در محتاج بعلم خود نیست در محتاج بقیام حقیقی است به مخصص ثانیاً نشاء بقیام
مجازی دارد گوینچنان نیست - و مصنف رحمه الله علیه بر این محل اشارت فرمود که در اصل اختصاص گفته شده پس اسماء
قدیم اند که قدیم که در مرتبه زیادت اسماء بر شناخته شوند - در مرتبه عیذت اسماء در اول اسماء از حروف و ترکیب

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



و لا تأول بل یختار فی معنی موضوع مع مجهولیه کیفیته فاذا ان
 یختار الصوت والحروف والترکیب فی مرتبة القدم من المتشابهات
 لا یخالف المختار ش فتوافق القول قول طائفة من اهل الکلام
 والحديث انه ح ای الکلام ش حروف واصوات انزلیة مجمعة
 فی الانزل كما فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری فما نحن بمجرّد الطرق
 هو ان الصفات علی ثلثة فعلیة وحقیقیة وثنائیة فالفعلیة هی
 اضافات ذاتیة منضمّة الحقیقیة احتیاجا لوجودها انتزاعا منها
 والحقیقیة هی منضمّة الذات بقیامها الحقیقی بها من حیث انزاعها
 لا هی عین ش ای نفس الذات ش اذ الوصف لیس نفس
 الموصوف هو لا غیرها ش من حیث انتزاع الوصف بقیام حقیقی
 بالموصوف هو متحد ش بالحاء المهملة الذات
 علیها فلذلک سمیت صفة ذاتیة فقرار شخص النفس علیها

فالفعلیة ای اضافات ذاتیة منضمّة الحقیقیة

والحقیقیة هی منضمّة الذات بقیامها الحقیقی بها من حیث انتزاعها

مترجمه و تاویل نموده شود بلکه در معنی موضوع اختیار کرده شوند مع مجهولیت کیفیت آنها یعنی
 است آنکه اختیار کرده بشود صوت و حروف و ترکیب در مرتبه قدم از تشابهات که مخالف مختار نشود
 پس این قول موافق شد قول طائفة از اهل کلام و حدیث اینکه هر آینه کلام حروف و آواز است
 از لیه که در ازل جمع آمده چنانچه در شرح فقه اکبر است برای ملا علی قاری - پس نیستیم مگر درین طریق
 تنها نیستیم - و بدانکه هر آینه صفات بر سه نوع اند فعلیة و حقیقیة و ثنائیة - پس صفات فعلیة که او
 اضافات یعنی نسبتهای ذاتیة اند متضمن حقیقیة یعنی حقیقیه را فراموش گیرنده و بطنش در
 آمده بنا بر احتیاج برائے وجود خود از حقیقیة بطور منتزاع و انتزاع یعنی فا اگر فن
 و حاصل نمودن - و صفات حقیقیة که او منضمّة ذات اند بقیام حقیقی خود بذات
 بچسبند اند که اینها عین ذات یعنی نفس ذات اند از آنکه وصف نیست نفس موصوف
 و نه این صفات حقیقیة غیر ذات اند برین حیثیت که انتزاع و اتحاد وصف بقیام
 حقیقی موصوف است - و در ذات برین صفات متحد است یعنی باز دشت به شده پس
 بنا برین صفات ذاتی نام نهاده اند - و قرار شخص نفس بر اینها است

بأن أقسام صفات و تقاطعها و ترکیبها

و آنکه حقیقیة متضمن ذات اند بقیام حقیقی خود یارو -

ان التزك وجود
نظري ملزم من
اختيار

فَاعْلَمَنَّ التَّزَكُّ وَجُودُ نَظَرِيٍّ مُلْزَمٍ مِنْ اخْتِيَارٍ مُنْتَزِعٍ مِنْ مَقْصُودٍ
مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ بِخِلَافِ التَّزَكُّ نَشْأَنِ اَيُّ التَّزَكُّ لَيْسَ مُنْتَزِعًا
مُنْتَزِعًا مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ فَهَذَا سَلْبُ الْاِخْتِيَارِ بَعْدَ ثَبُوتِهِ تَزَكُّ
فَلَيْسَ التَّزَكُّ مَسَاوِيٍّ صَحْتِ فَعْلٍ فِي صِفَتِهِ قُدْرَتٍ فَوْضِيٍّ
حَقِيقَتِهِ مِنْ عَدَمِيَّاتٍ وَالْمُنْتَزَعَاتُ الْعَدَمِيَّةُ النُّظَرِيَّةُ
لَيْسَتْ مُقَاوِمَةً بِصَحْتِ فَعْلٍ فِي الْقَدَمِ بِمَنْعِ سَلْبِ الْاِخْتِيَارِ
اِنْتَزَاعُ التَّزَكُّ عَنْ مَوْجُودٍ كَالْعَدَمِ وَمَا يَشْتَبِهُهُ بِالتَّزَكُّ هُوَ
صَحَّةُ فَعْلٍ فِي حَادِثٍ مِنْ قُدْرَتِهِ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ تَعَالَى اَلْقُدْرَةُ
مَا صَحَّةُ فَعْلٍ مِنْهُ فَقَطُّ كَمَا قِيلَ اِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اَيُّ التَّزَكُّ وَجُودُهُ مِنْ صَحَّةِ فَعْلٍ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنَعَ التَّزَكُّ مُسْلِزًا
جَبْرًا وَاضْطِرًّا اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَمْلِكُ مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سُبْحَانَهُ مُنْتَزِعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ اَسْبَابِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

تَرْجُمَانُ

تَرْجُمَانُ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ
اَيُّ التَّزَكُّ وَجُودُهُ مِنْ صَحَّةِ فَعْلٍ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنَعَ التَّزَكُّ مُسْلِزًا
جَبْرًا وَاضْطِرًّا اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَمْلِكُ مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سُبْحَانَهُ مُنْتَزِعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ اَسْبَابِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

بش آنکه تزک وجود نظری
است ملزم از اختیار

تقریب قدرت

او تَعَالَى بِدَوْرَتِ اَبْسَالِ عِلْمِ اَوْجَانِهِ بِمُقَابِلَةِ قَدَمِ

والله اعلم بالصواب

قِيلَ إِنَّكَ كَوْنٌ حَقِيقَةٌ
فَتَبَيَّلَ لَيْسَ بِحَقِيقَةٍ

ان شاء الله تعالى
خیر محمد و آله و ائمه
موفقا

جیتے ہوئے اور اموات کی

وہی میرا ہوتا ہے

پیشانی

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

اَوْ قَدْ مَّا الْقَدَمُ بِمَفْعُولٍ بِهِ شَيْءٌ اِىْ اَنْتَرَاْعُ الْفَعْلِ قَدْ مَّا يَلِيْمٌ
 الْقَدَمُ بِمَفْعُولٍ بِهِ هُمُ فَالْخَدِشَةُ عَلَى الطَّرَفَيْنِ شَيْءٌ اِىْ اَنْتَرَاْعُ الْفَعْلِ
 حَدُوْثًا وَاَنْتَرَاْعُ الْفَعْلِ قَدْ مَّا هُوَ فِدْفُوعَةٌ بِاَمْرٍ وَفَعْلٍ جَمَائِيْنِ
 شَيْءٌ كَمَا ذَكَرَ حَقِيْقَتُهُمَا فِى ذِكْرِ كَيْفِيَّةِ اَثْبَاتِ مَرْتَبَةِ الْحِجَابِ بَيْنَ
 الْقَدِيْمِ وَالْحَادِثِ الْمَخْلُوْقِ هُوَ اِلَى مَعْلُوْمٍ مُتَعَلِّقٍ بِفَعْلٍ فَاعِلٍ
 قَدِيْمٍ كَمَا هُوَ مَعْلُوْمٌ وَّلَيْسَ بِوُجُوْدٍ خَارِجٍ وَمَخْلُوْقٍ مِنْ عَدَمٍ
 وَكَيْسَ لَهُ مَوَادُّ فَقَى الْاِيجَادِ بِقَطْعِ نَظَرٍ عَنِ الْاَمْرِ بِصَحْتِهِ الْفَعْلِ
 خَطَاً وَّعَنْ صَحْتِهِ الْفَعْلِ بِالْاَمْرِ خَطَاً فَاَعْلَمْنَا اَنَّ الْحَقِيْقِيَّةَ مَادَّةُ
 الْكَشْفِ هِيَ مَا هُوَ وَصْفُهَا كَفَى الْبَصَرُ الْبَصَرِيَّةُ هِيَ عَيْنُهُ وَشَيْءٌ عَلَى ذَلِكَ قَادَةُ
 الْاَكْشَافِ فِى حَدِّ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الصِّفَاتِ مَحْدُوْدَةٌ غَيْرُ مُشْتَرَكَةٍ
 بَعْضُهَا لَانَّ الْاِسْتِرَاكَ حَقِيْقَةً مُنْعَوِّجٌ وَحِجَابٌ الْعَدَمِ وَصِفَةٍ
 جَامِعَةٍ فِيْهَا بَاطِلٌ كَمَا لَيْسَ الْبَصَرُ لِيَسْمَعَ

لَا يَجُوزُ تَقْلَعُ الْمَادَّةُ عَنِهَا
 اَنَّ الْحَقِيْقِيَّةَ مَادَّةُ الْكَشْفِ مَعَهَا

ترجمه: یا منزع فعل از روى قديم لازم گرداند قدم را بمفعول به پس این خدشه که بر هر دو طرف است یعنی
 فعل حدو ثا باشد یا قد ما این دفع کرده شده است امر و فعل که هر دو جمالی اند چنانچه حقیقت هر دو یعنی امر و
 و فعل در ذکر کیفیت اثبات مرتبه حجاب در میان قدیم و حادثی مخلوق مذکور آمد - و آل هر دو امر و فعل
 جمالی و وقع شده اند سوئی معلومی که متعلق بفعل فاعل است که آل فعل و فاعل هر دو قدیم اند چنانچه او
 دانسته شد و معلوم است - و این معلوم متعلق موجود خارج نیست بلکه آفریده از عدم است که برای او
 مواد نیست - پس در ایجاد و بصحت فعل از امر نظر بگردان خطا است - و بقطع نظر از صحت فعل در
 ایجاد با امر خطا را است یعنی پرده است یعنی این غلط است که در ایجاد بصحت فعل از امر نظر بریده
 شود - و همچنین چون در ایجاد با امر از صحت فعل قطع نظر کرده بشود غلط پیش آید - پس بدانکه هر آینه برای
 صفات حقیقیه ماده کشف است و او آنچه است که او و صفت صفات است چون در بصیرت بیانی که او همین است
 و برین قیاس کن همه صفات حقیقیه را - پس ماده اکشاف در حد هر واحد از صفات محدود است و آنچه او
 مشترک نیست از آنکه اشتراک حقیقتاً ممنوع است و مجازاً بهم باطل است باین وصف جامع نبود
 درین صفات حقیقیه چنانچه بصیرت نیست لیس یعنی بیانی بگو یا بیانی یا اصل نمی شود

بخت آنکه برای تحقیق ماده کشف است با آنها
 پس قدم ماده از آنها جا نیست

[illegible]

وَأَمَّا قَوْلُ الْأَعْمَى ابْنِ الْكَلْبِ

وَأَنَّ تَغْيِيرَ الْأَعْتِبَارِ مُحْضًا لَا مِنْ حَيْثُ الْوُجُودِ فَالْعِلْمُ بِالْعَدَمِ
وَأَعْلَمُ أَنَّ الْفَرَقَ فِي الزِّيَادَةِ حَسْبُهَا وَفِي الْأَعْتِبَارِ حَسْبُهُ فَلَيْسَ
هَذَا مِنْ عَنِ الْفَرَقِ فَلَمَّا سَلِمَ سَلِمَ الدَّعْوَى وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّاتَ
مُسْتَجْمَعَةُ الْمُتَغَايِرِينَ عَيْنِيَّةٌ مَجْهُولَةٌ وَلَا تَتَعَدَّدُ بِاسْتِجْمَاعِهِمْ
وَأَنَّ قِيلَ بِتَقْدِمِ الْمَادَّةِ الْوَاحِدَةِ عَلَى مَا قِيلَ أَيْ لَوْ كُنْ سَجْعُ
الْمُتَغَايِرِينَ فِي وَجْهِ التَّغَايُرِ وَهُوَ الْمَانِعُ فَلَمَّا كَانَ التَّغَايُرُ بِأَهْمِيَّةٍ
لَا تَكُنْ عَيْنِيَّةً بِوَصْفِ التَّغَايُرِ الْأُخْرَى لَهَا لَيْسَتْ عَيْنِيَّةُ الْمُتَغَايِرِينَ
فِي حَدِّهِمْ فَتَتَعَدَّدُ بِتَفْقِيْلٍ شَيْءٌ فِي الْجَوَابِ هَذَا أَنَّ الْمُتَغَايِرَ مُتَخَالِفٌ
مَعْنًا وَالْمُتَخَالِفُ يَقْتَضِي وُجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ فَيَجْتَمِعُ الْمُتَخَالِفُونَ فِي مَحَلٍّ
وَاحِدٍ كَمَا هُوَ بَدِيهِيٌّ فِي نَفْسِكَ لَا اصْدَادُ إِذَا الصَّدَاقُ يَقْتَضِي
وُجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ وَوَحْدَتُ مَادَّةِ الْكَشْفِ وَالِاشْتِرَاكُ فِيهَا تَطْهَرُ
لَمْ يَصِحَّ بِعَارِضَاتٍ الْمِيدَاهُتِ بِطَائِلَانِ +

ترجمه و اگر تو تغییر کنی این اعتبار را اعتبار محض یا اگر تغییر کرده شود این اعتبار از دو محض نه از حیثیت و نه
پس این علم بعدم است و بر و حکم نیست - بدانکه هر آینه فرق در زیادت و موافق زیادت است و در اعتبار موافق
اوست پس از فرق در انیت - پس چون فرق تسلیم کرده شد دعوی تسلیم کرده شد - و بدانکه هر آینه ذات سجع
همه صفات متغایر است از دعوی عینیت مجهوله و با وجود سجع اینهمه متغایر نقد نمی پذیرد یعنی عدد عدد
نمی شود - و اگر گفته شود بنا بر تقدم ماده واحده بر آنچه گفته شد یعنی اینکه در وجه تغایر سجع متغایرین
ثابت نشد از آنکه اوصاف متغایره در وجه تغایر مستجمع نمی شوند که این تغایر و وصف مانع است پس
هرگاه که تغایر بیا همیت عین ماهیت باشد در مقصودت عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نشود
از آنکه آن عینیت نیست عینیت بهره تغایر در حد آن متغایر پس ذات متغایر نشود پس در جواب
گفته شود که هر آینه متغایر در معنی متخالف است و متخالف بمقابله خود وجود را نخواهد پس تواند
که همه متخالف در محل واحد جمع آیند چنانچه او در نفس تو بدیهی است - نه اعداد که اینهمه در یکجا
مجمع نشوند از آنکه صد بمقابله خود وجود را نمی خواهد - و وحدت ماده کشف و اشتراک هر دو
در اینها ای در صفات حقیقیه نظری اند که صحیح نیاید که آن هر دو بر اهمیت را معارض آیند پس هر دو باطل باشند

اتقان است
المتغایرین

بجواب آنکه ذات سجع متغایرین است +

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر

١٠٠

وکنه انشی ماهیتیه لا یقدم ولا یأخر منه شی فان تقدّم
 منه لیس کنهیه اوان تأخر منه لیس کنهیه لکن یکن ان یكون صفة
 قائمه به فلیس کنهیه هرقیل لا یدارک کنه ذات الله تعالى و
 صفاته و قیل یدارک لانه سبحانه لا یجہل عن کنهه فبان ان
 ظله فیمکن الاختلاف بحسب حال العلم به سبحانه کما هو
 بالتزیه و تشبیہه لا یزیل التزیه و یملک ان یاوّل الدارک
 بالجهل عن کیف التزیه والجهل عنه بالدارک فالجهل دارک
 والدارک جهل فتوافق القولان فقوله صلعم ما عرفناک حق
 معرفتک ای عرف من حیث وجوده لا من حیث کنهیه ای ماهو و
 عرفناک حق معرفتک مع الجهل عن معرفته الکنه او مع معرفته
 الکنه علی حسب حال فتوافقا و یکن ان یكون هذا قوله صلعم
 من المنشاہات اذ غارض العلم والجهل فی شیء فبقی الجهل

ما عرفناک حق معرفتک

عرفناک حق معرفتک

تقریر جمیع وکنه و حقیقت شریکیت است که از پیش نمی شود و نه پس می آید پس اگر او پیش
 گرفت کنه اویت یا اگر از پس آید کنه اویت لیکن ممکن است که وصف او باشد قائم باو پس نیست
 کنه او و گفته شد کنه ذات خدای برتر و صفات او ادراک نه شود یعنی دریافت نه کرده شود و
 گفته شد که اندک شود از آنکه حق سبحانه از کنه خود نادانده نیست پس در ظل او جایز است پس
 بحسب حال اختلاف ممکن باشد پس این علم که خاص است باو سبحانه است چنانکه او را تنزیه است
 جالا که تشبیہ او تنزیه طارزائل و دور بین کند و ممکن است که تاویل کرده شود درک جهل از کیف تنزیه
 و جهل از و بزرگ پس جهل درک است و درک جهل پس این هر دو قول باهم موافق آمدند که
 قول او صلعم است کاعرفناک حق معرفتک یعنی شناختیم ترا حق شناخت تو امر او صلعم
 از حیث وجود او از حیث کنه او کما هو ای آنچه او است و قول او صلعم حق عرفناک یعنی
 شناختیم ترا حق شناخت تو این قول یعنی شناختیم ترا الحق مع جهل است از معرفت کنه یا مع معرفت کنه او
 بحسب حال پس هر دو قول باهم موافق آمدند و ممکن است که این قول او صلعم از منشا بهمان
 از آنکه علم و جهل در چیزه باهم عارض آید پس جهل باقی ماند

ما عرفناک حق معرفتک

عرفناک حق معرفتک

ذکر کیفیت ثبوت کتابت قرآن
 و احکامات الخلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنُسْتَشْفِعُهُ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ ۖ قَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا أَهْرَأُ
 إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ أَصْلُ إِذَا مَرُوضَةٌ
 لِمَ زَمَانٍ مُنْظَمَةٌ لَمْ تَقْ شَرْطُ فَوْجُوهُ شَرْطُ بُو قَوْعُ فَعِلْ فَاعِلٌ
 مُقْبِلٌ زَمَانٍ وَجَزَاءُ مُتَّصِلٌ بِزَمَانٍ شَرْطُهُ كَمَا يَوْمٌ يَقُولُ لَهُ
 كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ مُصَرِّحٌ زَمَانٍ قَاتَنَ فَاعِلٌ مُتَّعِدٌ بِأَفْعَلٍ
 وَاقِعٌ بَيْنَ فَاعِلِهِ وَمَفْعُولِهِ تَعْلُقُ خَارِجِيٌّ لَا ذَهَبِيٌّ وَخِلَافُ
 الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ دَلِيلٌ عَلَى حُدُوثِ الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ ۖ

اصل آقا ابوالفتح برائے خداوند تعالیٰ

در مثل متعدی فعلی که در زمان
 فاعل و مفعول واقع
 نقلی خارجی است

برای کیفیت مرتبه حجاب
 که در بیان قدیم و حادث
 است

تفسیر کرمه انما امری اذا
 اراد شئینا انما امری

قادره حرف اذا و نحو
 او که متضمن معنی شرط
 و موضوع برای زمان است

ترجمہ
 این ذکر بیان مرتبہ حجاب است در بیان قدیم و حادث و مرتبہ البیت ثابت
 کہ از حجاب بتبیین کردہ شود پس درین ذکر بیان او است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنُسْتَشْفِعُهُ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ فَمَوْجِبُهُ دَرَسُورُهُ لَيْسَ بِرُكُوعٍ إِخْرَافٍ أَمْثَلُ
 إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ بِعَيْنِي جَزَائِي لَيْسَتْ كَمَا أَمْرٌ وَجُحُولٌ
 ارادہ كنه چیزے را آگہ گوید اور ابرامشولیس بشود - اخلص - لفظ اذا امرای زمان موضوع
 است متضمن است معنی شرط پس وجود شرط ثابت شود بواقع شدن فعل فاعل کہ مقید زمان باشد و جز
 شرط متصل زمان شرط خود است لهذا اینجا جزائی شرط اذا از زمان شرط متصل شود چنانچہ این آیه کرمه کہ در
 انعام رکوع نہم است یَوْمَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ تَصْرِیحُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ بِعَيْنِي دَلِيلٌ عَلَى حُدُوثِ الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ
 پس بشود - و اگر فعل متعدی با پر فعلی کہ در بیان فاعل و مفعول واقع است ال فعل تعلق خارجی است نہ ذہنی و محلا
 شرط و جزا دلیل است بر حدوث شرط و جزا -

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page from a historical document or book. The text is written in a cursive style and appears to be a continuation of a narrative or legal text.



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وَالْحَادِثُ الْمَخْلُوقُ دَلِيلٌ عَلَى الْحِجَابِ وَالْقَدِيمُ وَحِفْظُ الْحَدِيثِ
 بِتَعْلُقِ الْقَدِيمِ بِالْأَوَّلِ وَاسْطَةُ الْحِجَابِ بِحَادِثِ مَخْلُوقٍ هَمْتَعٌ
 عَقْلًا فَلْيَحْفَظِ الْفِكْرَ عَنِ الزَّيْغِ وَمَنْ وَرَائِهِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ
 قَدِيمًا فَكَأَنَّ الَّذِي أَثَرُهُ مَعَهُ فِي الْقَدَمِ تَعَاقُبًا رُتَبِيًّا فَلَيْسَ
 الْأَثَرُ قَدِيمًا فَلَيْسَ الْأَمْرُ قَدِيمًا وَقَالَ صَلَاحُكَ كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ
 مَعَهُ شَيْءٌ الْحَدِيثُ غَيْرُ قَدِيمٍ وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ حَادِثًا مَخْلُوقًا
 لَزِمَ فَوْقَهُ أَهْرٌ آخَرُ فَتَسْلَسَلُ فَتُثَبِتُ أَنَّ الْأَمْرَ حَادِثٌ غَيْرُ
 مَخْلُوقٍ مِنْ جِثْمِيَّةٍ وَصَفِ أَهْرٍ بَزِيَادَتِهِ عَلَى صِفَتِ نَرِ اللَّهِ
 عَلَى الذَّائِلِ فَهُوَ حِجَابٌ كَمَا ذَكَرُوا الْكُونِيَّةُ الْحَادِثَةُ الَّتِي هِيَ أَثَرُ
 الْأَمْرِ إِنْ لَمْ تَكُنْ بِأَيْقَاعٍ فَغُلِ الَّذِي حِجَابٌ مِنْ فَاعِلٍ

حادث مخلوق دلیل بر حجاب
وقدیم است

امر و اثر قدیم نیست و اولی

کونیه ترا حادثه اثر است

بیان آنکه حادث مخلوق دلیل است
بر حجاب قدیم

بیان آنکه واسطه تعلق امر و اثر
حادث و قدیم تعلق امر و اثر
قدیم است

امر و اثر قدیم نیست
دلیل اولی

معنی حدیث کان الله ولم
یکن معه شیء

بیان آنکه امر قدیم نیست
و اولی

ترجمہ و این حادث مخلوق دلیل است برین مرتبه حجاب قدیم از حدوث خود بر حجاب حادث و از خلق
 بر خالق قدیم و نگاہداشت هر دو حد مذکورہ درین تعلق کہ قدیم را با حادث مخلوق است با واسطه
 حجاب عقلی متنوع است زیرا کہ ہمین واسطه حجاب واسطه تعلق است در میان قدیم و حادث مخلوق و
 حاجب و نگاہدارندہ است حدیثی درو پس باید کہ فکر از جمیع گاہ دارد و علاوہ ازین اگر امر قدیم باشد
 پس کاشی کہ اثر امر است و او باشد در قدم بطور تعاقب رتبی نہ از روی حقیقی درند این امر
 ناقص و ضعیف است تا آنکہ امر حالانکہ اثر متعاقب امر است یعنی از امر پس آئینہ است از روی
 تعاقب حقیقی در رتبی یعنی اثری کہ از امر است و پس امر در حقیقت می باشد بطور رتبی و پایہ پس اثر
 شود و در نای اثر یا ام سبب اتصال و قربت ثابت شود و امر ناقص و ضعیف آید تا آنکہ امر پس ظاهر شد کہ اثر
 نیست قدیم و اینکہ امر قدیم نیست و بود صلحہ کان الله ولم یکن معہ شیء بحادث یعنی بود حادث
 برتر و او چنیس نبود مطلب آنکہ حادثی کہ برتر قدیم است و برتر یعنی با او نبود غیر قدیم پس چیزیکہ با او
 نبود حادث شد قدیم نیست و اگر این امر حادثی مخلوق باشد لا ایزد او امر دیگر لازم شد و پس تسلسل پیش آید
 پس ثابت شد کہ ہر اربعینہ این امر حادث غیر مخلوق است از ہمیشہ و وصف امر کہ این وصف زیادتہ است
 بر وصف زائدہ کہ زائدہ بر ذات است و این حجاب است چنانچہ مذکور آمد و کونیت حادثہ آنکہ امر
 برای امر اگر واقع گردند فیصلہ کہ او از فاعل حجاب است حادث و واقع نہ شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِذْ هَدَانَا
 لَهَذَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
 وَخَلِّصْنَا مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ
 وَاجْعَلْ لَنَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ
 وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا
 وَمِنْ دِينِنَا وَمِنْ دَارِنَا
 وَمِنْ جَمِيعِ شَأْنِنَا
 وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَحْنُ فِيهِ
 وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَحْنُ عَلَيْهِ
 وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَحْنُ فِيهِ
 وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَحْنُ عَلَيْهِ
 وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَحْنُ فِيهِ
 وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ نَحْنُ عَلَيْهِ

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

فَاعْلَمْ أَنَّ الْحِجَابَ مَعْبَرٌ بَظِلِّ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلُّ الْإِلَهِيَّ وَالظِّلُّ بَقِيَامِهِ الْحَقِيقِيِّ بِهِ وَتَخْلُوقِ
 ظِلِّ الظِّلِّ بَقِيَامِهِ الْحِجَابِيِّ بِهِ فَيُمْكِنُ أَنَّ الظِّلَّ
 الْمَذْكُورَ فِي آيَةِ الْكُرْسِيِّ يُعْبَرُ بِأَحَدٍ مِنْهُمَا مَعَ لِحَاطَةِ تَقَاوُفِ
 فِيهِمَا شَيْءٌ قِيَامًا حَقِيقِيًّا وَهَجَازِيًّا كَمَا فِي ذِكْرِ
 كَيْفِيَّةِ تَقْسِيرِ الْكُرْسِيِّ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ هُوَ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ
 بِالصَّوَابِ يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
 عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى
 جَمَائِهِ كَمَا احْتَبْتَهُ
 وَتَرْضَاهُ وَتَشْفَعُهُ فِينَا

وَتَرْجُمَانَا

ترجمہ پس بدانکہ بر آئینہ حجاب بہ ظلّ تعمیر کردہ شود چنانچہ فرمود سبحانہ
 در سورہ نسر قالو رکوع پنجم کَیْفَ مَدَّ الظِّلُّ الْإِلَهِيَّ یعنی چگونه دراز کرد این سایہ
 و ظلّ بذی ظلّ بقیام حقیقی خود داشت - و تَخْلُوقِ ظِلِّ الظِّلِّ یعنی سایہ از سایہ است
 بقیام مجازی خود بذی ظلّ - و ممکن باشد کہ بر آئینہ این ظلّ کہ در آئینہ کرمیہ مذکور
 است ہیچے از ہر دو تعمیر کردہ شود مع لحاظ تفاوت درین ہر دو یعنی از روئے
 قیام حقیقی و مجازی چنانچہ در ذکر کیفیت تفسیر این کرمیہ کہ در سورہ فرقان
 رکوع پنجم است اَلَمْ تَرَ إِلَى سَرَّابٍ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی
 سوسے پروردگار خود کہ چگونه این سایہ را دراز فرمود و اللہ
 تَعَالَى اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ و خدائے برتر برترست و انا تر است +
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَائِهِ
 كَمَا احْتَبْتَهُ وَتَرْضَاهُ وَتَشْفَعُهُ فِينَا
 و ترجمانابہ + ترجمہ این درود شریف بالا نوشتہ آمد

ان الحجاب معبر بظل كما
 كيف مد الظل الاله
 و الخلق ظل الظل

فيمكن ان الظل المذكور
 يعبر باحد منهما مع
 تفاوت فيهما

بيان ان الحجاب معبر بظل
 بذی ظل چنانچہ کرمیہ مذکور
 الای و تفسیر ظل الظل

بيان امكان ان ظل کرمیہ
 است پر و ظل تعمیر کردہ
 بتفاوت لحاظ قیام حقیقی
 و مجازی +

24

فهو وصف قائم بنفسه الکریم القلیم بقیام حقیقی زائد
 علی الصفه الذاتیه و ان لم یکن بحروف و ترکیب و صوت
 فلا یتکین استفادۀ و افادۀ للمستفید
 هذا اما کان لبشر ان یکنلمه الله ایا و حیاً او من وراء
 حجاب الایه کما یکلم الروح بصفته الذاتیه زیادت حادثه
 علیها بقیام حقیقی بها و فی انفسکم افلا تبصرون مع
 تفاوت کیفیه القیام فیها ش ای کلام الله تعالی
 الذی هو حجاب و کلام الروح الذی هو حجاب هم قیاماً
 حقیقیاً و مجازياً به سبحانه فانه یسمع من سماع عالم
 المثال و یفهم حقیقته کما قال سبحانه لا یسمه الا المطهرون

معنی آیت مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله

تکلم روح بصفت ذاتیه کما فی
 انفسکم الایه کما ینکلم حجابی

و کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده
 و حقیقتش مسموعه و مسموعه قولاً و بقله
 تفسیر آیه لا یسمه الا المطهرون
 الایه -

و کما آیه قرآن مجید یخبر عن مخلوق
 و مرتبه حجاب مع حروف و ترکیب
 آنچه لائق اوست تعالی دایم هم مسموع
 نفس کریم قدیم است زائد بصفت ذاتیه

معنی آیه مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله

معنی فی انفسکم الایه که تکلم روح به
 ذاتیه است همچو کلام حجابی است

کلام حجابی سماع عالم مثال شنیده

مسموعه و حقیقتش مسموعه و مسموعه قولاً و بقله

تفسیر آیه لا یسمه الا المطهرون
 الایه -

له روح حجابی و او وصف است قائم بقیام حقیقی بنفس کریم او که قدیم است و این وصف زائد بصفت ذاتیه
 است و اگر این وصف حجابی حادث غیر مخلوق بحروف و ترکیب و صوت نباشد پس استفادۀ و افادۀ
 یعنی فایده گرفتن و دادن برای مستفید یعنی بفهم گیرنده ممکن نباشد و همین معنی یعنی مراد است
 از این آیت کریمه که در سوره شوری رکوع پنجم است مآکان لبشر ان ینکلمه الله ایا و حیاً او من وراء
 حجاب و مراد حجاب الایه یعنی جللی بشر نیست اینکه او را خدای برتر کلام کند مگر از روی وحی یا از
 روی حجاب - چنانچه روح کلام میکند بصفت ذاتیه خود بواسطه زیادت حادثه که بصفت ذاتیه
 است بقیام حقیقی بآن صفت یعنی زیادت که بصفت ذاتیه حادث و پس یعنی ظاهر شده بر
 قیام حقیقی دارد بواسطه این زیادت حادثه روح بصفت ذاتیه کلام میکند و از این آیه
 کریمه که در سوره ذاریات رکوع اول است فی انفسکم افلا تبصرون
 یعنی در نفسهای شما آیا پس نمی بینید - مع تفاوت کیفیت قیام که درین هر دو است یعنی
 کلام خدای برتر آنکه او حجابی است - و کلام روح آنکه او حجاب است از روی قیام حقیقی
 و مجازی است باو سبحانه - پس هر آیه او شنیده می شود از شنوای عالم مثال حقیقتش
 مسموعه و دانسته شود چنانچه فرمود سبحانه و افهم رکوع سوم
 لا یسمه الا المطهرون الایه

اِذَا نَسَّكَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ سَمَاءِ الدُّنْيَا صَلَٰصَلَةً كَجِبْرِ
 السِّلْسِلَةِ عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ
 فَاِذَا اَتَاهُمْ جَبْرِيلُ فَرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ مَاذَا
 قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ فَيَنَادُونَ الْحَقُّ الْحَقُّ هُوَ الْاَكْفِيكَ مَحْطُ
 الْحَادِثُ قَدْ يَمَّا وَكَيْفَ يَتَنَقَّى وَيَتَبَعُّضُ وَيَتَقَلَّلُ وَيَتَكَثَّرُ قَدْ يَصْ
 وَمَا هُوَ مَكْلَمٌ بِهِ عَلَى وَصْفِهِ حَدَّثَنَا وَقَدْ مَا شِ
 هَذَا يُوَافِقُ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْمُعْتَبَرِ وَالرَّازِي فِي الْمَطَالِبِ
 الْعَالِيَةِ اَنَّ كَلَامَهُ يَرْجِعُ اِلَى مَا يَحْدُثُ مِنْ قُدْرَتِهِ
 وَارَادَتِهِ لِقَائِهِ بِذَاتِهِ كَمَا شَرَحَ الْفَقْهُ الْاَكْبَرُ لِمَلَا عَلِي
 الْقَارِي اَنْتَهَى اِى اَنَّ كَلَامَ اللهِ تَعَالَى الَّذِي يَرْجِعُ اِلَى مَا

و ای دفع الفزع عن
 قلوبهم بالتفريع
 بهم گردانیدن بصله عن
 صراح ۱۲ -

بلی کلام تمام حدیث حضرت علی
 ابن موسی است اِذَا نَسَّكَ اللهُ تَعَالَى

نَزَّحِهِ اِذَا نَسَّكَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ الدُّنْيَا صَلَٰصَلَةً كَجِبْرِ السِّلْسِلَةِ
 عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ فَرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ
 مَاذَا قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ الْحَقُّ بَعْنِي زَمُودَ رَسُولِ خُدَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چوں کلام کند خُدای
 بشنوند اهل آسمان دنیا صلصله یعنی آوازی مثل کشیدن زنجیر از کوه صفا و همچنین میباشند تا آنکه جبریل
 نبردشان بیاید پس هرگاه که جبریل بیاید نبردشان دفع کرده شود پس از دل شان گویند ای جبریل چیست که این
 گفت پروردگار من پس گوید الحق یعنی حق است که میگوید پس همه میسکند و میخوانند الحق الحق یعنی حق
 حق است این حق است - اینجا فرع عن قلوبهم یعنی دفع الفزع عنهم است از آنکه فزع
 از تفزع یعنی بے بیم گردانیدن آمد بصله عن که در صراح است پس حاصل آنکه بیم از دل شان دور کرده شود
 و نه پس چگونه احاطه کند حادث قدیم را و چگونه میتواند که نفی شود و بعضی بعض شود و قلیل و کثیر یعنی کم و بیش
 شود قدیم و آنچه او که کلام کرده شدید و بر وصف خود است از روی حدوث و قدیم -

توافق کلام جمالی از عبارات فق
 بقول صاحب معتبر و رازی
 آنکه کلام بر جمع الی قاصد
 من قد مر به الخ

اینکه گفته شد توافق می شود بقول صاحب معتبر و رازی که در مطالب عالی است که باز
 کلام او که باز گردد سوئے آنچه که او را حادث میکند از قدرت خود و ارادت خود
 البتة قائم بذات او است چنانچه در شرح فقه الکبیر است که برائے ملا علی قاری
 است - انتہی - یعنی هر آنکه کلام خدا سئے بر اثر انجمن که باز گردد سوئے چنانچه

تذکره کیفیت مہیة اللہ تعالیٰ و قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلي علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی
الہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین مرا عکما انما اللہ الہ و احد
موجود خالص شئی ای ما هو مضمداق لما فی علم منقذ ما منہ
صریح وجودہ القدیم کما هو باسمائے و صفاتہ بغير عرضیتہ
و جوہریتہ و تقییدہ بزمان و مکان و اتحادہ و حلولہ
بغیرہ و لم یکن معہ شئی غیرہ فخلق و لم یکن محل الخلق فی بعضہ
محل لبعضہ من حیثیتہ تشخصہما الزائد علی تشخص ماہیتہ
شئی لا من حیثیتہ تشخص ماہیتہ اذ هو سریع فناء ہم

ترجمہ این ذکر بیان مہیت و قربت و احاطت او تعالیٰ است بخلق او تعالیٰ یعنی
ہمہری و نزدیک و فراز گرفتن او تعالیٰ است بخلق خود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلي علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ و
اتباعہ اجمعین ہر آنکہ جز این نیست کہ اللہ کہ معبود واحد است کہ فرمود انما اللہ الہ و احد
الایہ در سورہ شمس و کون است دوم - او موجود خالص است یعنی آنکہ او مصلوق است یعنی آنچہ کہ مقدر
بر دست برای آنچه کہ در علم است و این مصلوق مقدم است از آنچہ کہ در علم است پس این ذات و احد کہ مقدر
مقدم است پیش از آنکہ او در علم او است موجود و خالص بود در ضروری است - بوجہ قدیم خود ہمچنانکہ او باسما
خود است و صفات خود است بغير عرض بودن او و جوہر بودن او و قید شدن او بزمان و مکان و اتحاد او و حلول او
بغير او یعنی نہ او عرض شود نہ جوہر نہ بزمان و مکان قید شود نہ از غیر خود مستی باشد نہ در حلول کند و فناء
و نہ با او چیزی غیر او باشد کہ وصف خلق است کہ خلق شود - و نہ او برای خلق محل باشد چنانکہ در خلق بعضی بعضی
محل است از حیثیت تشخص ہر دو - و این تشخص زائد است بر تشخص ماہیت ہر دو نہ این محل بعضی است بعضی از ازل خلق
از حیثیت تشخص ماہیت ہر دو از آنکہ تشخص ماہیت سریع الفناء است یعنی فنائی او یا ماہیت خود خدیان سکتہ است
کہ مہلت محل گرفتن و شدن نمی یابد

تذکرہ کیفیت مہیة اللہ تعالیٰ و
قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

ہر آنکہ خدای واحد موجود خالص
است بوجہ قدیم خود ہر باسما
و صفات خود یعنی مصلوق
مقدم است برای آنچه کہ در علم
است

نہ او عرض شود نہ جوہر نہ
بزمان و مکان قید شود نہ
از غیر خود مستی باشد نہ در
حلول کند و فناء

تذکرہ کیفیت مہیة اللہ تعالیٰ و
قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

بیان آنکہ خدای واحد موجود خالص
بوجہ قدیم خود است ہمچنانکہ
و صفات خود است یعنی آنچہ کہ
مقدم است از آنچہ کہ در علم
است

بیان آنکہ او عرض شود نہ جوہر نہ
بزمان و مکان قید شود نہ از
غیر خود مستی باشد نہ در حلول
کند و فناء و نہ با او چیزی
غیر او باشد کہ وصف خلق است
کہ خلق شود و نہ او برای خلق
محل باشد چنانکہ در خلق بعضی
بعضی محل است از حیثیت تشخص
ہر دو و این تشخص زائد است بر
تشخص ماہیت ہر دو نہ این محل
بعضی است بعضی از ازل خلق از
حیثیت تشخص ماہیت ہر دو از
آنکہ تشخص ماہیت سریع الفناء
است یعنی فنائی او یا ماہیت
خود خدیان سکتہ است کہ مہلت
محل گرفتن و شدن نمی یابد

۱۰۰

لا اله الا الله محمد بن عبد الله

پیراہ جگر باج، ستر بریم، ازلہ قیم سے ایسے خوش و تندرست کہ ہر جا

۱۰۸

پستہ جتمہ راہ کہ بہ استبداد شمشیر استبداد - پیرا سر آہ پیروز و مجاہد

وہ کہتے ہیں کہ، اگرچہ ان کے ہاتھ پر ایتھرا ہے اور وہ چاہتا ہے کہ اس کی

و اما در خصوص این که آیا این کتاب در این زمانه که ما در آن هستیم

১৯৩০ সালের ১২ই জানুয়ারি তারিখে
 ১৯৩০ সালের ১২ই জানুয়ারি তারিখে

سے متعلقہ ایک اور سہ ماہی کے نام بھی لکھے ہیں

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحجة والبرهان على كل من كفر بالله ورسوله

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنَّهٗ هَدَانَا

سورة الاحقاف

١٠

...
...

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

[illegible]

செய்து கொடுத்திருக்கிறார்.

١٠٠

... ۱۵۱۱ ...

[illegible][illegible]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

۱۰۸ / ۲ / ۳ / ۴ / ۵ / ۶ / ۷ / ۸ / ۹ / ۱۰ / ۱۱ / ۱۲ / ۱۳ / ۱۴ / ۱۵ / ۱۶ / ۱۷ / ۱۸ / ۱۹ / ۲۰ / ۲۱ / ۲۲ / ۲۳ / ۲۴ / ۲۵ / ۲۶ / ۲۷ / ۲۸ / ۲۹ / ۳۰ / ۳۱ / ۳۲ / ۳۳ / ۳۴ / ۳۵ / ۳۶ / ۳۷ / ۳۸ / ۳۹ / ۴۰ / ۴۱ / ۴۲ / ۴۳ / ۴۴ / ۴۵ / ۴۶ / ۴۷ / ۴۸ / ۴۹ / ۵۰ / ۵۱ / ۵۲ / ۵۳ / ۵۴ / ۵۵ / ۵۶ / ۵۷ / ۵۸ / ۵۹ / ۶۰ / ۶۱ / ۶۲ / ۶۳ / ۶۴ / ۶۵ / ۶۶ / ۶۷ / ۶۸ / ۶۹ / ۷۰ / ۷۱ / ۷۲ / ۷۳ / ۷۴ / ۷۵ / ۷۶ / ۷۷ / ۷۸ / ۷۹ / ۸۰ / ۸۱ / ۸۲ / ۸۳ / ۸۴ / ۸۵ / ۸۶ / ۸۷ / ۸۸ / ۸۹ / ۹۰ / ۹۱ / ۹۲ / ۹۳ / ۹۴ / ۹۵ / ۹۶ / ۹۷ / ۹۸ / ۹۹ / ۱۰۰

الحق سبحانه وتعالى

[illegible]

١٢١

70 1 1 4 6 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

۲۷

بیان قصوں قرآن
دالریاں -

১৭৭৭
১৭৭৮
১৭৭৯


५३

45

جملہ خوشی و غم

مجلس شورای اسلامی

619



॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

2-4-2

كما قال سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْإِيه وَاللَّهُ مَعَكُمْ أَيَّمَا
كُنْتُمْ الْإِيه وَإِنِّي قَرِيبٌ إِلَى الْإِيه وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ اللَّهِ يَكُنْ لَهُ
مِيقَاتُ الْإِيه وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْإِيه وَمَعَ قُلُوبِهِ
أَسْتَوَاهُ تَعَالَى شَأْنُهُ عَلَى الْعَرْشِ بِحَالِهِ كَمَا هُوَ عِنْدَ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَى مَذْهَبِ أَمَامِنَا الْأَعْظَمُ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَأَمَّا
فِرَاقُ مَخَالِفَةِ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ قَائِلَةٍ بِمَعْنِيَةٍ وَقَرِيبَةٍ
وَأَحَاطَةٍ كُلِّهَا وَصِفِيَّةٍ بِنَبِيِّ ذَاتِيَّةٍ بِحُجُجٍ عَقْلِيَّةٍ
بِلُزُومِ الْجَهْتَيْنِ فِي الذَّاتِيَّةِ وَلَيْسَ قَرَارُهَا بِمَقَابِلَةِ النُّصُوصِ
الْقُرْآنِيَّةِ وَيُرَدُّ عَلَيْهِمْ فِي الْوَصْفِيَّةِ مَا حُجِّجُوا بِهِ شَيْءٌ أَيْ
لُزُومِ الْجَهْتَيْنِ

فتر حصه چنانچه فرمود سبحانه ان الله مع الصّادقین الایه در سوره بقره رکوع نوزدهم یعنی بر این
برتر ماست که در کمال است یعنی بر ایشان است و بایشان معنی است الخ - و الله معکم ایدینا کنت
الایه یعنی و خدای برتر پادشاه است بر چاکشاهان و الایه در سوره بقره رکوع بیست و
یعنی و بر آئینه من نزدیک الخ - و نحن اقرب الیک الایه در سوره ق رکوع دوم یعنی ما نزدیک تریم به
او الخ - و ان الله بكل شیء عیون الایه یعنی بر آئینه خدای برتر هر شیء را زبیر کرده است الخ - و ان الله
قد احاط بكل شیء علما الایه در سوره طلاق رکوع دوم یعنی بر آئینه خدای برتر هر شیء را از روی علم فراز
گرفته است الخ و باوصف این استوائی او تعالی باشد یعنی قدر که فتن و ظواهر شدن او که برتر است شان او بر عرش
بحال خود است همچنانکه او در خدای برتر است بر همه مام اعظم است حجت کند او را خدای برتر و جز این نیست که قدر
که مخالف بلای این است و عجا که اندر جمیع و قربت و احاطت که اینها همه از روی وصفیه اندر بعضی ذاتیه یعنی
که خدای برتر بخلق بعضی و قرب و محیط یا و صاف است نه بذات محتملای عقلیه بسبب لازم شدن چنین در ذاتیه
گویند که در صورت محبت و قربت و احاطت بذات در ذات و وجهت لازم شوند حال آنکه پس دلائل عقلیه را بمقابل
نصوص قرآنی قرار نیست که رد کرده شود در آمان در وصفیه آنچه آنان با وجت گرفته اند و در وجهت یعنی آنچه آنان
در صورت ذاتیه در صفات با در وجهت حجت گرفته پس این همه جهت های عقلیه شان همچنان در صورت و وصفیه
بر آنان رد کرده شوند یا بنظر که در صورت و وصفیه هم لازم چنین آید و قاعده که آنان از وجت گرفته اند هم
بر آنان حجت شود پس ناچار محبت و قربت و احاطت ذاتیه رجوع کنند یا قاعده شان باطل گردد

و آهنگ ای او فغانی بر برونش بر آید
کز تر او در ست و کسب نور سبب آدم ^{علیه السلام}
است احسانه الله علیه و آله

استغفری بر سرش او تعالیٰ بهمان است که
فرزاد است که در نسیب امام مظهر است

وَالظُّرْفُ مُقَدَّمٌ عَلَى الْمَظْرُوفِ قَانظُرْ مَاذَا تَرَى فِي الظَّرْفَيْنِ
وَكُنْ فِيهَا يُرَدُّ عَلَى الْمُخَالَفَيْنِ الَّذِي حُجُّوْا بِهِ مِمَّا مِنْ ضَمَنِ هَذَا
فَالْمَعِيَّةُ وَالْقَرَبَةُ وَالْإِحَاطَةُ بِتَجَاوُزَيْنِ مَرْتَبَتَيْنِ لِاجْتِهَادِ
لَفْظِي الْمَكَانَيْنِ وَمَا تَرَى مِنْ مَكَانٍ لَكَائِنْ وَهُوَ بِنِسْبَةٍ بَيْنَهُمَا
لَا بِنِسْبَةٍ بَيْنَ الْمَكُونِ وَالْكَائِنْ لَا يَنَالُ فِي لَفْظِي الْمَكَانَيْنِ
عَلَى الْأَصْلِ الْمَذْكُورِ فَهُوَ سَبْحَانَهُ لَيْسَ بِدَاخِلٍ فِي
شَيْءٍ غَيْرِهِ وَلَا بِخَارِجٍ مِنْهُ وَلَا بِحَالٍ فِيهِ وَلَكِنَّهُ
سَبْحَانَهُ مَعِيٌّ وَفَرِيبٌ وَحَيْطٌ كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ - فَاعْلَمْ أَنَّهَا
الْمَعِيَّةُ وَالْقَرَبَةُ وَالْإِحَاطَةُ عَلَى نَوْعَيْنِ مِنْ مَرْتَبَةٍ قَدِيمَةٍ فَكَيْفَ
كُلُّهَا مَجْهُولٌ وَعَامَّةٌ لِكَشْيٍّ وَمَضْبُوطَةٌ فِي عَقَائِدِ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ

ترجمه و طرف مقدم است بر مظروف پس نظر کن چیست این که بر مبنی در طرفین و لازم شود آنچه که از ضمن است را آنچه که در
آورده میشود بر مخالفین که آنها بدو حجت گرفتند یعنی قول مخالفین که لزوم جهتن حجت آورده اند آنچه که مذکور شده شود و در
هم ازین ضمن لازم شود که مخالفین بر دو حجت گرفتند ۱- پس این معیت و قربت و احاطت
بجایز است در میان دو مرتبه یعنی حقیقه و فعلیه در دو جهت بسبب لفظی این هر دو امکان - از آنکه در چنین
مکون و کائن هر دو امکان لازم آید و تقدیم ظرف بر مظروف شود پس پس که در طرفین چه پیش آید و آنچه
بجز از لزوم چنین لفظی از هر دو امکان تسلیم شود - و آنچه تومی بینی از مکان که برای کائن است حال نیست که
بسنبت است در میان هر دو یعنی در میان مکان و کائن - پس نسبت است در میان مکون و کائن که
این بر اصل مذکور منافی نیست هر دو امکان را - از آنکه این همه اوصاف تجاواز اند بین مرتبتین لهذا
این تجاواز رتبی است نه محلی که محل و مکان فقط برای کائن است پس نسبت جهت در مکان و
کائن است نه در مکون و کائن لهذا این تجاواز رتبی بر اصل مذکور لفظی هر دو مکان را منافی نیامد
که با هم یکی را دیگری لفظی گفته پس اوجانه در چیزی غیر خود داخل نیست - و نه از خارج است - و نه در
حال است یعنی حلول گفته - ولیکن اوجانه معی و فریب و محیط است چنانچه او مذکور آمده +
پس بدانکه جز این نیست که معیت و قربت و احاطت بر دو نوع است یکی از مرتبه قدیمه است که کیفیت
تمام آن مرتبه مجهول است و برای هر شی این نوع عام است و در عقاید اهل سنت و جماعت مضبوط است
یعنی مسئله این مرتبه در عقاید اهل سنت و جماعت ضبط کرده شده است +

اصول احکامات تجاوازی
نسبت جهتن نسبتی است

و مکان برای کائن است
که در میان مکان و کائن
در میان مکون و کائن
و اوجانه داخل در چیزی
غیر او و خارج از او و نه در
حلول گفته است و کائن معی
و فریب و محیط است که مذکور
آمده

این
بجای اوصاف تجاوازی
در میان دو مرتبه حقیقه و فعلیه
در دو جهت بسبب لفظی
نکته این بر دو امکان

نسبت جهت در مکان و کائن
نه در مکون و کائن
و اوجانه داخل در چیزی
غیر او و خارج از او و نه در
حلول گفته است و کائن معی
و فریب و محیط است چنانچه او مذکور آمده +
پس بدانکه جز این نیست که معیت و قربت و احاطت بر دو نوع است یکی از مرتبه قدیمه است که کیفیت
تمام آن مرتبه مجهول است و برای هر شی این نوع عام است و در عقاید اهل سنت و جماعت مضبوط است
یعنی مسئله این مرتبه در عقاید اهل سنت و جماعت ضبط کرده شده است +

[illegible]

و دیگر از همه جا میر که بنفشه معلوم
و خاص است برای نخی و دلی و این
خصوصیت در عرقا که بنفشه نیا داده شده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ذِكْرُ كَيْفِيَّةِ مَنَعَ تَعْبِيرِ الصَّوْمِيِّ مِنَ ذَاتِ اللَّهِ سُجَّانَ وَالصَّوْمِ

مِنْ خَلْقِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خمد الله ونستعينه ونضلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى
 آله واصحابه واتباعه اجمعين + انما الماهية التي يظهر منها
 عارضٌ تُعبرُ بهيؤلى والعارضُ بصورتٍ في مُحاورَةٍ قومٍ لا في
 الشريعة الشريفة فاني اُصرِّحُ اى ان كان العارضُ زائداً على
 الماهية بقيامِ حقيقي بها اصلاً المنشأينها له وهو صفةٌ ذاتيةٌ
 فليس محادثٌ منها وان كان زائداً على الصفة الذاتية بقيامِ حقيقي
 بها اصلاً المنشأينها له فيها الماهية عرضاً بواسطة الصفة الذاتية

این ذکر در بیان آنکه تغییر بی‌ولی از ذات خدا می‌سبب آنکه تغییر صورت از خلق او
بسم الله الرحمن الرحیم

محمد الله ونسخت عینه و نصی علی رسولہ محمد و نستشفقہ و علی الرواحیہ
 و اتباعہ اجمعین نہ جز این نیست کہ ماہیتی آنکہ از و عارض ظاہری شود بہ میوکی التیر کہ در شود
 و عارض بصورت در محاورہ قومی نہ در شریعت شریفہ - پس من تصور میکنم - یعنی اگر این عارض
 زائد است بر اہمیت بقیام حقیقی بآن ماہیت کہ اصل است برای عارض بسبب مشتائیت خود
 یعنی ماہیت عارض زائد مشاء واقع شدہ کہ از و نشو یعنی بالیدگی عارض است - پس این عارض
 صفت ذاتیہ است و این از اہمیت حادث نیست - و اگر این عارض زائد است بر صفت ذاتیہ
 بقیام حقیقی بآن صفت کہ اصل است برای این عارض بسبب مشتائیت خود یعنی این عارض
 صفت ذاتیہ مشاء آمدہ کہ از و نشو و بالیدگی این عارض است - پس این عارض باہمیت بطور
 عارض است بواسطہ صفت ذاتیہ

١٢
ذکر کیفیت منع تغییر الیهولی
من ذات الیه سببانه والحدیث
من خلقه +

تجربہ کی صورت باصطلاح

نقص طرح ظاهر این آنچه زائد بر است
است بقیام حقیقی صفت ذاتیه
است و آنچه زائد است بر صفة
ذاتیه بقیام حقیقی این عرض است
است بر وسط صفة ذاتیه
مع امثال

بیان کیفیت این تقسیم بندی از اوقات و
مکان و صورت از خلق او
چنانچه در این کتاب
و در این مجلدات
ملاحظه شود
آنکه از این بابیه بقیه
نقشه ذابیه است که از این بابیه
مستخرج است

بیان آنکه عارض زائد بر صنفه ذاتیه نفسیه
حقیقی عرض نیست بلکه عارضه ذاتیه
ای هر دو حادث است مع اشغال

و نور محمد مخصوص بذاته صلعم مخلوق من عدم منتزع من
 تضمن موجودات قدیمه شماینها بقیام مجازی بها و غیره
 صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجودات صلعم
 شماینها بقیام مجازی بها او من تضمن مسلوبات صلعم
 بقیام مجازی ملتزم بوجوداته صلعم **ش** كما تعرف
 فی ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم من نور الله سبحانه و
 الخلق كله من نوره صلعم **هـ** فلا يوافق تغيير الهيولى
 من موجودات قدیمه والصورة من نور محمد صلعم ومن غیره صلعم
ش لقيامها المجازی وان الصورة بقیام حقیقی **هـ** لا فی حد ذات
 صلعم وعوارضها بقیام حقیقی بها وهكذا فی غیره صلعم فالهیولی
 مع صورته احادته مخلوقة **فان لا یسکم فانک** من
مراتب الخلق الثابتة **هـ** النصفية بقوله **سبحات**

نور او صلعم مخصوص بذات
 مخلوق است از عدم که منتزع
 از تضمن موجودات قدیمه
 بقیام مجازی بطور شبه
 و غیره او صلعم مجزئ از
 از تضمن موجودات یا از
 تضمن مسلوبات ملتزم بوجودات

تغیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت
 و غیره او صلعم موافقت کند که در
 ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام
 حقیقی در هر دو

و صورت مذکور هیولی مع صورته
 مخلوق است و نه انکار آید از مرتبه
 خلق که بدلائل عقلیه و عقلیه ثابت
 است که درین مذکور آمده یا از عدم مسلوبات
 آید برای هیولی قدیمه که این باطل است

نور محمد صلعم از نور محمد صلعم علیه و علی السلام که مخصوص است بذات او صلعم و صلعم مخلوق از نور
 که منتزع از تضمن موجودات قدیمه بطور شبه است از آن موجودات و درین استخراج تضمنی او را بوجودات
 قیام مجازی است. و غیره او صلعم علیه و علی السلام که هم مخلوق است از عدم منتزع از تضمن موجودات او صلعم است
 بطور شبه ازین موجودات و درین استخراج تضمنی هم او را باین موجودات او صلعم قیام مجازی است یا عوارض
 صلی الله علیه و سلم که مخلوق از عدم است منتزع از تضمن مسلوبات او صلعم است بقیام مجازی که بوجودات
 او صلعم این مسلوبات ملتزم آمده یعنی بذات التزام یافته بسبب خروج و خلق از عدم که او را مسلوبات از
 چنانچه شناسایی این باور ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم علیه و علی السلام که از نور الله سبحانه و
 همه مخلوق خدای سبحان از نور او است صلی الله علیه و سلم پس موافق نشود تغییر هیولی از موجودات قدیمه
 بغير صورت از نور محمد صلعم علیه و سلم و از غیر او صلعم علیه و سلم بسبب قیام نیکو درین هر دو مجازی است و باینکه
 هر دو صورت را برای هیولی قیام حقیقی است. که این تغیر موافق شود در حد ذات او صلعم علیه و سلم و عوارض او
 ذات بسبب قیام حقیقی عوارض بذات. و مجزئ او صلعم و در تغییر هیولی مع صورته خود حادث مخلوق
 و اگر اینکه گفته شده تسلیم کرده شود پس این انکار است از مرتبه خلق که ثابت است با لای تغییر هیولی از عدم و عوارض
 و اگر اول

نور او صلعم که مخصوص بذات است
 مخلوق است از عدم که منتزع از
 موجودات قدیمه که منتزع از
 بطور شبه است
 و غیره او صلعم
 صلعم مجزئ از عدم است که از تضمن
 موجودات او صلعم یا از تضمن مسلوبات
 ملتزم بوجودات او است و از عدم است
 مخلوق از عدم است
 تغیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور
 صلعم و غیره او موافق آید از مرتبه
 او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی
 و صورت مذکور که این باطل است
 که تغییر هیولی و صورت از ذات او صلعم
 او صلعم هر دو حادث مخلوق از نور
 انکار آید از مرتبه خلق که او را لای عقلیه و عقلیه ثابت است که مذکور
 آمده یا از عدم مسلوبات آید برای هیولی قدیمه که این باطل است

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا ہے

[illegible]

1992*

[illegible]

واجتماع نقیضین فی هیولی بصور متضاده منشأینا لها وهو غیر
معقول وآن قبل للتخذیر من انکار مرتبة الخلق
الثابتة لزوم مسلووبات هیولی قديمة بصور من مسلووبات واجتماع
نقیضین فی هیولی بصور متضاده هو صورت بقیام مجازی بهیولی قديمة
مع خلاف باصلهما فلا لزوم المسلووبات لكن ادعاء وحدت وجود هیولی
قديمة مع صورتها یفی وجود دونهما باطل اذا ماهیة التي بقیام مجازی
قائمة بنفسها فی معناها مع عوارضها فلیست بعارضة لها بقیام حقیقی
فلیست بصورة لها والله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم **والله**
صلی و سلم علی محمد بنی الرحمة و علی جماله کما تحبه و ترضاه و شفیعنا و ترجمناه

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در
بصورت متضاده پیش آید که این هم
معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورت او بقیام مجازی
بالقی وجود غیر این باطل است

باهیت باهیتی بطور عرض عارض
نه شود پس او را صورت نشود

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین
در هیولی بصورت متضاده پیش آید
که این هم معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه
مع صورت او بقیام مجازی بالقی
وجود غیر این باطل است +

باهیت باهیتی بطور عرض عارض نشود
و نه باهیت بعرض نام نهاده شود و نه
بر دو بقیام مجازی باشد پس نه
ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی
عارض است پس صورت برای هیولی
چگونه است +

ترجمه در صورت عدم تسلیم بر دو مرتبه حادث مخلوق اجتماع نقیضین شود پس
سبب صورتهای متضاده بنا بر منشأ هیولی برای صور یعنی هیولی صورت را در صورت
قیام حقیقی متضاد واقع شود که از پیش و بالبدیه صورتهای اصل آید که اینها عارض زمانند بر قیام
حقیقی پس سبب صورتهای متضاده در هیولی بقیام حقیقی که صدق در گذر آید اجتماع
نقیضین پیش آید - و این هم معقول نیست - اگر بنا بر تخذیر از انکار مرتبه خلق ثابت - و لزوم مسلووبات
برای هیولی بصور از مسلووبات - و اجتماع نقیضین در هیولی بصور متضاده گفته شود که
صورت حادث را بهیولی قدیمه قیام مجازی است با وصف خلاف باصل هر دو گفته آمد
نسبت اصل هر دو و قیام هر دو را ابتدای این ذکر - پس در صورت لزوم مسلووبات نیست لیکن
ادعای وحدت وجود یعنی این دعوی کردن که وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت او است
بالقی وجود سواهی این هر دو یعنی سواهی هر دو مذکور - از وجود لقی کرده شود این دعوی وحدت
وجود باطل است از آنکه باهیتی که آن بقیام مجازی است قائم بنفس خود است و معنای خود مع
عوارض خود - نه اینکه این باهیت باهیتی بطور عرض عارض نشود و باهیت با عرض نام نهاده
نمود در عرض و باهیت قیام مجازی باشد حال آنکه در بر هر دو قیام حقیقی باید پس این باهیت عارض نیست
برای ماهیت بقیام یعنی پس نیست صورت برای هیولی و الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم یعنی
مذای برتر نماید هر کسی را که میخواهد سوی راه راست و درست - **اللهم صل و سلم علی محمد بنی الرحمة**
و علی جماله کما تحبه و ترضاه و شفیعنا و ترجمناه

فأصطلاح فی معناهما شرعاً بشی ای هما من الله سبحانه الی خلقه ^{صفت} علی معناهما لغتاً فالرسالة والنبوة مرکزیة تغیین منشأ افادت منزعایه بقیا هما الحقیقی والمجازی به فیتس علیهما **ش** ای علی الرسالة والنبوة ^{صفت} حقیقتیهما دلالة بهما الیهما بظلیتیهما منها -

فهما عامتان بعمومیهما لما تحت مرکزیتیهما من موجودات ومسلوبات ومخصوصاتان بخصوصیتیهما بالانسان والجن عما تحت مرکزیتیهما بحکمته تعالی وآنریتان فی لغتیهما فی علمه سبحانه ووجودیهما فی ازل حادث **و** ان لم تکنوا معلومتین فکان الرسول مجهولاً فكیف فی الميثاق مسؤللاً

معنی اصطلاحی هر دو است حاصلش +

بیان وقوع مرکزیت و تعینات این هر دو

ترجمه پس اصطلاح در معنای آل هر دو از روی شرع که هر دو از خدای سبحان است سوی خلق برآ معنای آل هر دو است از روی لغت یعنی معنی اصطلاحی آل هر دو در شرع بنا بر معنی لغوی آل هر دو است و آل در شرع بر بنای معنی لغوی رسالت و نبوت تعریف یعنی پیش از آن و بر حقین رسول و نبی است بنفس و صف خود از خدای سبحان سوی خلق او پس این ارسال و فرستادن ذات رسول بنا بر اطلاق و اخبار او صحت می آید پس این رسالت و نبوت مرکز تعینی واقع شده که آن لغتین مترعات خود را منشأ افادت است بسبب قیام حقیقی و مجازی آل مترعات بآن لغتین - پس حقیقت رسالت و نبوت برین هر دو قیاس کن از روی دلالتی که باین هر دو سوی حقیقت است بسبب ظلیت هر دو از حقیقت یعنی حقیقت رسالت و نبوت بسبب ظن بودن مایه هر دو از حقیقت قیاس باید کرد از روی دلالتی که باین هر دو سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت هر دو برین هر دو قیاس باید کرد به مطلب اینکه حقیقت این هر دو برین هر دو قیاس شود باینطور که بسبب ظن بودن این هر دو از حقیقت دلالتی که باین هر دو سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت این هر دو باید فهمید و این هر دو بسبب عموم خود عام اند بر ای تحت مرکزیت هر دو که از موجودات و مسلوبات اند یعنی آنچه که زیر مرکزیت هر دو از موجودات و مسلوبات - و مخصوص اند این هر دو بسبب خصوصیت خود با نس و جن آن آنچه که زیر مرکزیت هر دو است بحکمت او تعالی - و در تعین خود در علم او تعالی هر دو از لی اند و در وجود خود در ازل حادث - و اگر هر دو عموم او تعالی نباشد پس این رسول مجهول شود پس چگونه در ميثاق مسؤل ایستایی پدید شود

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱- چنانچه در این کتاب مذکور است که
۲- و نیز در این کتاب مذکور است که
۳- و نیز در این کتاب مذکور است که
۴- و نیز در این کتاب مذکور است که

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥
 श्रीकृष्णाय नमः ॥
 श्रीगुरुभ्यो नमः ॥

استزاعاً منها هرگز تخریب استزاعاً و صفای موصوفه لا احتیاجاً
 لوجوده متساویاً بذات فی استقامت اذ لا استجماعه کذات -
 حتی کل واحد منها تعین اولاً لا نشاء منشاء اولی عزیم و ثانی
 لغیره نشاء ای تعین ثانی لا نشاء منشاء لغیر اولی عزیم
 علی تعدد صفات اکل فی تعین ذات لعدم تعددها نشاء
 لیس التعین الثانی فی تعین ذات لعدم تعدد ذات
 حقیقه نشاء الحقیقه بمعنی علوه معلول علی مبدائیته
 و ابراهیمیة التي تضطر عن تعین صفات حقیقه لمبدائیته
 تعینہ عم نشاء لمبدائیة تعین صفات حقیقه تعین ابراهیم
 و فی اولیة منشاء بنیوت استقلالاً نشاء ای علی استقامت
 وجود صفات حقیقه استقلالاً و اصلاً نشاء

مطلب فی تعین الرسالة والذ
 والولایت و منشاء اولی عزیم
 و لغیره و بنیوت حقیقه ابراهیم
 و موسوی و غیبی و آدیمی
 و محمدی علیهم الصلوٰۃ و السلام

ترجمہ تین صفت تیز بہیم است کہ انتر انش از روی وصف است برای موصوف خود این
 استزاع بنا بر احتیاج است برای وجود خود بلکہ این وصف در استقامت خود بذات با ہم مساوی نشود
 بنا بر استجماع خود بچود ذات یعنی چونکہ در این وصف استجماع جمیع صفات بچود ذات است بنا بر این استجماع این
 وصف با ذات خود با ہم مساویات دارد اگر چہ این وصف ہم برای موصوف است با این استجماع - پس در
 بر یکی از اینها تعین اول است برای انشا کہ او منشاء اولو العزمی است و تعین ثانی برای غیر اولو العزم
 است کہ او منشاء غیر اولو العزم انشا یا بدینا بر بقدر صفات و گرد تعین ذات بسبب عدم تعدد ذات
 یعنی در تعین ذات بچود تعین صفات تعین ثانی نیست از انکہ در ذات بچود صفات تعدد نباشد و حقیقت
 بنا بر مبدائیہ خود یعنی بنا بر محل آغاز و انشا شدن خود بمعنی علو معلول است - پس حقیقت برای
 کہ در تعین صفات حقیقه اصطلاح کرده شود بنا بر مبدائیہ تعین شان است یعنی ابراهیم علیہ السلام
 را یعنی تعین صفات حقیقه مبدیہ است تعین ابراهیم علیہ السلام را بنا بر این حقیقت ابراهیمی از تعین
 صفات حقیقه اصطلاح کرده می شود - پس حقیقت ابراهیمی در اولیت بطور استقلال در اصل منشاء بنیوت
 است ہمہ انکہ استقامت وجود صفات حقیقه از روی استقلال است در اولیت یعنی وجود این صفات با ذات بسبب
 تعدد ذات بر صفات بطور استقلال در اولیت قرار گرفته بچود حقیقت ابراهیمی کہ مبدائیہ استزاع تعین او
 این صفات آثره در اولیت منشاء بنیوت را بطور استقلال در اصل آثره برای چہ کہ او اصل نیست

صفات حقیقه

بیان منشاء اولو العزمی و غیر اولو
 العزمی تعین سالت و بنیوت و اولیت

بیان حقیقت ابراهیمی و اولیت
 منشاء بنیوت و اصل منشاء او

[illegible]

١٤٢
وَقَدْ كُنْتُ يَتَذَكَّرُ بِهَا
وَقَدْ كُنْتُ يَتَذَكَّرُ بِهَا

و حقیقه محمدیه التي تصطلح عن تعین ذات لمبدئیته
 تعینته صلعم فی اولیة منشأ رسالته استقلالاً اصلاً
 تضمن منشئ نبوت باعذاریهما من حیث قیامهما به *
 فاستکملت محبوبة محمدیه باستجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتین المذكورتین بالاصالة من متعلق استجماع
 ومعناها ان ليس احتیاج فی استجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتین المذكورتین الى الغير فقی استقرار استكمال
 المحبوبة اصالتاً بل الغير یحتاج فی استقراره الى الحقیقة
 المحمدیه حقیقتاً من وجه قیامه بها صدق قوله
 صلعم انا اول الاولین و انا اخر الاخرین الحديث
 فالاولیة علی الوجود والاخریة علی الظهور

مطلب اشکال محبوبة محمدیه
 باستجماع بالاصالت هر دو
 حقیقت مذکوره مستقل
 و هر دو منسخرات *

تفسیر حدیث شریف انا اول
 الاولین و انا اخر الاخرین

بأن حقیقت محمدیه و اولیة
 و سبب و منشأ او
 بان اشکال محبوبة محمدیه استجماع
 او حقیقت مذکوره مستقل و -
 او منسخرات بالاصالت *

تفسیر حدیث شریف انا
 الاولین و انا اخر

ترجمه و حقیقت محمدیه آنکه مصطلح است از تعین ذات بنابر سببیت اولعین او صلعم رادر
 اولیت منشأ رسالت است بطور استقلال و اصل که این منشأ رسالت منضم شده است هر دو منشأ رسالت
 را که حقیقت ابراهیمی و موسوی است باعتبار هر دو منشأ آن از حیثیت قیام این هر دو که آن است - که
 کیفیتش در سبب تعین حقیقت هر دو منشأ که تعین صفات حقیقیه و شانیه اند در حقیقت ابراهیمی
 و موسوی مع تقاربی با همی و حیثیت قیام هر دو با ذات مذکور آمد بفکر و تامل در اینجا نظر کن بخواب
 خدا اینهمه مطالب در بیانی * پس محبوبة محمدیه سبب استجماع هر دو حقیقت مذکوره که هر دو مستقل و هر دو
 منسخره هستند که منسخر بالاصالت آمدند استكمال یافت و تمام کردن خواستند و مراد آنکه در استجماع یعنی در
 آوردن هر دو حقیقت مستقل و هر دو منسخرات مذکوره بر آئینه حقیقت محمدیه را موسوی غیر احتیاج نیست
 پس در استقرار اشکال محبوبة این حقیقت محمدیه از روی افضالت است بلکه این غیر در استقرار خود موسوی
 حقیقت محمدیه حقیقتاً منسخره شود از وجه قیام خود بحقیقت محمدیه - پس صادق آمد قول او صلعم انا
 اول الاولین و انا اخر الاخرین الحديث - یعنی من اول همه اولان هستم من اخر اخران
 نا آخر حدیث - و این اولیت بنا بر وجود است و این آخریت بنا بر ظهور *

100

بسم الله الرحمن الرحيم

و انچه که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

[illegible]

يا ايها الذين آمنوا انزلوا من فوقكم
 ما انزلنا من فوقكم من آية من ربكم
 انكم كنتم تكفرون
 يا ايها الذين آمنوا انزلوا من فوقكم
 ما انزلنا من فوقكم من آية من ربكم
 انكم كنتم تكفرون
 يا ايها الذين آمنوا انزلوا من فوقكم
 ما انزلنا من فوقكم من آية من ربكم
 انكم كنتم تكفرون

بیان آنکه رسالت انحصار است از مجرب و
خوب است از و است و یقیناً و در اثر اعلی

۴
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
الذي جاء به من عند ربه
وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
ما هدانا الله

جایان افق علیه است رسالت از غیریت
و نبوت از ولایت و حد و غیره
ولایت +

حدود لغزیه و سادات و حرمین

فکمل من الرسالة والنبوة والولاية جامعاً اضافة واطاع
 حدوداً منش ای تعریفاً بوصفه ^{منها} فاصلاً منش ای لا
 احتیاج الی الغیر بل غیره یحتاج الیه ^{منها} من نبی ورسول عام
 وعرضاً منش ای هو قیام مجازی مع مرادیتہ فی ضمن النبوة
 احتیاجاً الیہم ^{منها} وشیعاً منش ای الاضافۃ بصفات اللہ
 سبحانہ فی تبع صفات النبی صلعم ^{منها} ولوی * وتقرق نظر
 بان لم یحتاج الی اعتبار الرسالة والنبوة من اعتبار الولاية
 وهو مستخرج لہ لبعض ویان نحتاج فلم یتزل لبعض فلم
 یتجمعا بہما فالاول ناظر بفضیلۃ الولاية من الرسالة والنبوة والثانی
 بفضیلۃ الرسالة والنبوة وان یتزلا فاستجمعہما * قد لیل بذاتہ منش
 ای لیس یحتاج الی غیرہ ^{منها} ہم علی دعوی رسالة الرسول ^{منها} بحسنات
 الذاتية منش ای لست بعض فلا یحتاج الی غیرہ باصالت

ہر یک از رسالت و نبوت و
 ولایت بطور اصل برائی
 و رسول است و بطور عرض
 و تبع برائے ولی *

مطلب قد لیل بذاتہ علیہم
 رسالة الرسول الحق

ترجمہ پس ہر یک از رسالت و نبوت و ولایت از روی انصاف جامع است ہر گز از روی جدو
 اتع یعنی از روی تعریف و وصف خود پس ہرچہ ازینہا بطور اصل است یعنی آنکہ سومی غیر محتاج بنا
 بلکہ غیر سومی او محتاج شود برائی نبی و رسول علیہم الصلوۃ والسلام است و ہرچہ بطور عرض
 است یعنی او کہ قیام مجازی دارد مع مراد شدن خود در ضمن نبی علیہ السلام است بغرض احتیاج رسول
 نبی علیہ السلام و ہرچہ بطور تبع است یعنی موصوف شدنش بصفات حلای سبحانہ و تبع صفات
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم ایں ہر دو یعنی عرضاً و تبعاً برای ولی است ^{منها} رضوان اللہ علیہم اجمعین
 و متفرق و جدا شدہ است نظر اینجا آنکہ سومی اعتبار رسالت و نبوت از اعتبار ولایت عروج نکرد و بلند نشدہ
 او یعنی اعتبار رسالت اعتبار ولایت را مستجمع است برای بعضی کہ آہنگدار گرد آردہ آمدہ و با آنکہ نظر عروج کرد
 و بلند شدنش نزول ذکر و پست شدنش برای بعضی پس ہر دو ہر دو مستجمع نشدند یعنی اعتبار رسالت و ولایت
 با خود ما گرد دنیا مذہب پس اول ناظر بہت بفضیلۃ ولایت از رسالت و نبوت و دوم ناظر بہت بفضیلۃ
 رسالت و نبوت و اگر نزول کرد پس آن گرد آردہ شد ہر دو را پس دلیل کہ ثابت رسول است یعنی آن دلیل کہ محتاج
 سومی غیر اوست ہر دو رسول رسالت و نبوت است آنکہ باصالت اند یعنی آنکہ بہ تبع نہیں
 یعنی دلیل کہ ثابت رسول است ہر دو رسول رسالت آن یکو یہا و خوبیہای از نبی رسول اند
 و بعضی نیستند پس سومی غیر خود محتاج نشوندہ و آنکہ باصالت اند یعنی بر تبع نہیں

چنان کہ در اعتبار رسالت و نبوت و ولایت نظر متفرق اند
 بعضی مستجمع ہر دو رسالت و نبوت و ولایت
 رسالت و نبوت و ولایت ہست اگر از ولایت عروج نکرد آنکہ
 بفضیلت ولایت از رسالت و نبوت آنکہ بعد از عروج نزول کرد از احتیاج
 بفضیلت رسالت و نبوت و اگر نزول کرد ہر دو مستجمع ہست

محمد زبیر علی خان

فَیْمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ شَاءُ فَاشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وَلاَیَةِ
 تَابِعَةٍ تَبِعَهَا **ش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَّ فَاَلَا یَمَانٌ بِمَدَاهَةِ النُّبُوَّتِ وَالْوَلَایَةِ لِعَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوْنًا عَامِرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوَلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرٌ وَتَنْ
 فَاعْلَمُوا اَنَّمَا النَّبِیُّ صِفَةٌ مَّا خَلَقَ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّم
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَصْطَفٰهُ **ش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوقَةٍ هُمْ مُشْتَرِکٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

مطلب از ان نبوت صفت مانده است
 صلح نبی الحجب از ان

حسانات ذات رسول هم دلیل دعوی ولایت و این است
 بنا بر این اوصاف که دلیل دعوی نبوت است و حسانات از آن است
 و این که در روایات آمده است که صحبت است و صحبت از آن است
 و هر که از ادراک کبر و در جا صحبت است *

ترجمه فَمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ شَاءُ فَاشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ
 وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَتَبِعَهُ تَابِعَةٌ تَبِعَهَا **ش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَّ فَاَلَا یَمَانٌ بِمَدَاهَةِ النُّبُوَّتِ وَالْوَلَایَةِ لِعَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوْنًا عَامِرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوَلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرٌ وَتَنْ
 فَاعْلَمُوا اَنَّمَا النَّبِیُّ صِفَةٌ مَّا خَلَقَ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّم
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَصْطَفٰهُ **ش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوقَةٍ هُمْ مُشْتَرِکٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

ویدان که جنس نیست که نبوت صفت مانده است بر ائمه فقیه
 در دو دو سلام خدا بر تر بر نبی مابعد و بر برادران او که از انبیا آمده در حال که این صفت اضافیه است از خدا برتر
 یعنی مخلوق خدا برتر است و بر صفت مشترک و صفتیه است که از موجودات قدیمه و سجده اشراک و صفتی دارند

بحث از این نبوت صفت مانده است
 نبی و عباد او است صلح و این
 بخدای نیست

[illegible][illegible][illegible]

مطلب الولاية التابعة
صفة لا تفرق عن كرامته

وَكَلَّةُ الْوَلَايَةِ التَّابِعَةِ صِفَةٌ مُبَاضِغَةٌ بِإِضَافَةٍ شَيْءٍ مِنَ
اللَّهِ تَعَالَى أَيْ مَخْلُوقَةٌ مُمَشَّرَكَةٌ وَصِفَةٌ لِنَفْسِ الْوَلِيِّ فِي
كَرَامَةٍ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ فَهَذَا الصِّفَةُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ
مَحْفُوظَةً وَالْحِفْظُ غَيْرُ مَنْقَطِعٍ مِنْهَا شَيْءٌ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ
مَقِيَّتًا عَلَى أَنَّهُ شَيْءٌ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ مِمَّنْ حَسَنَةٌ
قَاطِعَةٌ عَنْ غَيْرِهَا شَيْءٌ أَيْ الْحَسَنَةُ هُمْ فَظَنَّا عَلَى أَنَّهُ شَيْءٌ
أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ مَجْهُولَةٌ الْحَقِيقَةُ فِي أَنَّهُ شَيْءٌ أَيْ
الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ مِمَّنْ حَسَنَةٌ أَوْ مِنْ مَشْتَابَةٍ بِهِيَ - فَمَا مِنْ مَشَابَهَةٍ
لَيْسَتْ بَوَلَايَةٍ حَقِيقَةٍ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِصَوَابِهَا لَكِنَّ الْحُكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ
وَالظَّاهِرِ شَيْءٌ فَالْحُكْمُ عَلَى الْعَدَمِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ مَجْهُولٌ
مِمَّا كُنَّا عَلَى تَعْدِيَةِ شَيْءٍ بِمَقَابِلَةِ لَزُومِ صِفَةٍ لَهُ سُبْحَانَهُ
لِغَيْرِهِ تَعَالَى فَتَقِيَهُ جَائِزٌ عَنْ غَيْرِهِ تَعَالَى وَفِي الْجَوَانِبِ جَانِبٌ أَقْلٌ
قَوِيٌّ فَمَا وَجَدَ مِنْ صِفَةٍ حَسَنًا فِي أَيْ وَقْتٍ كَرَامَتُهُ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْغَرِيزُ الْكَرِيمُ

بحث ولايت که صفت نامیده است
ولي ذکر است است

حفظ ولي یقینی و قطعی هر دو
برابر قاطعیت و اشتباه
مشتابه
حقیقت و لا یت
حکم و لا یجوز
بیان حقیقت مجهول و قطعی
تعالی حکایت و در جانب اول قوی
بارسول خود در هیچ وقت
شود که است است از حدی غایب
بارسول خود در هیچ وقت
شود که است است از حدی غایب

ترجمه و تجزیه ولايت تابعه بای نفس ولي صفت مانع باضافت است از حدی برتر یعنی مخلوق و قاهر
شده او است سبحان که مشترک و صفت است یعنی از موجودات قییمه اشترک و صفتی دارد پس این کرامت
که برای ولي است در مقابل غیر خود است پس این صفت ثابت است در ولي اما می که نفس او محفوظ است
و این صفت حفظ از ولايت تابعه یقیناً و ظناً غیر منقطع است یقیناً بر بنای آنکه این ولايت تابعه را بعد از
حسنت است که از غیر خود قاطع و برتر است و ظناً بر بنای آنکه این ولايت تابعه مجهول حقیقت است
یعنی حقیقت این ولايت تابعه مجهول است در آنکه او از حسنت است یا از مشتابه پس آنچه که از مشتابه است
آن حقیقت ولايت نیست و الله اعلم بصوابها یعنی و حدی برتر و انا تر است بصواب او لیکن حکم بر بوی
و ظاهراً است و بر عدم این حکم باطل و بنا بر حقیقت مجهول پس این صفت حفظ بنا بر تعدییه قبل از لزوم
صفتی است برای حق سبحان و تعالی را پس نفیش جایز است از غیر او تعالی و در جواز جانب اول قوی
است پس بجهت یافته شود از صفت او بطوریکه در هیچ وقت با نقض جامع یا رسول خدا بسبب تنصیف
ولي در جهت جامع یا رسول خدا این کرامت است برای ولي از حدی غالب و حسیم

وَالْكَفَرُ شَيْءٌ هُوَ فِي الشَّرْعِ الشَّرِيفِ اسْتِنَارُ الْحَقِّ
وَالنَّكَارَةُ صَرْفٌ مَانِعٌ مُشْتَرِكٌ اسْمِيٌّ بِوُجُودِ مَسْلُوبَاتِ
الْإِثْمِ فَارْغَاعٌ عَنْ مَوْجُودَاتٍ تَضْمِنُ الْكَافِرَ بِإِضَافَةِ شَيْءٍ
مِنْ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى بَخْلَفِهِ هُوَ اسْتِدْرَاجٌ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ
فَهَذَا الْوَصْفُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ مُسْتَدْرِجَةً *

وَالْإِسْتِدْرَاجُ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ مِنْهُ شَيْءٌ أَيْ مِنَ الْكَفَرِ هُمْ يَقِينًا
عَلَى أَنَّهُ مِنْ مَسْلُوبٍ قَاطِعٌ عَنْ غَيْرِهِ فَظَنًّا عَلَى أَنَّهُ مُجْهُولٌ
الْحَقِيقَةُ مِمَّا وَقَعَ فِي الْأَزَلِ شَيْءٌ مِنْ سَجَاةِ الْعِبُودِيَّةِ هُمْ
وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِهَا لَكِنَّ الْحَكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ وَالظَّاهِرِ شَيْءٌ
فَالْحَكْمُ عَلَى الْمَعْدُومِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ مُجْهُولٌ هُمْ فَأَمَّا جِدُّ
مِنْ وَصْفِهِ فِي آيَةٍ وَقَدْ اسْتَدْرَجَ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْغَزِيرِ الْحَكِيمِ
فَالْفَرْقُ عَنِ الْعَجَائِزِ وَالْكَرَامَةِ وَالْمَعُونَةِ وَالْإِسْتِدْرَاجُ بِالْوَصْفِ الْمَانِعِ

ترجمہ و کفر کہ : اور شرع شریف استنار یعنی پوشیدن حق است و انکار او وصف
مانع مشترک اسمی است بسبب وجود مسلوبات کہ این وجود شامل از روی التزام است یعنی کفر
هم وصفی است مانع کہ بنا بر وجود مسلوبات اشتراک اسمی دارد بنا بر لازم شدن مسلوبات
باین وجود و قانع است از موجودات بر او نقصان - و این وصف ثابت است برای کافر یا ضامن
از خداست برتر یعنی با فردین او تعالی - پس این وصف استدراج است برای او در مقابلہ غیر او -
و این وصف در کافر ادعی است کہ نفس او مستدرج است یعنی گزاشته شده * و استدراج از کفر
غیر منقطع است یعنی جدا شونده نیست یقیناً بر بنای آنکہ او کہ از مسلوب است از غیر خود قاطع و برتر
است پس از روی ظن بر بنای آنکہ او مجہول الحقیقت است از آنچہ کہ رازل سجود عبودیت واقع
شده و خدای برتر باین سجود دانا تر است الاکن حکم بر موجود و ظاہر است - پس این حکم بر معدوم
باطل و بر بنای حقیقت مجہول - پس انچہ یافتہ شد از وصف او در هیچ وقت این استدراج است
بر کافر از خداست عزیز و حکیم یعنی غالب و صاحب حکمت بسیار - پس این فرق کہ از عجز و کرامت و
معونت و استدراج است در میان اینها بوصف مانع اینها است *

مطلب الکفر و وصف
مانع از قیاس است

بجای توفیق و حقیقت کفر و استدراج یقیناً
ظاناً بر حقیقت عبودیت در ازل +

استدراج از کفر غیر منقطع
است یقیناً و ظناً

آنچه از وصف کفر در هیچ وقت
یافتہ نشود استدراج است از
خدا عزیز و حکیم و فاروق
مثل مجاز و کرامت و معونت و
استدراج همی که مانع است

٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

+ سید برکت
محمد رفیع خان صاحب
آیت اللہ علیہ السلام
رحمۃ اللہ علیہ

۴۰۰
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

لأنه صلحاً لا ينبغي له صلحاً أن يقول من الضاري ويوما
 به فاحراً بالمومنين بنفسه سبحانه لنفسه سبحانه فحاز له
 له صلحاً أن يقول له وبلا حترار يتعلق تعظيماً او محذوفاً
 وعلى مقصود من متعلق بنقضي والمقصود تعظيمه بنبيه حبيب
 صلحاً وما في علمه سبحانه هو في المشبه به المذكور
 اضافة الى باء المتكلم وهي مفعول به خص للنصرت والى
 الله حال من فعل الناصرين وفيه اشارة بانبا ايمان
 بالواجب تعالى ورسالته عليه السلام فلا يجزأ الفعل من مستين
 بل تضمنت الاولى الثانية فقالوا نحن انصار الله بترك
 النسبة اليه عم اظهاراً لإخلاص الله سبحانه في ضمن
 نصرته عليه السلام لا اعراضاً عنها

ترجمه
 از آنکه صلوات او صلح را که گویند من الضاري یعنی کیست مددگار من حکم
 کرده شود بدو که بخین گوید پس امر فرمود بنفس او سبحانه مومنین را برای نصرت بنفس او سبحانه پس حاز
 برای او صلح را که گویند من الضاري یعنی کیست مددگار من - ولفظ بالاخر از اینجا به لفظ تعظيماً یا
 یا محذوفاً متعلق میشود - وعلی المقصود متعلق است بلفظ یقضي - مراد آنکه حذف منتهی بغير حذف
 از آنچه مشبه به میگویند است یا اختراز بنا بر تعظیم او صلح است - حاصل آنکه این حذف منتهی بغير حذف است
 عظمت او صلح است پس بی منتهی محذوف را بر برای مقصود میجوید - وآن مقصود تعظیم نبی او صلح
 صلح است - واینچه در علم او سبحانه مقصود است - ودر منتهی به مذکور اضافتی که سوئی یا شکلم است وآن مفعول
 به است برای نصرت خاص کرده است او - والی الله حال است از فعل ناصرين - ودرین اشارة است
 باکا ماینرین بیان بود واجب تعالی ورسالت او علیه السلام پس این فعل نصرت ناصرین از هر دو نسبت مجزوء
 نخواهد شد بلکه نسبت اولی دوم را مستغن آمده - فقالوا پس بنابراین ناصرين گفتند نحن انصار
 الله یعنی ما مددگاران خدا هستیم - وترك نسبت او علیه السلام کردند وگفتند نحن انصار
 یعنی ما یا اند مددگاران پس این ترك نسبت که سوئی او علیه السلام است بنا بر اظهار است برای اخلاص
 خداست سبحانه وضمن نصرت او علیه السلام بنا بر اعراض است از نصرت مد

باین آیه اعراض از نصرت نبی اکبر است

تفسیر کبریٰ انما ولیکم
اللہ ورسولہ و
الذین امنوا الخ

وَفِي سُوْرَةِ الْمَائِدَةِ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۚ وَ
مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنْ حٰزَبَكُمُ الْعُلٰثُ
فَتَحَقَّقْتَ الْوَلٰيَّةَ الْعَامَّةَ عَلٰى اِخْتِصَاصِ اللُّغَةِ بِالْمَعَانِي
شَيْءٌ هِيَ قَرِيْبَةٌ وَتَكْمُلُ وَخَلَّةٌ وَمَا لِكَيْهٖ وَتَصَرُّفٌ
وَنَصْرَةٌ ۚ هُوَ بِالتَّخْصِيْرِ وَالتَّحْقِيْقِ شَيْءٌ مِنْ اِنْمَا عَامَّةٌ
لِلّٰهِ سُبْحٰنَهُ وَرَسُوْلُهُ تَعَالٰى صَلَاحُ الْمُوْمِنِيْنَ الصّٰلِحِيْنَ
لِلْمُخَاطَبِ الْعَامِ الْمُوْمِنِ فِي كُلِّ حَالٍ وَزَمَانٍ وَمَكَانٍ
عَلَى الْعَطْفِ شَيْءٌ يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ تَحَقَّقْتُ وَفِيْهِ اِشَارَةٌ
اِلَى تَحْقِيْقِ اتِّحَادِ الْمَقْصُوْدِ ۚ لِقُدْرَةِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ

تفسیر کبریٰ انما ولیکم
اللہ ورسولہ و
الذین امنوا الخ

تفسیر کبریٰ
۴ ودر سورۃ مائدہ آیت کریمہ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۚ وَ
مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنْ حٰزَبَكُمُ الْعُلٰثُ
فَتَحَقَّقْتَ الْوَلٰيَّةَ الْعَامَّةَ عَلٰى اِخْتِصَاصِ اللُّغَةِ بِالْمَعَانِي
شما الله ورسول است و آنکه ایمان آوردند آنان را که ایمان آورده اند و شما را که کفر
کنندگان - و هر که ولی و رفیق گیرد خدا و رسول او را و آنان را که ایمان آورده اند پس هر آنکه گریه خدا است
که همانا غالب شوند گانند

ایمان معنی لغوی ولایت تحقیق
وخصیص و انتخاب و مقصودیت
عامتہ برای خدا و رسول و ولایت
و صالحین ازین آیت کریمہ
بالا اشارت نمائید و اختصار و تبصیر
برای سبک و نفی ولایت بر
و نصاری سخنانہ

پس درین آیت کریمہ ولایت عامہ بر بنیای اختصاص لغت یا معانی که آنها قریب و تکمّل و خلّت
و لکیت و تصرف و تصرف اند تحقیق یافته است بسبب تخصیص و تحقیق از لفظ انما حالانکه همین
ولایت بطور عام برائے خدای سبحانہ و رسول او تعالیٰ هم صلعم و برای مؤمنین صالحین بر بنیای
عظمت ثابت شدہ بسبب مخاطب عام مؤمن - در هر حال و زمان و مکان - اینجا علی العطف
متعلق است بفعل تحقیقت در عبارت اصل مصنف کتاب ۴ و درین اشارت است سونے
تحقیق اتحاد مقصود این که ایں ولایت عام متحقق می شود با اتحاد مقصود بر بنیای قدرت
خدای سبحانہ ۴

نه شستجی همکاران و نیز
 در کوزه همکاران و نیز
 صلاح جمیع در خوشتر و شادتر
 و یکدیگر با اختیار و برتری

1917

فاباح التولی لمن یتول بش يدل على ان التولی مباح لله
 الله ورسوله والذين امنوا في كل حال وزمان ومكان
 بش يستلزام من تقسيم الشخص صراحتا فتعديم الزمان
 والمكان اقتضاءه على العطف بش يتعلق بفعل اباح
 فامارة الى تحقيق اتحاد المقصود هو لقد رتب الله سبحانه
 ولا عجز النبی وكرامة الولي ببقاء صفاتهم مع توابعها
 بدوام حياتهم وتعلقهم بمستغنين مخلوقا وجهه ولا بما شاء
 الله سبحانه بش يثبت المدعا باقتضاء لان التولی
 في كل حال وزمان ومكان لعدم المخاطب يقتضي الاعجاز
 والكرامة ببقاء صفاتهم بحياتهم وتعلقهم بمستغنين
 هو التولی بمعنى تحويل تکفل المهمات على التعدية لا بمعن
 المحبة لا لفا واجبة الى جهة الله سبحانه مقصدا.

ترجمه: پس برای کسیکه متولی گیرد خدا و رسول خدا و انرا که ایمان آورند یعنی گرویدند بخدا این تولی مباح است
 در هر حال و زمان و مکان بر بنای عطف که تعلقش با بحث میگرداند که مشیر تحقق اتحاد مقصود است
 و این تولی را صحت یتول مباح کرده است به تقسیم شخص و حال و زمان و مکان از آنکه من تقسیم
 بر بحث مستلزم است و تقسیم زمان و مکان را باقتضاء و این با بحث تولی به تقسیم که بر بنای عطف
 مشیر اتحاد مقصود است بنابر قدرت خدا بجا است و بنا بر اعجاز نبی و کرامت ولی است بسبب باقی ماندن صفات
 شان با توسع صفات بجا است و این شان و تعلق شان است به مستغنین که اوز ایشان مدد و استعانت میخواهد
 خواه او معلوم شان باشد یا مجهول یا آنچه که خواست خداست سبحانه یعنی این مدعا را که باقتضاء ثابت می
 شود از این آیه که میگردان است که کوفتی در حال و زمان و مکان بنا بر عموم مخاطب اعجاز و کرامت
 را مقتضی است و میخواهد بسبب بقاء صفات شان بجا است و تعلق شان است به مستغنین
 یعنی مدد و یاری خواسته - و تولی بمعنی سپردن تکفل است یعنی سپردن
 ضمانت مهمات و این بر بنای تقدیر است - نه بمعنی محبت از آنکه محبت واجب است سوئی جهت
 خداست سبحانه بنا بر مقصد و مراد.

بیان آنکه تولی تخیلی تکلف با حیات است بنا بر تقدیر و تقیید
 محبت و قرب که اول واجب است مقصودا و سبباً و در هم آمیخته

[illegible]

١٨
والله اعلم بالصواب

V91

بیان آنکه نوعی با اعتبار صافی او را لا ینتجی حاکم
با اعتباری که او را بر شهود و خبر مستقیم

မြို့ဝင်းတော်ကြီး
တံတိုင်း

وَلَا مِنْ غَيْرِ مَا لَيْتَ لِلتَّوَلَّى هُوَ يَقْتَضِي شَعُورًا مِنْ جِهَتَيْنِ
 مِنْ تَوَلَّى وَمَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ أَذْلًا تَكْفُلُ مِنْ جَاهِلٍ عَنْ تَوَلَّى
 وَمَا بِهِ التَّوَلَّى هُوَ وَقَدْ تَعْلَمُ مَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ أَذْلًا تَكْفُلُ مِنْ جَاهِلٍ مَا بِهِ التَّوَلَّى
 فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عِجَابًا أَوْ كَرَامَةً اخْتِيَارَيْنِ
 عَلَى انْتِصَارِ الْمُسْتَضَرِّينَ جَزَاءُ شَرْطٍ مُقَدِّمٍ شَيْءٌ إِيَّيْهِمْ
 يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُوَ عَلَى أَنْ أَقِيمَ سَبَبُ
 مَقَامِ سَبَبٍ فَانْهَ كُنْصُورٍ فُضَا حَةً فِي الْكَلَامِ وَبِلَاغَةٍ
 لِلْمَرَامِ وَفِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى اسْتِغَاثَةٍ بِهِمْ شَيْءٌ فَالْحَاصِلُ
 مِنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَانْهَ كُنْصُورٍ لَأَنَّ
 حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ هُوَ فَإِنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ

مترجمه در آن کسی که مالک توئی نباشد یعنی تکفل است از غیر مالک که توئی را نشاید مراد آنکه تکفل است از آن
 کسیکه او احتیاق تو لیت ندارد - و آیین توئی از جهتین شعور میجو اهر برای کسیکه ولایت میگیرد و چیزهای را که او
 ولایت گرفته از آنکه تکفل نیاید از جاهل از کسیکه منوئی می شود و از آنچه که بدو تو لیت هست - و آیین توئی قدر
 می خواهر بر آنچه که بدو تو لیت است از آنکه از عیاض برای آنچه که او را بدو توئی است تکفل نیاید - فَإِنَّ حَرْبَ
 اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ پس هر آینه گروه خدا همانان هستند که غالب شوندگان اند - از روی عیاض و کرامه
 که هر دو اختیاری هستند بر نصرت دادن یاری خواهند گان - و این جمله آیه است که میگوید مذکور جز است شرط
 مقدم را که آن من يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - است بر بنای آن که سبب بجای سبب
 قائم کرده شد - پس این جز سبب است که بجای سبب که هر آینه او میجو حفظ مَصْطُورٌ هیبا بدو از روی نصرت
 در کلام و بطور بلاغت برای مقصود نهاده شد - و در این اشارت است سوئی استغاثت با ایشان یعنی
 بخدای تعالی و رسول او و مؤمنین صالحین - پس حاصل این شرط و جزا بصورت مفذرات این
 است وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّهُمْ مَصْطُورٌ لَأَنَّ حَرْبَ
 اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ یعنی هر کستوئی که خدا و رسول او و آنان را که ایمان آورده
 پس هر آینه او یعنی جزا و مَصْطُور یعنی الجزا نخست است از آنکه تحقیق لشکر خدا است که همانان غالب
 شوندگان اند بر داندن یاری دادن او - پس هر آینه برای خداست سبحانه است +

باین ترکیب این آیه است که میگوید مذکور +

[illegible]

VI

محمد بن موسیٰ رسول و بنی امیہ جامعہ

فَإِنْ لَمْ يُفَصَّلِ الْأَسْتِقْلَالُ وَالْإِضَافَةُ فِي الْمُسْتَعَانَ فَإِنَّهُ
 الْأَسْتِقْلَالُ لَيْسَ بِشَرِكٍ أَوْ أَنَّهُ أَجَازَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَرَكًا
 وَهُمَا مَجْنُوعَانِ لِقْلًا وَعَقْلًا مِنْهُ فَيَلْزِمُ التَّفْصِيلُ لِيُبَيَّنَا
 شَيْءٌ أَيْ الْأَسْتِقْلَالُ وَالْإِضَافَةُ هُوَ الْأَشْيَاءُ إِنْ
 يُفَصَّلُ هُوَ فَحُكْمُ بَعِيدٍ مُفَصَّلٍ فِي مَنَعٍ وَجَوَازِ الْوَلَايَةِ وَ
 التَّوَلَّى فِي سَبَبٍ مُخْتَلَفَةٍ أَقْرَأَ لِمَا مَنَعَ وَانْكَارًا لِمَا جَازَا
 فِي الْأَوَّلِ شَرِكٌ وَفِي الثَّانِي كُفْرٌ عَلَى الْحَاكِمِ فَالْإِنْتِصَارُ
 النَّصْرُ لِمَنْ يَتَوَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولَهُ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ
 الصَّالِحِينَ مُتَحَقِّقٌ فِي خِلَافِ الثَّابِتِ مَأْوِلٌ وَالْأَفْكَافُ أَبْطَالُهُ
 شَيْءٌ أَيْ خِلَافٌ مَا هُوَ الثَّابِتُ مِنْ عِلْبَةِ اللَّهِ تَعَالَى
 وَرَسُولِهِ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ الصَّالِحِينَ لَا مَنَصَارِ
 الْمُسْتَنْصَرِينَ وَالنَّصْرُ يَأْوِلُ بِمَا هُوَ يَرْفَعُ الْخِلَافَ

مطلب فان لم يفصل الاستقلال
 والاضافة في المستعان

بجواب آنکه در مستعان با استقلال و اضافت
 اگر فصل نکند شود در استقلال عدم
 شرک و جواز شرک لازم آید

ترجمه و اگر فصل و فرق نکرده شود با استقلال و اضافت در مستعان پس هر آینه او استقلال
 است که شرک نیست یا آنکه هر آینه او است که خدا را شرک را جائز داشته و این هر دو ممکن است
 از روی نقل و عقل از پس تفصیل و جدا کردن لازم شود تا که هر دو استقلال و اضافت تمیز کرده
 شوند. ورنه یعنی اگر فصل نکرده شود پس حکم باینکه تفصیل که در و فصل نکرده شده در منع و جواز
 ولایت و تولی در سببهای مختلفه اقرار را بر ما صانع هست یعنی اقرار است بر آنچه که منع کرده شد
 یا انکار است یا اجتناب یعنی برای آنچه که اوجان است این حکم انکار نشود پس در اول یعنی در
 اقرار را صانع شرک است و در ثانی یعنی در انکار را اجتناب کفر است بر حاکم پس انتصار و نصرت
 یعنی را دستن و یاری دادن بر کسی که متولی گیرد خدای تعالی و رسول او تعالی را صلح و موافقت
 صالحین را تحقق و ثابت است و خلاف ثابت تاویل کرده شود ورنه ابطال ثابت پس چگونه شود یعنی تاویل
 کرده شود خلاف آنچه که او ثابت است از علیه خدای تعالی و رسول او تعالی و مؤمنین صالحین بر
 یاری دادن بر خواستندگان و خلاف نصرت تاویل کرده شود یا آنچه که او خلاف را بر نه و دور کند
 یا تاویل کرده شود

انتصار و نصرت بفضل
 استقلال و اضافت یا اجتناب
 ثابت و متحقق آید و خلاص
 تاویل

[illegible]

* سید لکھنوی

استغاثه هیه فی التَّوْبَةِ سَجُونَهُ مَعْتَى مِنَ الْفَاسِقِ لَشُمُولِهِ الْإِيمَانَ
 شَنِ اِیَحْتِی اِیَحْتَوِی مِنَ الْفَاسِقِ مَعَ سَلْبِ الْکَرَامَةِ اِنْ اَمَّ
 یَحْجَرُ اِلَى الْفَسَقِ بِالْکِبَرِ اَهْلَهُ لَعْدَمِ تَحْقِيقِ وِلَايَتِهِ اِلَّا مِنْ
 الْکَافِرِ شَنِ اِیَحْتَوِی مِنَ الْکَافِرِ مَسْلَبِ الْإِيمَانِ وَ
 اِنْ لَمْ یَحْجَرُ اِلَى الْکُفْرِ کَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ یَا یُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
 لَا یُحِیْدُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِلَیْهِ
 وَهِيَ مَبْدَءُ الْخَیْرِ وَالشَّرِّ فِی حُدُودِهَا فِی الْخَیْرِ وَالشَّرِّ قَالَ
 اللّٰهُ تَعَالٰی تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلَا تَفَٰوَنُوا عَلَیْهِ
 اِلَّا تَخِرَ الْعُدُوْا وَکَانَ الْاِیَّهِ فَالْمَفْعُوْلُ بِهِ هُوَ الْمُسْتَغْنِیُّ اِلَّا
 نَظَرُهَا فِی الْمَمْکَنَاتِ لَا یَدُ مِنْهَا فَاسْتَغَاثَهُ مِنْ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْلِیَّ
 اَوْ لٰی الْحُسْنٰی وَفَرَّجَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَلَقَطِیْمَهُمْ کَمَا یُسْتَشِیْرُ

استغاثت از کافر جائز نیست
 اگر چه عوی کفر نکشد و از مؤمن
 فاسق تا آنکه سوی فسق نکشد
 بکراهت جائز است - و از انبیاء
 و اولیاء بغیبت و قرب و مکرمات
 شان اولی تر بیان نصرت
 آیات و ترکیب شان *

ترجمه - پس استغاثی که او را توکی است جائز می شود تا آنکه از فاسق جائز است پس بمثل او
 ایمان نابع سلب کرامت اگر این استغاثت یا این فاسق سوی فسق نکشد پس این استغاثت بکراهت
 جائز است بسبب عدم تحقق ولایت فاسق - مگر از کافر جائز نشود بسبب سلب ایمان او اگر چه
 کفر نکشد این کافر این استغاثت چنانچه فرموده بجهان در سوره نساء رکوع بیست و یکم یَا یُّهَا الَّذِینَ
 لَا یُحِیْدُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِلَیْهِ اِنَّ الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ
 اَوْلِیَاءُ مَلِیْکَیْهِمْ یَجْزِیْمُوْنِیْنَ اِلَیْهِ - و این استغاثت در حدود خود و در خیر و شر مبدء و خیر و شر است یعنی خیر و شر
 محل آنهاست و جای ظهور که فرموده خدای برتر در سوره مائده رکوع اول تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ
 وَ التَّقْوٰی وَلَا تَفَٰوَنُوا عَلَیْهِ اِلَّا تَخِرَ الْعُدُوْا وَکَانَ الْاِیَّهِ یعنی با همدگر یاری کنید
 بر نیکویی و بر برتری گاری و با همدگر یاری نکنید بر گناه و برتری کاری و ستم آشکارا - پس درین آیت
 کریمه مفعول بر فعل تَعَاوَنُوا ایمان مسغنین است یعنی یاری و عون خواهند - آگاه باش که این
 استغاثت را در ممکنات آیینی بینی که از وجوه نیست - پس از انبیاء و اولیاء و بسبب خوبی و نیکویی
 شان و قرب شان بیکوینها و بسبب تعلیم شان چنانچه این آیت کریمه *

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَىٰ أَعْيُنَكَ مِنَ الْفِتْنَةِ وَلَوْلَا الَّذِي نَعُودُ إِلَيْهِ لَآمَنَّا بِهِ إِنَّ اللَّهَ الْيَقِينُ إِنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ مَا يُنَافِي هُوَ عَنِ الْفِتْنَةِ وَلَئِنَّ الْفِتْنَةَ لَكُنَّ أَكْثَرُ
 الْحَقِيقِ سَيِّئٌ مِنْ صَنِيعَةٍ فَاحْذَرُوا فِيهَا إِنَّهَا لَكُنَّ أَكْثَرُ الْحَقِيقِ سَيِّئٌ مِنْ صَنِيعَةٍ فَاحْذَرُوا فِيهَا إِنَّهَا لَكُنَّ أَكْثَرُ الْحَقِيقِ سَيِّئٌ مِنْ صَنِيعَةٍ فَاحْذَرُوا فِيهَا إِنَّهَا لَكُنَّ أَكْثَرُ

[illegible]

لَوْ جَدَّاهُمَا اللَّهُ تَعَالَى تَوَابًا رَحِيمًا فِي حَالِ اسْتِغْفَارِ الرَّسُولِ
بِتَعْلِيمِ الشَّخْصِ صَاحِبِ شَيْءٍ بِتَعْلِيمِ شَخْصِ الرَّسُولِ
عَلَى دَلَالَةِ الْفَرْصِ صَاحِبِ الْوَصْفِ الْعَامِّ وَتَحْصِيصِ
سُوقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ شَيْءٍ أَيْ تَحْصِيصِ شَخْصِ
الرَّسُولِ مِنْ سُوقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ صَلَاحُ
شَيْءٍ أَيْ مَنْ هُوَ مُخَصَّصٌ بِسُوقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ
صَلَاحُ مَنْ لَا بِاسْتِغْفَارِهِمْ شَيْءٌ وَهُمْ كَانُوا مُنَافِقِينَ
مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَسَاطَةِ الرَّسُولِ كَمَا فِي السُّورَةِ وَمَنْ يَعْمَلْ
سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
بِغَيْرِ التَّكِيدِ وَالتَّحْقِيقِ فَمَا لِلْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ جَاءُوهَ يُسْتَغْفِرُونَ أَوْ اسْتَغْفَرُوا لَهُمْ وَأَنَّهُ صَلَاحُ
بِالْمُؤْمِنِينَ مَرْوُوفٌ رَحِيمٌ فَجَازَ الْحُكْمُ إِلَى شَيْخِ الطَّرِيقَةِ

ترجمه بنابر این نشان می‌دهد که ای را بسیار رجوع کننده و بسیار مهربان در حال مغفرت خواستن این
رسول حال آنکه از این لفظ رسول بقیه شخص رسول برینائی دلالت لفظ بر وصف عام بطور صراحت است
و تخصیص شخص رسول دلالت از سووق و روانی کلام و از محل نزول است که آن رسول او صلعم
است یعنی آنکه او که بسوق کلام و محل نزول خاص کرده شده بود است صلعم برای استغفار و توبه
نه با استغفار منافقین که آن از وساطت رسول مجز و اندر چنانچه درین سوره بر کوع شان زدیم
آمده و مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
یعنی که کار کند بدی یا باطل کند نفس خود را باز مغفرت خواهد شد ای را خواهد یافت او خدا را بسیار بخشنده
و بسیار مهربان پس درین آیه است که توبه استغفار به وساطت رسول آمده و اجابتش بغیر تاکید تحقق
است و آنچه برای مؤمنین است اینکه اگر آئینه ایشان و قنیه کلام کردند نفسهای خویش را و آید درین
صلعم مغفرت خواهند و مغفرت خواست او صلعم برای شان حال آنکه آئینه او صلعم بر مؤمنین
بسیار یافت کننده و بخشنده و بسیار مهربان است پس این حکم طلب مغفرت سوی شیخ طریقه جاری شده

بیان آنکه تحقق و تائید ما حاجت با استغفار رسول است

فراستغفار را و اسطر او اجابت غیر تحقق و تائید

و از شیخ و از طلب مغفرت از شیخ طریقه

تفسیر الحدیث الشریفین
در حاجت‌ها

لَتُطْلَبَ الْاِسْتِغْفَارُ لِيُجَاءَ الْمَدَاءُ عَنِ الْقَبْرِ فَعَفَا اللَّهُ لَكَ
 هُوَ مِنْ بَاعِدِهِ فَمِنْهَا تَهَيَّأَتْ وَعَلَيْهَا نَشْأُ اِي عَلَا
 بِنَاءٌ مَفْهُومٌ لَا يَتِيهِ هَذَا اَجَاهُ صَلَاحُ رَجُلٍ مُتَمَيِّناً لِعَيْنِهِ
 فَقَالَ صَلَاحُ مَنْ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَحْسِنْ وَصَوْنَهُ وَلْيُصَلِّ كَالْعَتَمِ
 وَلْيَقْرَأِ اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجَّهُ اِلَيْكَ بِبَيْتِكَ مُحَمَّدٍ
 نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ
 لِنَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَقَّقْهُ فِي الْحَدِيثِ قَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا
 حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَزَادَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ
 فَقَامَ وَقَدْ أَبْصَرَ فِي رَاوِيَةٍ فَقَعَلَ فَبَرَّءُ وَفِي مَعْنَاهُ كَبِيرٌ
 طَابَ رَأْيُ عَنْ عُمَانَ بْنِ حَنِيْفٍ أَنَّهُ فِي خِلَافَةِ عُمَانَ بْنِ
 عَفَّانٍ عَلَيْهِ رَحْلًا فَقَضَتْ حَاجَتُهُ فَقَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

ترجمه

که استغفار برای من بخوانی پس از قیامت باید که تحقیق ندای تو را بیاورد
 و هر که دوری گرفت او را پس از فسون و فسون است - و بیست و یکم از این آیت که می‌باشد حدیث
 هرگاه که مردی از روز منزه برای چشم خود بشیند و صلوات بر محمد و آله پس فرمود صلوات من له حاجه فلیحسن و یصل
 و یصل بر کعبتین و لیقرأ یعنی هر که را حاجتی باشد پس باید که دعوی خود بخواند و در وقت نماز
 کند و باید که بخواند اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجَّهُ اِلَيْكَ بِبَيْتِكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ
 يَا مُحَمَّدُ اِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِنَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَقَّقْهُ فِي الْحَدِيثِ
 یعنی خدا یا من بخوانم و سوره توره ای آرم بواسطه نبی تو محمد و صلوات بر او
 بوسیله تو و آوردم سوره در دو گاه خود درین حاجت من نام برآورده شود برای من هدایا پس شش گداں او را
 درین نماز حدیث گفت ترمذی این حدیث حسن است صحیح و غریب و بهیچیک از این صحیح نشده و در آخر حدیث
 زیاده کرده فقط در فقه ابصر و فی رایت ففعل فبرء پس برخاست و تحقیق او دنیا آمده و در روز
 است که او گردیده شد و در محرم کبیر برای است از عثمان بن حنیف و فی الحدیث و عثمان بن حنیف
 بن عفان و فی الحدیث عثمان بن عفان را بر دو آموخت پس حاجتش روا شد پس گفت او دیدم رسول خدا ﷺ

بحث تفسیر حدیث شریف
حاجت هر که را حاجتی باشد
و طریق نماز و دعا

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ فَقَدْ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي
وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِذَا انْتَقَضَ الْحَصْرُ
الْمُدَّعَى الْمُسْتَفَادُ مِنْ تَخْصِصِ الَّذِي فِي إِيَّاكَ لَسْتَعِينَ
ش فِي سُوْرَةِ الْفَاتِحَةِ هُوَ لَمَنْعُ اسْتِعَانَةٍ بِوُجُوْهِ عَامَةٍ
لِغَيْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَآخِصُّهُ لَا يَنْقُضُ فَيُطْلَقُ الدَّعْوَى
ش إِلَّا اسْتِنَاءٌ مِنْ انْتَقَاضِ الْحَصْرِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ
إِيَّاكَ لَسْتَعِينَ لَمَنْعِ اسْتِعَانَةٍ هُوَ بِوُجُوْهِ خَاصَةٍ ش
كَالْوَهِيَّةِ تَامَةٍ وَقُدْرَةٍ كَامِلَةٍ وَهَدَايَةِ خَاصَةٍ هِيَ
تَوْفِيقُ مَرْضِيَّاتِ هُوَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْمَرَادُ وَإِنْ تَبَيَّرَتْ
قَوْلُنَا فَيَجُوزُ فِي الْمُضَافَاتِ لَقَدْ أَصْبَحْتَ خَيْرًا وَقَالَ
سُبْحَانَهُ فِي سُوْرَةِ يُوسُفَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ
وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ

مطلب انتقض الحصر في
إياك لتعني في سورة
الفاتحة وتفسيره

ترجمه قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ فَقَدْ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي
وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی بگو که این راه من است که می خواهم سوی خدا - به بینایی هستم من دیگر
مرا پیروی نکردم - و یاک است خدای را و نیستم من از مشرکین - دلیل هنگام حصر مدعی که مستفاد از تخصیص
است آنکه در ایاءك لتستعين یعنی خاص از تویاری میشود ایهم که در سورة فاتحه است - برای
استعانت بوجوه عامه برای غیر خدای سبحان بيشگست بنا بر دعوی خود که مدعی ازین تخصیص فائده گرفته
قائم کرده بود - حال آنکه حصرتی نشکند - پس این دعوی حصر باطل شد - مگر بوجوه خاصه که برای خدای شایسته
است پس حصر مستفاد از تخصیص است که میم مذکوره که برای منع استعانت است نه شکست چون الودع
قدرت کامله است خاصه - و این هایت توفیق مَرْضِيَّاتِ است برای خدای سبحان یعنی مِرافقت کردن
بت با آنچه که پسندیدای خدا است - و این مراد است - پس حصردین وجوه خاصه وجود است و شکسته نشد و اگر
لما در آنچه که جائز میشود در مضافات و مخلوقات بیا نیشی و تفکر کنی البته تحقیق خبر و نیکی را برسی و خبر
خانه در سورة یوسف بر کوع یازدهم و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك
فإن فعلت فإنك إذا من الظالمين یعنی و موزان خبر خدای را اگر ترا
نه فائده و هدیه تر ضرر کند - و اگر کردی پس بر آنکه تو را نگاه از شما گران آید

مطلب آنکه حصر در ایاءك لتستعين
بوجوه خاصه است نه بوجوه
عام - و فرقی بوجوه خاص و
و استعانت در وجوه خاص
منفرد و فیما یجوز فی المعنای
جائز

بحث تفسیر که میباید
من دون الله

مَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
فَهَذَا النَّبِيُّ وَالتَّنْبِيْهُ وَالْأَظْمِنَانُ مَقْصُودُ الْغَيْرِ صَلَاحُ كَمَا
يُشِيرُ إِلَيْهِ يَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَا يَلَاغِيهِ مَقْصُودُ
مَنْ كُلِّ ذَنْبٍ فَلَا يَصِحُّ النَّبِيُّ لَهُ صَلَاحُهُ لَا مَتَاعَ قَضَاءِ صَلَاحِهِ
لِلنَّبِيِّ عَنْهُ إِلَّا الْغَيْرِ صَلَاحُهُ وَمَحْفُوظٌ مِنْ كُلِّ ضَرٍّ لِقَوْلِهِ تَعَالَى
وَالْعَصْرَانِ الْإِنْسَانُ لَفِيْ خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَتَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ فَكَيْفَ أَشْرَفَ الْإِنْسَانُ
كُلُّهُمَا لَا يَمَانُ وَعَمَلُ الصَّالِحَاتِ وَمَرَادُ بِكُلِّ خَيْرٍ
لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى فِيمَا ارَادَ الرَّسُولُ صَلَاحُ
فِيمَا ارَادَ اللَّهُ تَعَالَى وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَتَذَكَّرُونَ إِلَّا الْإِنْسَانُ
مُحْسِنِينَ الرَّبِّ فَلَا يَصِحُّ التَّنْبِيْهُ لَهُ صَلَاحُهُ إِلَّا الْغَيْرِ صَلَاحُهُ

نشر حججه بصیبت به من یثیاء من عبادته وهو الغفور الرحیم میرساند و خبر را بر کر اخلاص
زندگان خود و او است بسیار بخشنده و مهربان پس این بقی و مخالفت عبادت غیر خدا بی غرض و جل و تنبیه
بسیار ضرر دارد و او را خبر او کاشفت بنودان و اطمینان خیر ساقی و فضل او را هیچ مانع و مزاحم نبودن و تنبیه
تنبیه و اطمینان مقصود بر او خبر او است صلح چنانکه بصیبت به من یثیاء من عبادته سوسی او را شایسته
را از است که او صلح از هر جنب و گناه معصوم است پس برای او صلح بنا بر امتناع و باز ماندن قصه در صلح
نی عذر را راست نیاید یعنی قصه سنی بخند که از مخالفت آن و از وصل صلح بسبب عصمت و صلح مختص
ن بود برای او صلح راست نیاید مگر برای غیر او صلح و از آنکه او صلح از هر طرف و گزند محفوظ است
بسیار نمودن او و تعالی در سوره عصر پاره عم و القصص ان الانسان لکفی خسران الذی اهلک
لکوا الصلوات و کوا اهل الحق و کوا اصحابا الصدیقه یعنی قسم است این زیاده که انسان البته
بیان است مگر آنکه ایمان آورد و بنویسند و بیاورند و با هم بیکدیگر بر راستی و حق و صیت و نصیبت کردند و بعضی را که
ند پس بر این آیه که مریم چون بر مومن صلح از هر دو سر یعنی نقصان و زیان محفوظ است پس چگونه شرف
ن گنام خود شال با ایمان از نکو کارها است محفوظ نباشد و از آنکه او صلح مراد است بکن خیر کارها و شرف
و دانش بنویسند و بیاورند (و بعضی این جمله بر جمله نای معصوم و محفوظ است) باین قول و تعالی که در سوره
نای پاره عم است و للاخوه خیر و لک من الأولى یعنی و بر آئینه آخر بهتر است برای تو از اولی

وہا اکسینیات ایہ لیتی جو ای طرح چھپتے کہ از رو بکنند بنا کوئی از او نہ گویند و از
پس این پتہ بہ روئی او کھلم در دست نہایت بزرگوار سے پیش رو صلی اللہ علیہ وسلم

و خطاب بنی و بنید و الطینان بن
آیات مقتضی این قرار صلح مبارک
صحت و فخر و صلح و صلح و صلح
باین صلح و صلح و صلح و صلح
که هر دو

بیان اینکه در خطاب به پیغمبر
مقصود از او نیست تعلیم
بنا بر مراد او تعلیم تمام
بر او منصوص نیست قرآن است
که نسبت آیه و در این بحث

بیت پروردگار و بیت نبی و بیت محمد و بیت آل محمد و بیت ائمه اطهار

[illegible][illegible]

۱۹۴۰

مطلب واما الاستغانة بالاولياء
وندا انهم الخ *

اثبات سماعت موتی عقلاً و
نقلاً من الآيات القرآنية
والاحاديث النبوية يعلم

وَأَمَّا الاستغانة بالاولياء وندا انهم فان قيل لا يسمعون
ولا يعينون مطلقاً ش اي في الشهود والبرزخ
فهذا انكار كما استصحب وحجب لأن السمع والقدرة من
صفات قائمة بالذات بالعينيه وهي بسيطة قهر الهمما
يستلزم نزولها ولا خصوصية بزوالها عن دونها فكيف
يثبت شعور نعمة وعذاب في قبر مخصوصاً وليسلب شعور
مادونهما مخصوصاً ومن قاله تعالى حكاية عن صالح
على نبينا وعليه الصلوة والسلام بعد هلاك قومه فتوتى
عنهم وقال يقوم لقد ابغضتكم رسالة ربي ونصحت لكم ولكن
لا تحببون الناصحين وحكاية عن شعيب على نبينا وعليهم
الصلوة والسلام بعد هلاك قومه

مطلب استغانت باولياء
وندا بايشان الخ *

بجث اثبات سماعت موتی
عقلاً ونقلاً از آيات قرآنيه
وازا احاديث نبويه صلعم

ترجمه وليكن استغانت باولياء وندا بايشان پس اگر گفته شود كه ان حق نشوند و حقى سبب
يعنى در عالم شهود و عالم برزخ پس اين انكار كرامتشان است و عجيب است از انكه بر آينه شمع و
قدرت از ان صفات اند كه قائم بيات ابد عينيت و ذات بسيط است پس زوال اين هر دو صفت مذكوره
لازم گيرد زوال ذات را سبب قيام عينيت صفات بذات و بزوال اين هر دو صفات خصوصيت
نيست بغير ناپذون اين هر دو يعنى بجز اين هر دو صفات زوال ديگر صفات نيا شد خصوصيتي دير
يافته نشود پس چگونه زوال اين هر دو مخصوص باشد صفات ديگر و شعور نعمت و عذاب در
قبر انباده مخصوص چگونه ثابت خواهد شد و چگونه شعور آنچه سواي اين هر دو است بطور مخصوص سلب
خواهد شد حالانكه از قول او تعالى است بطور حكايه از صلح على نبينا و عليه الصلوة والسلام بعد
هلاك قوم او عليه السلام در سورة اعراف ركوع و سلم فتوتى عنهم و قال يا قوم لقد ابغضتكم
رسالة ربي و نصحت لكم ولكن لا تحببون الناصحين يعنى پس روگردانيد از اينها گفت
اي قوم من البته بجهت رسايم شمار رسالت و پيغام پروردگار من نصحت كردم شمارا وليكن شما نصيحت كنندگان
را دوست نميداريد و نيز حكايه فرمود خدايى برتر از شعيب على نبينا و عليه الصلوة والسلام بعد هلاك قوم
عليه السلام در سورة اعراف ركوع يا زولم *

فَنَوَى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ
 نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ كَمَا قَوْلُهُ صَلَّعَ
 فِي الْمَشْكُوعَةِ عَنْ قِتَادَةٍ إِلَىٰ أَنْ قَالَ جَعَلَ يَنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ
 وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَيْسُرُكُمْ
 أَنْتُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَتَا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا
 حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 اللَّهُ مَا شَكَلَكُمْ مِنْ أَجْسَادٍ وَلَا أَرْوَاحٍ لَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ
 بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ
 لَكِنَّ لَا يَجْمَعُونَ مُتَّفِقِينَ عَلَيْهِ ۝

ترجمہ: فَنَوَى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ
 آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ پس گردید از انہا و گفت ای قوم من البتہ تحقیق رسایندم شما را پیغام ہا پروردگار
 من و نصیحت و آدم شمارا۔ پس چگونہ اندو گین شوم بریں قوم کافرین۔ چنانکہ قول او صلعم است در
 مشکوٰۃ از قتادہ رضی اللہ عنہ تا آنکہ گفت۔

پس نرا بایشان کردن گرفت بنامہائے شان و نامہائے پدران شان اے فلان ابن فلان
 اے فلان ابن فلان آیا خوشنودمی گردانید شمارا ایک شما اطاعت کردید خدا و رسول
 اورا۔ پس ہر آئینہ یا فستیم انچہ پروردگار ما از دوسے حق بماد عدہ فرمود۔ پس آیا
 یافتید شما انچہ وعدہ فرمود پروردگار شما از دوسے حق۔ پس گفت عمر رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ یا رسول اللہ چیست اینکہ حرف مے زنیید از اجساد کہ نیست

۲ ہمارا ارواح یا آیا کلام مے کئی از اجساد بے روح فرمود بنبی صلی
 اللہ علیہ وسلم فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

نہستید شما شنودہ تریرا سے انچہ کہ سیگویم از ایشان :

و در روایتی است نیستید شما شنودہ تر از ایشان لیکن

ایشان جواب بنی دہست۔ این حدیث در کتب صحاح متفق علیہ است

یعنی بر صحت این حدیث اتفاق کردہ اند ۛ ۛ

پستہ کی مکتوبہ
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴

194

وَقَوْلُهُ صَلَّعَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مَا خَصَّ لَهُ صَلَّعَهُ بِلِ وَجِدَ
 مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَّعَهُ حَتَّى الْآنَ مَنْ تَبِعَهُمْ وَأَلَّا فِكَيْفَ مِنْهُمْ
 لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ مَحْضُوصٍ لَهُ صَلَّعَهُ فِكَيْفَ كَانَ
 مِنْهُمْ أَيْ مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَّعَهُ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَالْتَمَعُ وَ
 الشُّعُورُ وَاهْلِيَّةُ الْخَطَابِ أَمْرٌ أَجْمَاعِي هُوَ خِلَافُ الثَّابِتِ
 مَأْوَلٌ بِمَا لَا يَعْارِضُ الثَّابِتَ مَشْ خِلَافُ مَا اسْتَدَلَّ
 بِهِ الْمُخَاصِمُونَ فِي عَدَمِ السَّمَاعِ وَالشُّعُورُ فَهُوَ مَأْوَلٌ بِمَا لَا
 يَعْارِضُ الثَّابِتَ هُوَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَهُ إِنْ أَرَادَ
 عَوْنًا فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي
 يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي وَحَصِّنْ حَصِينِ فَخَرَفَ السَّلَامُ لِلْقَرِيبِ
 وَالْبَعِيدِ فَلَا يُحْذَرُ لِلْبَعِيدِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَا عِجَارَ لَهُمْ وَلَا طِيَامَ
 لَكُمْ أَمْتَهُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَهُ إِذَا انْقَلَبْتَ دَابَّتْ

ترجمه و قول او صلعم السلا عليكم براي او صلعم خاص كرده شد بلكه از صحاب او
 صلعم یافته شد تا این زمان از هر کس که ایشان را پیروی کرد و در نه پس چگونه است از ایشان یعنی اکابر
 او صلعم فرمودند بلكه مخصوص شد پس از آنال که از صحاب او صلعم هستند و از هر کسی که ایشان را پیروی
 کرد چگونه آمدی - پس شنیدن و شعور و اهلیت خطاب برای اهل فتور امر جماعی است - بنابراین خلاف
 این ثابت تا دلیل کرده شود یا آنچه که ثابت را معارض نشود یعنی خلاف یا آنچه که مخاصمین بدو دلیل
 گرفته اند در عدم سماع و شعور پس از تا دلیل کرده شود یا آنچه که معارض ثابت نشود +
 و فرمود رسول خدا صلعم یعنی اگر اراده کند کسی مدد را بخواد پس باید که بگوید ای
 بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا مدد کنید سرایت
 این حدیث شریف در حصن حصین آمده از معجم طبرانی + پس درین حدیث شریف که
 حرف نداشت قریب و بعید هر دو را است + پس حدیث و باکی نیست برای بعید که از انبیاء از انبیاء
 عجم ایشان و از اولیاء بنابر کرات ایشان - و فرمود رسول خدا صلعم یعنی هر گاه که ساری و وارگون شود

چنانکه مذکور است در کتاب
 پس چه صدر و آن است بر آنکه بعید از انبیاء
 و اولیاء بنابر کرات است +

[illegible]

منیر محمد منیر

V61

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[Faint handwritten notes or signatures]

لَمَنْ يُؤْمِنْ عَلَى الْبَيْتِ هَذَا تَقِيماً شَيْءٍ أَيْ لَا تَقِيضُ
 إِسْمَاعِيلَ مِنْ كُلِّ مَسْمُوعٍ لِكُلِّ مَسْمُوعٍ بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا لَهَا
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى صُمْ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
 وَيَكْمِنُونَ وَيُبْصِرُونَ وَيَعْقِلُونَ وَقَوْلِهِ تَعَالَى وَمَا أَنتَ
 بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ وَالْأَعْمَى يَكُونُ هُنْدِي
 لِقَوْلِهِ تَعَالَى عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ
 لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكُرُ فَنُفَعَّهُ الَّذِي كَرِهَ الْآيَةَ فَكَيْفَ
 عَلَى ظَاهِرِ اللَّعْنَةِ شَيْءٌ أَيْ مَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا فَالْحَاصِلُ
 أَنَّ الْإِسْمَاعِيلَ خَاصٌّ بِعَشَائِهِ مَقْصُودُ شَيْءٍ الَّذِي
 مُتَعَلِّقٌ بِبَيْتِ النَّبِيِّ عَمَّ هَذَا قَوْلٌ بِمَعْنَى حِجَازٍ أَيْ انْفِصَالٍ
 بِاجَابَةِ الْحَقِّ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْإِسْمَاعِيلِ

ترجمه برای کسیکه ایمان بر بیتی آورد یعنی مقصود ازین قول که سبب اهل تقیم بطور تشبیه و استعاره
 آمده آنست که کسیکه ایمان بر بیتی نبی علیه السلام می آورد گوش او در افکند و بالخصوص او را بر هر مکر و کلاه
 است و ذاین قول ادراک تقیم بمعنی موضوع واقع شده است و این روش که نشان داده هر شیء زده را نشانید
 مقصود است از آنکه در مضرت اهل تقیم است که کلام بر تقیم عمل میشود بلکه نظم این آیت بطور تشبیه
 استعاره به بیان آوردن هیچ قول او تعلق است در سوره بقره رکوع دوم صم بکم عمی فهم که
 یعقلون یعنی گردان شود و گنگ و نابینا هستند پس ایشان بی فهمند حال آنکه آنان می شنوند و کلام میکنند
 و می بینند و می فهمند و هیچ قول او تعلق در سوره غل رکوع ششم و ما انت بهادی العمی عن
 ضلالتهم یعنی و نوزاد نمایند تا اینرا از گمراهی نشان حال آنکه اعمی نابینا هستند و ای راه یافته
 می شود بنا بر فرمودن او تعلق در سوره عبس پاره هم عبس و تولى ان جاءه الاعمى و ما یدریک
 لعله یزکی او یذکر فتنفعه الایه کوفی الایه یعنی ترش روی کرد و در گردانید باینکه آنرا پیش او
 تابینا و در رسیدن تر باشد که او تزکیه و نهذیب یا بد یا بدید پدید این پند و اندر افغ و در پیش چگونگی
 این بر ظاهر لغت یعنی بر مضمون محمول شوند پس حال اینکه اسماعیل یعنی شناییدن در این آیه مذکوره خاص بر
 بیتی است بر بنای مقصودی که متعلق بیتی نبی علیه السلام است پس ماؤل است بمعنی حجاز یعنی نفع داد
 و بهره مند گردانیدن باطاعت و قبولیت حق برای کسیکه ایمان آورد که این انصاف اسماعیل است یعنی نشانید

بیان تقیم آیه و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم

مراد از موضوع مذکور که استعاره و تشبیه است

بیان آنکه اسماعیل برای بیتی تقیم

آنکه اسماعیل را از انصاف اجابت حق با او

استعداده و تقیض حق و تقیض حق و تقیض حق

تأیید و برآوردن تقیض و تقیض و تقیض

قال سبحانه فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
اذا اولوهم يدعون. وما انت بهادى العصى عن
ضلالهم. ان تسمع الا من يؤمن يا ايها
مؤمنون. اعلم ان الاسماع بمعنى موضوع عام
من كل مستمع لكل مستمع بمعنى موضوع
ولا يختص بالمقصود الذى يتعلق بعث النبى عم فاما
يختص **ش** بالمقصود الذى يتعلق بعث النبى
عم كما قال سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
يا ايها فهم مسلمون. هم ما اول بمعنى مجاز هو انفع
باجابة الحق لمن يؤمن **ش** اى من هو اهل باجابه
ايمان بالحق هم بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب

ترجمه فرمود سبحانه در سوره روم كنوع سخن فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
اذا اولوهم يدعون. وما انت بهادى العصى عن ضلالهم. ان تسمع الا من يؤمن يا ايها
مؤمنون. اعلم ان الاسماع بمعنى موضوع عام است از هر مستمع يعنى شناسنده
در گوش رساننده براى هر مستمع بمعنى موضوع يعنى هر گوش دارنده. و ايس اسماع بمعنى موضوع عام
مختص نشود بمقصودى كه اكل تعلق مى دارد به بعت بنى غلبه السلام. كيس آنچه مختص نشود به
مقصودى كه تعلق به بعت بنى عم دارد چنانچه گفت سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
يا ايها فهم مسلمون. يعنى تو نتوان شناسيد مگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد به ايمان اسلام
اسلام آرنديگان. پس نيمي مختص ما اول است بمعنى مجاز كه او انفع است باجابه حق براى كيسه ايمان آرد
باسماع يعنى كيسه اهل است بغير ايت بيان سخن. و ايس انفع يعنى هر كس كه دايد بايلى بر بنى صلى است آنچه سبب ايمان
تفسيرية كميد لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
يا ايها فهم مسلمون. يعنى تو نتوان شناسيد مگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد به ايمان اسلام
اسلام آرنديگان. پس نيمي مختص ما اول است بمعنى مجاز كه او انفع است باجابه حق براى كيسه ايمان آرد
باسماع يعنى كيسه اهل است بغير ايت بيان سخن. و ايس انفع يعنى هر كس كه دايد بايلى بر بنى صلى است آنچه سبب ايمان

بيان معنى موضوع عام اسماوع
به بعت مختص نه شوند كه ايس
بجز و آخر آيه انهم است

بيان تاويل معنى مختص اسماوع
بمعنى مجاز كه او انفع است باجابه
حق است هم سبب ايمان
مسبب آنده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن كتاباً هادياً للذين آمنوا والذين لم يمتنعوا من حجة الله التي أتتهم ليدعوا إلى دينهم وليكونا
من الخاسرين
والذين لم يجزوا عن الله الحجة التي أتتهم ليدعوا إلى دينهم وليكونا
من الخاسرين
والذين لم يجزوا عن الله الحجة التي أتتهم ليدعوا إلى دينهم وليكونا
من الخاسرين

فلو لم یأت بیان التولیة علی نہایتہ فاذا لا یفید ہم الا اشارۃ وہما
بمعنی مجازاتہ اشکار الحق غایۃ الامکار فہم الکفار استعاراً
فی وجہ تعطیلہم التام عن استماع الحق بالاسماع واستفادۃ
الحق بالاشارۃ و اعلم ان لا یتوقف الحق المقدم علی الشرط
والمؤخر وہما بمعنی موضوع اذ لیس عدم اسماع الصم علی شرط
التولیة والادبار بمعنی موضوع فالشرط بمعنی مجاز یشیر الی
التعطیل التام بشیء لا یستفیدون بالاشارت فی حالۃ الادبار
لیزم ان الاجزاء بمعنی مجاز استقامۃ المعنی بشیء ای الاستقامۃ
للمعنی صر والہادی والمعنی بمعنی مجاز ای ہادی الی الحق
للمعنی ای متعطّلین عن اہتدائہم علی صراط مستقیم الحق

ترجمہ

پس اس ادباً یعنی پشت دادن بیان تولیت است بمعنی روگردانیدن بر
بنائی نہایت اولیٰ یعنی انتہائی روگردانی پشت دادن است کہ دریں هنگام اشارت بایشان ہم سودندہ
حالانکہ ہر دو ادبار و تولیت بمعنی مجاز اند یعنی انکار حق غایت انکار پس از روی استعارہ ہماں کفار انہ
بوجہ تعطیل تام شان از استماع حق با سماع یعنی از گوش داشتن حق بیکار مضی شدہ کہ دعوت رسول بگوش شا
نداختن بوجہ تعطیل تام شان با جہت سودمند نیاید و ہم استفادہ حق با اشارت یعنی با اشارت ہم بوجہ
تعطیل تام خود از دعوت حق فائدہ اجابت حاصل نمی توانند و بدان اینکہ جزا بر مقدم بر شرط موضوع
اینجا متوقف نمیشود و قنیکہ ہر دو شرط و جزا بمعنی موضوع باشد زیرا کہ عدم اسماع صم بر شرط تولیت و
ادبار کہ ہر دو بمعنی موضوع آئند نیست یعنی تولیت و ادبار ہر دو چون بمعنی موضوع آیند عدم اسماع صم
در خصوصیت بر شرط ہر دو نیاید از انکہ ایشان خود بہ گری چون نمی شنوند و نہ توان شنیدن شان شرط تولیت
و ادبار نہادن یعنی قید پشت دادہ روگردانیدن چہ نفع دہد۔ پس جزای مقدم عدم اسماع صم بر شرط
موضوع تولیت و ادبار موقوفہ متوقف گردد۔ پس این شرط بمعنی مجاز سوئی تعطیل تام اشارت میکند سبب
آنکہ انہا در حالت ادبار با اشارت مستفید نہ شوند یعنی فائدہ نمی بر دارند و این لازم شود و اینکہ ہر آئینہ جزا
بمعنی مجاز است بنا بر استقامت برای معنی و ہادی ہم بمعنی مجاز است یعنی ہدایت کنندہ سوئی حق
برای نامینا باین کہ متعطّل و بیکاران انداز ہدایت یابی خود شان بر صراط مستقیم حق ہند۔

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا۔

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

ما حصل ترجمه اینست که: فانك لا تفرح اليه

لعلته آیه - دیو که در جبهه
آیه - نه خیر و نه شر
نزد اوست و لعل آیه
تسبیح پیش از آیه ۱۰۶

الحجة القاطعة

اعلم ان نفي اسماع الذي مذكور في الآية الشريفة ان
 الا من يؤمن باليتنا فهم مسلمون الآية لا يمكن ان يكون
 بمعنى موضوع اذا الذي عام من كل مسيح لكل مستمع الـ
 بمعنى موضوع ولا يختص لمن يؤمن بل هو شامل للعموم
 فلا يصح النفي بعدم ثبوت متقدم ولا يصح الاستثناء لاثبات
 من منفي ونفي من عموم ولا يصح البعث فلا يصح العموم
 مخصوص الذي في نظيره لا حق لبس اي الا من يؤمن
 باليتنا صليهم ان نفي اسماع بمعنى مجازي الذي خاص

ترجمہ الحجۃ القاطعۃ یعنی اس بحث قاطعہ است کہ دلائل مخالفین قطع میکنند
 برائے راہ بنظر کہ فیصلہ کلی از وہ حاصل شود۔ مگر انکہ نفی اسماع کہ دریں آیت شریفہ ان لا یؤمن الا من
 یؤمن بالیتنا فہم مسلمون الآية مذکور است ممکن نیست کہ معنی موضوع باشد از انکہ معنی موضوع عام است
 بر شائبہ برای ہر گوشہ ہار مگر آنکہ بر دو معنی موضوع باشد۔ و این معنی موضوع برای کیہ ایمان می آورد خاص
 نمی شود بلکہ او عام را شامل است۔ پس این نفی بسبب عدم ثبوت متقدم درست نیاید۔ و نہ این استثناء
 بنا بر اثبات از منفی و نفی از عموم راست شود۔ و نہ این بعث کہ اسماع حق است صحت پذیرد۔
 پس عموم درست نباشد۔ از انکہ نفی را ثبوت متقدم باید کہ از و نفی کردہ آید در صورت نفی اسماع
 عام از ہر مسیح و مستمع ثبوت متقدم ثابت نہ شود کہ از و این نفی کردہ شود پس این نفی چگونه
 درست آید۔ و اثتناء مفیدہ حصہ و تحقیق است کہ در موجود باشد نہ در معدوم و موجود ثابت است
 پس استثناء حصہ و تحقیق کند برای آنچہ کہ در و اثبات آنہ از نفی و این نفی از عموم است پس
 اثبات و تحقیق او از و چگونه شود و استثناء چگونه راست آید۔ و بعث برای اسماع حق است و اسماع
 بر و متوقف و در نفی عام او اہل بعث چگونه صحت پذیرد حالانکہ بعث برای ایمان ازندگان ظاہر است و نفی عام
 مخالف ہست و ظاہر پس مقابلہ برایت مقصود این عموم نفی اسماع معنی موضوع درست نباشد۔ و وجہ صحت آن در نظم
 است یعنی الا من یؤمن بالیتنا لازم میکند کہ ہر آنکہ نفی اسماع معنی مجازا چنانکہ خاص است بر کیہ ایمان می آورد

الحجة القاطعة
 فی دعاء الامانة

بحث جہت قاطعہ در عبارت
 و تحقیق و کرامت در وقت استغاثہ
 و دعا و دعا و دعا و دعا

پس ان کہ نفی اسماع عام از
 آیت کریمہ ان لا یؤمن الا
 من یؤمن الخ ممکن نیست
 کہ معنی موضوع باشد

میان کوه و دشت علم کرامت
چو در شمع و شمع مونی
شمع و شمع و شمع مونی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

100

اعلم ان کلام البعض فی نفی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع
 استدلال الایة الکریمیه و للموتی حالة معروفة فی السمع
 والاسماع وتعلق الروح بالجسد بکیفیه اخری عن اولی کیف
 یشاء الله تعالی فلما لم یتثبت النفی فی الوجه المخصوص
 ای فی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع لوجود حالة معروفة
 لموتی وعدم دلالة الایة الکریمیه علیه ^{ای النفی} هو بقی الثبوت العام
 ش فی السمع والاسماع ولولحی و صیه بمعنی موضوع هر على
 حاله و ما ذکره ^{موضوع} ش فی البض ^{ای النفی} هو نفی اسماع من مسیح
 بمعنی مجاز الذی قد ثبت لا اسماع بمعنی موضوع الذی قد
 ثبت فكیف نفی سبع من سامع و تغذر اسماع ش مسیح
 لا یلزم تغذر سبع ش سامع

ترجمه
 بدانکه هر آینه کلام بعض در نفی سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع با استدلال
 این آیت کبر است حالانکه برای موتی در سمع و اسماع حالت معروف است بچنانکه در احادیث
 و تعلق روح بجسد برای موتی کیفیت دیگر است از اولی که بچنان است که خدا تعالی میخواهد و
 هرگاه که ثابت نشد این نفی درین وجه مخصوص یعنی در سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع باینکه
 حالت معروفه برای موتی و بنا بر نبودن دلالت آیت کریمه برین نفی که وجودش ذکر کرده آمد
 اتی انداز آل ثبوت که عام است در سمع و اسماع اگر چه هست برای زنده و مرده بمعنی موضوع بر
 حال خود و آنچه در بض ذکر کرده شد نفی اسماع است از سمع بمعنی مجاز آن که تحقیق ثابت آمده
 از بض تخصیص ^{ای من یؤمن} - نه نفی اسماع است بمعنی موضوع از بض که آل هم
 تحقیق ثابت شده است بض بنفی خاص از عموم ثابت بمعنی موضوع و نه نفی از کجا
 از نبودن ثبوت متقدم - پس چگونه است نفی سمع از سامع یعنی نفی شنیدن
 از شنوا بض - و تغذر اسماع لازم نمی آید تغذر سمع سماع یعنی معذوری است تا باینکه
 شنونده شنیدن شنوا را معذوری لازم نمیکند

باینکه اگر در سمع و اسماع برای موتی حالت

حالت معروف است و تعلق روح

بجسد بکیفیت دیگر میخواهد تعالی

[illegible]

Von

محمد علی

مطلب وان قيل يكن انما تصديقا
ولا يسمو افي وفتيت

شئ اى وقت الاستعانة والنداء وهذا الاحتمال الى النهاية يلزم
ثبوتها شئ الضمير الى الاعانة والسماعة وهما من الكرامة او الى
الحفظ والكرامة هر فى كل وقت وهذا هو الثابت والجزء شئ
اى دعوى ان يمكن ان يعينوا ويسمعوا فى وقت هر من الكل شئ
من هذا الاحتمال الى النهاية يلزم ثبوتها فى كل وقت هر فالقول
على قوله سبحانه الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
الذين امنوا وكانوا يتقون هم البشرى فى الحيوة وفى الآخرة لا
يتبدل لكلمت الله ذلك هو الفؤى العظيمة وبيئت الله الذين امنوا
بالقول الثابت فى الحيوة الدنيا وفى الآخرة وان الله لا يخلف لميعاد
اليه فكيف يحتمل سلب الحفظ وفى مراد اللبيب وخزانة الجلالى قال
الله صلى الله عليه وسلم اذ اخبرتم فى الامور فاستغيثوا من اهل الفتوى والحد

[illegible]

پست کریمہ در شہر پست حضرت
وہابیہ جو لیا و احمد حضرت

بیان استقامت از انوار مبارک و بریت
و بقول الامجد السلام محمد غفر له

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیان بیروت استقامت در علم و شجاعت در تدبیر
و تصرف برای اهل قبیله مخصوصاً از اولیای امر
از محمد تقی

پیشانی و پیشانی

من ای مرکزیه لیست بتبع فلا انبیاء عم هر و ذاتا نش ای مرکزیه
 لیست بعض فلا انبیاء عم هر و عرضا و تبعاً نش ای مرکزیه لیست باصل
 و ذات فلا ولیاء هر و فی الذهنی القدیمن مصداق متقدم و هو من
 افعال الله تعالى قدیمایدان علیها باثرتیهما منهای العالم کجانبه الله تعالى
 فی سورة ابراهیم الکر ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشیمة طيبة
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء ؕ توتی اکلها کل حین یا ذن ربها و
 یضرب الله الامثال للبائس لعلهم یتذکرون ؕ و مثل کلمة خبیثة کشیمة
 خبیثة ؕ اجتمعت من فوق الارض ماله من قراره یتبث الله الذین
 امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ؕ و یضلل الله
 الظالمین عفا و یفعل ما یشاءه

ترجمه یعنی این مرکزیت بطور اصل است که نیست بتبع و اثر و وفات است نه بعض پس این مرکزیت اصلی و ذاتی برای انبیا علیهم
 السلام است - و مرکزیت بطور عرض و تبع که اصلی و ذاتی نیست پس این برای اولیا است و فی الذهن یعنی اعجاز و کرامت هر دو در مرتبه
 مرکزیت خود محیط انداز اینها را تا انتهاست اما تحت مرکز خود هر دو حوادث خارجی را که خارج از ذهن است در خارج و هم وجود حادث
 فی نفسی و در ذهن خواه اعتبار اصل که تبع نباشد و این اعتبار اصلیت مرکز خود اولو العزمی و غیرت است - و خواه باعتبار ذات که عرض
 نباشد و این اسطوت مرکزیت بود چنانچه جدا است بفر اولو العزمی - و خواه باعتبار عرض و تبع که پیچ و ادلی اصلی و ذاتی نیست بلکه غیر
 و تبع است پس مرکزیت اصلی و ذاتی برای انبیا و اولو العزم و غیر اولو العزم است - و مرکزیت عرضی و تبعی در تحت اصلی و ذاتی زمین
 و تبع هر دو نوع انبیا را برای اولیا و اولیا است که هر دو وجود حادث خارجی و در نفسی است تحت مرکز خود را محیط است و اینها را تا انتهاست
 و در ذمهی قدیم این اعجاز و کرامت از مصداق متقدم اند که اولا افعال خدا و تعالی است از و قدیم که دلالت میکنند بر این فعال
 هر دو اعجاز و کرامت با اثر است خود که ازا افعال است درین عالم - یعنی اعجاز و کرامت درین عالم افعال قدیر را کهیم کهیم
 که با اثر است خود از افعال برین افعال قدیمه و افعال دلالت می نمایند و بواسطه مصداق متقدم که ازا این افعال است در ذمهی
 قدیم انداز و قدیم - چنانچه اگر یابد خدا می برتر و در بره ابراهیم رکوع جبارم الکر ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
 کشیمة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الخ یعنی آیا غیردی چگونه خدا برتر شل زده است یعنی پان کرد و آن نیست که کلمه
 احوال و قرات طیبه یعنی پاکیزه که معنای ثابت و مضبوط است و شاخهای او در آسمان اند - میدهم قرآن خود حکم بر در کار خود هر دو خدا و برتر
 از انبیا پس آنها نیز در خود برتر و شاید که ایشان یاد آورند و تال کنند - و مثل کلمه خبیثه یعنی سخن گنده و پلید و چو در پلید و گنده است که بر کوره نش
 است و بالا زمین که نیست در هیچ قرار - ثابت و مضبوط و در بر آسان که ایاکان آورند و بقول است در حیات مینا و آخرت - و گره میکنند
 برتر عالم کنند و گوی را - و میکنند در برتر چنانچه می خواهد +

تفسیر کبریا الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
 و ما فیمن الحوریت الشریف

تفسیر کبریا الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
 و ما فیمن الحوریت الشریف

و بعد از آنکه از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت
 از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت
 از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت

و بعد از آنکه از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت
 از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت
 از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت

و بعد از آنکه از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت
 از آن حضرت پرسیدند که این چه است و چه میگوید
 فرمود که این است که در روز قیامت هر کس که در دنیا
 عمل صالح کرده باشد و در آخرت ایمان آورده باشد و در روز قیامت

فی موجود است قدیمه من حیث انتزاعها التضمنی منها فقی ترک
 المستقر اشارہ الی ان لا مکان له وقرعها فی السماء من حیث تمکنها
 فی عالم الشهود اشارہ الی توسعها وان کلاً من سفلیات یستفیضون من
 علویات واما فی تضمنه انتزاعاً منه صلعم ثوئی اکلهای اثارها هی
 ما یرتّب من تضمنها من اضافاتها اختیاریه او اضطراریه بتوسع مفعول انی
 کل حیث فی الدنیا والاخره یا ذن رها و تعالی کما یشاء فیمکن الاذن جواز
 اختیار مضاف ش من الله تعالی ای غیر مستقل بر فی الایثار
 و سلبه لتشریفها و تعظیمها و توافق الاذن مقصود فلا یظهر خلافه
 و ورد فی الحدیث الصبیح انما انا مبلّغ والله یدّی و انما انا قاسم والله
 یعطّی ذکره السیوطی فی الجامع الصغیر

ترجمه

در موجودات قدیمه از حیثیت انتزاع تضمنی آن شجر ازال موجودات قدیمه - و در هرگز
 و در هرگاه این شجر اشارت است سوی آنکه او را مکانی نیست یعنی این لامکانی است - و قرعها فی السماء یعنی
 و شاخهای او در آسمان انداز حیثیت تمکن یعنی جای گرفتن و قائم شدن او در عالم شهود که اشارت است سوی
 و آنکه هر کینه از سفلیات اند تمام از علویات مستفیض اند و فیض میگیرند و این هر دو در تقسم او بطور انتزاع و صلعم
 مستفیض از این رو اشارت سوی علویات است که ثوئی اکلهای یعنی سید مدبرهای خود - و آن که ترتیبش در
 تقسم شجر از اضافات او بطور اختیاری یا اضطراری هر گس را که میخواهد بتوسع مفعول دوم بخند و او فصل آن
 که متعدی بود و مفعول است کل حیث یعنی هر وقت در دنیا و اخره - یا ذن رها و حکم پروردگار خود که دست
 بچنانکه او میخواهد - اختیار اذن مضاف است سوی رب - و این اختیار با اجازت است از خدا تعالی یعنی غیر مستقل است پس این
 مقصود جواز اختیار بمعناست یعنی اختیار که نسبت داده شده از خدا تعالی برتر است که غیر متقل است و اینها و سلبه
 یعنی دادن و باز گرفتن بیش نباشد تشریف و تعظیم شجره مبارک که او صلعم و مقصود توافق اذن است از آنکه اذن جواز
 اختیار را میخواهد که از تعالی اجازت اختیار راست و جواز اختیار دادن و باز گرفتن بر خدا شال است پس در دادن
 گرفتن از اذن جواز اختیار مقصود است و این بنا بر تشریف و تعظیم شجره مبارک است که او صلعم اند و اذن بنا بر
 میانشان در خداوند توافق در ولای است پس توافق اذن است که مقصود است پس این هر دو در کار اذن او صلعم توافق آمد
 پس خلافت ظاهر نخواهد شد و در حدیث صحیح وارد شده انما انا مبلّغ الخ یعنی جواز نیست که من رساند ام و خدا جزو
 و زینت است که من نیست خوش کند ام و خدا کریم بخش میکند این حدیث را سیوطی در جامع صغیر ذکر آورده

چنانکه او صلعم با حال امکانی است که ترتیبش در تقسم
 در جواز است که بعد از آنکه مستقر و آید برای تجزیه و تقسم
 سفلیات از علویات و هر دو از او صلعم

چنانکه اذن جواز نیست
 است بدون و باز گرفتن
 پس دادن او صلعم را
 و اضطراری هر دو در
 زمان بر هر موجود است
 و ذکرش بنا بر تشریف
 تعظیم او صلعم است

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

منها قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما اعطيت من شئت أو امتنع من
 شئت بغير حساب اي ليس عليك حرج فيما اعطيت وفيما امتسكت لتفسير
 كبير وهكذا في الجلالين ولما كان الاختيار في الاعطاء والامساك بينهما
 عم فكيف كان لسيد الرسل حميد الله تعالى صلعم ويضرب الله
 الامثال في المستقبل للناس كالمثل المذكور بوجود الاولياء كمالهم
 يتذكرونه ترجيا بامكان اختيار مضاف شققا ورحمة لا ينفك
 لذو فضل على الناس والمراد بمثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة
 اجنت من فوق الارض اي لا اصلها في موجودات قدسية الا
 في مسلوبات منبثة عليها من موجودات ممكنة التزامها فاما الهما
 من قواهم في مقصد فعله ان ليست الشجرة غير ما ذكر في ذلك الاعجاز
 والكرامة كما قيل فيا ايها العارفين احفظوا انظاركم عن الراغب

ترجمه اوانت گفت ابن عباس رضي الله عنهما اعطيت من شئت أو امتنع من شئت بغير حساب ولسن عليك
 حرج فيما اعطيت فيما امتسكت از تفسير کبر است بمعنی است در جلالین یعنی بخش بر کار خواهی یا امتنع کن بر کار
 خواهی بر حساب نمی بر تو حرج نیست در آنچه عطا کردی و در آنچه باز داشتی و هرگاه که اختیار در اعطاء و امساک نمی در دادن و باز داشتن
 برای بلیان قلیل السلام است پس بر این سبب از حجب خدای عز و جل علیهم وسلم چگونه و چرا باشد و باینکه خدا را
 و بیان خواهد کرد خدا برتر مشاهد و زاهد است و لهذا پس برای آریان بخشش مذکور بوجود اولیای کماله میسر کند که
 شاید ایشان یاد آرد و تفکر کنند ان شاء الله باینکه امکان اختیار مضاف که بافتل است از ضلای بر یعنی نیاز آید و این
 اختیار که از راه شغف و محبت است و آنکه اولیای الهی مضاف به بخشش است بر آریان و معتدل کل خبیثه که
 خبیثه اجنت من فوق الارض و من قواهم کینه و حرج گذره است از برای زمین و آریان را و مثل آنکه خبیثه همچو شجره خبیثه
 که تنبش برکنده شود از بالا و زمین از آن است که اصل منبج او در موجودات قدیم نیست چنانکه حدیث شجره طیبیه مفسر
 موجودات قدیم است مگر بر مسلوبات است که آبی داده شود بر آنها از موجودات ممکنه از دو التزام آنها یعنی آبی بر مسلوبات
 از این موجودات ممکنه است بسبب التزام آنها که وجود ممکن او بر آمده و عدم که از موجود حقیقی مسلب است بوجود موجودات ممکنه
 بر و مافوقه از بر مسلوبات آبی آمد چنانکه کما یوسف است و اینست و در اینست و در مقصد و مراد پس ان شاء الله شد که این
 آنچه ذکر کردیم غیر از اینست پس آریان را که در آنجا گفته شد و در آنکه در و نشانده شود پس از این خرقان و نشانگان نظر که خوار کردی

باینکه اگر ایشان اختیار و عطا و امتناع را بخواهند
 در حق است که ماسبق فضل تحقیق او است

باینکه شجره خبیثه و مسلوبات
 آنکه که سلبش در وجود
 نیست و توقف مسلوبات

نظر که خوار کردی

စာအုပ်အမည်

[illegible]

॥

اَوْ مَبْنِيَّةٌ لِرَفْعِ جَهْلٍ عَنْ وَجْهِهِ وَاجِبٌ لَهَا وَهُوَ حَدُوثٌ اَوْ قَدْ مَلَدَ لَدُنْهِ
 مِنَ الْجَوَابِ لَا لِرَفْعِ ابْهَامٍ عَنْ وَجْهِهِ جَائِزٌ لَهَا وَهُوَ اَيْتَانِ كَانِ لِعَدَمِ دَلَالَةِ
 اِلَى الْحَدُوثِ اَوْ الْقَدَمِ فَمِنْ ذَلِكَ نَسْأَلُ اَيُّ كَوْنِهَا مَبْنِيَّةٌ هَرَبِيحُ الْاَمْرِ
 اِلَى الْاِنْتِزَاعِ وَلَا فَكَانَتْ عَيْنُ الْاَمْرِ عَلَى التَّبْيِيهِ فَكَانَتْ مِنَ الْحُجَابِ قَلِيصَتْ
 مَخْلُوقَةٌ وَهَذَا بَاطِلٌ حَقِيقَةً فَتَصَافُ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى تَضَمُّنًا وَالتَّزَامًا
 بِالْمَوْجُودَاتِ لِتَوْقُفِ تَرْتِيبِ وَجُودِهَا مَتَّهِ سُبْحَانَهُ فَمِنْ الْمَوْجُودَاتِ
 الْهَيْئَةُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ شُرُوحِي الْاَيِّ بِاصْطِفَاءِ مَغَايِرٍ وَ
 مِنَ الْمَسْلُوبَاتِ غَيْرُهَا وَالْاَمْرُ مِنْ حُجَابَاتٍ حَادِثَةٍ لَا مَخْلُوقَةٍ وَاَنْ لِحَيْكُ
 حُجَابًا فَلَمْ يَلْسَلْ بِالْخَلْقِ لِلْاَمْرِ وَاَنْ يَكُ بِمَعْنَى كَاهُو عَيْنِ ذَاتٍ وَلَا هُوَ
 غَيْرُهَا فَلَمْ يَرُدَّ اِلَا اِنَّهُ وَهِيَ خِيَّةٌ يُحْيِيَاتُ عَيْنَهَا فَلَمْ تَمُوتْ فَتَعْبُدُ مَعْبُودَهَا

تحقیقا

مترجمه این بیان بنا برین چهل است از وجه واجب برای اولین برای روح و آن وجهی است که روح را چهل پریشان از خود
 است از آنکه بیان بنا برین چهل از وجه واجب و چنانچه بر روی شود و واجب از چنانچه بر روی است پس چهل از وجه
 و اینجا وجه واجب که از روی چهل است اوجه و آنست یا قدم بسبب دلالتی که از جواب است یعنی از جواب که میگوید
 التزم و من انکسر کفی بگو که این روح از امر رب است. این بیان روح از امر رب که وجه واجب قدیم است دلالت می شود
 روح چهل از وجه واجب است پس از این دلالت جواب و التزمی شود که در کرمه کیست و آنست که روح یعنی از قومی پرستش
 سوال از حقیقت روح است در وجه حدوث یا قدم او و در چهل از وجه روح واجب و جزوری است. بنا برین روح چهل
 روح از وجه واجب از این بیان جواب کرده اند که روح قدیم نیست بلکه حادث از امر رب است. نه این روح بیان است برای روح
 و با هم و پیش از آنکه از وجه چنانچه برای روح است هر چه که او باشد از آنکه سوئی حدوث یا قدم دلالتی از او یافته نشود. پس از این نسبت
 که روح نسبت است امر سوئی انتزاع هم باز میگردد. و در نه پس روح بر بنای تمییز بین امر گشت و از مرتبه حجاب شد پس مخلوق
 نیست و این باطل است از روی حقیقت و تحقیق. پس نسبت کرده شود روح سوئی خدا که برتر از ازل و ابد و التزم موجود
 بنا بر توفیق ترتیب وجود خود از وجه چهل یعنی چونکه وجود روح در ترتیب یعنی راست و درست شدن خود با وجه متنوع
 و با مانده است پس سوئی او بطور تضمین و التزام موجود است و او تعالی نسبت کرده شود پس از موجودات آن روح الهیه است یعنی مسبو
 به آن چنانچه فرموده و تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ شُرُوحِي الْاَيِّ دُرُورَهُ تَحْرُكُوهُ سَوْمٌ - و سوره ص رکوع پنجم - یعنی دیدم در روز خروج
 با صافیت مغایر آنکه تغایر روح با صفای سنگم ظاهر است. و از مسلوبات آن روح خبر الهیه است یعنی بخلاف مرتبه نسبت و امر از حجابات
 است مخلوق نیست. تا اگر حجاب نباشد پس تسلسل ممکن برای امر لازم آید. و اگر امر بمعنی لاهوت و عین ذات و لاهوت غیرا باشد یعنی این
 چهل صفات و افعال او تعالی از عین ذات و در غیر ذات خدا باشد پس برای اثر او قدم لازم آید. و این
 روح زنده است بحیات خود که عین او است پس نمی میرد. و عبادت میکند معبود خود را.

بیان تقسیم روح و اینکه آرا از حجابات حادثه است چنانچه در حقیقت کسب اولیست +
 در بیان حیات و عبادت و لغزش روح از مثال و ظهور و حقیقت کسب اولیست +

[illegible]

في هذا الكتاب من فوائد كثيرة لا يمكن
 حصرها في هذا المكان ولما كان
 هذا الكتاب من فوائد كثيرة لا يمكن
 حصرها في هذا المكان ولما كان

جان ریختت جیبر شالی و ریختت

五

و هذا البس من لزوم ممنوع التناسخ والتموت هو موجود بوجوده
 فيحضر ويذبح وإن لم يشأ ان لم ياتك موجودا بوجوده
 فكيف يشأ فكيف يحضر ويذبح ^{هو لا} هو محض نزع روح عن جسد
 بل هو بعرضه ^ش اي الموت يعرض الجسد ^{هو لا} فتنزع في الحال ولا
 يحتاج بعرضه الى سبب بل يعرض شئ في حال عروضة ^{اولا} وبقی
 تعلق الروح بالجسد بكيفية اخرى عن اولی كيف يشاء الله سبحانه قال
 الله تعالى ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ق
 لكن لا تشعرون فقتل نفس التي هي معنى من هو تعطيلها عن مرادها
 الذي من مسلوباته تعالى بانصافها بما من موجوداته تعالى فقتل
 جسد غاية التعطيل كما قال سبحانه فاقتلوا انفسكم ذلکم خير لکم عند بارکم
 وإن لم یروها فكيف قتل النفس بعد ختمها فكيف الخیر ^ش الخیر الموقوف

نشر جسمه و اینست از لزوم که برای تناسخ ممنوع است یعنی لزوم تناسخ ممنوع است نه غیر او و این از لزوم نیست
 پس ممنوع نیست و موت که او بوجود خود موجود است پس حاضر کرده شود و نزع کرده شود و نه پس چگونه است
 یعنی اگر بوجود خود و در بناش پس چگونه حاضر کرده شود و نزع کرده شود نه او محض کشیدن روح است از جسد
 بلکه این موت جسد را عرض شود و در همان حال نزع روح شود و موت محتاج به نشر یا عرض شدن خود سوخته
 بلکه در حال عارض شدن موت بجسد جنبه عارض می شود یا نه شود و بعد عارض شدن موت تعلق روح بجسد
 به کیفیت دیگر از اولی باقی ماند همچنانکه خدای سبحان خواهد که فرمود خدای برتر در سوره بقره نوح و هم و لا
 تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون و این معنی و گویند بر
 هر کس که کشته شود در راه خدا مرگان بلکه زنده گانند و لیکن شما نمی دانید پس قتل نفس آنکه اوستی و مراد است کسی او
 تعطیل است یعنی بیکار کردن نفس از مراد او که آن از مسلوبات او بقای است بوجه انصاف نفس آنچه که از موجودات است
 است و مراد است قتل جسد که قاتل تعطیل است چنانچه گفت سبحان در سوره بقره کونتم قاتلوا انفسکم ذلکم
 خير لکم عند بارکم و این کشته شدن نفسها می خورد این کشتن نفسها می شتابا برای شما بهتر است نزد او میزند
 شما و اگر این معنی گرفته شد بر این قتل نفس مراد می شود و مراد می شود پس چگونه قتل نفس باشد سبب عدم ختم نفس
 یعنی نفس چون جز جز و یا به شدن نمی تواند کشته شود چگونه حاصل می شود و چون کشته شدن حاصل نشود پس چرا قتل نفس
 موقوف است چگونه و بر آید

تفسیر کبر و التقوی و القتل فی سبیل الله است

بیان آنکه از عدم تناسخ منتهی است

بیان اینست که وجود و موت و کيفية و قیاس و بعد تعلق روح

بحث تصویر بر اینست

بیان معنی قتل نفس و قتل جسد

بیان عدم ختم نفس

[illegible]

1993

مديرية اشداد

民
國

پیشتر

پہلے

فَلَا يَكُونُ مَحْضُوصًا لِمَا كَوَلَّتْ وَالمَشْرُوبَاتِ وَالمَلْبُوسَاتِ وَلَا مَا نَفَعًا مُشْتَرَاكًا
بِالْحَسَنَاتِ وَمَعْصُومُونَ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْهُمْ الْمُدْبِرَاتِ أَهْلُ شَيْءٍ
يُنْذِرُونَ لِمَا يَوْمَرُونَ هُوَ وَلَوْ لَا شَيْءٌ كَذَا أَيْ لَا يَتَعَلَّقُ بِمَا بَعْدَهُ فَيَتَعَلَّقُ بِمَا
يَعْدُ هُوَ فَخَاصٌّ لَا يُشْعَرُ وَلَا دَلِيلٌ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَيْ عَنْ أَكْثَرِ خَاصٍّ لَا يُشْعَرُ إِذْ
مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ كَمَا قَالَ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ هُمْ
وَلَا يُرَادُ حَيَاتُ التِّي هِيَ صِفَةٌ ذَاتِيَّةٌ لِأَنَّهُمَا مَازَالَتِ هِيَ بِلِصَّاحِي صِفَةٍ
ذَاتِيَّةٌ مِنَ الرُّوحِ عُمُومًا شَيْءٌ مَا نَافِيَةٌ وَمَا مَوْصُولَةٌ لَا نَفَا بِأَقْيَهُ بِالرُّوحِ
فِي الدِّخْلِ عَلَى السُّوِيَةِ لِلْمَقْتُولِ وَعَدِيدَةٌ عُمُومًا بِخِلَافِ حَيَوَاتِ التِّي خُصَّتْ
لِلْمَقْتُولِ الْخُصُوصِ هُوَ وَإِنْ يُوعَدُ قَتْلُ جَسَدٍ فَيُرَدُّ قَوْلُنَا شَيْءٌ أَيْ قَوْلُنَا
إِنَّ قَتْلَ جَسَدٍ غَايَةُ النُّقْطِ وَلَهُ الْحَيَاةُ كَمَا ذَكَرْهُوَ وَأَنْ لَمْ شَيْءٌ أَيْ أَنْ
لَمْ يَرَدِّ قَوْلُنَا هُوَ فَمَا الْحَيَاةُ فِيهِ فَالْكَهْلَةُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ثَابِتَةٌ وَالْمَوْتُ إِشَارَةٌ

ترجمہ کہیں اس رزق ہا کولات و مشروبات ولبوسات یعنی باطنی و غریزی و پوشیدنی و پوشیدنی مخصوص نہ باشد و مانع
غیر اس باشد پس حسنات از او دہ شوند و آذیتات نگاہداشتہ شوند۔ و از ایشان فدا یافتہ اند یعنی ندید کنندگان از اند
مرا داکہ تیر میر میکنند بر او کچھ کہ حکم کردہ شوند۔ و اگر نہ چنین است کہ با بعد از عقل نباشد پس عقلی با بعد از عقلی پس خاص
آنجائ کہ نہ دانستہ شود۔ و برین دلیل نیست یعنی جو کہ او خاص است چنان کہ نہ دانستہ شود و از آنکہ نفرد و عقلی برتر و لیکن آنستہ
بچا کہ گفت احیاء و لیکن لا تشعرون یعنی ہر کہ در راہ خدا کشتہ شود او را مردہ گویند بلکہ زندہ اند و لیکن شما نمی
شناسید۔ و از این حیات آن حیاتی مراد نباشد کہ او صفت ذاتی است از آنکہ متحقق است کہ این صفت از روح عموماً
زائل نشد بلکہ ہر کچھ کہ او صفت ذاتی است از روح بالعدم و زوال پذیر نیست۔ زیرا کہ صفات ذاتیہ روح در برین روح
باقی ہستند یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو علی السوئیہ عموماً یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو در برین بقا و صفت ذاتیہ
روح خواہ این حیات باشد یا غیرش عموماً برابر اند و خصوصیتی نیست برای کسی از این ہر دو بحالات حیات
کہ برائے مقتول مخصوص خاص کردہ شد۔ و اگر اندام کردہ شود قتل جسد پس قول با مراد شود کہ ہر آئینہ قتل
جسد غایت لفظ است و ہر اے او حیات است چنانچہ ذکر کردہ شد۔
و اگر قول ما مردہ شود پس در و غیر نیست کہ گفتہ شد فلانکہ خیر لکم عند بارئیکہ۔ پس نہایت فرود
او نفاے این حیات ثابت است۔ و موت اشارتے است سوئے لفظ۔

حیات آنکہ حیات و حیات صفات ذاتیہ از روح مقتول و غیر مقتول برابر ہستند
در برین باقی ہستند علی السوئیہ بحالات حیات کہ مقتول و غیر مقتول در سبب است

[illegible]

کان قبل وفاته ولحم یدل منه شیء وایضا فیہ واذن لهم ای الانبیاء
 فی الخروج من قبورهم والمصرف فی المملکوت العلوی والسفلی وایضا قال
 الحافظ فی انبیاہ الانزکیاء بچیوة الانبیاء ان حیات النبی فی قبره وجو
 سائر الانبیاء معلومة عندنا علما قطعیما لما قام عندنا من الادلة القطعیة
 فی ذلک وتواترت بها الاخبار منها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الانبیاء
 احياء فی قبورهم ویصلون وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم حرم الله
 علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء واخرج ابو نعیم فی اخبار المدينة
 عن سعید بن المسیب قال لما نزل اسمع الاذان والاقامة فی قبر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم اياه الخرفاء حتی عاد الناس وقال الله تبارک
 واعبد ربک حتی یتیک الیقین واعلم ان الیقین مصداق للتذکر
 وهو محقق علم البالدیه وحقی التبین والعبادة تتعلق بالجوارح وال
 القلب ویدل علیه الیقین والاحسان وان قیل علی الاختلاف هو الموت
 فلیس نقابل یحقق یقین بما هو حق بالموت عموما فیلزم فی مقصد

فی کبریه واعبد ربک حتی یتیک الیقین

ترجمہ کہ پیش از وفات در ایود وار و معلوم ہوا کہ بعد از وفات ان لوگوں کو غور
 و در تصرف دیکھتے ملوئی سلی۔ و نیز گفت ملاحظہ فرمایا استنباط الانبیاء بحیوة الانبیاء کہ حیات نبی صلی اللہ علیہ وسلم در قبر او حیات
 انبیاء و زوار و از و معلوم قطعی معلوم است ادا چہ از دلائل قطعیہ قائم شد کہ انبیاء و اخبار بار متواتر آید۔ اذان اگر گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 کہ انبیاء و زوار گاہ بہ گاہ می شنیدند و نماز می خواندند و در مود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اینکہ خدیو تر بر زمین مردم کرد کہ جسد انبیاء و زوار
 و بر دل آوردہ و انیم در اخبار مدینہ کہ حدیث از سعید بن المسیب رضی اللہ عنہ کہ گفت می شنیدہ باشم اذان و اقامت اور در قبر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم در ایام خرفاء یعنی در زمانہ خرابیہا بر زمین می افتاد کہ باز گردیدند از میان۔ و در مود خدا بر زوار انبیاء و زوار
 یا تبارک الیقین و در سورہ حجر نعم یعنی پیش کش آن پروردگار خود را انکہ از یقین آید۔ یا انکہ بر زمین یقین کنند و بعد از موت ہیچ چیز
 و ادبست تحقق علم برہمہ۔ حتی بر اثر شنبلیلی است۔ و عبادت تعلق دارد بجوارح و قلب کہ یقین و احسان برود لالت و متعلق
 میکنند۔ و اگر گفتہ شود بر بنای اخلاق کہ ادمون است پس نیست این معنی از و حکومت بلکہ یقین تحقق میشود اینچہ کہ اوجی است
 عموما پس مراد شود موت با و در مقصد

میان انکہ از یقین موت مراد
 میکن بر مقصد مراد شود
 از موت عبادت مطلقہ است
 نشود بلکہ سقوط فرض و وجوب
 عبادت و قنیت

وہی ہے جس نے یہ سب کیا

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

وَقَتْلَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضِهِمْ عَلَى قَدَرِ ضَيْبٍ قَبِيضٍ نَصْرِيًّا عَلَى عَمَلٍ وَأَقْبَلُ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى بِفَعْلِهِ وَهَمَّتْهُ اخْتِيَارِيَّيْنِ وَاضْطَرَارِيَّيْنِ وَدَعَايَ وَشَفَاعَتَهُ
 لَكُمْ مَا أَصَبْتُمْ بِهَا شَيْءٌ أَيْ حَيَاتِهِ الَّتِي يَقْتُلُ النَّفْسَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى هـ
 فَلَا تَشْعُرُونَ فَتَقُولُ الشُّعُورُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا أَصَبْتُمْ بِهَا وَمَنَائِرُهَا مِنْ حَيَاتِهِ
 الَّتِي لَمْ يَمُوتْ قَوْلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ مَا حَصَلَ شَعْرٌ - وَقَدْ قَالَ اللَّهُ هَذَا
 مِنْ بَيْنَاءِ بَفَضْلِهِ وَإِيَّاكُمْ وَصَلَّى وَسَلَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِي الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَالِكُمْ
 بِحَبِّهِ وَبِرِضَاةٍ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْحُمَانَا هـ

ترجمہ: وقبیل دادہ شد بعض نشان بر بعض ضیاب پس بگردان و تفرقه و نمیکند از روگردانیدن بر زبان
 نکشته شد در راه خداست علی القبل خود و ممت خود بر دو اختیاری و اضطراری و دعائی خود و شفاعت خود لیکن شما نیافیدید یا
 خیالی که القبل نفس و در راه خداست فلا تشعرون یعنی پس شما نمی فهمید پس نفی شعور و دلیل است بر آنکه هر آینه شما
 در بیافید آن حیات را و مغایرت او را از حیاتی که برای غیر مقتول است در راه خداست تالی زیر که هر آینه آنچه حاصل شد و نشانی
 داده شد و توفیق و در راه خداست که هر یک را که میزاید بفضل خود خاص شمارا و صلوات و سلام علی محمد بنی الرحمة
 و علی جماله کما یحببه و یرضاه و شفعه فینا و ترحمانا به و رحمت و سلامی ما بر محمد و سلم و نبی رحمت است و بر جماله
 چنانچه دوست دارد و او را خوشنود و ستود باد و او را شفیق کن در میان ما و رحمت کن ما را باد و

ذکر کفایت غیب علی و آئینها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَوْلِ اللَّهِ وَتَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَنُصَلِّي لَهُ وَاصْحَابِهِ وَ
 اتِّبَاعِهِ بِعَيْنٍ - اَعْلَمُ أَنَّ غَيْبًا مَعَ تَعْنِي ضِدِّ حُضُورٍ وَتَشْهُودٍ فَهُوَ عَدَمُ مَجْهُولٍ

ترجمہ: این ذکر بیان غیب و علم او است و هر چه در رواست
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَوْلِ اللَّهِ وَتَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَنُصَلِّي لَهُ وَاصْحَابِهِ وَاتِّبَاعَهُ بِعَيْنٍ
 بدانکه بر آئین غیب یعنی ضد حضور و تشهود است پس او عدم مجهول است - و یا بمعنی خلاف حضور و تشهود است - و خلاف آن
 و هر غیر مثل او باشد یعنی این وجود خلاف - همچو وجودی نباشد که از خلافت کرده شد -

ذکر کفایت غیب علی و آئینها

ذکر بیان غیب و علم او و تشهود

و تمام غیب و تشهود
 که معنی ضد حضور و تشهود است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۳۹۲/۱۰/۲۵

مثنى الضمير الى الحصول هو الغيب واما انساب شتبا بانباي مما جازنا
استحضاره وقد غاب ومما جازنا عدم استحضاره وقد حضر لا يتحققان
في حضور الله سبحانه بوجوب الاستحضار الا الذين اسلب الحضور فثبوته
فهو بعرضه فان ثبوت السلب فلا يثبت الغيب في علم الله سبحانه لكن
النوعين **مثنى** الغيب الحقيقي والجازي هو يتحققان في حضوره غير ان الثاني
بمعنى خلاف الشهود المثال والروح والقدم فقال الملائكة انهم في عالم
المثال غيب وعالم الروح غيب الغيب والقدم غيب الغيب وهذا كذا
للملائكة الشهود والمثال والروح مناسب اليهم فقال الملائكة هو عندنا كالمثال
وعندهم الشهود اذ يدركونه بحواس ظاهرية فالغيب عندهم غيب غيب الغيب
ومراتبه ولا يخرج الانسانية من حدها بانضافها بصفات الملكية بل
تخرج من الملكية بافضليتها عنها في انضافها ظاهرية بوجودات قديمة و
لا تترك مرتبة منها بنفسها الا بصفته في حدها اذ لا يدرى هو اسر ظاهرية

وهو غيب ليس غيب وعالمه هو ثابت كغيره من ان اذ اخرج من حضوره وتنش جانته شدة راي اليك اوقاس است وازا
كحضوره وتنش جانته شدة راي اليك اوقاس است اي هو وحقق نشوته وشدته راي اجماع بسبب وجوب استحضار كراي
هر دو كراي سلب حضور ونبوت حضور اند پس او بعرض او است يعني بعرض است بحضور اذ كراي سلب ونبوته راي اجماع
پس اگر غي کرده شود سلب پس غيب ثابت مانده در علم او بجماع - لكن اين هر دو اقسام غيب حقيقي و مجازي استحق مي شوند و
حضور غير او بقاى - و غيبى كمعنى خلاف شهود است مثال و درج و قدم است - پس عالم اجسام شهود است - و
عالم مثال غيب - و عالم روح غيب الغيب - و قدم غيب الغيب - و همچنين است ملائكة را شهود و مثال و روح
كراي سلب است مثلا - پس عالم ملكوت نزوا همچون مثال است و نزو مثال شهود اذ كراي مثال او را بجماع ظاهر او را
بيكند و مي شناسند پس نزو مثال غيب مثال شان است - و غيب الغيب و را او يعني پس و سولست او - و
الانسان بسبب مصنف شدن بصفات ملكية از حد انسانيت خارج و نشود بلكه عروج ميكنند و بنا مي شود از صفات
ملكيت بسبب افضليت خود از ملكيت در مصنف شدن خود بطريق مبرور و ات قدسيه - و مرتبة از شهود
و مثال و روح بعض مرتبة نشاخته شود مگر بصفت در حدان صفت - پس شهود مشاخته مي شود و بجماع
ظاهره -

عالم ملكوت نجيب و ملكوت
عالم ملكوت نجيب و ملكوت

بيان فضيلت انشا
از ملائكة و نماز مرتبة
شهود و مثال و روح
تمايز ظاهر و باطن

و هذا من كل ما ذكرنا في المتداول من الغيب من به اهتد الانبياء
 في نفوسك ما ذراست في الرويا هو عالم المثال وما ذا تعلم لا تعلم من
 قبل وان قيل امتناع حضور غيب بان ما حصر في حضور وهو شهود فجوابه
 بتعلق باجازه استحضاره و غيب الذي خلاف شهود اخر من غيب الذي
 خلاف حضور فهو بذا انه فلا نفى له من عليه سبحانه فالله عالم الغيب الشاهد
 ش اي جنس الغيب والشهادة من كل خلق هو يتماها جنة وكلا بنفسهما
 فهو عالم الغيب تقي عالم الغيب نكتة بعلم احق الحفيايات واشد غيب
 المعنيات واعلم ان حضور غائب معني خلاف حاضره لا يحصل بنفسه والغيب
 منبئ عليه من نفس اي من غائب فنفي الغائب يعني الغيب من نفس يحصل
 حضور الغائب والغيب هو بانبا من حاضره بشرط جواز استحضاره وحضور غائب
 بمعنى خلاف شهود ونسبة الى من امر محض له يحصل بنفسه لان الغائب ههنا
 يتحقق بنفسه - وينكشف المعنيات برافع الحجب الى ما شاء الله تعالى

ترجمہ و این از به است است تمامه آنچه که از غیب در صدور مذکور آمد - آیا نمی بینی در نفس خود چیست ایشا که دیدی در خواب و
 عالم مثال است و حقیقت این که میدانی که از این پیش می دهنتی - و اگر گفته شود اشتیاع حضور غیب با حضور که آنچه حاضر آمد پس چگونه است
 و او شهود است پس غیب کجا آمد که حضور می گویند شود و لهذا متفق آمد پس جوابش متعلق می شود باجازه استحضاره یعنی آنچه
 که حاضر از نفس در حضور خود شنید یا اثر شده و بدین که خلاف شهود است دیگر است از غیب که غائب حضور است پس اینهاست خود
 پس نمی نیست و از این علم او جانه چنانچه در کرم آخر سوره بقره است فالله عالم الغیب والشهادة پس خدا دانسته
 و شهادت است از نفس غیب و شهادت از نفوس تمام او بطور جزو کل نفس آن هر دو هو عالم الغیب پس و غیب پس و غیب
 نیکو دانند هر هست تمیز در عالم الغیب یعنی در غیب و اندکی نکته است بر شنیدن احق الحفيايات و امتداد غیب المعنیات
 یعنی پوشیده که پوشیده تر و محض تر غیب علیها - و بدانکه هر آینه حضور غائب که معنی خلاف حاضر است آن حضور غائب حال شهود و از آنکه
 غائب حاصل میشود و حال آنکه غیب از نفوس علیهاست یعنی بر غیب از غائب الکی داده شود پس نفی غائب نفی غیب
 باشد مگر حضور غائب و غیب حاصل میشود و آگاه کردن حاضر بشرط جواز استحضاره او که حضور آمدش همانرا باشد
 و حضور غائب که معنی خلاف شهود است و اینست است مگر کسی که او را حاضر نشد آن حضور نفس غائب حال شهود و از آنکه
 این غائب معنی است که نفس ثابت میشود و نفس خود و معنیات شکست میشود بر دشمن چنانچه تا آنچه که خواست است خداست برتر

بالتوفيق غيب خلاف شهود و خلاف حضور
 و تفسير عالم الغيب والشهادة +

بالتوفيق غيب كسبي
 خلاف حاضر

بالتوفيق غائب كسبي
 خلاف شهود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

١٢٢٢

1

1

بأذنه أصالته باستثناء محسب الحال والعلم العادي وانكار الثابت ههنا
 فاما من العقل كما هو لا يخفى على العاقل من المذكور واما من النقل فالآيات
 في الجواهر شئ من جواهر علم الغيب ههنا آخرة البصر بكم ما بين أيديهم
 أي في زمان حال وما خلقه ههنا أي في زمان مستقبل فعلم ما مضى الذي
 لا يثبت باستقلاله من كيف التمكن شئ متعلق لا يثبت ههنا بحال
 شئ متعلق ثابت خبر مبتدئ هو علم ما مضى ههنا هو بعرض عدم لاحق
 بوجود الحال فيقتضي عدا فيحتاج الى الحال في استقراره فبطله شئ
 مصدر مجهول اذ علم العدم بالوجود ههنا بخلاف الحال والمستقبل اذ الحال
 موجود مستقل المستقبل عدم سابق فيقتضي الوجود فلا يحتاج الى الحال في استقراره
 فبطله شئ مصدر مجهول ههنا فالكلام في الاستقلال من حيث عدم
 احتياجه الى غيره وجودا واستقرارا وعلما ولا يحيطون بشئ من علمه
 أي من علمه يتعلق بالمعلومات في الزمان فقيه نكتة بتميز علمه
 وضع حصرة مع حدود معلوماته وحصرها وإن لم يسلم هذا فكيف تجزئة
 علمه البسيط ألا بما شاء أي بمعلوم من معلوماته وشاء يدل على تحقق الفعل

قوله
 لا يخفى
 على
 العاقل
 من
 المذكور
 واما
 من
 النقل
 فالآيات
 في
 الجواهر
 شئ
 من
 جواهر
 علم
 الغيب
 ههنا
 آخرة
 البصر
 بكم
 ما
 بين
 أيديهم

قوله
 لا يخفى
 على
 العاقل
 من
 المذكور
 واما
 من
 النقل
 فالآيات
 في
 الجواهر
 شئ
 من
 جواهر
 علم
 الغيب
 ههنا
 آخرة
 البصر
 بكم
 ما
 بين
 أيديهم

من جهة ادراك اوصال اذ انما لا يوافق ولكن ان عقل جنانا او عقل پوشيده بما ذكره من ان العقل ليس بآيات الله عز وجل
 وآيات الله عز وجل لا يعلم ما بين أيديهم يعني بغيره من حال لا يتبين شأن است وخلق ههنا وانه من زمان مستقبل بخلاف حال
 علم ما مضى ان كان استقلاله ثابت فبطله ثابت بحال اذ انما بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 كذا بعرض ما مضى بعرض عدم لاحق بوجود حال علم ما مضى ههنا هو بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 اي بطله اذ بعرض عدم لاحق بوجود حال علم ما مضى ههنا هو بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 حال اذ استقلاله ثابت فبطله ثابت بحال اذ انما بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 وجود استقلاله ثابت فبطله ثابت بحال اذ انما بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 بعين برزخان حال مستقبل ودرين نكتة ههنا بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 شئ اذ استقلاله ثابت فبطله ثابت بحال اذ انما بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء
 است بعين برزخان حال مستقبل ودرين نكتة ههنا بعرض عدم لاحق بوجود حال شئ اذ اسود عدم كشيء

هر عامل له سبحانه و غيره **ش** عادتا او بغيرها و يدل على عمومها عدم
 اختصاصه لمختص **هـ** ولاظهار بمعنى الامداد الذي يقع فيما وقع قبله
ش اي الاظهار **هـ** فلا يظهر على غيبه الخاص له سبحانه **ش** لا غير
 سبحانه عادتا و يدل على الغيب الخاص اضافت الغيب الى الضمير **هـ** الامن انقضى من رسول فلا تلقى
 من علم الغيب العام **هـ** لا من انبياء وغيرهم من المؤمنين ومن علم الغيب الخاص **هـ** لا من انبياء
 ولما الاستثناء عن نفى علم الغيب الخاص بحجزة غيره سبحانه فالعام
ش فيجوز علم الغيب العام **هـ** بالا ولو يتي **ش** عند اهل سنت و
 جماعة خلافا لمعتزلين اذ عندهم الرسول من ملائكة وملتوحيين **هـ**
 فيدل على جواز احاطة كلية علميا بالغيب للرسول لعدم التظهير **ش**
 اي الغيب والرسول **هـ** فليس يدركه الرسل صلحهم بخصوصية قرينة الكلام بمقدار
ش متعلق يدال وان وقع صفة او حالا لاحاطة الكلية علميا فمتعلق
 ثابتة **هـ** احاطة مركزية ثم في شرح الصدر **ش**

ترجمه اين غيب عام است براي او سبحانه و غير او بطور عادت باشد يا بغير عادت - و دلالت ميکند بر عموم اين غيب عدم اختصاص
 او براي مختص - و اظهار بمعني امداد است آنکه واقع شود در آنچه که او پيش از اظهار و امداد وقوع يافت - پس او سبحانه امداد
 و يا زي نموده بر غيب خاص خود که او سبحانه راست نيست و بغير او سبحانه را از ديگر عادت - و پيش غيب خاص دلالت ميکند انقضا
 حبيب که سوگند نموده است - مگر باري و هم که سزاوارد که پسند آورد و از رسول - پس نفی ميت از علم غيب عام از انبياء و غيرشان
 از مؤمنين و نه نفی است از علم غيب خاص خاص را از انبياء - و هر گاه اين استثناء که از نفی علم غيب خاص است او را
 يعني علم غيب خاص را براي خير او سبحانه جائز دارد پس اين استثناء علم غيب عام با و ذويت جائز دارد و نزد اهل سنت
 و جماعت در حالي که خلاف است براي معتزله و غير آنکه نزد مثال اين رسول امداد است از فرشته - و خلاف است براي و تابع
 هم - و اين استثناء دلالت ميکند بر جواز احاطة كلية بطور علم بغير علم بغير علم براي رسول بنا بر عموم هر دو لفظ غيب و رسول که در
 کريم آمده اند يعني اين استثناء بسبب عموم هر دو لفظ غيب و رسول که در کريم آمده اند دلالت ميکند بر عموم هر دو لفظ
 علم احاطة کلی بغير علم است - پس دلالت ميکند براي سبب رسل صلحهم بخصوصيت قرينة کلام که دلالت بمقدار احاطة
 مرکزيت شان است حالا که اين احاطة مرکزيت شان در شرح مذکور آمده - و اين دلالت ميکند براي سبب رسل صلحهم بخصوصيت قرينة کلام
 بر جواز احاطة کلی بغير علم که ثابت است بمقدار احاطة مرکزيت شان حالا که اين ثابت است در شرح صدر

مُتَبَيِّنًا عَلَى هُوكَةٍ وَلَيْسَ الشَّهَادَةُ إِلَّا بِعِلْمِ الْمُشْهُودِ بِهِ فَلَمَّا بَشَّرَهُ فَكَيْفَ يَجِبُ تَقْدِيرُهُ
 تَدَلُّ عَلَى أَنَّ الرَّسُولَ عَمَّ كَتَبَ الْعِلْمَ بِالْمَعْنِيَاتِ فِي إِنْ شَأْنٍ لَكثَرَةُ الْمَعْلُومَاتِ فِي إِنْ
 فِي حَرَمِ كَرِهَةٍ وَأَخْرَجَ الْبَزَامُ وَالطَّرِيقَ فِي الْاَوْسَطِ وَالْبُغْيَمِ بِسِنْدٍ صَحِيحٍ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَالًا رَأَيْتُ مَا تَعْمَلُ أَمْتِي بَعْدِي فَأَخْزَتْ لَهُمْ
 الشَّفَلَةُ الْحَدِيثُ هُوَ كَمَنْ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ الْجَمِيدِ تَدَلُّ عَلَى الدَّعْوَى وَالْآيَاتُ فِي
 الْمَنْعِ شَأْنٌ أَيْ مَنَعَ عَلَيْهِ الْغَيْبُ هُوَ فِي سُورَةِ الْقَمَلِ قُلْ لَا يَهْتَكُمُ مَنْ فِي السَّمُوتِ
 وَالْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ هُوَ فِي سُورَةِ لِقَاءِ اللَّهِ
 عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا
 وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَمْرٍ يُحْكَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَيْرُهُ وَفِي سُورَةِ الْأَنْفَامِ وَعِنْدَهُ مَفَاحِشُ
 الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَغَيْرُهَا لَيْسَتْ بِمَعَارِضَ لِلْأَوَّلَى لِأَنَّ الْغَيْبَ بِإِضَافَةِ اللَّهِ سَجَا
 ثَابِتٌ فَتَأَوَّلْ شَأْنُ الضَّمِيرِ الْمُسْتَرِ إِلَى آيَاتٍ فِي الْمَنْعِ وَالْأَصْلُ أَنَّ مَعَارِضَ الثَّابِتِ
 إِنْ كَانَ خِلَافَهُ كَالْمَذْهَبِ يَأُولُ بوجود غيره مثله لأن ما ثبت لا ينفي إلا الذهني

ترجمه گواه برین همه کسان. و شهادت نیست مگر بعلم مشهود به یعنی گواهی نباشد مگر بعلم چیزی که بدو گواهی داده شود که دیده است
 او را پس هرگاه که باشد بر این چگونگی باشد پس این آیت دلالت میکند بر اینکه رسول علیه السلام کثیر العلم است بمعنیات
 دریک آن بسبب کثرت معلومات و آن واحد و هر یک خود. و نیز از طریق آن در اوسط بر آورده است. و ابوالکسیم بسبب معجزه که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم تا آنکه فرمود دیدم آنچه را که هر کس کرد است من پس من. بری مثال شفاعت را پس دیدم تا آخر حدیث. و بسبب آیت
 در قرآن مجید که بر این دعوی دلالت میکند. یا ایها الذین آمنوا علم غیبنا عندنا و سرور من کل رکوع تخم است قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي
 السَّمُوتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی بگو ای حبیب من میدانی که کسی که آسمانها و زمین
 است غیب است مگر الله. و این نشان میدهد که در وقت برگزیده و بر داشته شوند. و در سوره لقمان است که چون فرمودم إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ
 السَّاعَةِ وَيُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
 بِأَيِّ أَمْرٍ يُحْكَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَيْرُهُ یعنی هر آینه خدایم بزرگوارتر از آنکه علم قیامت و فردا را بدانی را. و در اینجا چه در ترجمه

ما در آن و تمیزات بر هیچ نفس که خدا چه اصل خواهد کرد او. و تمیزات بر هیچ نفس که در علم من است. ایچ خاک خواهد خورد هر آینه خدا بر تریبها و انده و آگاه است. و در
 آنقام است که بگویم و عِنْدَهُ مَفَاحِشُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ و نزد او است کلید غیب میزبانانها را اگر او پس هر یک از مذکوره و غیر آنها معارضی هستند
 آیات اولی که دلالت غیب است. و آنکه بر آیه غیب است و نسبت یعنی سخن خدا سبحانه ثابت است پس بر هر یک از مذکوره و غیر آنها معارضی هستند
 و قاعده نیست که بر آیه معارض ثابت است اگر او خلاف ثابت باشد و منتهای تأویل کرده شود بوجود غیر مثل او را آنکه آنچه ثابت شده است نفی نکرده شود مگر ذی

و این جمله از حدیث است
 بیان آیت که در معنی علم
 غیب است و تأویلات

ذكر كيفية العلم والمعرفة
والعارف والمعرف
ومستلزماتهما

ذِكْرُ كَفَيْتِهِ الْعِلْمُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَافِيَةُ وَالْمَعْرِفَةُ
مُتَعَلِّقَاتُهَا وَمَا فِيهَا مَعَ الْمُطَالِبِ الْآخِرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَدُ اللَّهِ وَنَسْتَفِيئُهُ وَنَصَلِي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَقْتَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَبْنَائِهِ أَجْمَعِينَ **اعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ صِفَةٌ مُتَوَسِّعَةٌ لِمَعْلُومَاتٍ جَامِعَةٍ وَمُائِنَةٌ**
وَإِخْتِصَاصَةٌ بِبَعْضٍ مَعْرِفَةٍ وَهَذَا عَلَى حِكْمِ التَّعْدِيَةِ فِيهِمَا فَالْعَالِمُ عَلَيْهِ حُصُولُ
هُوَ صِفَةٌ عَلَيْهِ مُسَوِّبٌ بِحُصُولِهِ الْعَالَمُ **نَسْ** الضَّمِيرُ الْمَتَّصِلُ إِلَى عِلْمٍ مَفْعُولُ
الْمَصْدَرِ هُوَ أَيْ يَحْصُلُ بِغَيْرِيَّتِهِ بِهِ **نَسْ** أَيْ بِالْعَالِمِ هُوَ زِيَادَتُهُ عَلَى مَرْتَبَةِ
ذَاتِهِ فَبِحِجَاجٍ لِعِلْمٍ مَعْلُومَاتِهِ إِلَى غَيْرِهِ وَحُضُورِيٍّ هُوَ صِفَةٌ عِلْمٍ مُسَوِّبٌ
بِحُضُورِهِ لِعَالِمٍ أَيْ بِحُضُورِهِ فِي نَفْسِهِ بِعَيْيَّتِهِ بِهِ فِي مَرْتَبَةِ ذَاتِهِ فَلَا يَحْتَاجُ
إِلَى غَيْرِهِ **نَسْ** هُوَ الزِّيَادَةُ فَالْحَاصِلُ أَنَّ عَالِمًا بِالْعَالِمِ الْكَصُورِيُّ

تذکره در بیان علم و معرفت و عارف و معارف و مشغولت او
 و آنچه در او است با مطالب دیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد ائمه و سلفین و صلوات علی رسول الله و سلفین و علی اله و اصحابه و اتباعه اجمعین
بر آنکه هر آینه علم حق است منقسم بر ای معلوماتی که جامع و مانع باشد و اختصاص یعنی خاص شدن این علم معلوم
معرفت است و این علم بر نای حکم لغتیه است و بر این بود و یعنی علم مقصور مغفوری است که معلوم مقدری شود خواه صفت
منقسم باشد یا معلومات معلوم معین مختص پیش فایز بر حکم لغتیه عالم را از دو علم چاره نیست یکی علم حصولی است و صفت علم
است که نسبت کرده شده است بحصول پس بصورت علم و این علم را عالم حاصل میکند یعنی بر این علم باید که زیاده
بر مرتبه ذات علم لغتیه بر این علم بعالم پس عالم محقق میشود علم خود را بر سوئی غیر خود را که این علم را بعالم بعینیت نیست بلکه بعینیت است
پس این بعینیت بمقابل بعینیت است لهذا اصل این مرتبه بعینیت بنا بر واسطه بعلم معلوم مذکور است و عالم را دیگر علم مقدری است و صفت علم است
نسبت کرده شده است بحصول سبب هم را و عالم را یعنی مقصور علم و نفس عالم بعینیت آن علم عالم در مرتبه ذات عالم پس عالم سوئی غیر
نسبت کرده زیادت است محقق میشود بر ای علم معلومات خود پس حاصل آنکه عالم بعلم خود که حصولی است

بیان علم حصولی و علم
حضور و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیان علم حصولی
علم حصولی

فلا يرد عليك شيء **مر** علمك نفسه وحادث مع علم عدم متبني عليه من
 المتبني على عدم مطلق بتعلقه **ش** الجور متعلق علم الحادث والضمير
 الى الحادث **مر** بفعل عالمه وشبهه صناعه عنه تصمما والزاما محصوليا و
 حضوريا باضرومي معا وفي خلافه **ش** اي خلاف ما عرفت لعلم حصوله و
 حضوري **مر** كما هو المشهور بلزوم عينه غير العالم به في علم حضوري وغيره
 عين العالم به في علم حصولي والا الجمل من جهة في حد هما
ضميمة قوله مناسبتة المحل

اعلم ان سبط خالق الذي بين خالق ومخلوق باعث العلم والحكم منهما **ش** في
 من مخلوق الى خالقه ومن خالق الى مخلوقه **مر** الا بطل العلم والحكم اعلم
 ان الله تعالى علم نفسه تقدس وتبارك مع صفاته حتى الفعل الحجابي مع اثره وهو
 مفعوله من حيثية حدوثه **ش** وهو من مع مضاف اليه يتخلق يعلم
 او يتعلق بمفعوله والضمير في حدوثه راجع الى المفعول او الى الفعل الحجابي وبهما اركان
 يختلف معناها باختلاف مرجع الضمير فليس الفعل الحجابي ومفعوله قديما **ش** ولو في علمه
 ولو وجود خارج من علمه تعالى

ترجمه پس بر وجهي يعني پنج سوال وارد مي شود - و اين سخن نفس خود و حادث علم عدم بطور حصولي و حضوري عالم را ضروري و متبني
 تعلق حادث بحدوث خود بغير فعل عالم و بسبب منع حادث از عالم بطور تفصيل و التزم - و با حاشا علم عدم از انست كه علم عدم كبر عدم مطلق
 آبي و صفة از حادث بر آبي است پس بنا بخلق حادث و حادث بغير علم عالم و بسبب حصول شيعه اوله عالم اند و سخن التزم و اين را
 خبر دادن حادث حادث علم عدم و از عدم مطلق بغير نفس خود و از عدم بر آبي است و حادث مع متعلقا تعلق فعل و صنع خود بخود
 ضميمه مناسبتات بر آبي بطور علم حصولي و حضوري معا ضروري است و بر آبي درون علم آبي به فعل و صنع بكار و معطل آيد و مخلوق بوضوح
 مرتقم انده خلق و وضع او چگونه و خلاف براهيت است - و در خلاف آنكه كبر آبي علم حصولي و حضوري تقريب كرده شده بچنان كه او مشهور است
 مبتني بر عالم بعالم و علم حضوري و غير مبتني بر عالم بعالم و علم حصولي لازم شود و در جمل لازم شود و از حقي در حد هر دو -
ضميمه مناسبت اي محل - بدانكه آينه بخلق آنكه دريان خالق و مخلوق است بهمان باعث علم و حكم است از هر وجهي و از مخلوق
 حالت و از خالق سوي مخلوق خود و بر آبي درون رايه علم و حكم هر دو باطل شده بدانكه بر آينه قد بر آينه است و خلق را كه آينه و مبارك است
 مع صفات او و اصل حجابي از اثر او و حيثيت حادث او اگر چه در علم او لغاي است و اگر چه بوجوه خارج است از علم او لغاي يعني
 و سخن مفعول بحدوث مفعول است كه بغير فاعل با وقوع آمده يا بحدوث فعل حجابي است كه بسبب تعلق از لفظ حجابي علم فاعل بمفعول بر آينه است
 محيد آمده قال شده پس كل حجابي و مفعولش بر آينه و بغير حيثيت - و اين فعل حجابي آن فعلي است كه وصف فاعل است بغير فعل حجابي است
 فاعل كه وصف فاعل است حدوث آينه و در اين فعل حجابي مجوزا مخلوق است مراد از آنكه حادث غير مخلوق است و تفصيل او در ذكر حيثيت اشارت
 مرتبه حجاب و دريان آينه و حادث مخلوق مذکور آمده آنجا بايد دید +

باز در علم حضوري و غير مبتني بر عالم بعالم و علم حصولي لازم شود و در جمل لازم شود و از حقي در حد هر دو -
 مع صفات حجابي و غير مبتني بر عالم بعالم و علم حصولي لازم شود و در جمل لازم شود و از حقي در حد هر دو -
 از علم او لغاي است و اگر چه بوجوه خارج است از علم او لغاي يعني
 و سخن مفعول بحدوث مفعول است كه بغير فاعل با وقوع آمده يا بحدوث فعل حجابي است كه بسبب تعلق از لفظ حجابي علم فاعل بمفعول بر آينه است
 محيد آمده قال شده پس كل حجابي و مفعولش بر آينه و بغير حيثيت - و اين فعل حجابي آن فعلي است كه وصف فاعل است بغير فعل حجابي است
 فاعل كه وصف فاعل است حدوث آينه و در اين فعل حجابي مجوزا مخلوق است مراد از آنكه حادث غير مخلوق است و تفصيل او در ذكر حيثيت اشارت
 مرتبه حجاب و دريان آينه و حادث مخلوق مذکور آمده آنجا بايد دید +

[illegible]

بیان عدم استیلا بر افاضیها و انقیاد

نوسيلة معرفة لهما **شئ** اى كما هو متقدم من شبه متقدم لوضع ومتقدم
من شبه متأخر لعلوه وصف جامع وما ينشأ والجامع ظيل ذى ظل والمانع
مسلوبه وهو معترضه وان نفى احد هيا **شئ** اى احد من وصف جامع
ما ينشأ من المعرفة ممنوعة فالتابعية والمتبعية وهى العالدية والمعبودية بمقتضى
الوصف الجامع والمانع فمى مؤخره التصديق وهو حصول معرفة شئ كما هو هو
وهذا الاسم للمعنى **شئ** اى حصول معرفة شئ كما هو هو لا معنى مصدرى
وحمله القلب العنصرى ومبدؤه من حد اعلى مرتبة حواس باطنية الى
حد اسفلها الى مرتبة مثال **شئ** الى انتهائية على اصل غير جنس **شئ**
تصدق الى تصور **شئ** اى الى انتهاء تصور على اصل غير جنس **شئ** وهو
حصول شبه شئ كما هو هو وقصد **شئ** غير معين **شئ** وهذا الاسم للمعنى
شئ اى حصول شبه شئ كما هو هو لا معنى مصدرى **شئ** وحمله الدماغ و
مبدؤه من حد اعلى مرتبة مثال الى حد اسفلها الى مرتبة شهود **شئ** الى
انتهائية على اصل غير جنس **شئ** فالصدق والتصور هما اعتباران ترايدان على المعرفة
تشتبهما الى معروف

فخر حمید پس و سبیل معرفت برای هر دو یعنی برای آنچه که او مقدم است از شبه مقدم که برای وضع است و هم مقدم است از شبه
متاخر که برای علم است - و وصف جامع و مانع است - و وصف جامع ظل و بی ظل است یعنی عکس صاحب عکس - و وصف ظل
مسلوب بی ظل که او معروض است یعنی این سلوب بآن ظهور ظل است - و اگر کسی که از هر دو وصف جامع و مانع است بهر طور
تقدیر است - مؤثره یعنی را بمعنی برگزیندن و فرو گرفتن است یعنی از اینجا تقدیر را برگزید و وسیع زد - و مؤثره یعنی تقدیر
حصول معرفت چیزی است همچنان که او اوست و اینجا تقدیر هم است برای آنکه کسی که او حصول معرفت شمر است که او بهر طور که
معنی مصدری - و تحمل تقدیر و خلق مصدری است - و باید - یعنی جای آگاهان را از او حاصلی امر به جهت او باشد تا بعد از او تا
مثال - این تا او از آنها نبه بر قاعده غیر جنس است که در هر دو و دخلی که دیگر می باشد - و از تقدیر تا نفس که او حاصل شد
بیشتر است همچنان که او اوست بزرگتر از غیر جنس است - و حجت تا درین جمله هم بر قاعده غیر جنس است - و تقدیر یا اعتبار یعنی که او حصول
شده شمر است چنانکه او اوست اینجا اسم است زیرا که معنی مصدری - و تحمل و دفاع است - و باید را و از او حاصلی از این مثال تا بعد از او تا
شمر - و حجت تا اینجا هم بر قاعده غیر جنس است پس تقدیر و تصور هر دو اعتبار را اندر زائد بر اعتبار نسبت و اعتبار تقدیر هر دو و

جای التمسین والتمسیر والا تمسیر

والتوفيق من الله والحمد لله رب العالمين

بیان تقریریں و تقریریں

بیان محل و سید و قندلجی

بیان مکمل ولیدہ نقیہ

وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خِزْيَانٌ لَّهُ يَوْمَ يُؤْتَى السَّاعِدُ رِجَالَهُمْ سُتُورٌ مِمَّنْ وَرَاءَ بَابٍ مُّتَقَاتٍ وَتَلْوَاحٌ يَتَجَاوَزُ الْوِجْدَانُ فَالَّذِينَ فِي أُولَئِكَ السَّاعِدُ يُلَاقُوا أَهْلَهُمْ بِقُلُوبٍ مُّسْكِنَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْتِيهِمْ لَقْمٌ عُصْفَرِيَّ الْعَرَبِ طَرِيًّا

وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خِزْيَانٌ لَّهُ يَوْمَ يُؤْتَى السَّاعِدُ رِجَالَهُمْ سُتُورٌ مِمَّنْ وَرَاءَ بَابٍ مُّتَقَاتٍ وَتَلْوَاحٌ يَتَجَاوَزُ الْوِجْدَانُ فَالَّذِينَ فِي أُولَئِكَ السَّاعِدُ يُلَاقُوا أَهْلَهُمْ بِقُلُوبٍ مُّسْكِنَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْتِيهِمْ لَقْمٌ عُصْفَرِيَّ الْعَرَبِ طَرِيًّا

الْبَابُ فِي تَقْوِيَةِ الْقَلْبِ

وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خِزْيَانٌ لَّهُ يَوْمَ يُؤْتَى السَّاعِدُ رِجَالَهُمْ سُتُورٌ مِمَّنْ وَرَاءَ بَابٍ مُّتَقَاتٍ وَتَلْوَاحٌ يَتَجَاوَزُ الْوِجْدَانُ فَالَّذِينَ فِي أُولَئِكَ السَّاعِدُ يُلَاقُوا أَهْلَهُمْ بِقُلُوبٍ مُّسْكِنَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْتِيهِمْ لَقْمٌ عُصْفَرِيَّ الْعَرَبِ طَرِيًّا

وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خِزْيَانٌ لَّهُ يَوْمَ يُؤْتَى السَّاعِدُ رِجَالَهُمْ سُتُورٌ مِمَّنْ وَرَاءَ بَابٍ مُّتَقَاتٍ وَتَلْوَاحٌ يَتَجَاوَزُ الْوِجْدَانُ فَالَّذِينَ فِي أُولَئِكَ السَّاعِدُ يُلَاقُوا أَهْلَهُمْ بِقُلُوبٍ مُّسْكِنَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْتِيهِمْ لَقْمٌ عُصْفَرِيَّ الْعَرَبِ طَرِيًّا

مصدقین الذی یفید للایمان الشرعی بقبول المصدق و اقرار الذی بدله علی
 علی صحه التصدیق باتیان اثر التصدیق و هو مصدق حقیقه وان
 یکن فی التصدیق مصدقا لکنه دلیله ظنا و لا یکن به و عالم الشهود
 لتکمیل المعرفة و الحکمة فالأقرار فی حکمه کالتصدیق فی حکمه فهنا و
 جوابا و استنباطا شرعیا و عقلیا و لیس اقرار اللسان بدلیل علی التصدیق
 الاظنا و مجازا و لا یکن به و لا یزول التصدیق بزوال الاقرار لانه الدلیل
 علیه و لا یزول الاقرار لانه بصدقه **ش** ای بالنکار ما هو مقصود و الیقین
 تحقق علم معلوم من حیث هو فلا یصله الشک الذی ینع تحققه
 فلا یرید و لا ینقص فی حده لکنه اذا کان لمعلوم غیر الذی علم من قبل
 فیزید فی غیره الذی حصل من قبل فهما متغایران باعتبار المعلوم فالریاض
 علیه من غیره **لا فی حده** و اعلم انما الایمان بعد زوال الکفر فان زاد او
 الایمان لزوم الکفر فی الحال و لا یجتمعان - و اعلم انما المصدق مغائر تصدیقه
ش ای لیس عین تصدیقه مع ربطه به لا ینقطع **ش**

بیان یقین و تقریر و لا یرید و لا یصل

تقریر و حکم اقواله کما بر تصدیق لای یزول ای است

بیان یقین و تقریر و لا یرید و لا یصل

ترجمه تصدیق کما مفید میشود و ایالی شرعی بقبول مصدق است یعنی بجه که تصدیق کرده شد - و اقرار آنکه دلالت میکند بر صحت
 بآئین اثر تصدیق است و اذ بحقیقت مصدق است اگرچه در تصدیق مصدق نباشد لیکن اقرار او بر حق و دلیل تصدیق است
 باقرار کذب نکرده شود و دروغ گفتن شود - و عالم شهود را کسی معرفت و حکمت ثابت آمده پس اقرار و حکم خود بر تصدیق است
 حکم و اقرار و فرض و وجوب و سبب که اقرار شرعی و عقلی است - و اقرار باین دلیل بر تصدیق نیست مگر بطریق مجاز یعنی اقرار
 زبانی بدلیل علمی است که اقرار بر تصدیق محمول شود و باقرار دروغ و باطل گفته شود و بزوال اقرار تصدیق نماند و نیز بر اقرار
 دیگر که تصدیق است - و اقرار زایل نمیشود مگر بصدق و یعنی بالنکار آنچه که او مقرب است یا بالنکار چیزی که او اقرار می کرد - یقین
 تحقق علم است باین معلوم من حیث هو هو یعنی از منظر که او است پس نمیرسد او را شک آنکه تحقق او را مانع باشد پس یقین در خود
 میشو و کم نمی شود و لکن او را گاه بر این معلوم خیال باشد که از پیش و البته شکی پیش نمیشود و در حقیقت آن از قیاس حاصل شد پس با اعتبار معلوم
 بر دو اعتبار اندیش زیاده و زاید غیر او - و در هر دو اعتبار نیست که آن بعد حال گرفتار است پس اگر ایمان میشویم یا کم کفر در حال ایمان
 شد و ایمان کفر بر دو وجه نمی شوند - و اما اگر بر این نیست که مصدق مغائر تصدیق خود است یعنی نیست عین تصدیق او یا بر ربط تصدیق بمصدق

که منقطع نشود این ربط

ای ہذا تک میاں حضرت اندک عن حد تعبہم ^{لا انتہاء معرفت مقصودات} بدلائل التي في عالم الشهود ^{فلا قرار درجات} على وفق ما في عالم المثال ^ش
 ای من العلم والمعرفة والتصديق واليقين ^{هو} وهذا الكلام في وجه
 لطيف فان اصبت ^{فاستكثرت في الخير وان رغبت فلك مالک} فاعلم ان
 المؤمن من ^ش من تشد الى انتزاع وتبعيض ^{ظل موجودات قديمية}
 متضمنها باقيامه المجازي عنها فالوجود ^ش ای وجود المؤمن ^{هو مشترك}
 بها ^ش ای بوجودات قديمية ^{وصفا وهي منشاء فتابعيته وفتوح}
 له وعائدية ومعبود له من هذه ^ش ای هذه الموجودات القديمية ^{هو}
 بالتوفيق ^ش الذي مضطلم الشرع الشريف ^{ثابت ش} بتوفيق المؤمن
 بوجودات قديمية ^{هو} التوفيق يتعلق بالفعل والموقوف مفعول متعاقب
 لا متقدم ^{ماذ هو غير معقول ولا مناسخ} اذ هو متباعد ^{منهم} ولامعه اذ هو في ثابته
 ولا احتياج بينهما ^{فان لا ظن ان يراذ معه بمعنى متعاقب والظل يقتضي قرينة}
 ودوية وفناء ^{كلها نظرية}

ترجمہ واین کمال در عالم شہود پس سبب آمده کہ انہما معرفت مقصودات بدلائل است کہ انہما در عالم شہود
 پس برای اقرار در جہا اندر و حق آنچه کہ در عالم مثال است یعنی در جہا ای اقرار بر موافقت و ساز واری انجیز است کہ در عالم مثال
 است از علم و معرفت و تصدیق و یقین - و این کلام در وجه لطیف است پس اگر بری اورا بصواب پس مدیریشی
 گرفتنی و اگر کمی کردی پس برای شست آنچه برای تو هست - پس بدانکہ بر آئینہ مؤمن از ظل موجودات قديمية است یعنی انتر شتر
 از بعض عکس موجودات قديمية آمده کہ بسبب قیام مجازی از ان موجودات این ظل موجودات نقض دارد پس وجود مؤمن از
 روی وصف بوجود قديمية مشترک است کہ بشمار این وجود و ہمو موجودات قديمية است پس تابعیت او یعنی تابع شتک مؤمن
 و متبوع بر او عابد شتک او و معبود برای او این موجودات قديمية است پس توفیق کہ در لغت دو چیز را موافق کردن است
 آن در شرع شریف اصطلاح آمده بتوفیق مؤمن بوجودات قديمية ثابت است - و توفیق متعلق بفعل باشد - و موقوف
 یعنی توفیق یافتہ مفعول است متعاقب فعل متقدم از انکہ تقدم مفعول از و غیر معقول است - و نہ مناسخ از انکہ تاخر
 او متباعد است و بعد باہم ممنوع - و شمس او است از انکہ مفعول در ثابتن است یعنی ثابت است آورد ثابت - و درینا بر دو فعل
 احتیاجی نیست پس بر آئینہ من گمان میکنیم انکہ ارادہ کردہ شود و یعنی مع او یعنی متعاقب - و ظل قرینت و رویت و قرار
 در دنیا کہ ہمہ ما نظریہ اند

جان المؤمن دعا بدینہ
و معبود او التوفیق

جان مؤمن دعا بدینہ و معبود او التوفیق

جان مؤمن دعا بدینہ و معبود او التوفیق

هو سلب المذکور فاعلم ان غاية التحقيق في مسئلة روية في الدنيا كما كثرت
 الزاوی بها انها واقعة في عالم المثال لانه غاية شبه ظلاله **ش** تقع
 في عالم الشهود ولو وقعت في ریا او يقظة وانما يكشف عالم المثال لبعض
 اولیاء الله تعالى في يقظة فلا منع لها في اليقظة وهذه الروية محجوب بسبب
 اليك تعالى من تزييه تعالى او تشبيهه تعالى ولا تحصر بصورة معينة حتى
 تمنع في غيرها يحدث بحكمته وقدرته تعالى كما يشاء وهو الحكيم القدیر
 كما ذكر في تقريره في محله **ش** ای ذکر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين العالمين
 والحادث المخلوق وقد تناول الصورة بما شاء الله تعالى فهمها مسئله
 وحدة الوجود **ش** الامانة بمعنى في مصطلحه متصفين في عرف
 نظرهم الى موجودات قديمة من غير تمايز مسلوباتها لان تمايز مسلوباتها
 موقوف على انبائها من حادث فيها **ش** ای الحوادث والمسلبات التي
 منبئة عليها من الحوادث **ش** یقینان من علم الذي ظل من علم موجودات قديمة
 يقطع نظر عن غيرها اعتبارا من جهة فلا يقابلها غيرها في العلم **ش**

بيان وحدت الوجود وحدت الشهود

بيان انشائي الحق مسلمة

ترجمه اوليه مذکور است پس بدانکه هر آينه انهنای تحقیق در مسئلہ رویت در دنیا چنانچه مینویسد بدو مشرف میشود آنکه آن
 است در عالم مثال از آنکه این عالم بطور ظن شبه را غایت آید - باین رویت در عالم شهود واقع شود اگرچه در خواب یا در بیداری
 واقع شد و جز این نیست که عالم مثال برای بعض اولیاء الله تعالى در بیداری کشف می شود پس برای مثال در بیداری
 نیست - و این رویت بحجاب است که بعوض او تعالى نسبت کرده شده است از تشبیه او تعالى با تشبیه او تعالى - و این
 رویت جبرئیلی یا بصورت عین تا که منع شود در غیر صورت که آن صورت حکمت و قدرت او تعالى آنچه آنکه او میجوید بر حجاب
 می شود و او است حکیم و قدر یعنی بسیار صاحب حکمت و صفا قدرت چنانچه ذکر کرده شد در تقریر او یعنی در قرار دادن تعجب حجاب ظن
 در عمل او - یعنی این بیان در ذکر کیفیت اثبات مرتبه تجا در میان قدیم و حادث مخلوق است - و گاهی تاویل کرده شود معنی آنچه که قدرت
 نقایس پس چنانچه است مسئلہ وحدة الوجود و این اصناف بمعنی فی یعنی وحده در وجود مصطلح کرده متصفین است که در عرف
 شان موقوف موجودات قدیم این وحده وجود پیش آید سبب تباين ماعذی مسلوب وجود قدیم از آنکه تمايز مسلوب آنها موقوف است بر
 داده شدنشان از حادث - و در بعضی حادث و مسلوبات آنکه حادث بر این آبی داده شده است فانی میشود و از علم آنکه ظل از علم

موقوف قدرت نسبت نسبت قطع نظر از این احوال انشوائی موجودات الهی
 و بیان آنکه از این آیه است - پس بخوان در این علم مقابله انشوائی
 و بیان وحدت وجود وحدت شهود

کفایت و جودی

بیان معنی الحقیق الیقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین

مع بخاور رتبی فی حدودهم بحق الیقین فلا یطیق النطق فی حاله
فقد صدق قوله صلعم من عرف ربه فكل لسانه فقد حق قوله صلعم
المؤمن من المؤمنين في الوجهين **ش** ای وجه واحد الوجود ووجه
وحدة الشهود مع تفاوت وجه قبضه الاصل **ش** ای المؤمن من المؤمنين
من فروعیه حتی ما شاء الله تعالی سنده ان شاء الله تعالی فاعلم فی
وحدة الوجود اختلاف الحال فمنه المذكور ومنه ان لولم تتمايز مسلوکات
کاملاً کور لا بد له **ش** ای لبعض الحال من غیر المذكور من وجود مطلق
متمايز من تقييد اعتبارات له وهما على ماهية واحدة لا على ماهيتين
ففيه **ش** ای وجود مطلق من انکشاف بدهية وجود الذات تعالفتی
مرتبیه حق الیقین حتی انجی حادث من علی حادث فلا یتمیز حاس و محسوس
اما الذات تعالفت و غیرها معقول علی اعتباره و الحقیق ان الذات تعالفت
بحاسه و محسوسه بل هی موجوده بیداهتها مع صفاتها بتنزها و غیرها

بیان معنی الحقیق الیقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین

ترجمه مع بخاور رتبی در حدود حق الیقین پس گوئی طاقت ندارد در حال خود پس باید
قول او صلعم من عرف ربه فكل لسانه فقد صدق قوله صلعم
شده قول او صلعم المؤمن من المؤمنين یعنی بین آئینه مؤمن است - و هر دو وجه یعنی در وجه و وجه الوجود
و در وجه و وجه شهود مع تفاوت وجه قبضه الاصل یعنی فانی شدن یا باقی ماندن حادث و مسلوکات از علم
آنکه ظل است از علم بتفاوت وجه قبضه لقطع نظر از غیر این موجودات یا مع غیر این مع تمام مسلوکات یا بر و بطور که در
میان موجودات و غیر این از حادث است پس جاری شود این قاعده که مؤمن آئینه مؤمن آئینه است و در فروع او
تا آنکه که فهمیده شد خدا تعالی - اگر خدا تعالی خواهد عنقریب ذکر کنیم پس بدانکه در وحدت وجود اختلاف
حال است پس بعضی از مذکور است - و از دست آنکه اگر مسلوکاتش را که می نماید نشود - بر این بعضی حال از غیر مذکور
نیست که از وجود مطلق باشد که متمایز است این وجود مطلق از تقييد اعتبارات که برای او است - و بیان تقييد
اعتبارات در ذکر صفات مذکور آمد - و هر دو یعنی وجود مطلق مع تقييد اعتبارات ثابت بر ماهیت واحد اند که بر
ماهیت پس در وجود مطلق انکشاف پاد است و وجودات برتر است از حق الیقین تا آنکه حادث از علم حادث محو پاک شود
پس حاس و محسوس نیز مذکور شود مذکور ذات تعالی و غیر او معقول باشد اعتبار او - و بر او در نیست که ذات تعالی حاس و محسوس نیست
بلکه او موجود است بر ماهیت خود مع صفات خود بطور تنزه و غیر او

بیان معنی الحقیق الیقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین

بیان معنی الحقیق الیقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین

بیان معنی الحقیق الیقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین

प्रतिपक्षः

منویر رحیم سید

و قد شئ ای وجود مطلق **انکشاف حقیقت شئ** ای ماهیة **شئ** **الانکشاف**
 الجامعة لحقیقتها **شئ** ای علتها **شئ** بقضائها بوجودها و التزامها بها و لا تدرك
شئ حقیقة الانسانة الجامعة لحقیقتها **شئ** فی حدها هی هی تغذاً فاعلم انما
 الوجود وصف منطبق بالعینة بما قام به وهو موصوف مضاف الیه فهو ما
 خاص **شئ** ای مانع الغیر کوجود نرید **شئ** فلا کلام فیہ و اما عام **شئ** ای
 لا یمنع الغیر کوجود نرید و غیره **شئ** فمتحد مجازي فی الوصف و متغایر
 حقیقی فی الماهیة لا عکس **شئ** ای متحد حقیقی فی الوصف و متغایر مجازی
 فی الماهیة **شئ** اذا الاتحاد الحقیقی متنع **شئ** کما ذکر کیفیة الاصول الخ
 فی صد ذکر کیفیة الاشتراك **شئ** و الوصف قائم بالوصف المتقدم مرتبة
 و هو محقق العموم بتغایره الحقیقی **شئ** اعلم انما اذا کان وصف عام
 لزم له تغایر ما هیات التي قام بها الوصف حقیقاً اذ هو محقق العموم
 الذي فی الوصف و اذا كانت ماهیة عامة لزم لها تغایر اوصاف التي قامت

بالماهیة حقیقتاً

ترجمه و در وجود مطلق انکشاف حقیقت یعنی انکشاف ماهیت اشائیت جامعیت بسبب حقیقت او یعنی علت نور
 او اندر ذکر ضمن موجودات ال علت و حقیقت و از روی التزام بوجودات و این حقیقت انسانة جامعة ببار
 و علت او در وجودی ای یعنی چنانکه باید از انسته میشود از روی تغیر پس بدلاکه جز این نیست کوجود و صفی است
 منطبق بعینیت یا بجه که او بر قائم است و او موصوفت مضاف الیه که سوئی اولسبت کرده شده پس او یا حاضر
 است یعنی بر ارفع چون وجود دیگر پس در و کلامی نیست و یا عام است یعنی غیر را ملحق می شود چون وجود نرید و غیره
 پس این وجود مشترک است که در و وصف تجر مجازی و در ماهیت متغایر حقیقی نه عکس یعنی در و وصف متغایر حقیقی
 ماهیت متغایر مجازی از آنکه اتحاد حقیقی متنع است چنانچه در ذکر کیفیة اصول الخ در اصل ذکر کیفیة اشتراك
 مذکور کرده و و از آنکه وصف قائم است بوصف متقدم که از روی مرتبة است حال آنکه اولیعی موصوف متحق عموم
 متغایر حقیقی خود نه عکس یعنی این نیست که موصوف قائم است بوصف متقدم از روی مرتبة از آنکه این محال است
 بدلاکه جز این نیست که چون وصف عام باشد او را تغایر ماهیات که بر و پس وصف حقیقاً قائم شده است لازم شود از آنکه
 تغایر محقق است عموم را آنکه در و وصف است و بگاه که ماهیت عام اول تغایر اوصاف که ماهیة حقیقاً قائم شده لازم شود

بأن الوجود الخاص والعام

انکشاف ماهیت ببار علت

بیان وجود خاص و عام

159

352

جان الاطراف والتفصيل والتمثيل والتدوير
على الوجه الذي ذكرناه وحسنه وشيئا *

[illegible]

والوصف مغاير في حده من ماهية في حدها فلا يصدق الاطلاق بالماهية
والنقيض بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة فتغير النقيض يلزم حدوث
ماهية يقوم بها وعدمه قد هما **ش** اى عدم تغير النقيض يلزم قدم الماهية
مخيلة عد من الحدوث او القدم واجتماع النقيضين او وجودهما **ش**
اى القدم والحدوث **ش** على حدهما فعلى ماهيتين والرابع **ش** اى وجودهما
على حدهما **ش** حق اذ لا يتحقق غير **ش** اى غير الرابع هو القدم المحض و
الحدوث المحض واجتماع النقيضين **ش** واعلم ان الجمرة الاخيرة كانت من الصفات
التيوتية ثابتة في القدم **ش** فليست حادثة **ش** وان كانت من الصفات
السلبية فمسلوبة في القدم **ش** فليست قديمة **ش** فكيف معلومة الا منبئة
عليها من حادث فمعلومة فكيف الاطلاق قدما والنقيض حدوثا وهما على هية
واحدة **ش** فبطل لعدم تحققهما على ماهية واحدة **ش** وكالتقدير التنزل
والصورة على الصبغة كما نعلم فصحة الجواهر الحقائق لكن تقدير الذات باعتبار تقدير
صفاتها هي لا غيرها وتنزل الذات باعتبار تنزل صفاتها هي لا عينها متعينات في حدها

ترجمه ووصف مغاير است در حد خود از ماهيت و در ماهيت پس صادق بشي و اطلاق ماهيت و تقدير بوصف - و در گاه كه در
ماهيت واحد باشد پس تغير تقدير لازم بود حدوث ماهيت اكد و تقدير قائم باشد - و عدم تغير تقدير لازم بود قدم ماهيت اى پس
حال قدم حدوث با قدم اجتماع نقيضين با وجود قدم و حدوث بر قدم است پس بر دو ماهيت است - و اين قسم چهارم در صورتي كه
يعني وجود قدم و حدوث بر دو بر هم در حق است از انكه غير او يعني غير اين صورت چهارم كه او قدم محض است و حدوث محض
على تقديرين اين هر سه صورت متحقق ثابت نمي شود - و بدانكه هر آينه جهت ديگر اگر از صفات ثبوتيه باشد پس ثابت است
در قدم پس نيت حادث - و اگر صفات سلبيه باشد پس اين در قدم مسلوب است پس نيت قديم - پس اين چگونه دانسته شد كه اگر در
حادث اگهي داده شد پس دانسته شد پس چگونه است اطلاق از دو قدم و تقدير از دو حادث حالانكه هر دو بر ماهيت واحد آورده
پس باطل شده سبب عدم تحقق بر دو بر ماهيت واحد - و مثل تقدير تنزل و صورت بر سهولتي چنانچه بر اين چهل و اي حقايق لغز
است تازه اين كلام و زمره ايشان است - ليكن تقديرات باعتبار تقدير صفات خود كه اين خبر او نيت - و تنزل ذات عينيا
تنزل صفات خود كه اين عين او است هر دو در حد خود با از وى قدم متعين و مستمر رانده

اطلاق ماهيت و تقدير بوصف قاطع

اطلاق و تقدير بر ماهيت نماند
و در قدم و حدوث بر دو
بر سهولتي چنانچه بر اين
چهل و اي حقايق لغز است
تازه اين كلام و زمره ايشان
است - ليكن تقديرات باعتبار
تقدير صفات خود كه اين خبر
او نيت - و تنزل ذات عينيا
تنزل صفات خود كه اين عين
او است هر دو در حد خود با از
وى قدم متعين و مستمر رانده

[illegible]

بیان معارف فی مسئلہ
وہدیت الوجودیہ

او من الطریقۃ و الطریقۃ فضائلها فکیف تثبت احوالها لانه را که ها برده ها
 و عکس هذا و ثبوتها بثبوتها و عکس هذا فاعتقاد بما هو من علم الذی ظل من
 علم موجودات قدیمه بقطع نظر عن غیرها اعتبارا من جهة لا یقدم فی این
 بحکما بت و بنا هو لا بد له من وجود مطلق علی حکم المعد و لمن تغیر
 باستیلاء حاله لا ملغص تبصبا فانه الحکد و تزندق و من و رائه ان الاختلا
 فی المسئله فی کیفیت رابط الحوادث بالقدر یحیاته منزع بقیامه الحقیقی به
 او بقیامه المجازی لا فی القدر یحکما هو باسما نه و صفاته الا بشتی بحما فی
 الصفات فی کیف غیرتها و عینیتها بالذات و اصل الایمان فی التوحید
 بالقدر لا مع کیف الریط فلا نزاع فی اعتقاد التوحید اجمالا و هو مقصود فان
 اخطا فی تفصیل الحق بطلت صحه صواب الایمان و الاختلاف بالله هو
 بقیام حقیقی من متشابهات نظریه لصوفی صافی حقیقی فی عروج نظر الی موجودات
 قدیمه فهو معد و وان شاء الله تعالی مغفور و من نصع و تعصب و تفقد
 الحکد و تزندق بانکاره الحکد و بقیامه المجازی بالتقدیم خود بالله تعالی منه

ترجمه یا از طریق است و طریقت مثل شریعت است پس چگونه خواهد شد دیگر آن هر دو را که هر آینه نشان نیست که با
 بر و ادست و عکس این - و ثبوت او بر ثبوت او است و عکس این - پس اعتقاد یا آنچه که او از علمی که کل است از علم موجودات
 قدیمه بقطع نظر از غیر خود را روی اعتباری که از کجاست است این اعتقاد در بیان بحکما ت قانع نمیشود - و اعتقاد یا آنچه که
 او برای او ضروری است از وجود مطلق بر حکم معد و است برای کسی که معد و را در سبب استیلائی حال خود نه برای
 از روی تعصب پس هر آینه او الحاد کرد و زندق شده - و از برای او هر آینه اختلاف ثابت است درین دو مسئله که
 هر دو ثابت اند در کیفیت رابط عادت بقدم یا بطور که او منزع بقیام حقیقی است بدو بقیام مجازی بر دو اختلاف در تقدیم
 چنانچه او با سمار و صفات خود است بگریمیزی چنانچه در صفات است در کیفیت غیریت او عینیت او ثبات - و هر یک از این دو تقدیم
 است مع کیفیت ربط پس در اعتقاد توحید از روی اجمال زاعی نیست و هر دو مقصود است - و اگر تفصیل حق خطا که وصحت صواب
 باطل شد - و اختلاف یا اینکه او بقیام حقیقی است از متشابهات نظریه است بر صافی صافی حقیقی در عروج نظر او سو موجودات قدیمه پس اعتقاد و انشاء الله مغفور
 و هر که نصع و تعصب در معنی خود را نمیشود و انبوه و کرد و در نظر هر نه در اصل و اعتقاد و است با و او الحاد کرد و زندق او در تقدیم او از دین برشت و بدین مثل
 سبب انکار او حدوث را که بقیام مجازی خود است بقدم خود بالله تعالی منه یعنی پناه میجویم بخدا که تامل از او

چنانکه اختلاف و صفات قدیمه در علم معد و است بقیام حقیقی او بقیام مجازی
 و مجازی از متشابهات نظریه است که معد و را در علم او با سمار و صفات او که کجاست
 و بقیام حقیقی در علم او با سمار و صفات او که کجاست
 و بقیام حقیقی در علم او با سمار و صفات او که کجاست

وَيُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ بُحْرَىٰ مَوْجٍ مَّا يَدْرِيونَ ۚ أَلَيْسَ لَدُنْهُ خِزْيَانُ مَّا يَكْفِيهِ ۚ أَلَيْسَ لَدُنْهُ عِلْمُ الْغُيُوبِ ۚ

بیانی کا قمر و سحابیہ اور زمین و مہربان
برائے اور دشت تالان

بيان الكفاية في معرفة سعيه في الدنيا والآخرة

هـ فقد احتجب من الموجودات لتضمنه بالمسلوبات قال سبحانه **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمُحْجُونَ فَأَنَّى يُقْصَدُ بِهِ التَّعْمِيمُ هـ** وصل وصل الى اصله
 لتضمنه لقوته بالتضمن على الالتزام فان تعبر فقد حق قوله تعالى **يُحْوَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ هـ** فهو يصل الى اصله فقد حق قوله
 صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ هـ** وقد حق قوله صلعم **كُلٌّ مَسِيرٌ لِمَا خَلَقَ لَهُ وَقَدْ**
حَقَّ قَوْلُهُ صَلْعَمُ مِنْ عَرَفَ نَفْسَهُ شَيْءٌ مِنْ حَيْثُ حَدُوثِهَا وَظَلَمَتْهَا مِنْ ذُلِّ
ظُلٍّ بِإِضَافَةٍ تَحْلِيلِيَّةٍ فِي نَفْسِهِ هـ فقد عرف ربه **شَيْءٌ** من حيث قدره
 بإضافة مغايرت بين رب و مربوبه **هـ** فاقرب للموجود ربه **فَمَا شَيْءٌ**
 من الموجود **هـ** عليه علمه ربه قبله **شَيْءٌ** من جهة عدمه السابق **هـ**
 معه وفريبه ومحيطه **شَيْءٌ** من جهة وجوده **هـ** وبعد **شَيْءٌ**

ترجمه

پس تحقیق کافر از موجودات محجوب شد بسبب نفس او بمسلوبات فرمود بجان در سوره تفتیق
 رکوع اول ایه هم **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمُحْجُونَ** یعنی نه محجبین است ای تحقیق همین است که هر کس
 ایشان از پروردگار خود در آن روز البته محجوب شوند - پس هر آنچه که (معقود ویر و تعمیم است) پیوست پیوست
 سوی اصل خود که متضمن شد و این بار قوت خود بسبب نفس که بر التزام از آنکه رابطه تعین بر رابطه التزام قوی است و اگر متغیر
 شد پس تحقیق حق آمد قول او تعالی که در سوره رعد رکوع ششم است **يُحْوَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ**
أُمُّ الْكِتَابِ هـ یعنی محو کند و ثابت نماید هر آنچه میخورد و در او ثابت میکند و نزد او است اصل کتاب - پس آدمی پیوندد سوی اصل
 خود - پس تحقیق حق آمد قول او صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ هـ** یعنی هر چیز سوی اصل خود باز گردد - و تحقیق آمد قول او
 صلعم **كُلٌّ مَسِيرٌ لِمَا خَلَقَ لَهُ وَقَدْ حَقَّ قَوْلُهُ صَلْعَمُ مِنْ عَرَفَ نَفْسَهُ شَيْءٌ مِنْ حَيْثُ حَدُوثِهَا وَظَلَمَتْهَا مِنْ ذُلِّ ظُلٍّ**
بِإِضَافَةٍ تَحْلِيلِيَّةٍ فِي نَفْسِهِ هـ یعنی هر که شناخت نفس خود را از حیثیت حدوث و ظلمت نفس از ذل ظلم
 باضافت تحلیلیه که در لفظ نفس است واقع است بمعنی نفس خود پس او شناخت پروردگار خود را از حیثیت
 قدیم او باضافت مغایرت که در لفظ **رَبِّهِ** واقع است یعنی در میان رب و مربوب او - پس اقرب بر
 موجود رب او است پس آنچه از موجود دانسته شد رب آن موجود که قبل موجود است از جهت عدم آن موجود که
 آن عدم سابق او است - و دانسته شد که رب آن موجود با موجود است در قریب موجود و محیط موجود و این از
 جهت وجود موجود است و دانسته شد که رب آن موجود بعد موجود است -

بیان معنی حدیث الشریف که شیء یرجع الی اصله
 و کل مسیر لما خلق له و من عرف نفسه فقد عرف ربه الخ

بیان توفیق الی وجوده
 فاما علم ربه قبله الخ

بیان محاب کافران
 موجودات با برهان
 و رجوع باصل خود

بیان معنی حدیث شریف که شیء یرجع الی اصله
 و کل مسیر لما خلق له و من عرف نفسه فقد عرف ربه الخ

بیان اینکه رب و مربوب
 جدا است پس آنچه
 دانسته شد صلعم
 و قریب و محیط موجود و این از جهت وجود موجود است و دانسته شد که رب آن موجود بعد موجود است -

[illegible]

بیان آله کرم و شکر و تحفه انبیا و ائمه و اولاد کرم و مشرف و محبت و عقیدت
برده است - و قسم کرمی کائنات بر حقیقت آنکه از انبیایان و ائمه و اولاد کرم و مشرف و محبت

ای من غیر توبہ والا یعفر بہم الشریک وغیرہ وجواب السائل هل یعفر الله
 قتل سید الشہداء حجت رضی بالا ایمان متضمن فی تخصیص بلا تقطعا
 من رحمۃ الله ویسکن ان یقال فی جواب السائل یعفر بمعنی اسم صفت
 ای غافر ہر وجہا تمیز من الذنوب لا تاکید ای ان الله تعالی غافر
 الذنوب من کل صنف علی قرینۃ السؤال دون الشریک والکفر ومنشاء فی
 مسلویات ہر حادث اول فیہا منشاء انتزاع لغیرہ کلمہ تضمنا ولا بد من
 اول فی کمال واحد من المراكز ولا یجیب قولی اذ لا بد للخلق من اول ان
 یکون من موجودات او مسلویات فان کان المخلوق کلمہ اولاً دفعۃً وليس
 تقدّم وناخر فی معین فكان الشبہ من الصانع لکل واحد من اول فلم
 ان یساوی کل مصنوع فی کمال وصف وکان وجود مسلویات فیہم فی خارج
 عنوعا علم منشاء شبہہ فی صانعہ وهو خلاف بلاہتہ او کان ثبوت متقدّم
 لشبہہ للمسلوبات فی الصانع وهو خلاف حقیقۃ فاعلم ان الصانع لیمتاج فی انتزاع

ثابت الی اول انتزاعا وامرادتہ وعلما بما معا
 ہر چیز کہ بتو بہت بہ بخشد خواہ بخشد ورنہ بتو بہت بہت بخشد شود۔ وجواب این سائل کہ آیا
 خدا قتل سید الشہداء حضرت حمزہ را بخشد یا ایمان متضمن است در تخصیص۔ لا تقطعا ای من رحمۃ الله ویکون باشد کہ
 گفتہ شود در جواب سائل کہ یعفر در آیہ ان الله یعفر الذنوب جمعاً بمعنی اسم صفت یعنی غافر است
 وجمعاً تمیز است از ذنوب بتاکید۔ پس صفون عبارت از آیت مذکور چنیں آید کہ ان الله تعالی غافر الذنوب
 من کل صنف علی قرینۃ السؤال والکفر بہ الشریک والکفر بہ امید خدا بخشد گناہان است از ہر قسم قرینہ
 سوال بہت بہت کہ در مسلویات بہت او حادث اول است در کہ منشاء انتزاع است برای خیر خود تمامہ
 اورا از روی تضمن۔ وچارہ نیست از اول در ہر واحد مرکز۔ واما قول من وعجب نیگاہ از آنکہ بری خلق از اول صیغہ
 نیست اگر چنان اول از موجودات باشد از مسلویات پس اگر این مخلوق تمامہ دفعتاً اول است نیست تقدّم وناخرہ
 معین پس شہد صانع برای ہر واحد از اول بہت پس لازم شد کہ ہر مصنوع در ہر وصف مساوی با وجود مسلویات در ہر ہا در خارج
 ممنوع شود بسبب علم منشاء شبہہ او۔ واول خلاف بہت بہت است یا مسلویات برای ہی شبہ ثبوت متقدّم در صانع باشد
 واول خلاف حقیقۃست تبیین کہ ہر آیتہ صلح البتہ محتاج شود در انتزاع ثانی سوال بطور متزاع وادارت وکم صانع بطل ثانی بر دو معنی است +

باین منشا فی مسلویات ہر حادث اول فیہا منشاء
 انتزاع تمیز کہ تضمنا +

ولا بد من اول فی کل
 واحد من المراكز
 الاول الذی فی
 موجودات حادثہ
 ہو محمد صلعم +

باین منشا کہ در مسلویات بہت او حادث اول است ہر حادثہ
 باین آنکہ از اول در
 ہر مرکز چارہ نیست
 اولی کہ در موجودات
 بہت او چارہ نیست +

[illegible]

بإني أضعهم في عورة أرباب بحسبنا في الدنيا والآخرة

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْرًا شَيْءٌ مِّنْ ذَلِكَ

وكونه صلح في عالم اليهود في الآخر على تربيتهم في

مختار آداب السلام الى محمد صلى الله عليه وسلم

١٠٠

فَوَعِدَ عَلَى دَعْوَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ذَلِيلٌ بِنَفْسِهِ الْفَنِيسَةُ مَنْ
 خَدَعَ الْمُتَعَلِّقَ الْمَقْدَمَ وَالْمُؤَخَّرَ وَلَيْسَ لِلْمُكَذِّبِ إِلَّا الْجَهْلُ خَتَمَ كَلَامَنَا
 وَفَرَضْنَا إِنْ بَيَّنَّتِ الْمَكْذِبُ عَلَى مَا أَذْعَابُ دَلِيلٍ فَتَقُولُ لَا يَدُ لِلْخَلْقِ مَنْ
 مَصْدَقٍ أَوَّلٍ فَمِنْ شَيْءٍ أَيْ مِنْ هَوَاوُلٍ هُوَ فَلَا دَلِيلَ بِيَدِهِ حَقًّا وَكَذِبًا
 بِمَا كَذَّبَ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دَعْوَى الْأَوَّلِ فَقَوْلُهُ صَلَاحُ أَوَّلٍ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي
 وَظُهُورَهُ صَلَاحُ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ الْأَخْرَى عَلَى تَرْتِيبٍ ضَرُورِيٍّ مِنْ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَمُنْشَأُ نَعِينَهُ نَعِينَ الْفَعْلِ هُوَ مُوْثِرٌ لَا تَارِعَاتُهُ إِلَى حُكْمٍ صَلَاحٍ وَمُنْشَأُ
 نَعِينَهُ نَعِينَ الذَّاتِ دَلِيلٌ عَلَى التَّرْتِيبِ الضَّرُورِيِّ وَجُودِ أَسْنَةِ صَلَاحٍ إِلَى أَدَمَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْعُ نَظِيرَهُ مُطْلَقًا أَيْ خَائِفًا ظَاهِرًا وَذَهْنًا لَانْ كُلِّ مَا هُوَ ذَهْنِي
 مَصْلُحٌ مِنْ مَصْدَقٍ خَارِجٍ فِي الْخَارِجِ مَتَعَهُ فَكَيْفَ فِي الذَّهْنِ فَتَحَقُّقُ كَقَوْلِهِ
 بِتَالِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ الْآيَةُ أَعْلَمُ أَنَّهَا فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ أَجْمَامًا فَثَابِتَةً
 وَزِيَادَةً الْكَافِ نَهْنِهَا فَصَاطِلُهُ كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ شَيْءٌ أَيْ فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ
 أَجْمَامًا وَزِيَادَةُ الْكَافِ وَالزِّيَادَةُ تَمْنَعُ الْفَصَاحَةَ هُوَ فَإِنْ تَدَبَّرْتَ فِي الْآيَةِ

مَنْ شَاءَ أَنْ يَكُونَ فِي مَصْدَقِ الْكَلَامِ مِنْهُ فَهُوَ مَصْلُحٌ

تفسير الكريمة

ليس كمثل شيء

الآية

ترجمه واین رسول بر دعوی خود لا اله الا الله اني رسول الله ذليل بنفسه الفنيسه و منيت بر او کذب کرد
 هر کس تمام شد نظام ما - و با فرض اگر مکذیب بر آنچه که دعوی کرد و دلیل بر این گوئیم که برای خلق از مصلح اول چاره
 نیست پس کیست که او است اول - و دلیل نیست از روی حق برستاد - و مکذیب کرده و دروغ داشته شود آنچه که مکذیب کرد
 و دروغ داشت تا آنکه باقی نماند که دعوی اول پس قول او صلح اول ما خلق الله نورنی یعنی اول چیز که آفرید خدایت
 برین است - و ظهور او صلح در عالم مشهود در آخر بر ترتیب ضروری از آدم علیه السلام که منشأ نَعِينَ او علیه السلام نَعِينَ فصل است
 که او مکرر است بر این آثار عارضه تا صلح نَعِينَ او صلح نَعِينَ ذات است - این قول و ظهور او صلح دلیل است بر
 ترتیب ضروری که از روی وجود او صلح تا آدم علیه السلام - پس منم کرده شود مظهر او صلح یعنی بطور خارج سطر است و من
 در روی او که مکذیب که او دعوی است مصلح اول مصلح خارج و حال آنکه در خارج منع لیه و است پس چگونه در ذهن مظهر او صلح
 پس منم که مصلح اول او مصلح در مشهور شری که در دوم است لیس کلمات شئی که ای یعنی نیست بخیر او صلح که با اله
 جز این نیست که فصاحت قرآن مجید محاربت این فصاحت ثابت است - و زیادت حرف کاف فصاحت ثابته مانع میشود پس این زیادت کاف
 جز این نیست که مصلح اول یعنی فصاحت قرآن مجید محاربت و زیادت حرف کاف و این که زیادت مانع فصاحت شد پس اگر در این است مصلح و زیادت

این است که در مصلح کلام و زیادت
 این است که در مصلح کلام و زیادت
 این است که در مصلح کلام و زیادت

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible][illegible][illegible]

نسخه ۱۰۰۰۰

باین در راه دیگر دوست نظر است و هر کس که
آنکه ظهور است کرامت را ممکن است

پیش از این در این کتاب
چندین بار در این کتاب
چندین بار در این کتاب
چندین بار در این کتاب

بیانہ والی خبری فی سببہ صدر قلمی

كما ظهر الانبياء من مركزين الصفات لوجود تعدد الصفات فثبتت
 وان كان يكون ظهور الانبياء من تعين الصفات على بناء استجماع المركز الاول الذي
 الصفات بعد ظهور النبي من مركزين الذات فتحتط المركز ويصل بناء الملل
 والترتيب الضمني واعلم ان الدلالات النظرية في البحث مضطربة على
 اختلاف النظر ولا يصل نظر كل ناظر الى حقيقة ثابتة فالكفاء بامتناع نبي
 اولى كما قال الله تعالى ولكن برسول الله وخاتم النبيين نبوتاً فثبتة بدلالة لفظ
 النبيين مستغنى لا معهوداً اذ لا تثبت النبوة بعدة نقلاً ولا عقلاً بخلاف
 النقل والحقيقة المذكورة لا يزعمها مجرّداً محدثاً في الدين فتثبت مستغنى
 بالدليل وبجميع الكثرات وبوجه اخر اى ان كان معهوداً فكان كلاً فهو مستغنى
 او بعضاً فلا دليل عليه صراحاً وعملًا واذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم
 من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه
 نظم الآية الكريمة يقتضى خاتمة النبوة ارفع الرتبة ^{من} في ذكر كيفية

نترجمه چنانچه انبیاء از دیگر تعین صفات ظاهر آمدند اذ انکه مشا صفات وجود و تعدد صفات است. و اگر ظهور انبیاء
در تعین صفات برین بنا که استجمل مرکب اول ذاتی صفات را بعد ظهور این معنی باشد که مرکب تعین ذات است پس هر
مرکب با محاط و آمیخته شوند و بنا و مذهبها و ترتیب ضروری باطل شود. و بدانکه هر آینه دلالتهای نظریه بنا را بخلاف
درین بحث مضطرب آمدند و نظر بر ناظر سوئی حقیقت ثابت و اصل نمیشود و غیره پس با اختراع بعضی اکتفایستی بسنده کرد
اولی است چنانچه گفت خدا می برتر در سوره احزاب رکوع طحیم و لکن سُرَّ سُوْلُ اللّٰهِ وَ حَاثَمَ النَّبِیَّیْنَ یعنی
ولیکن رسول خدا است و ختم کند انبیاء. و این ختم از دو کیفیت است پس از روی ترتیب دلالت لفظا النبیین که
لام استغرق است و معهود از انکه نبوة بعد از او ثابت نمی شود بطور عقل و بطور عقل و محال عقل و حقیقت مذکوره شود مگر
بطور عدم مجرد که محض در دین است یعنی در دین پیغمبر و آورده شده و نوید یا کرده شده است. پس بدین دلیل و جمع کثیر
لفظی این لام استغرق ثابت می شود. و بوجه دیگر یعنی اگر لام معهود باشد پس یا بطور کل باشد و او مستغرق است یا بطور

بعض پس بگو از روی صراحت و محل ایست بختاچه فرمود از سوره آل عمران و اذبحوا لله صیباق البخیلین
کتاب حکمت که جاءکم رسول فصدقوا ما معکم لتؤمنن به وکنتم صرته یعنی درگاه عهد گرفت خدا ترانان را از کتاب
حکمت باز عهد گرفت که شمار سوره آیه یضیق کشده آنچه که استقامت تا که در البته است و در البته اولیاری کنید پس رقم آیه که میفرماید خدا ترانان را که

بيان: لان نصيبه في حقه بطله في منع نظيره صلواته فاكسفا

باصباح صبحی از ای بها الایز الهیمة و در روز دهم در صبح ۱۲

بعضی اولی را از دست کریمه و کتب رسول الله و آثار النبیین را از دست

فلزم الاحتاط
المركز الحز

وَمَرْكَزُهُ فَلَزِمَ احاطة المركز وقربته ومعيته لما فيه من الماخوذ مجهول
الكيف بالثبوت وممكن اكل واحد من الماخوذ مركز لما فيه من الماخوذ
فلاخذ تقدّم رتبتي وللماخوذ تاخر رتبتي في المعية والقربة والاحاطة
بالماخوذ فكل واحد منها ^{شئ} اي من المعية والقربة والاحاطة هو
كانت حقيقة ونظرية وثبتت القربة بالنص القرآني إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الْيَوْمَ وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الآية ضاعلة
اختصاص الولاية بالمعاني ويحققها التزامها بالتولي ^{شئ} كما ذكر تفسيره في
ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية ^{لهم} وليس علم غير الاخذ بالماخوذ
ضرورياً الا بما شاء الله تعالى لمن شرح صدره به ^{شئ} اي بما شاء الله تعالى
فلما جاز علم الماخوذ بالمخوذ فلا يمكن نفى علمه بكل ما منه بل هو الثابت ظلنا
الظن تابع الاذعان وان نفى ببعض ظنا فلا دليل عليه والى النهاية خلاف
الثابت ^{شئ} اي جواز علم الماخوذ بالماخوذ وليس تقاطع وتداخل في بساط

مركز حجة ودين شريف او صلعم مركز غير اوست ليس احاطت مركزه وقربته او وسيت اولاً لازم اهدى اى كذا
نماخذ مجهول الكيف بالثبوت يعني ايس احاطت وقربته وغيره بسبب ثبوت وكيف مجهول كجيبين
را اناخذ امركز است براى آنچه كدرواخذ همت - پس براى اخذ تقدّم رتبتي است وبراى ماخوذ تاخر رتبتي است
وقربته واحاطت بماخوذ پس هر يك از اين همت وقربته واحاطت از روى حقيقى است واز روى نظرى - وقربته
ثابت است بر نفس قرآنى كد سورة مائدة ركوع هشتم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ لَهُمْ مَقْرَبٌ عَلَى الْقَوْمِ الآية وايضاً
در سورة در ركوع مذكورة وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الآية از روى ظن براختصاص لايه
بسبب معانى و الايت و تحقيق سيكتدين معانى را التزام او بتولي - چنانچه ذكر كرده شد تفسيرش در ذكر كيفية
رسالت ونبوت وولاية - وعلم غير اخذ بماخوذ ضرورى نيست كرا چنانچه كذا است هذلى برتر اى كسى كشرح
فرمود صدر او را وادى بايچ كد خداى پرتر خواست است - پس هرگاه كد علم نبوتى دانستن ماخذ بماخوذ جازر اميس نفى علم
او ممكن نباشد بنوام آنچه كد از اوست بل واز روى ظن ثابت است و ظن تابع اذعان است - و اگر
نفى كرده شود به بعض از روى ظن پس دليله نيست بر او - و تا نهايت اين خلاف ثابت است از انكه جازر
علم ماخذ بماخوذ ثابت است - و تقاطع وتداخل نيست در بساط

المثال في التوضيح مفقود
فلا بد من توضيح المثال

ظهر کمال التوسیع للتمثل فلا للمقتل وجود مستقل في المماثلة بل هو قائم
بالمثل حدث منه وينبغي ظهور المثل والجسم على ما تحت مركزيةهم باولی
غیر میتهم مکلفاً وقع او غیر مکلف لتعلقه به وجوباً والخسبة المدح
من الانبياء اولی عزهم محیطه ما تحت مرکزها ومن سواها من الانبياء
من مرکز منها وحق السموات ايضاً نش عطف على في كل ارض **هـ** وال
فهم وقوله رض على ما كشف عليه **ش** كما يشير اليه قوله رض ولو حدثتكم
فلو كان تفسيرها على حديث النبي صلى الله تعالى عليه وسلم لوجب عليه
اظهاره **هـ** فظني فلا يحكم في العقائد وفي القول وجه آخر ايضاً فاعلم ان
التشبيه يصدق في بعض وجه الذي مقصود لا في كل وجه **ش** فالمشبه
لا يشبه بالمشبه به في كل وجه الا في وجه مقصود **هـ** ولا يظهر وجه مقصود
في القول بذلالة الصراحة ولا بذلالة القرينة فالتشبيه يحول على فهم
قائمه وفي الزمان رجل **ش** هو محمد قاسم النانو **هـ** تكلم بوجود مستقل

ترجمه

که برای تمثیل کمال توسع ظاهر شده است. پس برای تمثیل ای آنکه مثال آورده یعنی صورت
شالی را وجود مستقل نیست در مائت بلکه اقامه به تمثیل است یعنی مثال گیرنده که از حوادث شده است. و نیز او را
باشد ظاهر شدن مثال و جسم بر آنچه که تحت مرکزیت مثال است بسبب اولی غیر میت مثال خواهد آل ما تحت تکلف
واقع آمده یا غیر مکلف بنا بر تعلق آل ما تحت بالیشان. که از روی وجوب است. و این پنج محدوده از انبیاء که
اولی عزهم اند محیط ما تحت مرکز خود اند. و هر که سوگند این خمسة محدوده از انبیاء اند از مرکز همان پنج اند. و در آسمانها
نیز ظهور مثال و جسم است بنا بر عطف پیچ در هر زمین اگر چه نفهمیدی سو قول او رضی الله تعالی عنهما بر آنچه که بر او
رضی الله تعالی عنهما مکشوف آمد پس ظنی است که در عقاید حکم کرده نشود. چنانچه سوئی قول او رضی الله تعالی
سکند و کو حاکم شکست. الحق. پس اگر تفسیرش بر حدیث نبوی صلعم بودی البته بر وزن اظهارش
واجب آمدی. و درین قول وجه دیگر هم است. پس بدانکه هر آینه تشبیه صادق آید در بعض وجه آنکه
مقصود است نه در هر وجه. پس تشبیه به در هر وجه مشابیه نشود مگر در وجه مقصود. و درین قول وجه مقصود
نموده و بالذات برحت و بذلالت قرینه. پس تشبیه محمول باشد بر فهم قائل او. و درین ظاهر و در آنکه او قاسم النانو است او کلام کرده

وَمَنْ رَادَّ عَابًا بِالمثلية بعد اثبات ختم الرتبة فكيف إذا اختصم
 مانع فالخاتمة لا يشترك في الصفة غيره وإذا أثبت ختم الرتبة
 والكلام في الظهور في عالم الشهود فعلی الترتیب الضروری
 فكيف لا يثبت زماناً وفي معنى خاتم النبیین بكسر التاء او فتحها جمعوا
 السلف من أهل سنة وجماعة على انه لا نبی بعده توافقاً لاحادیث
 الشریفة وادعاء بشل اصنافی **ش** ای جامعیه المثل بمثله مجازاً
 وافتراق بشل حقیقی وحوار نفسه عما **ش** ای کفره بقول

مثل حقیقی بر عیمة وما فیهم ان المماثلة باضافه لا
 بحقیقة اذ هی **ش** ای المماثلة بحقیقة مرصعة

فكيف الصخر زواله تعالى اعلم بالصواب +

اللهم صل وسلم على محمد بنی الرحمة

وعلى جماله كما تحببه وترضاه وشفعه

فینا وترحمنا به

ترجمہ وہ کہ دعویٰ کر دینے لیت بعد اثبات ختم رتبہ پس چگونہ است۔ ازانکہ ختم وصف مانع است پہلے
 منقعی است کہ خیر و درین صفت مشترک منی شود۔ وہر گاہ کہ ختم رتبہ ثابت کردہ شد حال آنکہ کلام در ظہور است در عالم
 شہود پس بہ ترتیب مزدوری است پس چگونہ از روی زمان ثابت نہ شود۔ و در معنی خاتم النبیین بکسر تاء
 یا بفتح تاء اجماع کردند سلف از اہل سنت و جماعت بر اینکہ ہر آئینہ شان نیست کہ بعد او نبی نیست از روی
 تواتر بہ احادیث شریفہ۔ و دعویٰ کر دشمن مذکور بشل اصنافی یعنی جامع شدن مثل بشل خود از روی مجاز
 و افتراق نمود یعنی جہاں شدہ از دعویٰ بشل حقیقی۔ و نگاہ داشت نفس خود را از کفر بقول مثل حقیقی بر عزم خود
 و نہ ہمید کہ مانند باطن است نہ بحقیقت ازانکہ مانند بحقیقت منتہی است پس چگونہ است ترجمہ یعنی نگاہ داشتی خود را
 و اللہ تعالیٰ اعلم بالصواب + یعنی خواہے ہر تر دانند تراست بصواب اللهم صل وسلم علی محمد بنی
 الرحمة و علی جماله كما تحببه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به یعنی ضایا در دو سلام نفس بر محمد
 بنی رحمت است و بر جمال او چنانچہ تو او را دوست داری و او را خود شہودی و شفیع کن او را در میان ما در جنت فرما و او را

مقامات و کتب و غیره که در این کتاب مذکور است

لحم و عظمه استنجد به بیهوشی و ایام کجاست

471

130

وذكر في نظم ارباب المستخرجين من اهل العلم

من چنانچه در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلاة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ه ومن یتوکل الله ورسوله والذین امنوا
فان حزب الله هم الغالبون ه در ذکر کیفیت الرسالة والنبوة والولاية والاعمال والکرامه والاسلام
والاستغاثه وما ینبغی مطالب اخری مذکور است هم این دعوی متضمن دلیل است ای چوں
بی نبی از اولی است پس از اولی است و از غیر ما با اولی تراست ه

مَنْ سَبَّ رَجُلًا مِنْكُمْ فَقَدْ سَبَّ رَجُلًا مِنْ رِجَالِ اللَّهِ
 تَعَالَى مِنْهُ بَابُ حَدِيثِ شَرِيفٍ فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ فِي كِتَابِ الْفَضَائِلِ بَابُ وَجوبِ امْتِثَالِ مَا قَالَهُ لَشَرِّ عَصَا
 وَلَمْ يَذْكُرْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَعَانِيهِ الدُّنْيَا عَلَى الرَّأْيِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ ابْنِ
 عَنْ عَائِشَةَ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِقَوْمٍ
 يَلْحَقُونَ فَقَالَ كُفُّوا نَفْسَهُمْ فَقَعَلُوا لَصَلِّحَ قَالَ فَخَرَجَ بِشَيْءٍ صَافٍ يَهْمُ بِقَتْلِهِ فَقَالَ مَا
 لَكُمْ قَالُوا قُلْتُمْ كَذِبًا وَكَذَلِكَ قَالَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ الْحَدِيثُ

مترجمہ صیادہ کیفیت رسالت و نبوت و ولایت و تاجاز و کرامت و استدرج میں اور جو کچھ ان میں ہر معاذ
مطالع اس آیت اَنَّمَا وَلِيَکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلٰوۃَ وَوَدَّوْا
الزَّکٰوۃَ وَهُمْ رَاکِعُوْنَ ؕ وَمَنْ یُّتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا فَاِنْ حٰزَبَ اللّٰهُ هُمْ
الْعٰلِیُّوْنَ ؕ کی تفسیر میں مذکور ہے جو سورہ مائدہ کے آٹھویں رکوع میں ہے۔ اور یہ جو قول فرماتا تعالیٰ المستغنیٰ دلیل ہے
دلیل اسے معنی میں موجود ہر اس طرح کہ جب یہ نبی ہے اولیٰ ہے تو ہمیں ہمارے بھی اولیٰ ہے یعنی جیسے ہکو اپنی نفس سے تربیت
و خلقت و تکفل وغیرہ حاصل ہے اُن سب میں نبی کو ہماری نفس سے اولویت حاصل ہے۔ اور ہر ہمارے ساتھ کی شے سے جبکہ ہم
نسبت حال ہر اُس نسبت میں ہوں ہمارے نبی کو اولیت ہے۔ پس ہمارے غیر سے ہماری نسبت اولیٰ تر ہے۔ یہاں بات کا رویہ تھا
جنہوں نے کہا کہ نبوی کاموں میں ایسی صلت میں رسول اللہ صلعم کو زیادہ دانا نہیں۔ خدا کی پناہ یہی خیال ہے یا خدا کا اس سے

[illegible]

[illegible]

۱۴۰۲

جان اسکا کہ کو خدا عز و جل اس کے لیے اختیار فرماتا ہے
 سوائے تیس کے۔ حکم کر گریہ *

وَقَدْ أَشْرَكَ وَكَوْذِبَ عَنِ مَدِينَةِ قَيْسٍ قَبْلَ نَزُولِ كَرِيمَةٍ مَا كَانَ يُؤْمِنُونَ وَلَا مُؤْمِنَةٌ لَمْ يَشْرَأْهُ
نَعَالِي أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ تَيْسٍ دَرِّ حَقِّهِ خُودِشَ صِلَعِ غَالِبٍ بَشْدَارِ حَقِّهِ خُودِشَ بَهْدِ گَر دِهَرِ وَجِه
آرِيخِ است هر قدر که در محبت اکمل است در محبوبه افضل پس تا او صلعم در هر وجه از بهر محبوب تر نباشد
مِنْ مَحَبَّتِ او صلعم مَوْثِقٌ نَمُوزَدَ فَرَمُودِ صلعم وَالَّذِي نَفْسِي بَيْدَهُ لَا يَوْمُ مِنْ أَحَدِكُمْ
جَنِّي كَوْنِ أَحَبِّ إِلَيْهِ فَنَفْسِهِ وَمَا لَهُ وَلَدَةٌ وَوَالِدِيهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ صَحَّحَ بَخَارِي آيِخَا
که عرض داشت حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه حَبِيبِ آلِيٍّ مَنِ الدُّنْيَا ثَلَاثُ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّفَقَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْ تَكُونَ بَنِي نَحْتِ
أَمِيرِ رَسُولِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ لِنَعَالِي وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ الْأَيُّزُ رَجْمُهُ نَابِرُ كَسْتِ
بِقِسْمِهَا خُودِشَ حَقِّهِ نَفْسِ خُودِشَ نَفْسِ خُودِشَ نَفْسِ خُودِشَ نَفْسِ خُودِشَ نَفْسِ خُودِشَ نَفْسِ خُودِشَ نَفْسِ خُودِشَ
هَمِينَ است و منافع محبت بار رسول مقبول صلعم از که بمیرد ذَلِكُ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاءٌ
وَلَا انْصِبٌ وَلَا فُحْصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْجَاءً يَغْشَى الْكُفَّارَ وَلَا يُلَاقُونَ

تقریباً اور ممکن ہے کہ اس حدیث کا درود اس آیت کریمہ صا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَكَامُؤْمِنَةٍ اِنْ كَانِی ہونے سے پہلے ہو اور رضاؒ نے تعالیٰ درستی کو زیادہ جاننے والا ہے۔ میں خود غمخوارے آپس کے ہر وجہ کے حقوق سے خود اپنے حقوق میں حضورؐ غالب ہوں گے۔ پس ہمیں یہ ہے کہ حسب قدر جو محبت میں کمال تر ہے محبوبیت میں افضل ہے۔ پس جب تک حضور صلعمؐ ہر وہ میں سب سے محبوب تر ہوں گے کہ آپ کی محبت کا حق پر ادا نہ ہو سکے گا جیسا صحیح بخاری میں ہے کہ فرمایا حضور صلعمؐ نے قسم ہے اس ذات کی کہ میری جان اس کے ساتھ میں ہے نہیں مومن ہو گا کوئی تمھارا جنت تک کہ میں اس کی جگہ اور اس کی اور اس کی اور اس کی والدین اور رب آدمیوں سے زیادہ اس کے محبوب نہ ہو جاؤں۔ اور یہی وجہ ہے کہ عرف کیا حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے محبوب ہو گئیں مجھ کو دنیا سے تین چیزیں ایک دیکھنا وہی مبارک رسول اللہ صلعمؐ کا۔ دوسری بیچ کرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر۔ تیسری یہ کہ میری بیٹی ماتحت حکم رسول صلعمؐ ہوئی۔ اور فرمایا خدا کی تعالیٰ کا سورہ توبہ رکوع پندرہ میں وَلَا تَرْجُوا اَنْ تَنْفُسُكُمْ عَنْ نَفْسِهِ الْاٰیہ اور ترجاء کہ کرسل کیا ہے نفس کو کسی طرف سے اپنے نفسہ حقوق کی طرف حضور صلعمؐ کے نفس سے ترجاء کر کے یعنی حضور صلعمؐ کے نفس کی حق سے ترجاء کہ مطلب یہ کہ اپنی جان تو لوگ آپ کی جان سے زیادہ ترجاء ہیں۔ اور اس آیت کریمہ کے حقیقی مقاصد میں یہ بیان کے مناسب کسی ہے۔ اور رسول بقول صلعمؐ کے ساتھ جنت کے فائدہ میں امت

تفسير قوله تعالى ولا يردنكم الى القسطنطينية

جوانی یہ کہچھ پریت بقدر کجیت صفوں و ظلم کی اور یہ کہ صفیہ
جنتیوں کی ہر گز کسی کے حقوق کو نہ بڑھائیے یہاں تک کہ
صحت امان سے حکم عدلیہ نہ

قول حضرت صدیقِ علیہ
حقوقِ حضرتِ معلمِ نبی
غلبہ محبتِ نوربانِ بر سرِ مشایخ

تفكيركم في هذه الآية
بالنفس عن النفس
والله اعلم
والله اعلم

کریمے واضح میں جو سورہ کوبر کو معجزہ میں ہر ذلک یا ہم لا یضیعہم مظاہر لا نصیب ولا خصمہ فی سبیل اللہ ولا یطعن
مورطاً فیض الکفار ولا یبطلون من عدوئنا الا کتب لخصمہ عن مداح سلطان اللہ لا یضیع آخر المصنفین یعنی یہ سطور کہ ختم
ہیں نہ لکھو گے میں تمہیں ہے اور محنت اور محکومہ اس کی راہ میں اور نہ پھر قدم گاہ کہ نہ تیرے میں یعنی نہیں بارگاہ بھیرے میں کہ غصہ ہوں کہ جو بھی کفر
اور غصہ میں لاؤں

وَعَفِيفٌ مِنَ الْأَوْسَافِ

[illegible]

تفسير كيمياء السالكات شاهه دقيقتهم
و ديلا برقطه و ادب حضوره

تفسير قوله تعالى انا ارسلناك شاهداً مبعوثاً من ربك

اصطلاح خلق و ارتداد ہے آنحضرت صلعم از احتیاج غیر خدا کی عزوجل مستغنی است ^{عین مع اشتباہ ۱۲} شاعر
 منت منہ کہ خدمت سلطان ہمیکم بد منت یارا اینکه خدمت بدشتنت
 و بزرگ داشتن شمار اورا صلعم بقار رسالت و صفات او صلعم در حق اللہ تعالیٰ و ہم حق نفس
 او صلعم بآید و انت رجوع ضمیر متصل در تعزیر و توقروہ بخدمت صلعم است بدالات و قف بطلق
 و الا و قف بمل پس وصل باشد و حال آنکہ فصل ثابت است و آیں ابتدا تعزیر و توقروہ غیر وقت
 است و ضابطا بعد م توقیت لتو منوا یا ستمرا معنی مصدر و مضارع معطوف علیہ و باعث توقیر علیہ
 رسالت و در عدم توقیت لتو منوا و توقیت تعزیر و توقروہ حتی بالخصوص تنوال آورد و بجا آورد
 توقیر کفر است بزوم استخفاف رسول معظم بقار رسالت و صفاتش صلعم خلاف تعزیر کہ لازم تخفان
 نیست و تائیدی برین بقول تعالیٰ است فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ وَعَزَّوْهُمْ وَنَصَرُوْهُمْ وَاتَّبَعُوْا
 نُوْرَ الَّذِیْ اَنْزَلْنَا مَعَنَا اَوَّلَکَ ثُمَّ الْمُفْلِحُوْنَ ترجمہ پس لیکن آنانکہ گرویدند باو صلعم و قوت
 طاعت یافتند و اند اورا صلعم باخلاص خود نام و مذکر و اند اورا صلعم در حق اللہ تعالیٰ و حق نفس صلعم

تغیر تواریخ و احوال الدین المعانی و عز و زور و صفات
 و احوال و احوال الدین المعانی و عز و زور و صفات

ترجمہ جمیع خلق کی احتیاج ہے و در ہو گیا کیونکہ آنحضرت صلعم غیر خدا کی عزوجل کی احتیاج ہی مستغنی پس شاعر چاکر
 کرنے کا احسان مت جتا ہے شکر سلطان نے چاکر کر لیا و اور بخوار آنحضرت صلعم کو بزرگ رکھا آپ کی رسالت
 اور آپ کی صفات کے وقار و عزت کے سبب حق اللہ کی وجہ میں ہے اور آپ کے بھی حق نفس کی وجہ میں ملی اللہ صلعم
 معلوم ہو کہ تعزیر و توقروہ کی ضمیر متصل کا رجوع حضرت صلعم کی طرف ہے کیونکہ اگے اسکے وقف مطلق ہو جا اکل وقت
 دلالت کر رہا ہے اور اگر ضمیر کا رجوع اللہ کی طرف کیا جا تو وصل ہوگا و قف بمل بجا حالانکہ وقف مطلق فصل کو ثابت کر رہا
 پس لامحالہ رجوع ضمیر کا رسالت کی طرف ہے تاکہ فصل ثابت ہو اور اسی لیے وقف مطلق ہو اور ابتدا اور از اینش تعزیر و
 اور توقروہ یعنی درو اجلاص و ادب کی جو سبب حکم فرض ہے غیر موقت کہ مفید وقت نہیں اس لیے کہ لتو منوا میں سبب مصلحت
 کے استمرار ہے اور اسکا معطوف علیہ مضارع ہو کہ وہ بھی بذات خود اور باعتبار عطف مستمر ہے اور سبب توقیر جو رسالت ہے
 نہیں بھی استمرار ہے لہذا یہ نیز مل بوجہ استمرار مفید وقت نہیں اور لتو منوا کے موقت نہ کرنے اور تعزیر و توقروہ کے موقت
 کر کے ہی کوئی خاص دلیل و حجت نہیں لاسکتے ضمیر صلعم کی توقیر کا بیان لانا کفر ہے کیونکہ رسول معظم کو وقار سالہ اور آپ کے صفات کا مقابلہ عدم توقیر میں
 رسالہ لازم ہو تاہم خلاف تعزیر کہ اس میں استخفاف لازم نہیں اور اسکی تائید قول اللہ تعالیٰ ہوئی و فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ وَعَزَّوْهُمْ وَنَصَرُوْهُمْ وَاتَّبَعُوْا نُوْرَ الَّذِیْ
 اَنْزَلْنَا مَعَنَا اَوَّلَکَ ثُمَّ الْمُفْلِحُوْنَ پس لیکن جو لوگ کہ آپ کے ساتھ گرویدے ہو گئے اور انھوں نے آپ کو انوار اخلاص سے مستفی
 ظاہر کر کے آپ کے طریقان کو قوی کر دیا اور آپ کی امداد کی یہ سبب خدا استغاثے کی حق کی وجہ میں اور آپ کی حیا کی حق کی پابیت

تغیر تواریخ و احوال الدین المعانی و عز و زور و صفات
 و احوال و احوال الدین المعانی و عز و زور و صفات

تغیر تواریخ و احوال الدین المعانی و عز و زور و صفات
 و احوال و احوال الدین المعانی و عز و زور و صفات

و تحقیق حکم نبوة باحتیاج نزول مقدم ربی است و سخن در همین است **مش** در تحقیق استعدا نبوة
 کجای خود بنا بر نزول ثابت است و در اینجا مقصود هم پس معتبر مثل محقق حکم نبوة نتواند شد مگر
 محقق غیر اولو العزمی و در اینجا اولو العزمی مراد است انتہی و از اینجا کہ سرانجام امر بفعل موقوف اتباع
 رسول است اتباع کتاب دون الرسول صورت نہ بند و اتباع کتاب استقلال مخالف کتاب است
 قال سبحانه **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر منکم** الایہ و عموم مفعولین انزل در
 ضمن اتباع رسول اللہ تعالی صلعم مشیر اجتماع مل بملت متبوع معہ با فائده فضل او است **مش** لے
 رسول اللہ تعالی و ملتش صلعم هم و لطیفہ تعلیمی دوام از معہ بقول قال یعلق انزل مشیر دوام
 نزول است و آن باطل و یعلق **ایضاً** مشیر دوام تبع است و آن شتمل تقریر و لیکن تبع دوام از
 تبع صحت ندارد **مش** چہ صحت در ثابتین مقتضی دوام ثبوت محبت نیست هم کلیف **مش**
 اشارت دوام هم از اینجا پیدا است کہ صحت ایمان در تطوع و انقیاد او امر و نواہی و مرخصات
 در تبع او است صلعم و فلاح معلق بآن و قول **لعلی**

مترجمہ و تحقیق حکم نبوة کی اولو اسکا اثبات نزول مقدم ربی کی احتیاج کی بنا پر ربی حکم نبوة کو اپنی تحقیق و اثبات میں نزول مقدم
 ربی کی احتیاج ہے اور کلام اسی میں ہے و تحقیق استعدا نبوة میں کلام ہر اسلیع کہ تحقیق استعدا نبوة بجای خود سبب نزول ثابت ہے کیونکہ
 اگر استعدا نبوة نہ ہوتی تو نزول بھی کیسے ہوتا اور بے استعداد بارہی کا تحمل کیونکہ ہر سکتا اور یہاں پر مقصود کلام نہیں ہے بہت
 نزول محقق حکم نبوة نہیں ہو سکتی یعنی کتاب خدا کا نبی کے ساتھ ہونا نبوة کا محقق نہیں ہو سکتا بلکہ حکم نبوة کا محقق نزول مقدم ہوگا
 ان البتہ انزل کا نبی کے ساتھ ہونا نبی کے غیر اولو العزم ہو نہ کیا ثابت کر دینا حالانکہ یہاں نبی کا اولو العزم ہونا مراد ہے پس مشیر
 محقق غیر اولو العزمی ہے اور یہاں اولو العزمی مراد ہے انتہی اور چونکہ حکم کا سرانجام فعل کے ساتھ رسول کی پیروی پر موقوف ہے اور یہی
 کتاب کی پیروی رسول کے مشورہ میں حاصل کر سکتی اور مستقل کتاب کی پیروی مخالفت کتاب ہے کیونکہ فرمایا حتی جہان نے سورہ نساء کریم **آھ**
میں **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر منکم** الایہ یعنی اطاعت کرو اللہ کی و اطاعت کرو رسول کی و اطاعت کرو میری تم میں سے اور
 انزل کے ہر مفعول کو کلام ہونا رسول اللہ صلعم کتابیہ کے ضمن میں اشارہ کر رہا ہے کہ اپنی ملت متبوعہ کے ساتھ تمام حقوق کا اجتماع آپ کے

ہر اور آسمان آپ کی اور آپ کی ملت کی فضیلت کا فائدہ بھی ہر وہ کہ آپ کی اور آپ کی ملت کے تحت میں ملا وہ آپ کی ملت متبوعہ کے تمام ملین جمع ہیں اور آپ کی نبوت و رسالت
 تمام انبیا اور رسولوں کی نبوة و رسالت کی ہے اور لطیفہ تعلیمی دوام جو مصداق انزل کے معلق کے سبب قال کے قول کے موافق دوام نزول کا مشیر ہے وہ باطل ہے اور بقول کے
 کے ساتھ دوام تبع کا مشیر اور شتمل تقریر ہے لیکن تبع تبع دوام کی صحت نہیں ملتی کیونکہ محبت ثابتین میں ثبوت متبع کے دوام کی مقتضی نہیں ہے یعنی محبت کا
 دوام ثابت میں نہ جاسکتا ہے بیشک ثابت ہو نہ جاسکتا تو اشارہ دوام کا کیونکہ صحت بذریعہ اس سے کہ کیا کی صحت دوام اور نواہی اور مرخصات کی کیا اور یہاں
 خوشی کے ساتھ میں آپ کی پیروی میں ہے اور فلاح اسی کے ساتھ معلق ہے اور قول **خدی تعالی** کل سورہ حرات پہلو کو نہیں ہے۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

درود و آقیا امیر ان سید شیخ علی محمد

فعبير قول السائل يا ايها الذي اشد الانتقاد الصواب لكم فرق
صوت البني والناحية والاعمال بينكم لتبين ان تطلب
الحاكم وانتم لا تتصورون ٥٥

یابردا ہوا ہے۔ قول الف دلائل استعراق مدلل از ثبوت متقدم برای ہنی وار مشبہ بقول
بحزن متوسع ووجه تشبیہ جہر بالقول مع المقولہ است ولفظ بعضکم بعضی معنی مساوات ومانت است
وخط عمل بلزوم کفر بہ ترک تعظیم قبل نزول فرضیتہ تحرزا از ہنی عنہ پس بعد نزولش چہ پیش آمد لغو ذبا
نقالی سنہ پیش **تنبیہ** از بخار و آنست گفتند کہ تعظیم آنحضرت صلعم بچو تعظیم برابر کلال
پس است و دلیل آوردند از حدیث شریف پس آن مآول باشند در وجہ بعد از ثبوت چہ نیست
کہ بعد نزول این کریمہ کسے خطاب یا سم محمد و کنیت ابو القاسم میکرد حضرت عباس با وجود قرابت
خطاب بصفہ یا انبی اللہ و یا رسول اللہ و یا حبیب اللہ میکرد پس چہ جای آنست کہ گفتند
و یابردا ہوا ہے کہ انوث حقیقی یا حضرت صلعم باطل است مگر مجازی کہ مشیر معنی ماننت و مساوات است
پس آن مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہی لا تجتھرہا الخ راہم بدانکہ بعد نزول ہنی کا
تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ہ کہ موقت است در مسجد نبی صلعم ہنوز منع صوت باخدا
صحابہ است بنا بر قرب نبی صلعم ہمانا کہ حضرت نبی صلعم زندہ و دانا و شنوا است در قبر مبارک

نثر حیمہ معلوم ہو کہ اس آیت میں قول پر الف لام عہد کا ہر یا استعراق کا کیونکہ ہنی کا واسطے کوئی امر ثابت متقدم کا
ہونا ضروری ہے جیسے مالف ہار دہو لہذا اس ثبوت متقدم کی جو ہنی کے لیے ہے قول مجہور پر دلالت ہو رہی ہے۔ اور مشبہ بچو میں قبل
معمود و شخص نہیں بسبب توسع کلام استعراق پر دلالت پائی جاتی ہے۔ اور مقولہ بھی حذت ہو نیکی سبب متوسع ہو۔ اور
وجہ تشبیہ جہر بالقول ہے مقولہ کے ساتھ ہنی تو اس میں بھی معیت مقولہ کے سبب توسع موجود ہے۔ اور لفظ بعضکم بعضی
مساوات اور ماننت کے معنی کا فائدہ دے رہی ہے۔ اور خط عمل یعنی عمل کا باطل ہونا ترک تعظیم سے کفر لازم ہو نیکی سبب ہنا کہ قبل
نزول فرضیت۔ ہنی عنہ سے تحرز کرے اور بچے ورنہ ماننت کی چیز و نیکی فرضیت کا نزول ہو جانیکے بعد کیا ہو سکتا ہے نیز کفر
دار ہو نیکی اللہ تعالیٰ اس سے پناہ دے۔ **تنبیہ** یہاں سے اسکا بھی رد ہو گیا جھٹولنے کہا کہ تعظیم آنحضرت صلعم مثل تعظیم
برے بھائی کے کافی ہے۔ اور حدیث شریف پر دلیل لاؤں یہ وہ حدیث اس ثبوت کلام الہی کے بعد کسی وجہ میں تاویل کیجائیگی
کیا ایسا نہیں ہے کہ اس آیت کریمہ کے نازل ہونیکے بعد اس میں چٹک اور کنیت ابو القاسم کے ساتھ کوئی خطاب کرتا تھا
نہی کرتا تھا حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ یا جو دہی قرابت کے یا بقی اللہ اور یا رسول اللہ اور یا حبیب اللہ صفت کے

خطاب کرتے تھے پس کیا موقع اور گنجائش ہے ایسی بات کی جو جھٹول کی۔ اور معلوم ہو کہ حقیقی اخوت آنحضرت صلعم کے ساتھ باطل ہے مگر مجازی جو ماننت۔ اور اس کے ہنی کی
استانت کرتی ہے ہنوز وہ حدیث کسی وجہ کے ساتھ ناول کیجائیگی ورنہ خاص مرنہی لا تجتھرہا کے معارض ہوگی۔ معلوم ہو کہ ہنی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
کے نزول کے بعد کہ ہنی موقت ہے مسجد نبی صلعم میں ایک وازن بلند کر نیکی ماننت صحابہ رضی اللہ عنہم کے اختیار کر نیکی مسجد نبی صلعم کے سبب۔ یہی بات ہے کہ حضرت
نبی صلعم قبر مبارک میں زندہ ہیں اور جانتے ہیں اور سنتے ہیں۔

یابردا ہوا ہے کہ اس آیت میں قول الف لام عہد کا ہر یا استعراق کا کیونکہ ہنی کا واسطے کوئی امر ثابت متقدم کا ہونا ضروری ہے جیسے مالف ہار دہو لہذا اس ثبوت متقدم کی جو ہنی کے لیے ہے قول مجہور پر دلالت ہو رہی ہے۔ اور مشبہ بچو میں قبل معمود و شخص نہیں بسبب توسع کلام استعراق پر دلالت پائی جاتی ہے۔ اور مقولہ بھی حذت ہو نیکی سبب متوسع ہو۔ اور وجہ تشبیہ جہر بالقول ہے مقولہ کے ساتھ ہنی تو اس میں بھی معیت مقولہ کے سبب توسع موجود ہے۔ اور لفظ بعضکم بعضی مساوات اور ماننت کے معنی کا فائدہ دے رہی ہے۔ اور خط عمل یعنی عمل کا باطل ہونا ترک تعظیم سے کفر لازم ہو نیکی سبب ہنا کہ قبل نزول فرضیت۔ ہنی عنہ سے تحرز کرے اور بچے ورنہ ماننت کی چیز و نیکی فرضیت کا نزول ہو جانیکے بعد کیا ہو سکتا ہے نیز کفر دار ہو نیکی اللہ تعالیٰ اس سے پناہ دے۔ **تنبیہ** یہاں سے اسکا بھی رد ہو گیا جھٹولنے کہا کہ تعظیم آنحضرت صلعم مثل تعظیم برے بھائی کے کافی ہے۔ اور حدیث شریف پر دلیل لاؤں یہ وہ حدیث اس ثبوت کلام الہی کے بعد کسی وجہ میں تاویل کیجائیگی کیا ایسا نہیں ہے کہ اس آیت کریمہ کے نازل ہونیکے بعد اس میں چٹک اور کنیت ابو القاسم کے ساتھ کوئی خطاب کرتا تھا نہی کرتا تھا حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ یا جو دہی قرابت کے یا بقی اللہ اور یا رسول اللہ اور یا حبیب اللہ صفت کے خطاب کرتے تھے پس کیا موقع اور گنجائش ہے ایسی بات کی جو جھٹول کی۔ اور معلوم ہو کہ حقیقی اخوت آنحضرت صلعم کے ساتھ باطل ہے مگر مجازی جو ماننت۔ اور اس کے ہنی کی استانت کرتی ہے ہنوز وہ حدیث کسی وجہ کے ساتھ ناول کیجائیگی ورنہ خاص مرنہی لا تجتھرہا کے معارض ہوگی۔ معلوم ہو کہ ہنی لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی کے نزول کے بعد کہ ہنی موقت ہے مسجد نبی صلعم میں ایک وازن بلند کر نیکی ماننت صحابہ رضی اللہ عنہم کے اختیار کر نیکی مسجد نبی صلعم کے سبب۔ یہی بات ہے کہ حضرت نبی صلعم قبر مبارک میں زندہ ہیں اور جانتے ہیں اور سنتے ہیں۔

[illegible]

سيرة النكاحين في هذا الموضع عند المولى

تذکرہ کیفیت وجوب
خبران دین باری
حضرت حبیب الرحمن صلعم
باریکر مستافع

تذکرہ کیفیت وجوب خسران داریں از ایذائے حضرت حبیب الرحمن صلعم باریکر منافع بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَعُوا
اجمعین، باریکری از ایذائے حضرت حبیب الرحمن صلعم باریکر منافع داریں است قال
اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ
لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا ترجمہ تحقیق کسانیکہ میرخانند اللہ تعالیٰ ورسول او تعالیٰ منہم دور افگند اللہ تعالیٰ
ایشان از رحمت خود در دنیا و آخرت و مقرر کرد رازی شان عذاب خوارکنندہ و ایں دوری و عذاب باریکری
نوازندہ مطلق است ای دوری و عذاب مطلق ہم چہ بعضی آن کفر باشد و بعضی آن نہ کرمہ و الَّذِیْنَ
یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اَلَسُّوْا حَقًّا اَحْتَمَلُوْا بِهِنَّ نَآوًا اِنَّمَا مَبْنٰیہ ترجمہ کسانیکہ
میرخانند مؤمنین و مؤمنات را با نیچہ مجبہ کردہ اند پس تحقیق برداشتند بہتان و گناہ جہانکندہ از نیک

مطلب تغییر کرمہ ای
اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ
اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ
وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا
وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اَلَسُّوْا
حَقًّا اَحْتَمَلُوْا بِهِنَّ نَآوًا
اِنَّمَا مَبْنٰیہ

تذکرہ بیان ایذائی حضرت
حبیب الرحمن صلعم
کہ موجب نقصان ہو
جہان بہت مع دور
فائدوں کے

تذکرہ بیان دو نوع جہان نقصان و ثواب واجب ہو کا حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا کو سبب و فائدوں کے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَعُوا
کہ حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا دو جہان کے خسران یعنی ٹوٹے اور نقصان کا موجب ہے۔ فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ احزاب رکوع سات
مِ رَانَ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا
بیشک جو لوگ اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول صلعم کو برنج پہنچاتے ہیں اللہ تعالیٰ نے دنیا و آخرت میں انکو اپنی رحمت سے
دور بھیج دیا ہے اور اللہ تعالیٰ نے ان کے لیے عذاب خوار کرنے والا مقرر کر دیا ہے۔ یہ دوری اور عذاب مطلق نہیں
ہے بلکہ ایذا کی مقدار پر ہو سکتا ہے کیونکہ بعض دوری و عذاب کفر تک ہوتا ہے اور بعض نہیں۔ اور یہ آیت
کرمہ بھی جو آیت مذکورہ کے بعض ہیں وَاَلَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اَلَسُّوْا حَقًّا اَحْتَمَلُوْا بِهِنَّ نَآوًا اِنَّمَا مَبْنٰیہ اور جو لوگ مؤمنین اور مؤمنات کو ان چیزوں کی بابت جو ان کے
جہان کو نقصان حاصل نہیں کی ہیں سب سے ہیں پس یعنی انہوں نے بہتان باندھا اور گناہ ڈھلایا جو ان کی جہان کو نقصان

بیان تغییر کرمہ ای
الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ
وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ
بِغَیْرِ مَا اَلَسُّوْا حَقًّا

از وجہ مساوات ایمان و توحید و رسالت **مش** تنبیہ اس جملہ معطوفہ دلیل دعویٰ است و ہم جواب سوال مفرد برویہ تخصیص رسول از تعمیم اشترک در ایمان و رد آنست کہ گفتند بایں اللہ تعالیٰ برابرند در لغت ایمانی دلیل حدیث شریف پس آن مآول باشد بوجہی بعد ثبوت فارق **شعر**
 نسبتی نیست بذات تو نبی آدم را بہتر از عالم و آدم توجہ عالی نسب

و ہمچنین شمول اولیاء اللہ تعالیٰ بفارق ثابت ہم پس ایند نیست قلبی لقولہ تعالیٰ **قُلْ لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ نَفْسُكَ عَلَىٰ أَن تَارِهُمَ إِنَّكَ يَوْمَ تَمُوتُ لَهَا وَالْأُخْرَىٰ تَسْأَلُكَ** نفس خودی بر حال ایشان اگر نگردد بیند باین حدیث یعنی قرآن مجید از روی اندوہ - ولقولہ تعالیٰ **وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا أَذَيْتُمُونَا** ترجمہ ہر آئینہ صبر کنیم ہر آنچہ ایداز کردید ما را و آن ترک ادب است در حق اللہ تعالیٰ و ایدان نیست نفسی کہ معلوم عام است و آن ترک ادب است در حق نفس و ایں ہر دو

ترجمہ پس یہ جملہ معطوفہ آیت دلیل دعویٰ ہے اور سوال مفرد کا جواب بھی کیونکہ تخصیص رسول تعیم اشترک ایمانی میں نظر ہے اسلئے کہ رسول کو اپنے خاص نفس مبارک کی رسالت کا ایمان مخصوص کر رہا ہے بخلاف اولیاء اللہ وغیرہ میں سے کہ انکو اپنے فیہ یعنی رسول کی رسالت کے ایمان کی ضرورت ہے کیونکہ رسول کو ایمان رسالت میں اپنے نفس خاص پر ایمان ہونا چاہیے اور غیر رسول کو رسول پر - پس اپنے نفس خاص پر ایمان ہونے اور غیر پر ایمان لانے میں فرق بین ہے اور اسی سے تخصیص رسول بمقابلہ نبیین پہلے ہے - اب یہاں ہر آن لوگوں کا بھی رد ہو گیا جنہوں نے رسول اللہ تعالیٰ صلعم کو برابر حدیث شریف اخوت ایمانی میں برابر مانا کیونکہ بعارض ثبوت فارق کے جو آیت کریمہ سے مذکور ہوا وہ حدیث شریف جیسے انکی دلیل کا مابہ کسی وجہیں تاویل کی جاوے گی اسلئے کہ بعد ثبوت حکم آیت حدیث ہی ائمہ ثابت کی نفی ہو سکتی بلکہ حدیث کی کسی وجہ کے ساتھ تاویل کی جاوے گی - پس یہ امر حق ہے شعر ہی آدم سے کیا اسنیت تمحاری ذات والا کو -
 کہ بہتر عالم و آدم سے ہو عالی نسب کیسے - اور اس طرح شمول عام اولیاء اللہ تعالیٰ کا نبیین کے ساتھ ثابت بفارق ہے کیونکہ حفظ خدا کی شان میں تخصیص کو ثابت کر رہی ہے - پس ایذا قلبی ہے یا نفسی ہے - قلبی بسبب قرآن اللہ تعالیٰ کے **قُلْ لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ نَفْسُكَ عَلَىٰ أَن تَارِهُمَ إِنَّكَ يَوْمَ تَمُوتُ لَهَا وَالْأُخْرَىٰ تَسْأَلُكَ** سورہ کہف اول رکوع میں ہے یعنی پس شاید کہ آپ اپنے نفس کو ہلاک کرنا چاہتے ہیں ان کے حال پر اگر دیکھو یہ نہ ہوتی اس حدیث یعنی کلام الہی پر از روی غم و اندوہ کے یعنی آپ کو انکے ایمان نہ لانے پر اس قدر غم ہوتا ہے کہ آپ کے لیے اندیشہ ہلاکی ہے - اور بسبب قرآن اللہ تعالیٰ کے **وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا أَذَيْتُمُونَا** سورہ ابراہیم رکوع دوم میں ہے - اور البتہ ہم اس چیز پر صبر کریں گے جس سے ہمارا ایذا دی - اور ایذا ہی قلب بسبب ترک ادب کے ہے حق اللہ تعالیٰ میں یعنی ادب کا چھوڑ دینا ہے اللہ تعالیٰ کے حق میں - دوسرے ایذا نفس مبارک کہ معلوم عام - اور ترک ادب کے ہے حق نفس کی بات - اور یہ دونوں

بیان ہکا کا رسالات و ثبوت ایمانی و خصوصاً کہ رسالت حق پر اور نبی کی -
 تاویل چاہی کیونکہ فرق ایمان و توحید و رسالت میں اور تخصیص رسول خاص
 وہاں انعام ایذا نفسی سے نکالتی -

ترک ادب ایذا فی نفس

[illegible]

چہرہ کا اوبہ نہ کرنا سفیدی کی ایک اور علامت ہے
بہا کی تھوڑی سی مقدار

حدیث بمقتضی آیات مآل ہوگی

542

۱۰
تذکرہ کفایت تعظیم و محبت
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کفایت تعظیم و محبت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیرہم علی نبینا
وعلیہم الصلوٰۃ والسلام با دیگر مستافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَلَّمَ اللّٰهُ وَلَسْتَ بَعْدَهُ وَفَضَّلَ عَلَی سُلُوٰلِہٖ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُہٗ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاصْحَابِہٖ وَتَابِعِیْہٖ
اٰجَمِیْنَ ۚ تعظیم و محبت ملائکہ کلہم جمعین خصوصاً ملائکہ کرام علی نبینا وعلیہم السلام با پنجہ باید واجب
ہست اِن با اعتقاد عصمتہ الی شائست لقولہ تعالیٰ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰہَ مَا اَمَرُہُمْ تَرْجُمَہٗ نَافِلِی
نیکندہ اللہ تعالیٰ را اگر حکم فرمود شاہراہ و گفتن علیہ السلام بر ای مخصوصان و حرمتہ اللہ تعالیٰ برائے
دیگران چنانچہ معروف است و صدر از خطاب و انتساب نامہ لقولہ تعالیٰ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰہِ
وَمَلَائِکَتِہٖ وَرُسُلِہٖ وَجَبْرِیْلَ وَمِیْکَآلَ فَاِنَّ اللّٰہَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیْنَ ہ ترجمہ ہر دشمن

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
عَلَّمَ اللّٰهُ وَلَسْتَ بَعْدَهُ وَفَضَّلَ عَلَی سُلُوٰلِہٖ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُہٗ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاصْحَابِہٖ وَتَابِعِیْہٖ
اٰجَمِیْنَ ۚ تعظیم و محبت ملائکہ کلہم جمعین خصوصاً ملائکہ کرام علی نبینا وعلیہم السلام با پنجہ باید واجب
ہست اِن با اعتقاد عصمتہ الی شائست لقولہ تعالیٰ لَا یَعْصُوْنَ اللّٰہَ مَا اَمَرُہُمْ تَرْجُمَہٗ نَافِلِی
نیکندہ اللہ تعالیٰ را اگر حکم فرمود شاہراہ و گفتن علیہ السلام بر ای مخصوصان و حرمتہ اللہ تعالیٰ برائے
دیگران چنانچہ معروف است و صدر از خطاب و انتساب نامہ لقولہ تعالیٰ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلّٰہِ
وَمَلَائِکَتِہٖ وَرُسُلِہٖ وَجَبْرِیْلَ وَمِیْکَآلَ فَاِنَّ اللّٰہَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِیْنَ ہ ترجمہ ہر دشمن

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

تاریخ ہندوستان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

و بشارات از قرآن مجید و حدیث شریف بی استثنای بعضی تقصیرات مختلف مقتضی احوال
 مشاجرات در تصحیح عقیدہ کہ از اصل قرآن مجید و حدیث شریف است نہ از غیرش دخل ندارد قال
 تعالی قل ہذا بہ سبیل اذ عوذ الی اللہ علی بصائرہ انا و من اتبعنی ترجمہ فرمایا حبیب
 من اس راہ من کہ می بینید این است کہ میخوانم سوئے خدای معبود واحد بر حجت یا نبیش باطن ہستم من دیگر
 پیروی کردم را یعنی این خوانم و پیروی کردن پیروان از سر حجت یا نبیش باطن است کہ از خدای تعالی است
 نہ از نادانستی و خود را می و قال تعالی الف باین قلو لہم ترجمہ تالیف بخشید میان دہا کے
 نشان ہ از اینجا است کہ تجویز کینہ و عناد میان شان تو اند شد و قال تعالی یوم لا یخسر اللہ
 الشئ و الذین امنوا معہ ترجمہ نوزے کہ رسوا کند اللہ تعالی این بنی را و ناکہ گردیدند و ام
 بآنکہ بر حق ہستند و بعضش صلعم و قال تعالی محمد رسول اللہ و الذین معہ استنداء

ترجمہ از قرآن مجید و حدیث شریف و ان کی نسبت بشارات ثابت ہونیکہ کہ ان بشارتوں میں کسی کی
 نسبت ان میں سے کوئی مستثنیٰ نہ کیا گیا ہو۔ احوال مشاجرت کے قصہ بیان کرنیوالوں کے بعض مختلف تصویق عقیدہ
 کی تصحیح میں کچھ دخل نہیں کہتے ہیں کیونکہ اصل تصحیح عقیدہ کی قرآن مجید و حدیث شریف سے ہے بلکہ سہا کلمی
 مختلف بیانات سے حدیث فرمایا اللہ تعالی نے قل ہذا بہ سبیل اذ عوذ الی اللہ علی بصائرہ انا و من اتبعنی سورہ
 یوسف رکوع آخر میں یعنی فرمادیکھئے اے میرے حبیب پیروی راہ کہ تم دیکھتے ہو یہ ہر کہ میں خدا معبود دیکھا کی طرف بلاتا ہوں
 میں حجت پڑ باطن کی بنیاد پر ہوں اور حجتی غیر پیروی کی یعنی یہ میرا گناہ اور پیروی گوگوئی پیروی کرنا از سر حجت ہر ایمانی
 باطن کی راہ سے ہے جو خدا تعالی کی طرف سے ہوا کبھی اور خود را می سے نہیں ہے۔ اور فرمایا خدای تعالی نے سورہ آل عمران
 رکوع گیارہ میں الف باین قلو لہم ترجمہ یعنی خدا تعالی نے ان کے دلوں کے درمیان تالیف بخشید ہے یعنی الف باین
 کر دی ہے۔ یہیں سے یہ بات معلوم ہوتی کہ ان کے درمیان کینہ اور عناد کا جائز نہ کرنا نہیں جانا جا سکتا پس اگر
 جائز ماننا درست نہیں بلکہ انکار نفس کے سبب خوف کفر سے لغو باندہیت اور فرمایا اللہ تعالی نے یوم لا یخسر اللہ
 الشئ و الذین امنوا معہ یعنی اللہ تعالی اس دن ہم بنی کو رسوا نہ کرے گا اور نہ ان کو کو نام و جو حضور صلعم کے
 ساتھ گردیدہ ہو گئے ہیں۔ اس وجہ سے کہ ذریعہ برحق میں۔ اور حضور صلعم کی عظمت کے خیال سے کہ کسی رسوائی اللہ کو منظور نہ ہوگی
 اس لیے کہ آپ مقبول خدا ہیں پس بحال عظمت و مقبولیت آپ کے گردیدہ اہمات بھی مقبول و عظیم ہوگا اور یوم بیا رسوائی
 منظور ہوگا اور فرمایا خدا تعالی نے سورہ انا فتحنا رکوع آخر میں محمد رسول اللہ و الذین
 معہ استنداء یعنی محمد صلعم پیغمبر خدا عز وجل ہیں اور بے لوگ کہ ان کے ساتھ ہیں سخت تر ہیں۔

بیان کہ مختلف احوال و احوال مشاجرت کے قرآن مجید و حدیث شریف سے ہے بلکہ سہا کلمی
 مختلف بیانات سے حدیث فرمایا اللہ تعالی نے قل ہذا بہ سبیل اذ عوذ الی اللہ علی بصائرہ انا و من اتبعنی سورہ
 یوسف رکوع آخر میں یعنی فرمادیکھئے اے میرے حبیب پیروی راہ کہ تم دیکھتے ہو یہ ہر کہ میں خدا معبود دیکھا کی طرف بلاتا ہوں
 میں حجت پڑ باطن کی بنیاد پر ہوں اور حجتی غیر پیروی کی یعنی یہ میرا گناہ اور پیروی گوگوئی پیروی کرنا از سر حجت ہر ایمانی
 باطن کی راہ سے ہے جو خدا تعالی کی طرف سے ہوا کبھی اور خود را می سے نہیں ہے۔ اور فرمایا خدای تعالی نے سورہ آل عمران
 رکوع گیارہ میں الف باین قلو لہم ترجمہ یعنی خدا تعالی نے ان کے دلوں کے درمیان تالیف بخشید ہے یعنی الف باین
 کر دی ہے۔ یہیں سے یہ بات معلوم ہوتی کہ ان کے درمیان کینہ اور عناد کا جائز نہ کرنا نہیں جانا جا سکتا پس اگر
 جائز ماننا درست نہیں بلکہ انکار نفس کے سبب خوف کفر سے لغو باندہیت اور فرمایا اللہ تعالی نے یوم لا یخسر اللہ
 الشئ و الذین امنوا معہ یعنی اللہ تعالی اس دن ہم بنی کو رسوا نہ کرے گا اور نہ ان کو کو نام و جو حضور صلعم کے
 ساتھ گردیدہ ہو گئے ہیں۔ اس وجہ سے کہ ذریعہ برحق میں۔ اور حضور صلعم کی عظمت کے خیال سے کہ کسی رسوائی اللہ کو منظور نہ ہوگی
 اس لیے کہ آپ مقبول خدا ہیں پس بحال عظمت و مقبولیت آپ کے گردیدہ اہمات بھی مقبول و عظیم ہوگا اور یوم بیا رسوائی
 منظور ہوگا اور فرمایا خدا تعالی نے سورہ انا فتحنا رکوع آخر میں محمد رسول اللہ و الذین
 معہ استنداء یعنی محمد صلعم پیغمبر خدا عز وجل ہیں اور بے لوگ کہ ان کے ساتھ ہیں سخت تر ہیں۔

[illegible][illegible]

ای بقوت بالغہ خود کہ شاد میکند آپ زرع از حسن ذاتی و عرضی خود زرع را و آس تخیل در انجیل
 از بہر آنست تا چشم آرد آل مثل بہ سبب ایشان ای محمد رسول اللہ والذین معہ کفار
 کہ اشارت تخصیصی بہ یہود و نصاریٰ است و تعمیمی بغير مثال + باید دانست درین مثل زرع
 عبارت است از محمد رسول اللہ تعالیٰ صلعم و شطہ از صحابہ و آزرہ از تربیت ظاہری و باطنی
 مثال داشت غلط از رسیدن مثال محمد رسیدنی و استوای علی سوقہ از صحت اجتہاد و زراع
 از خدا ای بذر الافرینا کہ فرمود انکھ نزرعونہ اہمکن الشرایرعونہ گنہگارینما است
 کہ احتیاط در آنست کہ زرع جز خن سجانہ را نباید گفت و حال آنکہ لفظ جمع ش زرع ہم و تشبیہ
 جوازش کردہ الحاصل این شادی پروردگار بیچ و تاب کفار بسرگرمی اختیار مصلحت حق تعالیٰ
 بزارت خود صلعم و نور بع است پس شادی شود سجانہ بملاحظہ کمال ظہور استجائی مقصود انکھ
 در مقابلہ اندادہ و عدل اللہ الذین امنوا و عملوا الصالحات صہم معقرہ و اجر عظیمہ

ترجمہ یعنی رسول کے بل سببانی فوت بالغہ کے کہ کہیتی چون ذاتی و عرضی سے زرع کہ یعنی کہیتی کرنا و کو خوش کرتی ہے
 اور تخیل انجیل میں اس طرح ہے تاکہ وہ مثال رائے والا یعنی سجانہ انکو سبب یعنی محمد رسول اللہ و ان کو اس اعتبار کے کفار و کفہین
 لایسے کہ مخصوص نہیں ہو و نصاریٰ میں کیہ کہ اشارت تخصیصی انھیں کی طرف ہے اور تعمیمی اشارہ میں انکو سبب کفار مثال میں معلوم
 ہو کہ اس میں زرع یعنی کہیتی عبارت ہے محمد رسول اللہ تعالیٰ صلعم سے۔ اور شطہ یعنی اس کہیتی کے گلے یا سونے کے عیار سے
 صحابہ سے۔ اور آزرہ یعنی اسکی فوت و بے ہراد و صحابہ کی تربیت ظاہری و باطنی۔ اور استغناظ یعنی پوری مضبوطی یہ کہ انکا
 چسپائی کے لائن خدک پیچہ جانا۔ اور استوای علی سونہ یعنی پندہ کیوں کے بل کھڑی ہو جانا مردان کا صحت اجتہاد ہے۔ اور
 زرع یعنی کاشتکار کہ وہ خداوندی لاف ہے جو ہر کام کی تدبیر کرتا ہے عیسافریا سورہ واقعہ رکوع دومین انکھ نزرعونہ
 اہمکن الشرایرعونہ یعنی کیا تم سے اگاتے ہو یا ہم اگاتے ہیں یہ قول ہیں ہے جنہوں نے کہا کہ احتیاط میں ہے
 لفظ زرع بخن سجانہ اور سبب کہنا چاہیے حالانکہ یہ لفظ جمع ہے اور مقام تشبیہ ہے۔ پس اسکی جمع ہونے اور تشبیہ کرنے کو
 اس لفظ کا جواز کر دیا۔ الحاصل یہ خوشی پروردگار کی اور کفار کا بیچ و تاب۔ خود حضور صلعم کی ذات پاک کا اور آپ کے
 پیروان و معوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کا حقیقتی الکی رضامندیوں کو سرگرمی سے اختیار کر کے سبب ہے۔ پس استجنانہ
 اپنا کمال ظہور استجائی جو ان آخرت کا مقصود ہے و اضداد کے مقابلہ میں الاحاطہ کے خوش ہوتا ہے یعنی خدا کی پاک اپنا
 پورا ظہور استجائی جس سے اس کا پہچانا جانا مقصود ہے حقیقا بل اضداد میں دیکھنا ہے تو اس مقصود سے پراپنا ظہور تمام اور کمال عیسایا کہ
 ہر جمعیت کی حالت میں احاطہ کرنے سے خوش ہوتا ہے۔ وعد اللہ الذین امنوا و عملوا الصالحات صہم معقرہ و اجر عظیمہ

[illegible]

264

سَنَنْ أَحَدُ بَنِي مَاهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَوَعَدَنِي عَلَى هُدًى قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ فَيَا تَوَّجُّدًا قَدْ يَنْتَهِي اهْتِدَائُهُمْ وَأَهْلُ رَهْنٍ فِي الْمَشَاوِ
ترجمہ میں یہ فرمود صلعم پر سیدم ان پروردگار خود از اختلاف اصحاب خود بعد خود پس وحی فرمود اللہ تعالیٰ
طرف میں ای چھل تحقیق اصحاب تو نرم چنان منزله انکہ نجوم در آسمان بعض نشان قوی تراست
از بعض دیرائی ہر یک تراست پس ہر کہ اختیار کرد چیزے را از انچہ کہ او نشان برانند از اختلاف بان خود
پس آن نرم بر ہدایت است و از اینجا صحیحہ اجتہاد نشان عیان است و اصحاب میں مانند ستارگانند
پس ہر کہ از ایشان پیروی کرید راہ یافتید و در تشبیہ نجوم توسع اسرار است مشتاقی تواند دید
و از اینجا معنی مقبول است و قَالَ صَلَّيْهُمُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَحْتَدِ وَهُمْ عَرْضًا
مَنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحِبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَيَبْغِضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ
أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَى لِي وَمَنْ أَذَى لِي فَقَدْ أَذَى لِلَّهِ وَمَنْ أَذَى لِلَّهِ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَ
راواہ النزمندی وقال هذا أحسن غريب في المشكوة ترجمہ لفظ مبارک اللہ مفعول بہتر
یا مفعول می ستایم یا استغناء ذکر لفظ مبارک تاکید است حاصل آنکہ بہتر سید خدای را عز وجل

ترجمہ میں جسے کسی چیز کو اختیار کیا اس چیز سے کہ دو اس پر ہیں ان کے آپس کے اختلاف سے پس وہ سیر نزدیک ہدایت ہو۔
یہاں سے انکا اجتہاد کی صحت عیاں ہو۔ پھر فرمایا حضرت عمرؓ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے میرے اصحاب انکا
ستاروں کے ہیں پس انہیں سے جس کسی کے ساتھ منے پیروی کی تو منے راہ پائی۔ اور اس تشبیہ میں جو نجوم کے ساتھ واقع
ہوئی اسرار کا تو منے یعنی اس نیشل میں بڑی وسعت سے چھید بھگ میں کہ مشتاق ہی دریافت کر سکتا ہے۔ اور ہمیں سے
معتدلی کا ہدایت پانا ثابت ہو۔ اور فرمایا جنور صلعم نے دروتم اللہ سے۔ یا میں خدای عز وجل کی ستائش و تعریف کرتا
ہوں۔ یا تعجب ہر میرے اصحاب کے حال میں۔ ہرگز انکو میرے چھو سے نشانہ تیر طاعت نہ بناؤ یا نہ گرفت کرو۔ پس خبر محبت
کی ان کے ساتھ تو میری محبت کے سبب انہو محبت کی اور جسے بغض کیا انہو سے میری کینہ کے سبب انہو کینہ کیا۔ اور جس نے
انکو ایذا دی پس تحقیق مجھ کو ایذا دی۔ اور جس نے مجھ کو ایذا دی پس تحقیق خدا کو ایذا دی۔ اور جس نے خدای عز وجل کو
ایذا دی پس جلد ہے یہ بات کہ خداے عز وجل انکو پکڑے گا۔ اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا۔ اور کہا یہ
حدیث غریب ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں تذکر ہے۔ اس حدیث میں لفظ مبارک اللہ جو شروع میں کر آیا ہے مفعول
ہے فعل محذوف دروتم اللہ سے۔ یا مفعول ہے الحمد کا یعنی سراہنا ہو میں اللہ کو۔ یا تعجب کی راہ
واقع ہوا ہے یعنی تعجب ہر میرے اصحاب کے حال میں۔ اور تکرار اس لفظ مبارک کی بغیر من تاکید ہے۔

تشریح حدیث شریفہ بعد ترجمہ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تخذوا عموما من قبلی الخ

بنا ہے +

بعض الظن ان ترجمہ اس کے گرد و فغان پہ ہم نیز بد بسیار سے لاکھ از گمان است تحقیق کہ بعض گمان گناہ است۔ و بمقابلہ ثبوت فضائل کہ از قرآن مجید و حدیث شریف است در حد و تحقق حق بجانب گناہ دیگر پیش از خطای اجتہادی کہ موعود ایک ثواب است مطمئن توان شد پس اسے بخیر بکلام سودائے نافر جامی سن تبیین از بنیاد و تجدید راست از انکہ در مشاجرات حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا و حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ با حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تسمیہ قصص مختلف مقتضیین در مقابل حدیث شریف و قرآن مجید اعتقاد خلاف اہل سنت و جماعہ گزیدہ العیاذ باللہ تعالیٰ منہ ہم و افضل البشایا حضرت ابوبکر صدیق خلیفہ اول است پس حضرت عمر فاروق خلیفہ ثانی پس حضرت عثمان ذی النورین خلیفہ ثالث پس حضرت علی مرتضیٰ خلیفہ رابع رضی اللہ تعالیٰ عنہم بنا بر اجماع بر تفصیل مذکور و ترتیب خلافت از روی ابتلاع نفوس پس اں جماعہ قرن پیران و این بحث طویل منتهی میشود بر اجماع پس ہر کہ خواہد رجوع کند بکتاب مکتوبہ متوسعہ مفصلہ اہل سنت و جماعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم صحیح اللہ تعالیٰ امی بر در راہ راست ہر کرامی خواہد

ترجمہ بعض گمان گناہ ہے۔ اور بمقابلہ ثبوت ان فضائل کے جو قرآن مجید اور حدیث شریف میں ثابت ہیں اس حدیث میں کہ ایک جانب حق کا تحقق ہو جاوے تو دوسری جانب میں خطای اجتہادی سے بڑھ کر جبر ایک ثواب ملے گا و عدم یہ گمان نہ ہو سکے گا یعنی جب تک فضائل قرآن مجید اور حدیث شریف ثابت ہو چکی ہیں تو اس ثبوت کے مقابلہ میں اگر کوئی ایک ان میں حق بجانب بھی تحقق اور غائب ہو جاوے تو دوسرے کی نسبت خطای اجتہادی سے بڑھ کر گمان نہ ہو سکے گا کہ اس خطای بھی ایک ثواب ملے گا و عدم ہے۔ پس اسے بخیر تو کس سودائے نافر جام میں پڑا ہے تبیین یہاں سے اسکا کارہ ہے اور اساتذہ بخیر بھی ہے کہ مشاجرات میں جو حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا اور حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے حضرت علی کرم اللہ وجہہ تسمیہ کے مختلف قصہ گوئیوں کے قصص بیان کر کے سب جنہوں کے بمقابلہ حدیث شریف اور قرآن مجید خلاف اہل سنت و جماعہ اعتقاد اختیار کیا خدا تعالیٰ و اس میں تباہ کر دے یعنی حضرت ابی بنی عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا اور حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کو حضرت علی کرم اللہ وجہہ تسمیہ جو مشاجرات میں بھیجائے پیش آئے انہیں مختلف قصہ گوئیوں کو قصہ بیان کر کے سب جنہوں نے حدیث شریف اور قرآن مجید کے مقابلہ میں خلاف اہل سنت و جماعہ اعتقاد اختیار کیا خدا تعالیٰ اس تباہ میں لکھ۔ و بنا چاہیے کہ اس خراب اعتقاد کو کہ دوسرا مذکورہ بالا نفوس سے جو بلی ظاہر ہو۔ اور میرا میں افضل حضرت ابوبکر صدیق خلیفہ اول ہیں۔ پھر حضرت عمر فاروق خلیفہ دوم میں۔ پھر حضرت عثمان ذی النورین خلیفہ سوم میں۔ پھر حضرت علی کرم اللہ وجہہ تسمیہ خلیفہ چہارم میں رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہو کہ تفصیل مذکور اور ترتیب خلافت بر ابتلاع نفوس کے سبب کہ یہی قرآن و حدیث

بنا ہے +

بنا ہے +

تفسیر قرآنی و تفسیر احادیث

اَكْرَامُ ذِي شَيْبَةٍ الْمُسْلِمِ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ عَنِ الْغَالِي فِيهِ وَلَا الْحَافِي
عَنْهُ وَاَكْرَامُ السُّلْطَانِ الْمُقْسِطِ **سن** غَالِي أَنْتَ كَهْدُكَ دَرَجَتُكَ قُرْآنُكَ بِفِكَرِ
وَتَدَبُّرِ وَعَمَلِ بِأَسْجِدِ دَلَّتْ وَجَانِي بِهَلْوَتِي كُنْهَةٌ است یعنی معرض از تلاوت و از عمل بآں
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَرُودَا وَرَبَاذِي خُودَا بِرَأْسِ
مُؤْمِنَانِ یعنی تعظیم کن چنانکہ از بزرگاں بخور دال می زبید نہ چنانکہ از خورداں بہ بزرگاں
پس برائے رسول اللہ تالی صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر مؤمنان حسب حال است +
و این امر مخصوص الغیر است کہ از دُور و کُفایت محبت حضرت حبیب اللہ تعالی است
چہ امر نسبت بآں موصوف بر آتک لَعَلِّي خَلِقَ عَظِيمَةٍ صحت نہ پذیرد۔
بر آنکہ اشنع خصائل مختصہ در تفاضل از یک دیگر انبیاء اللہ تعالی و اولیاء اللہ تعالی
خلافت افضل است علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام در مرتبہ شریعت یا در مرتبہ طریقت
مرویہ طریقت ۱۲ متعلق اشنع ۱۳

ترجمہ ایک مسلم ذی شیبہ یعنی بوڑھے مسلمان کا اکرام اور بزرگی کرنا ہے اور حال قرآن یعنی اچھا قرآن
پڑھنے والے اور عمل کرنے والے کا جسکے پڑھنے میں غلو نہ ہو ایسے شخص کا جو تلاوت قرآن اور کسے عمل میں سہمہ پھیلاتا ہو
اور اکرام و بزرگی سلطان کی کرنا جو منصوب ہو۔ غالی وہ ہے جو تجوید قرات میں مفیکر و سوچے اور عمل کے پس چتر
جو اس میں ہے جہد کرنا ہے یعنی کوشاں ہے تجوید قرات میں اس طرح کہ فکر و تدبیر کو کام میں لاتا ہے نہ اس میں تیر کا جو اس
میں ہے عمل کرنا ہے۔ اور جانی غالی پہلو کرنے والے کو کہتے ہیں یعنی تلاوت اور عمل کتاب سے اعراض کرنا والا
ہو۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورہ حجرات ۱۲ وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی اپنے بازو و کونو منبر
کے واسطے ہٹکا دیجیے یعنی تعظیم کیجیے جیسا کہ بزرگوں سے چھو ڈھکنی نسبت زریب دیتا ہے نہ ایسا کہ چھو ٹوٹ کر چروں کے
و اسے۔ پس رسول اللہ تعالیٰ صلعم اور دیگر مؤمنین کے لیے حسب حال ہے یعنی جیسا چہ جسکے لائق ہر اس کے موافق حال
اسکی تعظیم ہے۔ الذیہ امر مخصوص الغیر ہے یعنی یہ حکم تعظیم مؤمنین حسب آیت مذکورہ غیر کے واسطے مخصوص ہے اس پر نہ
صلعم کے لیے۔ البتہ خطاب بحکم حضرت حبیب الرحمن کے ساتھ لطیف محبت کے طریق ہے ہر اس لیے کہ یہ امر ایسی کی نسبت جسکا و
اَنْتَ لَعَلِّي خَلِقَ عَظِيمَةٍ ہمت نہیں بول کرنا۔ آیت مذکورہ سورہ ق کریم اہل ہیں چہ جکا مطلب یہ ہے کہ بیشک
آپ البتہ خلق عظیم پر ہیں یعنی آپ کی جمیع عادات یعنی بہت بزرگ ہیں۔ معلوم کرو کہ بزرگی خصال مرتبہ شریعت یا در
طریقت میں انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیاء اللہ تعالیٰ کے درمیان ایک دوسرے کی نسبت فضیلت دینے میں باہم
جھگڑا ہے جو خلاف نص ہے عَلَيْكَ نَبِيًّا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

بایں معنی غالی اور
جانی کہ الفاظ حد
ہیں +

تفسیر کریمہ امر
جناحک للؤمنین

نہ
خدا تعالیٰ

بایں اس کا بزرگین خصال
مرتبہ شریعت یا در مرتبہ
طریقت میں باہم اور
انبیاء کے ایک دوسرے
فضیلت دینے میں جھگڑا
ہے اور اسکا رد و خلاف

۱۹
ذکر کیفیت ایمان
والدین المکرمین
صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم

ذکر کیفیت ایمان والدین المکرمین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَاتَّبَاعِهِ آمِينَ ۝ مُسْتَفْهِمًا دُرِينَ مَجْمَلٍ تَأْتِلُ دُرًا وَبَشَاقٍ مَفْضَلٍ سَوْدِي دِيكِرًا بَرًّا بِلَاكِهِ بَارِيًّا
بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالُفِهِ كَلَامٍ مَطُولٍ مُسْتَعْدِيهِ دُرْنِيَّ اِيْمَانٍ وَالْدَيْنِ الْمَكْرَمِينَ صَلَاحًا تَارِفًا تَعَارُضًا
تَخَالَفًا يَبْشُرُ مَفْسَدَهُ عَظِيمًا بِتَرْتِيبِ حُكْمٍ اسْتِصْلَاحًا اَنَا لِنَسْتَأْذِنُكَ الْحَقُّ حَاصِلُ تَقْضِيَةِ مُتَنَازَعٍ
مَوْقُوفٍ بِرَاضٍ جَدِاسْتِ

تَقْضِيَةِ مُتَنَازَعِهِ حَدِيثُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى صَلَّعِمَانُ الْقَبْرِ الَّذِي رَأَيْتُمُونِي
اَنَا حَيُّ قَبْرُ امْنَةٍ بَنَتْ وَهَبَتْ وَرَأَيْتُ اسْتِئْذَانًا نَبِيٍّ فِي نَبِيٍّ رَأَيْتُهَا فَاِذْنًا لِي فَاَسْتَأْذِنُ
لِي اَلَا يَسْتَغْفِرُ فَلََمْ يَأْذَنْ لِي فِيهِ وَنَزَلَ مَكَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا اَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا
اَلَا يَتَذَكَّرُ اَلَا يَتَذَكَّرُ

الآية

بیان ذکر حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان کا
توقیعہ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ آمِينَ
اَوْ كَيْفَ وَلَيْسَ اسْمُ جَمَلٍ خَيْرٍ مِنْ ذَاكَ كَيْفَ سَخَاةً كَوَادِرَ اَرَاكَ تَفْصِيلُ كَاشِقٍ سَبَّ قُوَادِرُ كِي بَرَفٍ مُنَوِّجٍ هُوَ كَجَمْعًا جَابِرٍ
كَرَامَانَ دَالِدِينَ مَكْرَمِينَ حَضْرَتِ صَلَاحٍ لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو
رَوَايَاتُ حَضْرَتِ صَلَاحٍ كِي دَالِدِينَ كِي اِيْمَانُ كِي لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو
كَفَنُكَوْ دَرَا زَهْرًا كِي سَبَّ كِي كَيْفَ سَخَاةً كَوَادِرَ اَرَاكَ تَفْصِيلُ كَاشِقٍ سَبَّ قُوَادِرُ كِي بَرَفٍ مُنَوِّجٍ هُوَ كَجَمْعًا جَابِرٍ
كَرَامَانَ دَالِدِينَ مَكْرَمِينَ حَضْرَتِ صَلَاحٍ لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو
رَوَايَاتُ حَضْرَتِ صَلَاحٍ كِي دَالِدِينَ كِي اِيْمَانُ كِي لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو

حاصل قضیہ متنازعہ قوت پائی نہیں

بیان ذکر ایمان والدین
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قضیہ متنازعہ قوت پائی نہیں

بیان قضیہ متنازعہ

تَوَحُّدًا جَازِتًا لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو
رَوَايَاتُ حَضْرَتِ صَلَاحٍ كِي دَالِدِينَ كِي اِيْمَانُ كِي لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو
كَفَنُكَوْ دَرَا زَهْرًا كِي سَبَّ كِي كَيْفَ سَخَاةً كَوَادِرَ اَرَاكَ تَفْصِيلُ كَاشِقٍ سَبَّ قُوَادِرُ كِي بَرَفٍ مُنَوِّجٍ هُوَ كَجَمْعًا جَابِرٍ
كَرَامَانَ دَالِدِينَ مَكْرَمِينَ حَضْرَتِ صَلَاحٍ لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو
رَوَايَاتُ حَضْرَتِ صَلَاحٍ كِي دَالِدِينَ كِي اِيْمَانُ كِي لَقِيَتْ بِنِغَارِضِهِ وَتَخَالَفِهِ رَوَايَاتُ كِي سَاهَةً كَلَامٍ مَهَبَتْ طَوِيلَ مُسْتَعْدِيهِ هُوَ لَيْعِي جَو

[illegible]

سید محمد حسین

بیاض کھین تون کر کے چھانکا کر لالہ لکڑی
والا زین اصلو لہو اور لکڑی کے کھوکھ
مردہ چھوڑ کر دوا دینا کی سنت ہے +

میں تو اندیشہ کہ منع ضروری تخصیصی سن یعنی نسبت بہ ابی طالب ہم بسببہ دریں تقسیم مندرج
 باشد چہ آن سن اسے منع ضروری تخصیصی ہم تخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار
 انتم تا آنکہ منع کردہ شوم ثابت نمی شود سن **تنبیہ** و اگر مندرج نباشد نشاید کہ اس
 تقسیم متضمن شرکت ابوہ المکرین صلعم سبب تخالف حقیقت باشد ہم مگر مانع شرکت ابوہ
 المکرین صلعم بمنع ضروری تخالف حقیقت سن استثنایا باثبات از متواند شد یعنی
 آن نزول آیت مانع شرکت ابوہ المکرین صلعم تو اندیشہ ہم بلا خطہ حاصل قضیہ متنازعہ
 باصولی کہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و در عدم تسلیم روایت امام المحدثین صح
 لغرض دیگر واقع شود از مفهوم اقتضائی ایمان از اذن زیارت سن بنا بر آنکہ اذن زیارت
 مشرکین بحکم نبی کا تفحص علی قدیم نہ تو اندیشہ مگر برکے مومن ہم و بنا برین روایت فاخذ فی
 ما یاخذ الولد للوالدۃ الخ مربوط خلا یاذن لی فیہ خواہد شد

مذکرہ الحق ترجمہ
 سن یعنی نسبت بہ ابی طالب ہم بسببہ دریں تقسیم مندرج
 باشد چہ آن سن اسے منع ضروری تخصیصی ہم تخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار
 انتم تا آنکہ منع کردہ شوم ثابت نمی شود سن **تنبیہ** و اگر مندرج نباشد نشاید کہ اس
 تقسیم متضمن شرکت ابوہ المکرین صلعم سبب تخالف حقیقت باشد ہم مگر مانع شرکت ابوہ
 المکرین صلعم بمنع ضروری تخالف حقیقت سن استثنایا باثبات از متواند شد یعنی
 آن نزول آیت مانع شرکت ابوہ المکرین صلعم تو اندیشہ ہم بلا خطہ حاصل قضیہ متنازعہ
 باصولی کہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و در عدم تسلیم روایت امام المحدثین صح
 لغرض دیگر واقع شود از مفهوم اقتضائی ایمان از اذن زیارت سن بنا بر آنکہ اذن زیارت
 مشرکین بحکم نبی کا تفحص علی قدیم نہ تو اندیشہ مگر برکے مومن ہم و بنا برین روایت فاخذ فی
 ما یاخذ الولد للوالدۃ الخ مربوط خلا یاذن لی فیہ خواہد شد

ترجمہ کہ ہر گناہی کہ منع ضروری تخصیصی جو ابی طالب کی نسبت ہو کسی سبب اس تقسیم مندرج ہو کہ مشرکین کی نسبت منع
 ضروری استغفار کی ہے یا نہ کہ وہ منع ضروری تخصیصی جو ابی طالب کی نسبت ہے اپنی اس تخصیص کے سبب کہ مانع فراموشی صلعم کے ہو کہ اس
 یہاں تک استغفار کر دے گا کہ منع کردہ باجائز ثابت نہیں ہوتی ہے یعنی اس تقسیم ضروری میں کہ مشرکین کے استغفار کی ضروری
 مخالفت ہو نزول آیت شریفہ مذکورہ ابی طالب کی نسبت تخصیصی ضروری مخالفت استغفار کا سبب حقیقت ایک ہو گیا کہ دونوں
 استغفار میں مخالفت ضروری ہو شرکت کا مانع نہیں ہو سکتا بلکہ تقسیم ضروری میں تخصیص ضروری کا سبب اتحاد حقیقت استغفار
 ہو سکتا ہے۔ لہذا ممکن ہے کہ خاص ابی طالب کی نسبت جو ضروری مخالفت ہے وہ عام مخالفت میں جو مشرکین کی نسبت ضروری
 کسی سبب مندرج ہو جاوے اسلئے کہ نزول آیت مذکورہ اگر اس منع ضروری تخصیصی کا اس عام میں شرکت مانع ہوگا اور اس کا اندر تقسیم
 ضروری میں ممکن نہ ہوگا تو یہ خصوصیت ضروری تھا کہ جو ابی طالب کی نسبت اس تقسیم ضروری کے مطابق ثابت نہ ہوگی حالانکہ خصوصیت
 استغفار نسبت ابی طالب حضور صلعم کے اس فراموشی ثابت ہو رہی ہو کہ اس استغفار کیے جاوے گا یہاں تک کہ منع کیا جاوے چنانچہ سورہ ابراہیم
 کہ میں آیت استغفر لکم اولاً استغفر لکم لکم ان تستغفروا سبعین مرۃ فلیکفر اللہ لکم انکم
 معصونون سوا ظاہر ہے۔ نتیجہ یہ کہ اگر تخصیص اس تقسیم مندرج نہ ہوگی تو یہی نہیں ہو سکتا کہ وہی تقسیم سبب مخالفت حقیقت کے حضور
 والدین مکرین کے شرکت کی مقتضی ہو کہ ان دو کو حقیقت میں مخالفت ہو شرکت ان دونوں میں ممکن نہیں۔ پس معلوم ہوا کہ نزول آیت
 حضور صلعم کی والدین مکرین کی شرکت کا عام مشرکین کی منع ضروری ہے کہ وہ استغفار کی ضروری مخالفت سبب اختلاف حقیقت میں ہو سکتا
 ہے ان اصول و قواعد کے باوجود جو انشاء اللہ مذکور ہو گئے ان کے محال قضیہ متنازعہ کو ملاحظہ کرنے سے۔ اور اہم الحوین کی روایت کے
 تسلیم کرنے میں سبب ہوم و انما ایمان کے کہ اذن زیارت حاصل ہوا ہو ایک اور لغرض واقع ہوا ہو کہ اذن زیارت ایمان کا

مذکرہ الحق ترجمہ
 سن یعنی نسبت بہ ابی طالب ہم بسببہ دریں تقسیم مندرج
 باشد چہ آن سن اسے منع ضروری تخصیصی ہم تخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار
 انتم تا آنکہ منع کردہ شوم ثابت نمی شود سن **تنبیہ** و اگر مندرج نباشد نشاید کہ اس
 تقسیم متضمن شرکت ابوہ المکرین صلعم سبب تخالف حقیقت باشد ہم مگر مانع شرکت ابوہ
 المکرین صلعم بمنع ضروری تخالف حقیقت سن استثنایا باثبات از متواند شد یعنی
 آن نزول آیت مانع شرکت ابوہ المکرین صلعم تو اندیشہ ہم بلا خطہ حاصل قضیہ متنازعہ
 باصولی کہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و در عدم تسلیم روایت امام المحدثین صح
 لغرض دیگر واقع شود از مفهوم اقتضائی ایمان از اذن زیارت سن بنا بر آنکہ اذن زیارت
 مشرکین بحکم نبی کا تفحص علی قدیم نہ تو اندیشہ مگر برکے مومن ہم و بنا برین روایت فاخذ فی
 ما یاخذ الولد للوالدۃ الخ مربوط خلا یاذن لی فیہ خواہد شد

کَمَا قَالَ سُبْحَانَكَ أَنْ أَكْرَمَكَ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَبُ الْآيَةَ أَرِيحَا اسْتَكَ الْبُوتِ أَرَزَّ
سَلَّمَ الْكُفْرَ مَمْنُوعَ الْمَغْفِرَةِ نَسَبَتْ إِبْرَاهِيمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حَقِيقَتًا صَحِيحًا نَبِيًّا
مَشْهُورًا وَرَبِّهِ دَعَا حُضْرَتِ سَيِّدِ الصَّادِقِينَ صَلَاحًا مُتَضَا دِيَا شَدِيدًا تَاوِيلَ كَرَمَهُ شَوْجَا مُجَازًا
وَهُوَ الْمُتَقَرَّرُ وَالْمَشْهُورُ مَشْهُورٌ كَوْنِيْنَهُ بِدَعَا حُضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَارِيخِ اسْتِ - م
بِسْ دَعَا حُضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَرْتِيبًا غَضَرِيًّا قَرُولِ الْوَالِدِيْنِ بِتَاوِيلِ
دَوْرِهِ حَقِيقَتِ يَعْنِي وَالِدِيْتِ نَسَبَتْ بِحُضْرَتِ آدَمَ مُسْتَوْجِبِ الْمَحْرَمَةِ وَحُضْرَتِ حَوَّاءِ الْمُتَقَرَّرِ الْمَغْفِرَةِ
عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَأَرَزَّ مَمْنُوعَ الْمَغْفِرَةِ مَشْهُورٌ دَوْرِي تَاوِيلَ حَقِيقَتِ تَحْقِيقِ
مَعْنَى الْوَالِدِيْنِ اسْتِجَابِ رَحْمَتِهِ نَسَبَتْ بِحُضْرَتِ آدَمَ وَتَحْقِيقِ مَغْفِرَةِ بِحُضْرَتِ حَوَّاءِ وَنَسَبَتْ مَغْفِرَةِ
نَسَبَتْ أَرَزَّ وَاصْخَرَتْ مَمْنُوعَ نَسَبَتْ بِوَالِدِيْنِ حُضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِرَبِّهِ
سَوَقِ كَلَامِ كَرَمِهِ دَعَا غَيْرَ سَلَفِ وَخَلَفِ اسْتِ تَوَانِدِ شَهْرٍ مَحْجَرِ دَعَا حُضْرَتِ نُوْحٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي

ترجمہ جیسا فرمایا حق سبحانہ نے اَنْ اَكْرَمَكَ عِنْدَ اللَّهِ اَتَقْلَبُ الْآيَةَ اَرِيحَا اسْتَكَ الْبُوتِ اَرَزَّ
اور بزرگ اللہ کے نزدیک وہ ہی جز زیادہ تم میں سے ہے ہاخر کہ یہیں سے یہ بھی ثابت ہوتا ہے کہ اَرَزَّ مَمْنُوعَ الْمَغْفِرَةِ
کی البوت حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کی نسبت حقیقت میں صحیح نہیں آتی ہے یعنی اَرَزَّ جیسا کہ کفر مسلم ہے اور
جاننا ممنوع ہے حضرت ابراہیم علیہ السلام کی نسبت اس کا باب ہوا حقیقت میں صحیح نہیں آتا ہے۔ مگر بطور مجاز کے کہ چونکہ حقیقی
حالت میں حضرت سیل الصادقین صلعم کے دعویٰ و متضاد یہو کا اور ابراہیم ایک دوسرے کے ضد ہو جاوینگے۔ پس ناچار اَرَزَّ کا باب ہونا
حضرت خلیل اللہ علیہ السلام کی نسبت حق مجاز کی طرف تاول کیا جاوے گا۔ اور یہی حق ائمہ شہور ہے کہ جسے میں کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام
کے باب تارخ ہیں۔ پس یہ دعا حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کی جو سورہ ابراہیم رکوع چہ میں ہے رَبَّنَا اغْفِرْ لِي
وَلِوَالِدِيْنِ یعنی اے رب ہمارے باپ کو بخش کر دون تاول کے حقیقت ہے دور ہے۔ یعنی والد ہونا نسبت حضرت
آدم کے کہ نزار در حجت میں اور نسبت حضرت حوا کے کہ انکی مغفرت تحقق ہے علی نبینا وعلیہا الصلوٰۃ والسلام۔ اور نسبت اَرَزَّ کے
جسکی مغفرت ممنوع ہے۔ اور یہ دور ہونا تاول کا حقیقت سے معنی والدین کے حقیقت۔ اور حضرت آدم کی نسبت قبولیت رحمت کے
وجوب یعنی رحمت کے ضروری ہونے۔ اور حضرت حوا رضی اللہ عنہا کی نسبت تحقق مغفرت یعنی بخشش کے ثابت و تحقق ہونے سے۔ اور اَرَزَّ کی
نسبت بخشش کی ممانعت و ممانعت ہے۔ پس یہ دعا مذکورہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کی انور والدین کی نسبت کہ سوئی کلام کمی دلالہ ہے
و دعا میں لکھا اور پھر شال میں چنانچہ الفاظ لائق دعا مذکورہ وَلِلَّهِ مُصَاحِبُ الْيَوْمِ يَوْمَ يَفْعَلُ مَا كَانُ الْحَسَابُ اسی کی طرف اشارہ ہے یہی ہی نا
چا بہرہ حضرت نوح علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کی دعا جو سورہ نوح کے آخر رکوع میں ہے رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيْنِ

یعنی اے میرے رب مجھ کو اور میرے والدین کو بخش دے

بیان یہ کہ اَرَزَّ مسلم
ممنوع المغفرۃ کی نسبت
نسبتہ ابراہیم حقیقت
میں صحیح نہیں ہے مگر
مجازاً کہ حقیقی باب
تاریخ میں اور اَرَزَّ کہ
مشہور و متحقق ہے۔

واللہ بمعنی مجاز رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل ومفعول نمیکند فکیف التاویل الذکر
 یارب ترجم در صورت این ہر دو کریمہ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَرَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
 و حدیث شریف اَنَا اَنْفُسُكُمْ وَاِنِّي نَقَلْتُ مِنْ صُلْبِ اَدَمَ وَكَرِيمَةِ الَّذِي يَرْثُكَ
 مؤید ہمارا است حدیث سئل رسول اللہ تعالیٰ صلعم عن ابویہ فقال
 سلمہما ربی فیعطین فیہما وانی لقائکم یومئذ المقام المحمود الحدیث سوال
 کردن حضرت صلعم نفس ابویہ المکرمن را صلعم مشیر محبت ورافت اتم وعطائے نامعین بایشان
 و یعطینی مخدوف مفعول ثانی ووصلہ فی مشیر توسع و اشتراک بہایہ العطا است حدیث
 انّ المپی صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجون حزیفاً فقام بہ ما شاء اللہ ثم
 رجع مسروراً قال سئل ربی فاجبت لی اُمی فامنت بی ثم ردها حدیث قد
 مروی عن بعض الصحابة انّ عبد اللہ بن عبد المطلب وامنتہ بنت وہب

تفسیر حدیث بل رسول صلعم عن ابویہ
 فقال سلمہما ربی فیعطین

ترجمہ اور اللہ بمعنی مجاز ایسے معنی مصدر حقیقی کی طرف جو فاعل ومفعول میں دائر میں رجوع نہیں کرتے بل یابدل
 ذکر کر کے لوگوں کو جاننے ہے۔ اور رب رحم کر۔ اس صورت میں دونوں آیت کریمہ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ اور رَبِّ
 اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ اور حدیث شریف اَنَا اَنْفُسُكُمْ نسیباً و فہم اللہ اور ربی نقلت من صلب آدم الخ اور کریمہ
 الذی یورثک الخ آپس میں پاکدوسری کی تائید کر رہے ہیں۔ حدیث یعنی پوچھو گئے رسول اللہ تعالیٰ صلعم آپ کے باپ
 کی نسبت میں فرمایا آپ نے میں نے ان دونوں کے لیے میرے رب سے سوال کیا تو مجھ کو ان دونوں کی بابت میرا رنج بخشش
 فرادے گا اور حال یہ ہے کہ میں بیشک مژدہ قیام کرنے والا ہوں اس دن مقام محمود میں۔

اس حدیث میں حضور صلعم کا اپنے خاص والدین مکرمن کے لیے سوال کرنا اللہ سے محبت اور پوری رافت کا اشارہ کرنا
 ہے اور ان کے ساتھ غیر معین بخششوں کا۔ اور لفظ یعطین کا مفعول ثانی مخدوف ہی بنا بر صفت توسع مفعول کی طرف
 اشارہ کر رہا ہے۔ اور اپنے صلب آدمی سے مشیر بہایہ العطا کے اشتراک کا یعنی ایسی چیز کا بخشش کی ہے جس کے ساتھ بخشش
 واپس کے والدین دونوں کے درمیان مشترک ہے حدیث یعنی تحقیق نبی صلی اللہ علیہ وسلم مقام حجور میں آئے غلین ہوئے
 اور جب تک خدے نہ چاٹا اسکے پاس کھڑے رہے پھر خوش ہوتے ہوئے اور فرمایا میں میرے رب سے سوال کیا تو میرے لیے میری ما
 کو زندہ کیا اور مجھ پر ایمان لائیں پھر اللہ نے ان کو لوٹا دیا حدیث یعنی تحقیق بعض صحابہ سے مروی ہے کہ عبد اللہ بن
 عبد المطلب اور آمنہ بنت وہب

تفسیر حدیث شریف میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا
 سوال ہے اور ان کے لیے عطا فرما دینا کا شرف۔

حدیث بیان ان والدین رسول صلعم کا ذکر ہے
 کہ ان کے لیے عطا فرمایا گیا

حدیث اسلام والار
 رسول اللہ صلعم زندہ
 ہو کر دونوں کا ہوا است
 صحابہ رض

حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مروی است فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حدیث اذ اکان
یوم القیامۃ جمع اللہ اهل الفترت والمعنۃ والا صم والا یکم والشیوخ الذین
لم یدرکوا الاسلام ثم ارسل الیہم رسولاً ان ادخلوا النار فیقولون کیف
ندخلها ولہیاتنا رسول قال انما لہ لودھاواھا لکما ت علیہم بردا وسلاما ثم
یرسل الیہم ان اطیعوا فیطیعہ من کان یرید ان یطیعہ قال ابو ہریرۃ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ فاقموا ان شدتہ وما لکما معدن بین حتی تبعث رسولاً ینفیہ عنک
امر مرسل وجوب عذاب واعتبار حالت باس نباشد بخلاف مدبرک پس حدی در احیاء و
ایمان بحکم اعجاز وعدم اعتیاد حالت باس نتواند شد **اصل** - اقل مدت تامل در زمان
فترت بہشت و پنج سال است و حال آنکہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ بہشت سالہ
وفات فرمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس کجا است رفع مدد حالت فترت و این دو فصل

زمانہ حق است بدو اصل سابق

ترجمہ جیسا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے مروی ہے کہ فرمایا احسنو صلی اللہ علیہ وسلم نے حدیث یہی
جب قیامت کا دن ہوگا اکی فترت یعنی کم قتل اور دیوانہ نیم بخون اور ہرہ اور گنگے اویسے بڑھو کہ جنہوں نے اسلام
میں پایا جمع کرے گا پھر اسی طرف تاج بندھے گا تاکہ دوزخ میں داخل ہوں تو دوسے کہیں گے ہمارے پاس تو رسول آیا
ہی نہیں ہم دوزخ میں کید نکرہ داخل ہو سکتے ہیں فرمایا قسم خدا کی اگر دوسے دوزخ میں داخل ہو جاتے تو آپس
دو زرخ سرد اور سلامت ہو جاتی نہ پھر ان کی طرف رسول بھیجے گا کہ دوسے اطاعت کریں تو رسول کی وہی
اطاعت کہے گا جس کسی کا ارادہ اطاعت کرنے کا تھا - فرمایا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے پس پڑھو
اگر تم چاہو تو یہ آیت وما لکما معدن بین حتی تبعث رسولاً یعنی اور ہم عذاب کرنے والے نہیں ہیں
جب تک ہم کسی رسول کو نہ بھیج لیں گے - پس امر مرسل کے غیر مدبرک پر یعنی جسے امر مرسل نہ حاصل کیا ہوا پس
عذاب واجب نہیں اور نہ اسکی حالت باس کا یعنی وقت موت کا اعتبار ہے بخلاف باس کے جسے امر مرسل حاصل کر لیا ہو
پس حکم اعجاز زندہ کرنے اور ایمان میں کوئی حد نہیں اور عدم اعتبار حالت باس بھی نہیں ہو سکتا ہے -

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں - اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ سالہ
حضرت آمنہ نے پچیس برس کی عمر میں وفات پائی رضی اللہ عنہا - پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں - بلکہ یعنی عذر فترت قائل
اور یہ دو نیز قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں - یعنی چلنے والے ہیں +

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں - اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ بن مسعود سالہ و حضرت آمنہ سالہ
حضرت آمنہ نے پچیس برس کی عمر میں وفات پائی رضی اللہ عنہا - پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں - بلکہ یعنی عذر فترت قائل
اور یہ دو نیز قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں - یعنی چلنے والے ہیں +

چونکه قایلان قایلان -

چونکه قایلان قایلان -

چونکه قایلان قایلان -

چونکه قایلان قایلان -

باختیار جانب ایمان چہ جہل و اعتساف است و با اختیار جانب کفر چہ عدل و انصاف خود بفرمایند عدل و محبت و ادب عظمت حضرت حبیب الرحمن صلعم ہمیں اعتساف و انصاف را خواہد یاد آنکہ حکم فقہ حنفی میدانہ قال فی الذلۃ المختارہ لا یفتی بتکفیر مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک مروایہ ضعیفہ و نیز عجب است کہ باوجود قانع کثیرہ ارضیات وقت تشریف صلیب حضرت عبداللہ و بطن حضرت آمنہ رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہما و وقت ولادت و بکشدن و اخبار منامیہ انبیاء و ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام و اخبار احباب و اشجار و کائنات و راہبان بطور خاتم النبیین مسمی بہ محمد و احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم از صلیب حضرت عیسا سرور و بطن حضرت آمنہ رضی

ترجمہ جانب ایمان کے اختیار کرنے میں کیا جہل و اعتساف ہے یعنی کیا جھگڑا ہے اور کون کی حد سے باہر ہو جاتے ہیں۔ اور کفر کی جانب اختیار کرنے میں کونسا عدل اور انصاف حاصل ہو جاتا ہے۔ خود ہی فرامیں کہ انصاف اور محبت اور حضرت حبیب الرحمن صلعم کی عظمت کا ادب کیا اسی اعتساف اور انصاف کا خواہاں ہے۔ باوجود اس بات کے کہ حکم فقہ حنفی جلتے ہیں کہ کہل ہے در مختار میں کہ سامان کی تکفیر بر فتویٰ نہیں دیا جاتا جبکہ اس کے کفر میں خلاف ہو اگرچہ یہ خلاف ایک ضعیف روایت ہو۔ اور تعجب ہے کہ حضرت عبداللہ رضی کی پشت مبارک اور حضرت آمنہ رضی کے بطن مبارک میں نور نبی صلعم کے تشریف لانے کے وقت۔ اور ان کی ولادت کے وقت اور اس کے بعد باوجود بیت سر و واقعات ارباب صافات کے یعنی دس معجزات جو قبل ولادت اور عین ولادت اور بعد ولادت آپ سے ظہور پائے جو ارباب صافات کہلاتے ہیں۔ اور انبیاء اور ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام کے اخبار و منامیہ یعنی باوجود انبیاء اور ملائکہ سے خواب میں آپ کے تولد کی اطلاعیں پہنچنے کے اور برقصوں اور درختوں اور کھیتوں اور راہروں کی اطلاعیں حاصل ہونے کے کہ حضرت خاتم النبیین جناب امام پاک محمد اور احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم ہوگا حضرت عبداللہ رضی کی پشت اور حضرت بی بی آمنہ رضی کے بطن سے ظہور پائیں گے۔

ذکر کیفیت آثار مجمع
علیہا السلام سنہ و حیات

ذکر کیفیت آثارِ مجمعِ علیہا اہل سنتہ و جماعہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خُذِ اللَّهُ وَتَسْتَعِينُهُ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَتْبَاعِهِ
 أَجْمَعِينَ + إِذَا تَارَاجَعَ عَلَيْهَا أَلْسِنَةُ جَمَاعَةٍ مِنْ هَذِهِ تَخَالَفَ فِي مَتْنِهَا اسْمُ اسْتِغْفَامٍ تَقْطِيعُ الدُّنْيَا
 وَمَجْنَةُ وَقَطِيعُ الرُّسُولِ مَسْلُومٌ وَمَجْنَةُ وَقَطِيعُ الشَّيْخِينَ وَمَجْنَةُ وَقَطِيعُ الْحَسَنِينَ وَمَجْنَةُ وَقَطِيعُ السَّبْطِينَ
 وَمَجْنَةُ وَالسَّخِ عَلَى الْحَقِّينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى الْخَبَرَاتِ وَالصَّلَاةُ عَقِبَ الْأَمِينِ وَحُكْمُ الْإِيمَانِ عَلَى الْأَشْيَاءِ
 وَدَوَّلُ الدَّارَيْنِ الْبُورِ دَيْنٌ بِأَهْلِهَا الْآنَ قَالَ بَسْمَلًا لَهُ وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ
 وَالْأَرْضِ مَعْدَنُ الدِّينِ أَمَّا رِجَالُ اللَّهِ وَرِجَالُ اللَّهِ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْجَنَّةَ مَخْلُوقَةٌ
 مِنْ أَفْوَاقِ التَّزْوِيلِ + وَفِي بَدْءِ الْخَلْقِ مِنْ ابْنِ مَجْرَحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ قَالَ قُلْتُ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ هَمَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَالَ مِنَ الْمَاءِ قُلْتُ مَا بَيْنَا هُمَا قَالَ لَبَنٌ مِنْ دُهَبٍ وَلَبَنَةٌ

من فضة الى اخر الحديث.

سرخمہ۔ بیان ذکر ال سنتہ و جماعہ کے اجماعی آثار کا یعنی اس سُلوک کا خیر ترین کا اجماع،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

۱۱
ذکر بیان سائل و جوابیه آثار
از سنته و جماعت رض
که متخالف اسرار و تمام

میان تقسیم و محبت خدا و رسول
و تنجیس و تقسین و تسطیر
رضای استغفرهم

۴
مسح موزوں پر نماز صالح
و فاسق کیچھچھ
جنازہ کی نماز صحیحہ و غیر
گنہگار پر دونوں کا حکم
جنت و ذرا فی الحال مستقام
ہیسا کے جو نہیں ہیں موجود میر
بہل ترازن و صحت

جنتِ مخلوق پر بیل
نص قرآنی و آثار سکھ

لفظ وجوہ یومئذ ناظرہ و الی ربیعنا ناظرہ و اولئک و ہم و انتہ وال است بشخص حاصل
مشار الیہ و لفظ فیہا بظرفیہ و لفظ خالدون بزمانہ و بقا شخص حاصل ظرف و منظور و لفظ ما
نشیئہ لا نفس بزواست اختیار فی نفس بنما رعام ازجتہ و لفظ ناظرہ و لفظ لا اعین برزواست
لفظ احسن ما کونوا یعملون برعدم لزوم شکل عمل فلیف لزوم تشکل کا اعمال بنما ہا اللہ
نبت بطبی و ہو خاص و اضطراری و محدود و بالعمیل بقعی مادہ و ہا و ارتقا اعتبار
الشخص الحاصل معتقد من اشبع توحید الفلسفہ وان جزاء العمل و بقا الشخص
الحاصل ثابتاً بقطع محکمہ فی النار عند یب بما ہو منها لقولہ تعالیٰ اولئک اعتدنا
لہم عذاباً الیما جزاء العمل لا یجرہ العمل الذی یشکل ولو کان کذا ایضاً کما ہوا
نبت و البقاء فیہا علی حدیث الشخص للکافر +

میان دلائل بقا شخص
بمحدول خط لغوی و جنت
و دیار خدا ہمیشہ ہر دور

ترجمہ آیات مذکورہ میں الفاظ وجوہ یومئذ ناظرہ و الی ربیعنا ناظرہ و اولئک
اور ہم اور انتم شخص پر دلالت کر رہے ہیں جو حاصل مشار الیہ ہے کہ کسی جانب اشارہ کیا گیا ہے۔ اور فیہا ناظرہ
مکانی پر۔ اور لفظ خالدون بقائے دائمی شخص پر جو ظرف و منظور کا حاصل ہے۔ اور لفظ ما
نشیئہ لا نفس نفسوں کی اختیار کی خواہش پر جنت کی عام نعمتوں کی جانب۔ اور لفظ ناظرہ
اور لفظ لا اعین چشم رہے دیکھنے پر جو شخص لازمی ہے۔ اور لفظ احسن ما کونوا یعملون
عمل کے لازمی متشکل نہ ہونے پر یعنی یہ نہیں ہے کہ عمل کا نعمت کی صورت میں متشکل ہونا لازمی و ضروری ہے تو
کیسے ہو سکتا ہے کہ اعمال کا نعمتوں کی صورت میں متشکل ہونا جسکا ثبوت ظنی ہے اور وہ شکل اعمال بھی خاص ہی
صورت کا ہے بسبب خصوصیت اعمال اور اضطراری ہے کہ عمل ہی متشکل ہو۔ اور عمل پر محدود ہے حسب حیثیت
مقدار عمل۔ کہ وہ اپنے ماسوا کی نفی کو لازم ہی کرتا ہو۔ اور یہ اعتبار شخص حاصل کہ معتبر ہے کیسے رقع
ہو سکتا ہے جبکہ ثبوت ظرف و منظور اور ضمائر کا مشار الیہ ہونے سے حاصل ہے۔ اور انکا اعتقاد بھی مکمل
ہے جو توحید فلسفہ کے متبع ہیں۔ حالانکہ جزائے عمل اور بقا شخص حاصل یہ دونو ثابت ہیں قطعی محکم آیات سے
اور دروز میں عذاب ہے اس چیز کا جو دوزخ کی ہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ بنے سورہ نساء کے تیسرے رکوع میں
اولئک اعتدنا لہم عذاباً الیما یعنی یہی لوگ ہیں کہ ہم نے ان کے لیے عذاب دردناک
تیار کر رکھا ہے۔ یہ عمل کا بدلہ ہے نہ ایسا بدلہ کہ مجرہ عمل متشکل عذاب ہو جاتے ہیں اگرچہ ایسا بھی ہو
سکتا کہ وہ ثابت ہو۔ اور بقا یعنی موجود ہونا دوزخ میں کافر کے واسطے شخص کی حیثیت کی بنا پر ہے +

بیان یہ کہ عمل کا متشکل
نعمت ہونا لازم ضروری
ہے اگرچہ یہ بھی ہو کہ
ظنی ہے اور اولیٰ قطعی
ہے کیونکہ شکل عمل
محدود و محدود و اضطراری
ہے بنا بر خصوصیت و
مقدار عمل +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

میرزا محمد علی

ذکر کیفیت ہم و محبت ان سر اللہ تعالیٰ و شعار الرسول صلعم و غیرہ صلعم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ وَنَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ
تَعْلِيم و محبت قبلتین کما قال سبحانه فی بیوت اذن اللہ ان ترفع و یذکر فیہا
اسماء الایہ و ما یعلق بہا و کتب نزلہ بالجہ شاید و تعظیم و محبت دین اللہ و آل انصار
بالانتظام و حرمت در دل است علی تفاوت الحال شی مر بوط است تعظیم و محبت
حالا ہم فرض است یا واجب یا سنت شی اینہم معطوف علیہ و معطوف خبر شد است
یعنی تعظیم و محبت ہم و تعظیم مسجد با سعلق بہ من حقہ لقولہ تعالیٰ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ
اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْفُلُوبِ الْآیہ

ترجمہ بیان ذکر تعظیم و محبت ان چیزوں کا جو خدا تعالیٰ اور رسول صلعم اور بزرگان
دین سے بنسوب ہیں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ وَنَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ
تَعْلِيم و محبت قبلتین یعنی کتبہ منظور اور بیت المقدس کی جیسا فرمایا جن جگہ سورہ نور رکوع پانچ میں
فی بیوت اذن اللہ ان ترفع و یذکر فیہا اسماء الایہ یعنی ان گھر میں کہ اللہ تعالیٰ نے حکم دیا ان کو بلند
کرے گا اور وہاں اسکا نام پڑھے گا آخر آیت تک۔ اور تعظیم و محبت ان چیزوں کی جو انہیں دو لو قبلتین و مخلوق
ہیں۔ اور تعظیم و محبت مذکور طرف و آری ہوئی کتابوں کی جیسی ہونی چاہیے۔ اور تعظیم و محبت اللہ کے
دین کی اور یہ اسکا انتظام کے ساتھ انصار کر لے اور اسکا ادب و حرمت دل میں ہے۔ اور یہ تعظیم و محبت
حسب حال تفاوت ہوگی کیونکہ کیفیت تعظیم و محبت باعتبار مراتب احکام دین فرض ہوگی یا واجب یا مستحب
پس ایسی ایک لحاظ سے جو اس کے دل میں باعتبار مراتب احکام دین ہی اسی مرتبہ نظامی کے ساتھ اسکا انصار کرے گا لہذا تعظیم
و محبت دین مسئلہ متفاوت ہوگی۔ اور تعظیم مسجد کی مع اس چیز کے کہ متعلق مسجد اس سے متعلق ہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ
سورہ حج کے جو کچھ رکوع میں مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْفُلُوبِ الْآیہ یعنی جو آدمی کہ

ذکر کیفیت تعظیم
و محبت شعار اللہ
تعالیٰ و شعار
الرسول صلعم و غیرہ

ذکر بیان تعظیم و محبت
شعار خدا و رسول و غیرہ

۱۔ تعظیم و محبت قبلتین
بہاں کریمہ اور جو اس سے
متعلق ہیں۔

۲۔ تعظیم و محبت کتب مقدسہ
یعنی کتب دین خدا
انصار بقاوت و مراقبہ

۳۔ تعظیم و محبت مخلوق
یعنی تعظیم مسجد کی مع اس
چیز کے کہ متعلق مسجد اس سے متعلق ہیں

[illegible]

۱۲۸۸ ۷۱۵ ۱۲۸۸

اں بملاحظہ احوال اصحاب و اولیاء خود اظہار است **س** چنانکہ دشن حضرت خالد بن
موسیٰ سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاہ خودش و مظفر و منصور شدن بیکت آل
و یحییٰ یسا است و دشن آثار پیران طریقت و تبرک ایں تا ایدم در سلاسل طریقت
موجود و محمود است کہ بلا حظہ کتب سیر صحابہ و اولیاء معلوم تواند شد ہم وقصہ
تا بوث سکینہ بر تعظیم و تبرک بشعار دیلی اشہر لقولہ تعالیٰ و قَالَ لَهُمْ كَلِمَاتٌ
اِنَّ اٰیةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ
مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسٰی وَ آلُ هَارُوْنَ فَخَلَّاهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآیَةً
اَنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ وَاِذَا لَست تعظیم و محبت مدینہ منورہ شرفها اللہ
تعالیٰ شرفا عظیمًا لقولہ علیہ السلام المدینۃ خیرٌ من مکة و لقولہ
علیہ السلام اللهم اِن اخرجتني من احب البقاع اِنی فاسکتی فی

احب البقاع الیث

ترجمہ کہ احوال صحابہ اور اولیاء را کہ سے ملاحظہ سے خود ظاہر ہے یعنی خوب اچھی طرح معلوم ہوتا ہے۔
جیسا حضرت خالد رضی اللہ تعالیٰ عنہ کا اپنی ٹوپی میں ہو کر سر مبارک حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم رکھنا
اور اسکی برکت سے فخر و تصور ہونا۔ اور اسی طرح بہت ہی۔ اور پیران طریقت کے آثار رکھنا اور اسے برکت
لینا اسوقت تک طریقت کے سلسلوں میں موجود ہے اور محمود ہے کہ اسکو اچھا جانتے ہیں جو کتب صحابہ
اور اولیاء رضی اللہ عنہم کے ملاحظہ کرنے سے معلوم ہو سکتا ہے۔ اور قصہ تابوت سکینہ کا شعار کی تعظیم
اور اسے برکت لینا پر ایک بہت مشہور دلیل ہے کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے سورہ بقرہ کے رکوع ہجرت میں
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰیةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ
مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسٰی وَ آلُ هَارُوْنَ فَخَلَّاهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
لَآیَةً لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ یعنی اور فرمایا ان کے لیے نبی نے کہ بیشک نشانی اسکی سلطنت کی
یہ ہو کہ بخاری اس تابوت آیکا جس میں طمانیت رحمت کی ہو تمہارے رب کی اور کچھ بھی چیزیں نہیں ہیں جو
اولاد موسیٰ اور اولاد ہارون علیہما السلام چھوڑ گئی اسکو فرشتے اٹھاتے ہیں۔ بیشک آپس تمہارا یہ پوری نشانی ہے
اگر تم مومن ہو۔ اور اسی قسم تعظیم شعار میں تعظیم و محبت مدینہ منورہ کی ہے اللہ تعالیٰ اسے بہت ہی بڑھ کر شرف و عزت سے
شرف کر کے کہ فرمایا حضور علیہ السلام مدینہ منورہ کہ ہے اور اس شب کہ فرمایا حضور علیہ السلام اے میرے خدا اگر تو نے مجھ کو کسی
جسب چھوڑ دے مجھے زیادہ مجبور ہے پس تو مجھ کو ایسی جگہ میں سکونت دیکھ جو مجھ کو تمام جگہوں میں سب سے زیادہ محبوب ہے

[illegible]

و خلافت و مصلحت و برای آن که هر چه در حق
کرمه و عظمه بعضی و در شایع و فصله

سچ این است مربوط است از علہ وجود با جو و صلح معطوف علیہ و از مراتب الہیات معطوف
ہم اگرچہ حقیقتہ نور محمد صلح کہ مبدی و تعین اوست صلح اعلیٰ و افضل است از حقیقتہ نور حجابی بسبب
مندی و تنس برای حقائق الہیات و لیکن آل نور حجابی از منسوبات اللہ تعالیٰ است بقیام حقیقتش
اللہ تعالیٰ و این نور حادنی از مخلوقات اللہ تعالیٰ است بقیام مجازیش با اللہ تعالیٰ و کلام
در نفس وجودی این ہر دو است نہ در حقیقتہ این ہر دو

و استحالہ ذات مبارک صلح با نور حجابی کلی آوانی است پس جزئی آئی باشد و فضل نور حجابی
کعبہ معظمہ سکنیہ آئی است سچ فضل کلی راست با حاطہ جزئی و آیں تبیین حقیقتہ جواب سوال
مقدر است کہ ازین عبارت میتوان یافت ہم واجب البقاء نودن کہ معظمہ بخاطر عطر
حضرت محبوب رب العالمین بوجہ نور حجاب الہ مقصود و معبود است واجب البقاء بود
مدینہ مکرّمہ بجناب رب العالمین بوجہ وجود صلح پس شرف مکان بشرف المکین
خود فاریق فی الفضل بین است و در فضل مدینہ مکرّمہ بر مکہ معظمہ تاویل فضل جزئی نواشد
تخلاف فضل مکہ معظمہ بوصف غیر ازین شد واجب ارضی اللہ کہ جز کلی نتواند شد

شرح و تفسیر اگرچہ حقیقتہ نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم جو آپ کا مبدی و تعین ہے کہ جہاں سے آپ کے تعین کی ابتدا
ہوئی حقیقتہ نور حجابی سے اعلیٰ و افضل ہے کیونکہ مبدی و ہونا حقیقتہ نور محمدی کا حقائق الہیات کے
لیے ہے۔ و لیکن وہ نور حجابی خدا تعالیٰ کے منسوبات سے ہے کیونکہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام حقیقتہ
اور یہ نور محمدی حادنی مخلوقات خدا سے ہے کہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام مجازی ہے۔ اور کلام ان
دونوں کے نفس وجود میں ہے نہ ان دونوں کی حقیقت میں۔ اور استحالہ ذات مبارک حضور صلح کا انوار
حجابی کلی آوانی سے ہے پس یہ استحالہ شریف جزئی آئی ہوگا۔ اور فضیلت نور حجابی کعبہ معظمہ کی کلینیہ آئی ہے
سبب سے۔ اور کلی کو فضل جزئی پر جزئی کا و حاطہ کیسے سبب سے۔ اور یہ بیان کرنا حقیقت میں جواب ہے سوال
مقدر کا جو اسی عبارت میں نکلتا ہے۔ اور مکہ معظمہ کہ سب جگہوں میں محبوب تر ہے کہ ہونا حضرت محبوب رب العالمین کی خاطر عطر
میں خدا مقصود و معبود کا کل نور حجاب ہو نہ ہو سبب سے۔ اور مدینہ مکرّمہ کا جناب رب العالمین واجب البقاء ہونا
سبب فرو دکا و وجود با جو حضور صلح ہے۔ پس شرف مکان کا کلین کے شرف کے سبب خود فاریق
فضل و منزلت میں ہے جس سے علانیہ منزلت میں فرق ظاہر ہے۔ اور مدینہ مکرّمہ فضل میں جو مکہ معظمہ سے چھٹا
خبر سے ظاہر ہے فضل جزئی کی تاویل ہو سکتی ہے بخلاف فضل مکہ معظمہ کے کہ بہتر خدا کی زمین اور محبوب تر خدا کی زمین ہو سکتا
وصف ہو نہ ہو سبب سوا کی کلی کہ اور فضل اسکا نہیں ہو سکتا

نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی
نور محمدی و نور حجابی

مدینہ مکرّمہ کی مکہ معظمہ پر
فضل جزئی پر و بالعکس
مکہ معظمہ کی فضل کلی پر

یوحنا کے مسلمانانِ وقت و فضیلت و عظمیٰ روح و عظمیٰ روح تھے۔

...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و یقین قلب بسط شریف شکی سن بای مجبول مفید معنی تعلیم هم است با حائل انوار قدیم را
 از دم بخند اسکان خود و در ان بلزوم قرار شخص زائد خود و شرف انصاف کلی در ان
 دیگر است که بعرض عظیم نصیبی جزئی هم ازال نیست و درین تبیین حقیقت جواب خطا فکریست فکر
 سلیم در قرار شرب مخصوصه الوجه فی محله باید تا اندانچه باید بر آید سن ای از آنچه باید بر آید بر آید هم
 و یقین است تعلیم و محبت دیگر آثارش صلعم مختلف الحقایق متحد النسبته المختصر شش
 بر زمینیکه نشان گفت پای تو بود + سالها سجدہ صاحب نظران خواهد بود
 تا آنکہ اگر بشنود کہ اثری از و است صلعم کو محقق نباشد تعلیم و محبت لازم است چہ نفی آن ثابت
 نتواند شد و یقین است عادت سلف تا و الا سواد ادب و تعلیم و محبت ظاہر و سن در حال
 امام مالک رحمہ اللہ تعالیٰ مذکور است و چون منورہ ہر جا کہ عمارت قدیم میدید بادب تمام می گوید
 نظر بر آنکہ شاید آن رسول خدا حبیب کہ بر یا صلعم وقتی دستے باں رسانیدہ باشد از اینجا ظاہر
 کہ برای تعلیم آثار صحت روایت و در کار نیست صرف احتمال کافی باشد

ترجمہ اور یقین قلب بسط شریف ایک پڑا کل ہے انوار قدیم کا آوان متعدد میں حاصل ہو نیکی سبب خود
 کے اسکان کے بخند لازم ہوئے ہوں اور ان واحدیں اپنے شخص زائد کے قرار کے لازم ہوئے ہوں۔ اور انصاف کلی کا اثر
 جو آوان میں ہوتا ہے ایک و در افضل ہے کہ عرض عظیم کو اس سے ایک جزئی حصہ بھی نہیں ہے۔ اور اس تبیین
 یعنی بیان کرنے میں حقیقت کے جواب ہی فکری خطاؤں کا پس نسبتیں کہ در مخصوصہ رکھتی ہیں انکو اپنی اپنے
 محل میں چھوڑے میں فکر سلیم چاہیے تاکہ جو جس چیز سے کہ حاصل ہونا چاہیے حاصل ہووے۔ اور اس طرح تعلیم
 و محبت ہی حضور صلعم کے اور دوسرے آثار کی جنکی حقیقتیں مختلف ہیں اور نسبت متحد ہے۔ مختصر یہ ہے شش
 جس جاننا شوق پائے مبارک ہو آپ کا برسوں ہی محمد سے اہل بصیرت کیا کریں
 یہاں تک کہ اگر سن یوت کہ حضور صلعم کا کوئی اثر ہے کو محقق نہ ہو و تعلیم و محبت لازم ہے کہو کہ ممکن نفی ثابت
 نہیں ہو سکتی۔ اور ہمارے سلف کی ہی عادت ہے کہ نہیں تو تعلیم و محبت میں بے ادبی ظاہر ہے چنانچہ امام مالک
 رحمہ اللہ تعالیٰ کے حال میں مذکور ہے کہ مدینہ منورہ میں جہاں کہیں پڑانی عمارت دیکھتے تھے چورے اوکے
 تھے یہ خیال کر کے کہ شاید کبھی اس رسول خدا حبیب کہ بیانے امیر دست مبارک لگا یا ہو و۔ تہاں ہوا ظاہر
 کہ تعلیم آثار کے لیے صحت روایت و در کار نہیں صرف احتمال کافی ہے +

تعلیم و محبت و انوار قدیم کو مختلف حقیقتیں اور
 نسبت ہوں ان کے قطعاً صحیح ہوں تبیین اور انصاف
 ظاہر اور بر تقدیر سلف ہی ہے اور انصاف +

تعلیم آثار کے لیے
 کافی ہے صحت روایت
 و در کار نہیں بدلیل
 عمل حضرت امام مالک
 رحمہ اللہ تعالیٰ +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بني ابي و علي بن ابي طالب

[illegible]

ذکر کیفیت صحت اشتراک وصفی یا اسمی بالسیجانہ و روحیہ
 از وجوہ یا صافۃ اللہ تعالیٰ
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ذکر کیفیت صحت اشتراک
 یا اسمی یا سیجانہ و روحیہ
 از وجوہ یا صافۃ
 اللہ تعالیٰ

الحمد لله وسنتغيبه ونضلي على رسوله محمد وسنتشفعه وعلى الله واصحابه واتباعه
 اجمعين + مخلوق را از اشتراک وصفی یا اسمی بالسیجانہ و روحیہ از وجوہ یا صافۃ اللہ تعالیٰ
 بود و این بحث طول از جا مانے خودش بمن است در اشتراک وصفی بصفتی رافق و حرمت
 اِنَّ اللّٰهَ بِاَلْسَانِ كَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ لَقَدْ جَاءَكَ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكَ عَنِ امْنٍ
 عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ در اشتراک وصفی
 تجلین قیارتك الله احسن الخالقین در اشتراک وصفی بترزین و الله خیر الرازقین در اشتراک وصفی بشکر

طلب بیان اشتراک وصفی

بیان ذکر صحت اشتراک وصفی
 اسمی یا سیجانہ و روحیہ
 خلق خدا تعالیٰ و کسی و غیر

ترجمہ بیان ذکر وصفی یا اسمی اشتراک کی صحت کا اسد سجانہ کے ساتھ کسی وجہ میں وجہوں سے
 جو خدا تعالیٰ کی اضافت یعنی خلق میں ہیں یعنی یہ ذکر اس بیان میں ہو کہ مخلوق خدا تعالیٰ
 کا اسد سجانہ کے ساتھ وصفی یا اسمی اشتراک صحیح ہو خواہ اشتراک کی کسی وجہ میں ہو مگر
 وجہوں میں ہی یا بتبار اس نسبت کے جو خلق کو اسد سجانہ کے ساتھ ہو خدا تعالیٰ کے پیدا کرنے سے

طلب بیان اشتراک وصفی

اشتراک صفتی رافق و حرمت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . الحمد لله وسنتغيبه ونضلي على رسوله محمد وسنتشفعه وعلى الله واصحابه واتباعه
 اجمعين + مخلوق کو اسد سجانہ کے ساتھ وصفی یا اسمی اشتراک یعنی نام یا وصف کی شرکت ہو جائے
 کسی وجہ میں یعنی خدا کی نسبت وجہ ہو چارہ میں ہو اور یہ بحث طول جو بہت دراز ہے اپنی مقالوں میں بطور
 مختصراً وصفی اشتراک میں صفت رافق و حرمت کو ساتھ خدا تعالیٰ کا یہ کلام ہے جو سورہ بقرہ کو عترہ میں ہے اِنَّ اللّٰهَ بِاَلْسَانِ
 كَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ یعنی بیشک اسد و پیوستہ راہی حقیقی اندر ہاں ہے اور یہ کلام جو سورہ توبہ کے آخر کو ع میں ہے
 لَقَدْ جَاءَكَ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكَ عَنِ امْنٍ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ
 یعنی یعنی یہ کلام جو صحابہ ابراہیم سول تمھاری جنسوں یا بھتا رقیس کو لوگوں کے ساتھ کہ بہت گراں ہے اس پر کہ تم شفقت میں
 ہو و جہوں میں تو تمھاری تمھاری تلاش رکھنا ہی ایمان لا لیکو۔ مؤمن کے ساتھ بڑا ہی حقیقی اور ہر ابراہیم ہے اور وصفی اشتراک میں
 تجلین یعنی پیدا کرنے یا باریکی نسبت یہ کلام الی جل جلالہ سورہ مؤمنون کے اول رکوع میں ہے قَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ
 یعنی جبکہ عہد پیدا کرے تو وہ نہیں اس پر کرکٹ والا۔ اور وصفی اشتراک میں صفت ترزین یعنی روزی دہن کی بابت یہ کلام
 خدا جانہ سورہ جمہور کی آخریت میں ہے وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ یعنی اور اسد روزی دہن میں سے بہتر ہے اور وصفی
 اشتراک میں صفت شکر کی نسبت خدا تعالیٰ کا فرمانا اِنَّ اللّٰهَ كَرِيْمٌ ذُو الْبَرِّ وَالْاِيْمَانِ سورہ لقمان کے دو رکوع میں یعنی بیکر بار اور باریک باپ کا فکر کر

اشتراک صفتی خلق

اشتراک صفتی ترزین

اشتراک صفتی شکر

بعض نسخ فی حق اللہ تعالیٰ وحق الرسول صلعم بدلائل شان نزول واطیعوا اللہ ورسولہ
 الایہ بعض تفسیری بدلائل شان نزول وراشرک وصفی یقنوت من یقنوت منکم
 باللہ ورسولہ الایہ بعض نسخ بدلائل شان نزول وراشرک وصفی بایمان قاصدا
 باللہ ورسولہ والنور الذی انزلنا الایہ وراشرک وصفی برہبوتہ فرمود سبحانہ
 حکایت از حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام یا صاحبی السبحن اما احدکم
 فیسقی ربه خمر الایہ وراشرک وصفی برارت اذان من اللہ ورسولہ الی الناس
 یوم الحج الاکبر ان اللہ برئی من المشرکین ورسولہ ط باید نہست وقت مطلق
 فی تفسیری باختلاف مقتضی ثبوت مقدم بیان لفظ مشرکین ورسولہ لازم جواز ہر قیدی از قیود
 بحکم وصل وفضل مقید اشارت عطف تفسیر و ہم عطف نسخ افادت

ترجمہ بیان اللہ تعالیٰ کے حق اور رسول صلعم کے حق کی بابت شان نزول کی دلالت سے عطف نسخ ثابت
 ہوا ہے۔ اور آیت سورہ انفال رکوع چھ کی اطيعوا اللہ ورسولہ الایہ یعنی اے مرد خدا اور
 رسول کی اطاعت و فرمانبرداری کرو۔ شان نزول کی دلالت سے عطف تفسیری ہے۔ اور بعضی اشترک صفت
 یعنی بجا آوری حکم کی نسبت یہ آیت کریمہ سورہ احزاب رکوع چار میں ہو ممکن یقنوت منکم باللہ ورسولہ
 الایہ یعنی او جو تم میں سے خدا اور اس کے رسول کی فرمانبرداری کرے گی۔ ہمیں بھی دلالت شان نزول کے اعتبار سے عطف
 نسخ ہے۔ اور اشترک وصفی میں ایمان کو ایمان میں یہ آیت سورہ تغابن رکوع اول میں ہے قاصدا باللہ ورسولہ
 والذی انزلنا الایہ یعنی پس ایمان لاؤ خدا اور اس کے رسول اور اس نور کا جسکو ہم آراہم۔ اور اشترک
 وصفی برہبوت کے بارے میں کہ حضرت خن سبحان نے حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کی نسبت حکایت کر کے
 فرمایا سورہ یوسف رکوع سیم یا صاحبی السبحن اما احدکم فیسقی ربه خمر الایہ یعنی او میرے قید خانہ کے محتوی
 ہم دونوں میں سے ایک کو جو میری نذر پر رک کر شراب پلاؤ گا الخ۔ اور اشترک وصفی برارت یعنی بری ہو کر بارہ میں خدا کا قول
 سورہ نور رکوع اول میں اخرج من اللہ ورسولہ الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللہ برئی من المشرکین
 ورسولہ ط یعنی خدا اور اس کے رسول کی طرف سے کفر کرنے والوں کو نکھرنا دیا ہے ایمان کی راہدہری اور الایہ مشرکین
 اور اس کا رسول۔ یہاں سمجھنا چاہیے کہ آیت میں لفظ رسولہ کو بعد وقت مطلق یعنی بغیر کسی قید کے وقف کا آنا اور
 اس کے ساتھ لفظ مشرکین وقف کا اختلاف نظر کو کم نزدیک بیان کرتے ہیں۔ اور یہ وقت لازماً لفظ مشرکین اور رسولہ کے ثبوت
 مقدم کا مقتضی ہے۔ یہ وقت مطلق مع اختلاف لا بحکم وصل وفضل عطف تفسیر و عطف نسخ دونوں کی اشارت کو مقید کرے۔
 قید و ہمیں سے ہر ایک قید کے جائز ہو کر لازم کرتا ہے۔

اشترک صفت ثبوت

اشترک صفت

اشترک صفت برہبوت

اشترک صفت اشارت

وقف مطلق مع وقت

تجانیہ کی اسرار از مالیت

مستظاہر بحکم وفضل وصل

مستظاہر بعض تفسیری و

عطف نسخ

[illegible][illegible]

30

نور محمد سیاحی

در اشتراک وصفی کفایت یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
در اشتراک وصفی بتولیت و امراد و اعانت فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیْلُ وَصَالِحُ
المُؤْمِنِینَ وَ الْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرًا هُوَ الَّذِیْ اَیَّدَكَ بِبَصَرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ
الْاَیَّہِ در اشتراک وصفی بقضاء امر و عصیان از امر ما کان المؤمنین و لا مؤمنہ اذا قضی
اللہ و رسولہ امر ان یتکون لهم الخیر من امرهم طو من یعزل اللہ و رسولہ فقد
ضل ضلالاً مبیناً ہر دو عطف نسق میان لفظ اللہ و رسولہ بدلائل شان نزول این
اشتراک وصفی از ایمانیات است بقاوت مراتب فرضیتہ و وجوب و اباحتہ پس شرک بریں
اشتراک مفروض است یا واجب یا مباح و اعراض از حقیقت ال کفر است العیا ذب اللہ
تعالیٰ منه و لا حول و لا قوۃ الا باللہ الصلّی العظیم فیما ابھا الموحدون کیف

کفر نص من الشراک

ترجمہ در اشتراک وصفی کفایت کی بابت یہ آیت ہر سورۃ انفال کے ربوع ہستم میں یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ
مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی نبی تجھ کو اس کا ہی ہر اور ایمان والوں میں جسے تیری پیروی کی۔ اور اشتراک در بارہ نزول
و امراد و اعانتہ یہ کلام میں ہر سورۃ تحریم ربوع اول میں فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ
و الْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرًا یعنی پس بیشک ظہور میں اس کا ہر نبی یعنی رفیق ہر اور جبریل اور میکا کا ربوع میں اور فرشتے
بعد کے ہر صحابی میں۔ اور سورۃ انفال کے ربوع ہستم میں یہ آیت هُوَ الَّذِیْ اَیَّدَكَ بِبَصَرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ الْاَیَّہِ
یعنی نبی جسے تجھ کو ایسی مدد اور مدد میں ہی قوی کیا۔ اور اشتراک وصفی بقضاء امر یعنی اجراء حکم اور عصیان از امر یعنی حکم سے
نافرمانی نسبت میں یہ آیت سورۃ احزاب کے ربوع ہستم میں مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا لِلْمُؤْمِنٰتِ اِذَا قَضٰی اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا
اَنْ یَّکُوْنَ لَهُمْ الْخِیْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ طو من یعزل اللہ و رسولہ فقد ضل ضلالاً مبیناً یعنی نہیں کسی یا نادار
اور کسی یا نادار قدرت کو یہ لائن کہ جیسا اور اس کا رسول کسی کام کا حکم دی تو ان کو ایسے کام میں اختیار یا رحمت باقی رہی۔ اور جسے اور اور
اس کے رسول کی نافرمانی کی تو بیشک وہ سچ گواہ ہو گیا۔ اس آیت میں دونوں جگہ بقضاء امر یعنی حکم اور نافرمانی حکم لفظ اللہ اور رسول
کے درمیان شان نزول آیت کی دلالت کے اعتبار عطف نسق ہے۔ پس یہ اشتراک وصفی کفایت سے نہ کہ ایمانیات سے جس میں اشتراک
تفاوت بہ نظر کرے کہ پس اس اشتراک وصفی کا بیان فرض ہے اور کہیں واجب اور کہیں مباح نہیں شرک بھی اس اشتراک میں مقابلاً
ایمان یا مفروض ہو گا یا واجب ہو گا یا مباح۔ اور اس کی حقیقت سے اعراض کفر ہے اللہ تعالیٰ اس سے پناہ میں رکھے
و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العزیز العظیم حالانکہ ہم امراد اللہ کے جو نہایت برتر اور بزرگ ہر تو انسانی اور
توت نہیں حال ہے۔ دنیا ابھا الموحدون کیف کفر ہم عن الشراک پس اگر وہ تو ہم ظہور کے ماننے والے ہوں شرک کیسے منکر ہو

۱۳
اشتراک وصفی کفایت
۱۴
اشتراک وصفی بتولیت
و امراد و اعانت

۱۵
اشتراک وصفی بقضاء امر
و عصیان از امر

۱۶
بیان یہ کہ اشتراک وصفی
ایمان سے ہے اور فرض
اس سے کفر ہے

[illegible]

منه



三

✱

چند روز بعد

حیات و غیرت

پتہ نمبر چیتھو

بیت

تاریخ احمدیہ

در بیان حقایق

مستند

تاریخ ۱۳۰۱

১৯৩৬

کرمی

بسم الله الرحمن الرحيم

سیراکیوز

۱۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

10

10

... 1990

11:15

عَبْدُ اللَّهِ

تفتیش

الحمد لله

4

و مراد ان خود نبودن نفی خود بودن است نہ نفی بودن کہ مہمل ہے است و کفر نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ
عبادت بجا آوردن فعلی است بجهة عبودیت و در الٰہ جہت امر شرط نیست اگرچہ باغذ و نیت در الٰہ شرط
آطاعت بجا آوردن فعلی است بجهة امر و در الٰہ جہت عبودیت و نیت شرط نیست اگرچہ یا
پس اشتراک عبادت و اطاعت و نہایت امر تو اند شد قربت بجا آوردن فعلی است
بجهة قربت بمقرب الیہ و در الٰہ جہت امر و عبودیت و اطاعت شرط نیست اگرچہ
باشد و در الٰہ نیت شرط است پس اشتراک عبادت و اطاعت و قربت در جہت قربت
تواند شد پس عبادت و اطاعت و قربت جہتی عام بر بط جامع سن کہ بخدا سے پاک
غیرش ہم یافتہ شود ہم دارد و جہتی خاص بر بط مانع سن کہ بجز خدا سے پاک بغیرش یافتہ
نشد و دارد ہم شرک بر چند قسم است شرک فی الذات و شرک فی الصفات و شرک فی
الافعال آنست کہ واقع شود در نفس معبود از جہت خود بودن مددات و صفات و افعال
و شرک فی العبادت آنست کہ واقع شود در عبادت بغیر معبود یا آنکہ مشترک شود در نسبتیں

تقریب عبادت کی

ترجمہ آور مراد خود ہونے سے خود ہونے کی نفی ہے نفی ہونے کی کہ مہمل ہے اور کفر ہے نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ۔ اور عبادت۔
کسی فعل کا عبودیت کی غرض سے ادا کرنا ہو۔ اور اس میں جہت امر شرط نہیں ہے گو جہت امر یہی یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں الٰہ
اس میں نیت شرط ہے بخلاف افعال کے کہ سبب امر کسی فعل کا ادا کرنا ہے۔ اور اس میں جہت عبودیت اور نیت شرط نہیں ہے گو یہی
یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں الٰہ جہت امر شرط ہے۔ پس جہت امر میں عبادت اور اطاعت مشترک ہو سکتے ہیں۔ اور قربت کی نفی
کا ادا کرنا قربت کی غرض سے ہے تقریباً ایک ساتھ یعنی جسکی قربت حاصل کرنی ہو۔ اور اس میں نہ جہت امر شرط ہے نہ جہت عبودیت
اور اطاعت گو یہ بھی ہوں لیکن شرط نہیں الٰہ جہت نیت شرط ہے۔ پس عبادت اور اطاعت اور قربت جہت قربت
میں مشترک ہو سکتے ہیں۔ لہذا عبادت اور اطاعت اور قربت ایک جہت عام رکھتی ہے جو خدا سے پاک اور کسی
غیر میں ربط کی جامع ہو۔ اور ایک جہت خاص رکھتی ہے جو طریقیں میں ربط کی مانع ہو کہ خدا سے پاک کے
سوا اس کے غیر میں وہ جہت نہ پائی جاتی ہو۔

تقریب افعال کی

تقریب قربت کی

بیان اقسام شرک

شرک کی کئی قسمیں ہیں ایک شرک فی الذات جب ذات میں شرکت ہو دوسری شرک فی الصفات جب
صفات میں شرکت ہو تیسری شرک فی الافعال جب افعال میں شرکت ہو۔ یہ تینوں قسم کا شرک ایسا شرک
ہے کہ نفس معبود میں واقع ہوتا ہے کیونکہ خود بودن یعنی اپنے آپ ہونا ذات و صفات اور افعال میں موجود ہے چہرہ
شرک فی العبادت وہ یہ ہے کہ عبادت میں بغیر معبود کے ساتھ واقع ہووے یا عبادت و نسبتوں میں مشترک ہووے

[illegible]

مطلب فرق بین مجله و مجله و مجله

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

و نیز باید دانست کہ از اشارت بعہود مشروبات با اللہ بجانہ است چہ ما استعمال است در غیر ذوی العقول
نیز غالباً و امرت بخصوص حضرت آدم بقدرت محلی و تخصیص خلقت میدی است و اللہ تعالیٰ اعلم بحقیقت
الصواب و از اینجا است کہ حکم شرک فی العبادت بریں بحدہ تخیلہ حقوق کفر کند برہاکم و در صورت عدم
ثبوت نسخ قیاس نیست کہ استکبار و انکار ازین سجدہ بایستحق کشند و اگر فرق نکرده شود بینیت
تخصیص سجدہ این است کہ امر فرمود اللہ بجانہ بشرک و شرک آورد حضرت یعقوب عجم و این متعارض خواہد
شد از ہنری سجدہ عبودیت و عصمت نبی نہ موافق و نہ منسوخ ازینکہ شرک باتفاق جملہ ملل منہی عنہ است
و اگر فرق کرده شود خود طیار است کہ سجدہ عبودیت شرک است نہ غیر او و لیکن بعد ثبوت قطعی
نسخ غیر سجدہ عبودیت از قرآن مجید چنانکہ معمول علم اصول است وقوعش کبیرہ باشد

و نہ مباح باشد بقاعدہ علم اصول

نعمہ دومہ اور یہ بھی معلوم رہے کہ حرف مآ جو لغزو لما خلقت لبدی میں ہے گو اس سے اللہ بجانہ کے عام مشروبات
کی طرف اشارہ ہو رہا ہے یعنی وہ عام اشارہ جو مذکور کثرت نسبت کی گئی ہیں۔ کیونکہ عربی میں حرف مآ اکثر ذوی العقول
میں استعمال کیا جاتا ہے لیکن قرآن مجلی و تخصیص خلقت میدی پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر
اسکی صراحت ہے یعنی حرف مآ کا استعمال اکثر بمعقل اشیا کے لیے زبان عرب میں ہوتا ہے لہذا اس سے اشارہ اگرچہ
عام اشارہ کی بجائیت ہے جو خدا کی مشروبات میں ہیں لیکن مشربتیہ محل اور خاص خدا کے مانعہ کی سی ہوئی مخلوق کی خصوصیت
پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر صراحت و صریح اشارہ کر رہے کیونکہ حرف مآ کا استعمال کبھی صراحت
عقل کے لیے بھی ہوتا ہے گو اکثر اور غالباً نہیں بخلاف معن موصول کے کہ اسکا استعمال آپس اکثر اور غالباً ہے۔ اور حقیقت
صواب کو اللہ بجانہ ہی جانتا ہے۔ اور آپس میں معلوم ہو گیا کہ اس سجدہ تخیلہ پر حکم شرک فی العبادت اس کے حاکم پر کفر کراہی
کر گیا لہذا اس کے منسوخ ثابت ہوئی صورت میں قیاس یہ ہے کہ اس سجدہ سے استکبار اور انکار بایستحق کو کھینچ لیا جائے
یعنی جو کلام الہی پر انکار و استکبار کا حکم ہے اسی کا وہ متخی ٹھہرے گا۔ اور اگر تخصیص سجدہ کے ساتھ نیت میں فرق
نہ کیا جائے لیکنا نیز یہ ہوگا کہ اللہ بجانہ نے شرک کا حکم فرمایا اور حضرت یعقوب عجم و شرک ظاہر ہوا اور یہ شرک ہنری
مانعت سجدہ عبودیت سے جو غیر کے لیے منہی عنہ ہے اور عصمت نبی سے کیونکہ نبی معمول شرک و غیرہ سے حد اکثر
بہ متعارض ہوگا نہ موافق ہوگا اور نہ منسوخ کیونکہ نہ آیات موافق سے رفع تعارض ہو کر توافق ہو سکے گا نہ

منسوخ سے اس لیے کہ شرک بالاتفاق تمام المتوہن منہی عنہ ہے اور اسکی مخالفت ہر ایک جہی کی ملات میں ثابت ہے۔ اور اگر تخصیص سجدہ کی کر کے نیت
ساتھ فرق کیا جاوے گا تو خود ظاہر ہے کہ سجدہ عبودیت غیر کیلئے شرک ہے نہ اس کے سوا اور سجدہ۔ لیکن قرآن مجید سے سجدہ عبودیت کے سرغیر سجدہ
منسوخ قطعی ثابت نہ ہوئی ہے جیسا کہ علم اصول کا معمول ہے سجدہ غیر کا واقع ہونا کبیرہ ہوگا ورنہ علم اصول کا قاعدہ پر مباح ہوگا جبکہ غیر
سجدہ عبودیت کلام مجید سے منسوخ قطعی ثابت نہ ہوگا +

[illegible]

کتابیں لفظ مسمیٰ مسامعہ میں اختلافات نزول و غیر
اندیشہ کہ سچیدہ کجیہ مسمیٰ و مسمیٰ نہیں ہے

و گفته شد کہ ساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی سجده است جناس بین تنبیه و خصوصیت اخبار
سجده باری خدا عزوجل است و درین دو صورت اخیر بقیرن فلا تدعوا مع الله احدا خصوصیت باری
عبودیت مضمون میشود نہ سجده تخبیه و اگر گرفته شود از مساجد اجناس سجده این اول قطعی الثبوت نیست
کسب اختلاف و قرینہ مذکور تا نسخ بود و مسجد تخبیه را و این اختلاف بمطالعہ تفاسیر متوال یافت
اکثرین معنی است تحقیق دعائی احادیث طیبہ چنانکہ ذکر در صاحب کواۃ از شرح امام حمی السنہ
عن ابی خزیمہ ^{رضی} انه راوی فیما یرى النائم انه یسجد علی جہتہ النبی صلعم فاخبرہ فاصطحیم
النبي صلعم وقال صدق رؤیاک فنجد علی جہتہ النبی صلعم از لفظ صدق رؤیاک لآلہ
بر اشارت بجا آوردن این سجده است ظاہر است کہ درین حدیث شریف صراحتہ سجده عبودیت نہ
تخبیه نیست پس ظن گمنام است کہ این سجده تخبیه باشد اگر سجده عبودیت بودی حضرت صلعم خصیتش
بر پیشانی نورانی و تاویل در کلام مقرر مودے واللہ تعالی اعلم بالصواب۔

ترجمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی سجده ہے جس کے معنی جنس سجده ہو پس اجناس
سجده کی خدائے عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع الله احدا
احدا کے قرینہ سے سجده عبودیت کی خصوصیت بھی جاتی ہے نہ سجده تخبیه کی۔ اور اگر مساجد سے اجناس سجده ہی
ان لہا وین تب بھی یہ دلیل اختلاف اور قرینہ مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جائے کہ خاص سجده تخبیه کے لیے نسخ بجا وے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا ہے
اب احادیث طیبہ کے معانی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیضا صاحب مشکوۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ اُمنوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہو اور
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر اُنھوں نے سجده کیا خواہ
میں بظاہر آپ سر اُکریاں کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لپٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر رہے
ہے پس حضرت خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر سجده
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤیاک سے اس سجده کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجده عبودیت اور تخبیه کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجده تخبیه ہو ورنہ اگر سجده عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجده
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

الذکر من سنن شریف الی حدیث

مطلب تفسیر حدیث شریف
عن ابی خزیمہ ^{رضی} انه راوی فیما یرى النائم انه یسجد علی جہتہ النبی صلعم فاخبرہ فاصطحیم
النبي صلعم وقال صدق رؤیاک فنجد علی جہتہ النبی صلعم از لفظ صدق رؤیاک لآلہ

ترجمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جیم مصدر یعنی سجده ہے جس کے معنی جنس سجده ہو پس اجناس
سجده کی خدائے عزوجل کے لیے خاص ہو سکتی ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع الله احدا
احدا کے قرینہ سے سجده عبودیت کی خصوصیت بھی جاتی ہے نہ سجده تخبیه کی۔ اور اگر مساجد سے اجناس سجده ہی
ان لہا وین تب بھی یہ دلیل اختلاف اور قرینہ مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جائے کہ خاص سجده تخبیه کے لیے نسخ بجا وے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا ہے
اب احادیث طیبہ کے معانی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیضا صاحب مشکوۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ اُمنوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہو اور
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر اُنھوں نے سجده کیا خواہ
میں بظاہر آپ سر اُکریاں کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لپٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر رہے
ہے پس حضرت خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر سجده
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤیاک سے اس سجده کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجده عبودیت اور تخبیه کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجده تخبیه ہو ورنہ اگر سجده عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجده
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

تفسیر حدیث شریف اول
عن ابی خزیمہ ^{رضی} انه راوی فیما یرى النائم انه یسجد علی جہتہ النبی صلعم فاخبرہ فاصطحیم
النبي صلعم وقال صدق رؤیاک فنجد علی جہتہ النبی صلعم از لفظ صدق رؤیاک لآلہ

پس برائے اعلیٰ اولیٰ است و سجدہ ہم نوعی از انست ازینجا است کہ سجدہ و قیام بر بطرین و
 و انحصار و تفریق از ہر جہہ باشد و فیجہ اگر امارو است و قطع تعلق مذکور جواب از سوال تھا
 شد و نیز اصلی دیگر برای استدلال بر جواز قیام بر بطرین و انحصار و فیجہ اگر امارا ثابت
 چنانکہ فقہار جواز انہمہ فرمودہ اند ہم و ظاہر است کہ امر ثابت است نہ ہی مگر اشارتاً از عزم
 عبادت بغیر معبود کہ آل ہر او است بجائی خود و مانع نشود و سجدہ تخیل ثابت مذکور را و اگر
 مرسوم شود سجدہ تخیل معارض نشود ثابت مذکور را فیکت الزعم و خصوصاً اگر امر باخوت حقیقی
 معارض نشود عزم ثابت قرآنی و حدیثی را کہ با کرام غیر عام واقع است قال سبحانہ و اخفض
 جناحت اللومین لایہ و قال صلحوا ان من اجلال اللہ اکرام ذی بشیۃ المسلم
 پس عزم اکرام باخوت گنجازی است ای بمعنی مساوی و اخوت حقیقی با حضرت سرور بنیاد صلح ثابت

ترجمہ پس میانہی سیکلہ حاصل ہو گیا کہ سجدہ اور ہاتھ باندھ کر کھڑا ہونا اور سلام کیلئے جھکنا اور نہ کرنا جس
 چیز کی ہو اور قربانی اکرام کرم کے لیے جائز ہے اور اگر اس تعلق سے جو سوال و جواب کی نسبت مذکور ہے قطع نظر کیا
 تو یہ جواب سوال خاص کیلئے ہو گا بلکہ نہیں ہو سکتا ہے قطع تعلق مذکور کے پر سوال خاص سجدہ کا یہ جواب ہو کر ہوا
 اس کے ایک اصل اور قاعدہ اور بھی اکرم تعظیم کے لیے ہاتھ باندھ کر کھڑے ہونے اور جھکنا اور قربانی کر کے جو اوپر
 دلیل اختیار کرنے کے واسطے ثابت ہے جیسا کہ فقہار نے ان سب کو یا کر فرمایا ہے اور وہ ظاہر ہے اس طرح کہ حدیث مسطور
 میں جواب سوال میں ہمارے وہ ثابت ہے یعنی کریم حکم ہے مخالفت نہیں کر مرسوم عبادت سے اشارتاً بغیر معبود
 کے لیے بھی نبوت ہے کہ وہ بجائی خود ہر اس ہے اور سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا مانع نہیں ہوتا ہے کیونکہ سوال ثابت کا
 جواب ثابت میں بغیر نفی و ہی واقع ہوا ہے پس اثبات عبادت معبود مخصوص تقسیم عبادت غیر مخصوص کا کافی مانع
 نہیں اور حکم نبوت اکرام ہر قسم کی تعظیم و مکرمت کو شامل ہے اور سجدہ تخیل بھی تعظیمی اور اکرامی ہے تو بطور تحکیم
 مکرم کے لیے جائز ہے اور امر ثابت مذکور کا کسی طرح مانع نہیں کیونکہ عزم عبادت میں تحت اکرام داخل ہے پس
 خصوصاً عبادت کو کسی طرح مانع اور اس کا معارض نہیں ہے اب یہ زعم کہ سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا معارض ہوتا
 ہے کیسا زعم ہے حالانکہ خصوصاً اکرام بھی حقیقی اخوت کے ساتھ اس حدیث کے الفاظ اکراما اکراما سے ثابت نہیں ہے
 اس لیے کہ وہ معارض ہوتا ہے عزم اکرام کا جیسا کہ ثبوت قرآن اور حدیث کے اکرام غیر کے لیے عام واقع ہوا ہے جیسا فرمایا
 حق سبحانہ و اخفض جناحت اللومین لایہ لایہ کہ سورہ حمز کے کو بی ششم میں ہی یعنی اور جھکا دیجیے اپنی بازو کی
 مڑن کی طرح یعنی اکرام کیلئے جیسا ہرگز کو نہ خود دل کے لیے زیبا ہے اور فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ

یہاں جو اس سجدہ تخیل قائم درست ہے و سلام کیلئے جھکنا
 و تدبیر ہے و قربانی اکرام کرم کے لیے

یہاں جو اس سجدہ تخیل قائم درست ہے و سلام کیلئے جھکنا
 و تدبیر ہے و قربانی اکرام کرم کے لیے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

مطابق سیرت حضرت شریفی فی المہدیہ الدینیہ
عن ابن سیرین قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم

1505

21

262

من لا تضارونی الخاطی غمہ فنجیدت لہ صلعم فقال ابو بکر یا رسول اللہ
 صلعم یحزن احق بالسجود لک من ہذا الغمہ فقال رسول اللہ صلعمہ لا یبغی
 لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ۔ یا مہر دانست کہ بر لفظ سجود الف ولام عہد
 ذہنی تواند شد اعنی سجود کہ غمہ بجا آورده و آل جز تقطعی تواند شد از بیجا است از صدیق اکبر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ یحزن احق بالسجود لک من ہذا الغمہ نہ الف ولام استغراق کہ
 مثل سجود عبودیت تواند شد و آل برای غیر اللہ تعالیٰ جائز نیست و لفظ ینبغی در محل جواز
 مستعمل است نہ وجوب پس حاصل این است کہ این سجود پیش از سخن در آنست ہم نہ اوار
 کسی باری کسے مکن سزاوار است برای اللہ جل شانہ بجز از نفی نفس در مستدرک نہ ہم و اثبات
 نفس در مستدرک ہم و در بیضورت الالبابہ مستدرک است نہ تخصیص نفس چہ جواز مانع تخصیص

ترجمہ الفاضل رضی اللہ تعالیٰ عنہم حقے اندکس احاطہ میں ایک بکری تھی پس اسے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو سجدہ کیا۔ اس پر حضرت
 ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے عرض کیا یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہم آپ کو اس سجدہ کر نیکے اس بکری سے زیادہ
 حقدار ہیں سوقت رسول اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم نے فرمایا کیسکو کسی کا سجدہ کرنا نہیں زیبا ہے لیکن خداؤ پرتر کے لیے
 یہاں یہ سمجھو کہ باب کہ لفظ سجود پر فقرہ یحزن احق بالسجود الخ میں الف ولام عہد ذہنی کا ہو سکتا ہو کہ مراد اس سے
 وہی سجود ہی جو بکری کے ادا کیا اور وہ سوا کی تقطعی کے اور نہیں ہو سکتا۔ اسی بنا پر قول حضرت صدیق اکبر رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ کا ہے یحزن احق بالسجود الخ من ہذا الغمہ یعنی بکری کی نسبت دیگر خود کو زیادہ حقدار سجود بیان کیا
 نا کہ معلوم ہو کہ مراد وہی سجود ہے جو بکری کے کیا جس میں غایت تفہیم مقصود تھی نہ الف ولام استغراق کا لفظ
 مذکور ہے ہے جو سجدہ عبودیت کو مشتمل ہو سکتا ہے کیونکہ غیر خدا کے لیے ایسا سجدہ جائز نہیں ہے۔ اور لفظ ینبغی اور
 لا ینبغی کا استعمال محل جواز میں ہوتا ہے نہ وجوب میں پس فقرہ لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ
 کا حاصل یہ ہوا کہ یہ سجود جس میں کلام ہے کیسکو کسی کے واسطے زیبا نہیں ہے لیکن زیبا ہے اللہ جل شانہ کے واسطے
 مستدرک نہ میں جواز نفی کے ساتھ اور مستدرک میں اثبات کے ساتھ۔ کیونکہ جملہ مستدرک نہ میں جہی جواز نفی سے نفی

اثبات مستدرک حاصل ہوا ہے اسکے لفظ لا ینبغی میں نفی جواز کے اعتبار سے کیسکو کسی کے لیے سجود سزاوار نہ ہوا جائز ہو اور جملہ
 مستدرک الا للہ تعالیٰ اس میں اسی اعتبار سے اسی کا اثبات وجہ اسدرک واجب ہے پس ہم اپنا حق کا یہ مفہوم حاصل ہے۔ اور
 اس صورت میں حرف الہ اسدرک کے لیے ہی نہ تخصیص کے لیے کیونکہ جواز اثبات و نفی جس کا لا ینبغی مقتضی ہے وہ مانع
 تخصیص ہے لہذا حرف الہ اسدرک کے لیے نہ تخصیص نہ ہوا استثناء یہاں نہیں مراد ہو سکتا بجز جواز اور اسدرک کے

۱۰۲۰
 ۱۰۲۱

1504 1505 1506

وكانت سيرة محمد بن عبد الله في احواله العرفه

این شرط و جزا یعنی بر جوازش است ورنه در صورت مخالفت شرط و جزا **سُنْ** ای قیل علی بمقابلتہ لا و قیل افعلو بمقابلتہ لا تفعلو **اَم** مثنی بر عدم جواز ثابت خواهد شد و در صورت صحیح منع از شرط **سُنْ** محل استفهام بر ادب منع و باید دانست که محل استفهام بر ادب جواز هم تواند شد هم صحیح منع از جزا معارض با ثابت یعنی صدق رؤیایک و غیر آن است و این منع **سُنْ** بجمع مخاطب هم مجوز نتیجه مخصوص بر نقض بر شرط و بقابلش با ثابت **سُنْ** ای صدق رؤیایک و غیر آن هم صحیفاً بعموم مفعول نهی **سُنْ** متعلق بعموم هم مشروط **سُنْ** یعنی تواند شد که این نهی از مجزای مشروط باشد پس حاصل چنین است که اگر هستی که سجده کنی قبر را بمعرفت سویت عظمتم در حیات و موات سجده کنی تو و هر که عارف باشند و اگر نهی کنی تو و هر که بنا شد **م**

مترجم هر شرط و جزا اسکے جواز یعنی خبری بر می آید ورنه شرط و جزا کے مخالف ہونے کی صورت میں جبکہ نقلہ کلام میں بلی کہا جاوے اور لا تفعلو کے مقابلہ میں افعلو کہا جاوے۔ تو اس شرط و جزا کا انبیا یعنی اگر کسی عدم جواز پر ثابت ہوگی۔ یعنی بطور استفهام حاضری مزار کی شرط پر اس میں سجده کی قید لگانا اسکے جواز کی خبر دی جاوے۔ ورنہ جملہ شرطیں در صورت خلاف بجائے تاکہ آں اور بجای مت کر دے کہ در کہا جائے تو یہ شرط و جزا راجعاً نہ ہونے پر خبر دینا واسطے ثابت ہونگے۔ مطلب یہ کہ اس طرح کہنا کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر میرے مزار پر گزرے کیا ہی تو کہ اسکا سجده کر کے مع اس جواب کہ نہیں تو حکم ہوا مت کر دے اس میں اگر حاضر مزار ہونے پر سجده کر نیکا جواز نہ مانا جائیگا تو اسکے خلاف میں یہ عبارت کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر تو میرے مزار پر گزرے کیا ہے تو اسکا سجده کرے مع اس جواب کہ کہ آں تو حکم ہو کہ کر دے تو یہ شرط و جزا دونوں راجعاً نہ ہونے پر آگئی دینا واسطے ثابت ہونگے۔ حالانکہ یہ سمجھنے کی بات ہے کہ محل استفہام یعنی کلام کا استفہال استفہام پر نہ بطور سوال ہو محمول کرنا مراد کے جائز ہونے پر بھی ہو سکتا ہے۔ اور شرط سے مراد اسکے صحیح ہونے کی صورت میں جبکہ شرط مخالفت کی مراد پر استفہام کے ساتھ محمول ہو حالانکہ محل استفہام مراد جواز پر بھی ہو سکتا ہے۔ بجزا سے بھیج ہونا مخالفت کا ثابت کے ساتھ معارض ہوگا یعنی جبکہ حاضری مزار کے جواز کے منع کو لا تفعلو فرمایا بھیج یا یا جاوے و سجده کے جواز کی مخالفت کا بھیج ہونا اقوال ثابت کے معارض ہوگا جیسے صدق رؤیایک و غیرہ مذکور ہوے۔ اور یہ منع عام کا تفعلو اجمع مخاطب کے ساتھ سجده خیمہ کا اسکا توقف شرط پر ہونے کے سبب منع مخصوص

اور اسکا مقابلہ ثابت کے ساتھ ہونے کے سبب یعنی صدق رؤیایک و غیرہ کے کہ مذکور ہو چکے ہیں مع توقف شرط منہف کی صورت میں کہ تو یہ منع عام محض منہف مفعول نہی کے عام ہو کر سبب یا نہی سجده مشروط ہے یعنی ہو سکتا ہے کہ یہ قہری سجده مشروط کی ہو۔ پس حاصل اس طرح ہے کہ اگر تو ایسا ہے کہ میری ساری غلطی کی معرفت کے ساتھ حالت زندگی اور موت میں میری قبر کا سجده کرے تو تو اور جو عارف ہو کر اسے خود مجھے یہ معرفت نہیں ہے تو تو ذکر اور جو شخص کا اسکو یہ معرفت نہ ہو۔

وَعَنْ صَهْبٍ أَنَّ مَعَاذَ الْمَقْدَمِ مِنَ الْيَمَنِ سَجَدَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ يَا مَعَاذُ مَا هَذَا قَالَ الْيَهُودُ سَجَدُ لِعِظْمَائِهَا وَعِلْمَائِهَا وَرَأَيْتُ النَّصَارَى
تَسْجُدُ لِقَيْسِيَّةِهَا وَبَطَارِقَتِهَا فَلْتُ مَا هَذَا قَالَ الْوَلُوحِيَّةُ الْإِنْبِيَاءُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَذَبُوا عَلَى ابْنِيٍّ مَعَاذَ تَفْسِيرِ كَبِيرٍ ظَاهِرٍ رَسْتٍ كَسَجْدَةِ حَضْرَتِ مَعَاذِ رِضَا تَحْتِهُ لُودِهِ وَبَسْكَوَتْ
حَضْرَتِ صَلَاحِ بَرَالٍ وَفَرَمُوهُ دَرُفُوعِ كُفْتِنْدِ بَرَانِيَايِ خُودِجِهْ اَزْ كَرِيْمِهْ مَا كَانَ لِبَشَرٍ ظَاهِرَتِ
وَحُكْمِ شَرِكِ لَفَرَمُوهُ اَزْ اَنْجَا كِهْ اَتْخَضَرْتِ صَلَاحِ مَعْنُوتِ بِهْ اَوْ تَبَيَّنَتْ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ اسْتَايِنِ
كَلَامِ بِلَاغَتِ نِظَامِ كِهْ دَرِيں بَحْثِ مَذْكَوْرُ شَرْحِ كَمْتِهْ اسْتِ بِنَا بِرِ مَوَافَقَتِ مَعْنُومِ كَرِيْمِهْ مَا كَانَ لِبَشَرٍ
اَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِيْ وَلَكِنْ
كُونُوا بَانِيَيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ

ترجمہ اور یہ حدیث مجھ کو روایت ہے حضرت صہب رضی اللہ عنہ سے کہ حضرت معاذ رضی اللہ تعالیٰ عنہ جب یمن سے آئے تو اس
یہی صلی اللہ علیہ وسلم کو انھوں نے سجدہ کیا۔ تو آپ نے فرمایا اے معاذ کیا ہے عرض کیا یہود اپنے بزرگوں اور علما کو سجدہ کرتے
ہیں۔ اور یہ نصاریٰ کو دیکھا ہے کہ اپنے پادریوں اور سرداروں کو سجدہ کرتے ہیں میں نے کہا یہ کیا ہے انھوں نے کہا سنت خجندہ انبیاء
تو آپ نے فرمایا انھوں نے اپنے انبیاء پر جھوٹ کہا۔ یہ حدیث تفسیر مجھے نقل لگتی۔ ظاہر ہے کہ سجدہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ
خجندہ کا تھا کہ خود انھوں نے قبول یہود نصاریٰ نقل کر کے حضور پرور عالم صلعم میں عرض کیا۔ اور حضرت صلعم کا اس پر سکوت
بھی ظاہر ہے کہ بعد وقوع فعل سوال فرمایا کہ کیا ہے وقت وقوع فعل کچھ نہ فرمایا۔ اور یہ فرمایا کہ اپنے انبیاء پر انھوں نے جھوٹ
کہا اس لیے کہ آیت کریمہ مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِيْ وَلَكِنْ
كُونُوا بَانِيَيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ یعنی بشر کو نہیں دیا ہے جبکہ اللہ اس کو کتاب اور حکم اور نبوت
عطا کرے پھر وہ لوگوں کو کہے کہ میری بندگان بنو اور لیکن کتاب الہی کی تعلیم اور اس کی تلاوت
کرنے پر باقی اور خدا پرست بننا۔

تفسیر حضرت مجتبیٰ رازی عنہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ کا حال

یہود و نصاریٰ کے اپنے انبیاء و علما کو سجدہ کرتے تھے یہ حضرت صلعم
کے لیے اُن کا سجدہ کرنا +

بیاض کلمہ محمدیہ
و محمدیہ کلمہ نقیہ
رحمہ اللہ

[illegible]

وَتَقْبِلُ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْ الْعُلَمَاءِ وَالزَّهَادِ فَعَلِ الْجَهْلُ وَالْفَاعِلُ الرَّحْمَةُ
 اِنَّكَ كَذَلِكَ الْغَرَابُ تَجْعَلُ الْخَدْمَةَ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْقِيَامِ وَاجْتِلَالِ
 وَهَذَا فَجَاءَ وَلَا يَجُوزُ السُّجُودُ إِلَّا لِلَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ الْغَرَابُ بِأَيْدِ اسْتِخَارَةِ
 اسْتِ كَسْبِهِ تَحْتِ كُفْرِيَّتِ فَلَا نَزَاعَ فِيهِ وَلَكِنْ كَبِيرُهُ اسْتَظَارَ صَحَّتْ وَثَبُوتُ صِلَى
 بِرَأْسِ اسْتِ وَتَبَرُّقُولُ الْبُوجُفَرُحِ الْبَتَّةُ سَجْدَةٍ بِنَيْتِ عِبَادَتِ كُفْرِ اسْتِ نَهْ بِنَيْتِ تَحْتِ وَرَنَ
 مَعَارِضِ شُودِ امْرُخَارِ رَاوَلِيكِنِ يَدُونِ نَيْتِ مَخَالِفِ اِنَّهَا اَلْعَمَالُ بِالذِّيَاتِ اسْتِ
 بِسِ دَلِيلِي بِرِ كُفْرِ بُوْدَنِشِ مِي بِأَيْدِ وَفَرَضْنَا بُو سِيدِنِ زَمِينِ بِشِشِ عِلْمَارِ وَرَبَا دَا زَا فَعَالِ جِهَالِ
 اسْتِ وَبَلِيكِنِ بِرِ كُنْهَكَ رِي فَاعِلِ وَرَأْفَتِي دَلِيلِي بِأَيْدِ جِهَالِ اسْتِ اَزَا فَعَالِ جِهَالِ مَعْصِيَتِهِ
 نَبَاشِدِ اسْتِ اَدَنِ وَخَمِيدِنِ وَدَسْتِ بَرِ دَسْتِ كَرَفَتِنِ كِهْ اِيْنِهْمِ اَزَا رِكَانِ عِبَادَتِ اسْتِ جَانِزِ
 اسْتِ بِأَشْكِهْ بِفَارِقِ نَيْتِ بِأَشْدِ وَرَنَ بِنَيْتِ عِبَادَتِ كُفْرِ اسْتِ وَبَلِيكِنِ بِرِ اسْتِثْنَا سَجْدَةٍ
 اَزِ جَوَازِ دَلِيلِي بِأَيْدِ اَوْرِدَا كُنُونِ مَنكَرِ سَجْدَةٍ تَحْتِ لَامَجَالِ تَكْفِيرِ فَاعِلِشِ نَمَانْدِهْ

زمین بوی جاہلوں کے آگے چلنا کا فعل
 اور اس کا کرنے والا اور اس کا کرنے والا

ترجمہ اور زمین بوی جاہلوں اور زہادوں کے درمیان جاہلوں کا فعل ہے۔ اور اس کا کرنے والا اور اس کا کرنے والا
 گنہگار ہے چنانچہ کتاب غرائب میں ہے۔ جائز ہے غیر خدا تعالیٰ کی قدرت کھڑے ہو کر اور دو ہاتھ باندھ کر اور جھک کر
 اور سجدہ بجز خدا سے ہرگز نہیں جائز ہے جیسا غرائب میں ہے۔
 اب سمجھنا چاہیے کہ غائب ہی ہے کہ سجدہ تَحْتِ کُفْرِ اسْتِ ہے پس اس میں تَوَجُّہِ گناہ نہ رہا و لیکن اس کا گناہ کبیرہ ہونا سو
 اس کے صحیح ہونے کا اور اس پر کوئی قاعدہ کے غایت ہونے کا استظار ہے یعنی صحت گناہ کبیرہ کی اور اس کے کبیرہ ہونے پر
 کوئی اصل کا ثبوت کہ اس کا استظار ہے۔ اور ابو جعفر رحمہ اللہ کے قول کی بنا پر البتہ سجدہ عبادت کی نیت سے کُفْرِ اسْتِ
 نہ تَحْتِ کی نیت سے۔ ورنہ امر مختار کا معارض ہوگا۔ و لیکن بغیر نیت یہ اِنَّهَا اَلْعَمَالُ بِالذِّيَاتِ کے مخالف ہے
 کیونکہ اعمال نیت پر مبنی ہیں پس احکام اعمال بھی نیت پر مرتب ہونگے۔ لہذا اس کے کُفْرِ ہونے پر کوئی دلیل چاہیے
 اور جسے مانا کہ عالموں اور زہادوں کے آگے زمین بوی جاہلوں کا فعل ہے و لیکن اس کے کرینوالے اور اس سے خوش
 ہو کر اس کے گنہگاری پر کوئی دلیل چاہیے کیونکہ جاہلوں کے بہت سے افعال ایسے ہیں جو معصیت نہیں ہوتے
 اور کھڑا ہونا اور جھکنا اور اٹھنا پر اٹھنا باندھنا کہ یہ بھی ارکان عبادت میں سے ہیں جائز ہیں لیکن لائق ہے کہ ان کے
 نیت کے ساتھ ہو دیں ورنہ عبادت کی نیت سے کُفْرِ اسْتِ ہے و لیکن جو ان میں سے سجدہ کے استثناء پر کوئی دلیل
 لائی جائے۔ اب سجدہ تَحْتِ کے منکر کو اس کے فاعل کی تکفیر کی مجال نہ رہی۔

سوائے سجدہ پر نیت کی تعلیم
 بطور صحت غیر کہ کو جائز ہے
 عبارت غرائب
 حاصل و مختار یہ کہ سجدہ تَحْتِ کُفْرِ اسْتِ
 اور اس کے گناہ کبیرہ ثابت و صحیح
 ہونے پر کوئی اصل سے دلیل چاہیے
 حکم کُفْرِ سجدہ پر بغیر نیت
 مقتضی دلیل ہے اور مخالف
 حدیث اِنَّهَا اَلْعَمَالُ بِالذِّيَاتِ
 چوں ارکان عبارت
 خارج نیت سے غیر کہ
 لیے جائز اور بِنیت
 عبادت کُفْرِ نہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

1990

و اگر در اسرار دینی یا نبی کہ سجدہ تخیلہ در ضمن خود موصل بسجدہ عبادت اللہ تعالیٰ است موعلا
 اللہ تعالیٰ بنیانا کہ سجدہ تخیلہ ملا کہ برائے حضرت آدم علم بنا بر مقصد ہے کہ اولیٰ خلقت
 بنیدنی و لفتحت فیہ من روحی و انی جاعل فی الکا ورض خلیفۃ طہار است
 من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم و ابلیس لعین از خودی در استکبار ماندہ محروم از سطر
 و سعادت شد بخود باللہ تعالیٰ امن شہود انفسنا۔ و سجدہ تخیلہ حضرت یعقوب برائے
 حضرت یوسف علی بنینا و علیہما الصلوٰۃ والسلام بنا بر مقصد است کہ در کبریمہ انما
 اشکو ابی و حوٰنی الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ ای مالی فی حب
 یوسف عم مستبر است من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم چنانکہ در ضمن سجدہ طرف قبلہ
 سجدہ طرف نورجانی است و در بخش سجدہ برائے اللہ سجائہ است و در ضمن مسح و تقبیل
 حجر اسود و مصافحہ و تقبیل بر اللہ تعالیٰ پس باید دانست اگر سجدہ تخیلہ موصل الی اللہ تعالیٰ

ترجمہ۔ اگر در اسرار دینی یا نبی کہ سجدہ تخیلہ در ضمن خود موصل بسجدہ عبادت اللہ تعالیٰ
 لکوک معرفت خدا میں وہ محفوض ہو سجدہ عبادت کی طرف جو خالص خدا پرتر کے لیے ہے موصل یعنی ملا نیو لا ہو جیسا
 کہ حضرت آدم علیہ السلام کی سجدہ تخیلہ ملا کہ کا۔ افس مقصد کنی بنا بر جو ملا خلقت بیگا۔ اور لفتحت فیہ من روحی
 اور انی جاعل فی الکا ورض خلیفۃ سے ظاہر ہے کہ خدا امتحان کی طرف موصل ہے۔ معنی آیات مذکورہ یہ ہیں یعنی
 اسکے لیے جو سکون و سیرگاہ سے بنایا سجدہ کا کون مانع ہوا۔ میں نے اس میں میری کچھ روح پھونک دی۔ میں تحقیق میں
 خلیفہ بنائے والا ایوب۔ آدم ابلیس لعین خودی سے غرور و استکبار میں رہ گیا معرفت اور سعادت سے محروم ہو گیا۔
 نعوذ باللہ تعالیٰ امن شہود انفسنا یعنی ہمارا نفسو کی شرارتوں سے ہم خدا سے برتر کی پناہ مانگتے ہیں۔
 اور سجدہ تخیلہ حضرت یعقوب کا حضرت یوسف علی بنینا و علیہما الصلوٰۃ والسلام کے پہلو اسی مراد کی بنا پر ہے
 کہ اس آیت کو کہ ہمنا اشکو ابی و حوٰنی الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ میں کہ سورہ
 یوسف کے دسویہ رکوع میں ہے۔ پوشیدہ ہے ای مالی فی حب یوسف عم یہ موصل اللہ کی طرف
 جیسا ترجمہ کریم میں ملاحظہ ہو۔ یعنی میں تو اپنے احوال اور غم کا شکوہ اللہ ہی کو کرتا ہوں۔ غیر سے۔ مراد یہ
 جو کچھ حب یوسف میں مجھ پر اللہ سے غم و حال وارد ہو اور جس بیتا میں گرفتار ہوں میں ہی جانتا ہوں پتھیں کیا معلوم
 تم جانتے ہی نہیں۔ آدمیہ موصل اللہ کی طرف اسی طرح ہے جیسا کہ سمت قبلہ سجدہ کہیں کہیں میں سجدہ نورجانی کی طرف ہے
 اور اسکے ضمن میں سجدہ اللہ سجائہ کیا ہو ہے۔ اور حجر اسود کے چھوٹے اور چوٹے کے ضمن میں خدای تعالیٰ کے برہنہ کا
 مصافحہ اور پونا ہا۔ پس سمجھنا کہ اگر سجدہ تخیلہ موصل خدا سے تعالیٰ کی طرف

جان کہ سجدہ تخیلہ عبادت اللہ تعالیٰ است
 کے نزدیک ہر ملاکی مقصد آیات +

مقصد سجدہ تخیلہ معرفت اللہ تعالیٰ
 علیہا السلام کے کہ موصل الی اللہ تعالیٰ

سمت قبلہ نورجانی میں خدا کا سجدہ
 اور حجر اسود میں خدا کا مصافحہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

[illegible]

152

549

ہم پس اس طوافِ تعبدیٰ سبحانہ مامور بہ است و تمجیدیں سن بہ تقدیر ان لا یطوف
 اللہ بہما ہم طوافِ صفا و مروہ تعبدیٰ سبحانہ غیر مامور بہ از مباحات و طواف
 متغایر سنی است کما قیل فی الدلائل الشافعیۃ انہ رفع الجناح عن الطواف
 بہما لا عن الطواف بہنہما و عندنا الاول غیر واجب و انما الثانی ہو
 الواجب انتہی تفسیر کبیر و اس بقدر ان لا یطوف بہما است ہم پس اس کریمہ
 دالت نمیکند بر سنی میان صفا و مروہ لکن اس سنی رسول اللہ تعالیٰ صلعم کما ثبت
 اند علیہ السلام سنی لما دنا من الصفا فی حجتہ و قال ان الصفا و المروۃ
 من شعائر اللہ ابدا و بقاء اللہ یدہ قید یا لصفاف فی علیہ حتی رآہ
 البیت الحدیث اصل من اللہ تعالیٰ باشد کما روای عن النبی صلعم ان قال
 ان اللہ کتب السعی فاسعوا الحدیث

ترجمہ ہم پس یہ طوافِ سبحانہ کی عبارت کے لیے ہو چکا حکم کیا گیا ہے۔ اسی طرح موافق تقدیر مذکور کے
 اس نظم شریف ان یطوف اللہ بہما کی تقدیر کی بنا پر یعنی اللہ کا طواف کرنا ان دونوں کے واسطے
 ہے۔ طواف صفا اور مروہ کا سبحانہ کی عبادت کے لیے غیر مامور بہ جس کا حکم نہیں کیا گیا مباحات
 سے ہے۔ اور طواف متغایر ہوتا ہے سنی سے۔ جبکہ دلائل شافعیہ میں کہا گیا کہ گناہ اٹھا دیر جاتے
 ہیں یعنی دور ہوتے ہیں طواف سنی بواسطہ ان دونوں کے نہ طواف سے درمیان ان دونوں کے۔ اور
 ہمارے نزدیک اول غیر واجب ہے۔ اور دوسرا تو واجب ہی ہے۔ تمام ہوئی عبارت تفسیر کبیر کی +
 اور یہ مضمون تقدیر ان لا یطوف اللہ بہما کی صورت میں ہے۔ پس یہ آیت کریمہ درمیان صفا و
 مروہ سنی کرنے پر دالت نہیں کرتی ہے۔ لیکن یہ سنی رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 کی جو آپ سے ثابت ہے موافق اس حدیث کے کہ بیشک حضور علیہ السلام نے سنی فرمائی جب
 فریب ہو و صفا سے اپنے حج میں اور فرمائی یہ آیت کہ ان الصفا و المروۃ من شعائر
 اللہ الخ جیسے اصرار و اس کے شعائر سے ہیں۔ شروع کرو تم اس سے جس سے اللہ نے ابتدائی
 یعنی کلام الہی کی ابتدا لفظ صفا سے ہے۔ پھر اپنی سنی کو شروع کیا مقام صفا سے اور چڑھے
 اس پر یہاں تک کہ خانہ کعبہ دیکھ لیا۔ آخر حدیث تک۔ پس یہ سنی آپ کی اللہ کے

حکم سے ہوگی جیسا یہ حدیث نبی صلعم سے مروی ہے کہ آپ نے
 فرمایا تحقیق اللہ تعالیٰ نے سنی کو فرض کر دیا پس تم سنی کو رتانا آخر حدیث

طواف متغایر سنی سے بلا لاشافعیہ

سنی صفا و مروہ غیر واجب
 نہیں ہو لیکن بعض حدیث ثابت ہے

طلب بیان شعار

سعی باس کریمہ بابر فعل و قول رسول اللہ تعالیٰ صلعم با شریعت نیافتہ شد طواف کر سعی
 بجایش و اگر باہر بتعیض گرفتہ شد در بعضا بصلیٰ مفعولیتش ہم طواف ہم بشمول
 سعی بودی توان شد و اللہ تعالیٰ اعلم باید دانست شعائر مراد است از چیز کہ الہی
 رہراز مقصود محاکات سبحانہ والبدان جعلناہا لکم من شعائر اللہ الایہ تیس
 انبیاء اللہ تعالیٰ و اولیائہ تعالیٰ خیر الشعائر اند لما قال صلعم اذا مرؤا ذکر اللہ الخ
 و قال سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فانما من تقوی القلوب الایہ و قال
 سبحانہ من یعظم حرمان اللہ فهو خیر لہ عند ربہ الایہ پس تعظیم شان الہی
 نسبتا و علیہ الصلوۃ والسلام خیر التقویٰ و خیر است پس تعظیم شعائر غیر اللہ تعالیٰ
 است چنانچہ تعظیم تابوت سبکتہ کہ می برد تعظیم سبحانہ بہر نیت ثانی

و انبیاء اللہ تعالیٰ

بیان شعار و سعی و طواف

انبیاء اولیا و خیر الشعائر

تعظیم شعائر حق و لوگوں

کام ہے +

تعظیم سبک و اولیا اللہ تعالیٰ و خیر شعائر

تعظیم غیر خدا و لوگوں

شعائر کی شکر نہیں

ہے بلکہ انکا اثر ثانی

کی نیت پر ہی تعظیم

مناون سبکتہ کہ موصیٰ تعظیم خدا کو ہے

ترجمہ اور سعی کے ثابت کرتیں اس آیت کریمہ سے دلیل اختیار کرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قول فعل کی بنا پر
 ہونا کریمہ کہ آپ کے قول فعل سے طواف بنایا گیا مگر بجای طواف سعی کا اثبات ہوا۔ لہذا سعی کا ثبوت اس آیت کریمہ سے
 حضور صلعم کے قول فعل کی بنا پر ہوا کہ آپ نے بجای طواف سعی فرمائی۔ اس آیت سے کیونکہ خیر طواف انہیں لفظ سعی مذکور
 نہیں۔ اور اگر بعضا میں اس کے مفعول ہوئی صحت پر حجت یا تنقیض کا مانا جاوے تو طواف بھی شمول سعی میں ادا کیا
 جاسکتا ہے واللہ تعالیٰ اعلم معلوم ہو کہ شعائر مراد ان چیز و سر ہے جو مقصود کی الہی یا اطلاع دیتے ہیں چنانچہ
 فرمایا حق سبحانہ و البدان جعلنا لکم من شعائر اللہ الایہ یعنی اور مکہ کی قربانی کے اونٹوں کو ہنسنے
 بخاری لیے اللہ کی نشانی نہیں بنایا۔ پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیا اللہ تعالیٰ خیر الشعائر یعنی بہتر و عظیم تر نشانی
 ہیں۔ کیونکہ فرمایا حضور صلعم نے یعنی جب وہ دیکھے جاویں یا نظر آویں خدا یاد آ جاوے تا آخر حدیث۔ اور فرمایا حق سبحانہ
 نے من یعظم شعائر اللہ فانما من تقوی القلوب الایہ یعنی جو کوئی اللہ کے شعائر کی تعظیم کرے تو یہ تعظیم شعائر
 تقوی القلوب سے ہی یعنی دل کی پرہیزگاری میں ہی یا یہ کہ پرہیزگار دل کہ تنقی لوگ ہیں شعائر اللہ میں یعنی داخل بیان
 شعائر اللہ ہیں۔ اور فرمایا حق سبحانہ نے من یعظم حرمان اللہ فهو حکم اللہ عند ربہ الایہ یعنی جو کوئی خدا کی
 محرم اور حرمت دی ہوئی چیز و شے تعظیم کرے گا تو وہ اس کے لیے اس کے رتبہ ایک اچھی چیز ہے یا وہ اس کو واسطے
 بھلائی ہے اس کے رب کے نزدیک + پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیا اللہ تعالیٰ علی نبینا و علی الصلوۃ والسلام کی تعظیم کی محترم اور
 حرمان خدا و خیر الشعائر میں خیر التقویٰ اور خیر ہے یعنی اچھی پرہیزگاری ہو مصلحتی ہے۔ پس جو شعائر غیر خدا کے ہیں ان کی تعظیم
 غیر خیر ہے بلکہ تعظیم تابوت سبکتہ کہ نیت کرنا الہی نیت سے خدا سبحانہ کی تعظیم کو پہنچا دیتی ہے بہر نیت کریمہ
 کی نیت پر ہے +

اصل بآید و انت ثابت شیء بشیء لزوم نفی بجا و رایش نکتہ تافہی صریح نہ باشد
ورنہ قیاس کہ از اصول اربعہ اہل سنت و جماعت مجمع علیہ است باطل باشد
آن باطل تو اندر شد باجماع ہم پس اگر ہی صریح واجب التسلیم بریں دعا آورده شود
از ان گزیر نیست ورنہ قیاس اجازہ انجین طواف بر مشر و عتہ طواف بیت عتیق
است چنانکہ جواز بوسہ ہر منظم از مشر و عتہ بوسہ حجر اسود است
فی الدبر المنظم فی ذکر کیفیت زیارت القبور الخ قال الحافظ ابن
حجر استنبط بعضہ من مشر و عتہ تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل
کل من یستحق التقبیل من ادھی وغیرہ و ازینجا است کہ بعض فقہاء
این طواف را در آداب زیارت قبور ہارہ اند چنانکہ در فتاویٰ مجمع البرکات
نقل از مطالب المؤمنین آورده است و یقوم عند وجہ المیت و یضع
یدہ الیمنی علی تربتہ و یقول اللھم اغفر لہ فانہ قد افتقر الیک و
ان کان قبر عبد صالح و یکتبہ ان یطوف حولہ فذلک ثلث مراتب انتہی

ترجمہ قاعدہ معلوم ہو کہ ایک شکر کا ایک شکر سے ثابت ہوا اسکے آواز کی یعنی جو اسکے سوا میں نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔ ورنہ قیاس کہ اہل سنت و جماعت کے اصول اربعہ میں سے
اور سب کا اسرار عام ہی باطل ہو جائیگا۔ حالانکہ قیاس سبب اجماع باطل نہیں ہو سکتا۔ ہاں اگر مافقت صریح ہو کر
ماننا واجب ہے اس دعا پر لائی جائے تو اس سے چارہ نہ ہو گا ورنہ اس طواف کے جائز ہونیکا قیاس بیت عتیق کے طواف
کی مشروعیت پر ہی جیسا ہر منظم کے بوسہ کا جائز ہونا حجر اسود کا بوسہ مشروع ہو نیکی قیاس پر ہے۔ چنانچہ کتاب و منظم
کی کیفیت زیارت قبور الخ کے بیان میں مذکور ہے۔ کہ اہل حق طافین حجرے کے بعض علماء نے ہر ایک آدمی اور غیر آدمی کے
بوسہ کا جواز جو مستحق تعظیم ہے حجر اسود کا بوسہ مشروع ہونے سے لیا ہے۔ اور یہی وجہ ہے کہ بعض فقہاء نے اس
طواف کو زیارت قبور کے آداب میں رکھا ہے جیسا فتاویٰ مجمع البرکات میں مطالب المؤمنین سے نقل کر کے بیان کیا
یعنی ادریت کے چہرہ کے پاس کھڑا ہو کر درپنا دہنا اتھ اسکی تربت پر رکھو اور کہے۔ جہیزیرے اللہ اسکے شہر
کیونکہ وہ یقینی اب تیری طرف محتاج ہو گیا۔ اور اگر بندہ نیک بخت کی قبر ہو اور اسکو اسکے گرد طواف
کرنا ناممکن ہے یہ تین بار کرے پس ہو گیا +

قاعده مذکورہ شکر سے شکر کے ادھر نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔

قواعد فقہیہ منظم حجرات
کی تفصیل و تفسیر مستطاب ہے۔

بیان جواز طواف
قبر مومن صالح اللہ
اولویت مومن صالح
حق کی +

[illegible]

نمبر ۱۰۴

۶۵۳۱

سنویر ۱۲۸۱

ذکر کیفیت جو از انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و فضل
تخصیص موموب بہ و موموب لہ و تخصیص زمانی
و اصابت نفع عمل بغیر عامل با دیگر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و نستعينه و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین - انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و تخصیص منتسب بہ جائز است
نہ نسبت کہ این حیوان یا غیر حیوان برای فلا منت انتساباً یا نذر یا این نماز روزہ یا نذر فلا

۲۳
ذکر کیفیت جو از انتساب
بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ
و فضل تخصیص موموب
بہ و موموب لہ و تخصیص
زمانی و اصابت نفع
عمل بغیر عامل با دیگر
منافع +

۲۴
ذکر بیان جو از انتساب
کا غیر خدا کے لیے جو
اللہ اور وفادار تخصیص
موموب بہ اور موموب
لہ کی اور تخصیص
کی - اور نفع عمل غیر
عامل کو پہنچانا مع
فائدوں کے +

بیان ذکر اس بات کا کہ جائز ہے خدا کی وجہ میں غیر خدا کے واسطے کسی چیز کا موموب کرنا اور
موموب بہ کی بھی جو پیش کریں یا بخشنیں اور موموب لہ کی یعنی جس کو بخشیں تخصیص کی
اصابت اور وقت کی تخصیص اور غیر عامل کو عمل کا نفع پہنچانا مع دیگر فوائد کے +
مطلب یہ کہ نذر و نیاز میں کسی چیز کا کسی کے واسطے لوجہ انتساب کرنا جائز ہے - اور یہ کہ
نذر و نیاز خاص چیز کی نذر اور وہ خاص شخص کو دینا - اور اسکا خاص وقت میں
کرنا بھی جائز ہے - اور اس قسم کی نذر و نیاز کی فضیلت بھی ثابت ہے - اور اسی طرح
کوئی عمل کے کسی چیز کو کہ وہ اسکا عامل نہ ہو نفع پہنچانا اور بخشنا بھی جائز ہے - اور سوا
اس کے اور بھی کوئی فائدہ اس کے ہی کے متعلق منکرات میں نہ کوڑیں +

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و نستعينه و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین لوجہ انتساب لوجہ تعالیٰ کسی چیز کا غیر خدا کے واسطے نسبت کرنا - اور منتسب بہ
کو بھی یعنی جو چیز نسبت کی - اس طرح نسبت کر کے خاص کرنا کہ یہ حیوان یا غیر حیوان
یعنی کما کپرا وغیرہ کوئی چیز ہو فلاں کی نذر کا ہے یا فلاں
کے واسطے

بیان جو از انتساب

و این نیت و کلام در انتساب بغیر الله تعالی که خیر انتساب مختص با الله تعالی است بر
 محاوره است با خضار مستعمل کلام ناب بر شہرت نسبت مختص با الله تعالی و اظهار نسبت مجرور
 بغیر الله تعالی همچو انتساب فی قوله تعالی من عمل صالحا فلنفسه و بر آنکه انتساب
 و نذر بغیر الله تعالی بر مقتضای لایتنه مشروع و مروج است قال الله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا انا جئتم الرسول فقد موافقین بیدای بخیر و کمال صدقہ ذلک خیر لکم
 و اطهر فخر ان لم یجدوا فان الله عفو رحیم الایہ وقال سبحانه خذ
 من اموالهم صدقۃ ذلک الایہ اینجا صدقہ بمعنی ہدیہ خاص از ہر تقسیم و تکریم رسول الله
 تعالی است صلعم چہ غیر شہر بر اسمے حضرت نبی معظم و مکرم صلعم ممنوع است لغرض صلعم

تشریح چہمہ اور اس طرح نیت و کلام کر کے غیر خدا کی طرف اسکو نسبت کرنا بر بغیر نسبت کیو خدا کے ساتھ خاص
 ہو جائے محاورہ کلام ہے کہ اس طرح کے استمال سے کلام مختصر ہو جائے کیونکہ خدا کے ساتھ جو نسبت خاص ہو وہ محاورہ
 کلام میں اختصار کلام کی غرض سے سبب شہرت اظہار نہیں پاتی ہے نہ اس کے ظاہر کی ضرورت ہوتی ہو نہ خلاف نسبت
 غیر خدا کے کہ وہ نسبت مجرور ہے اس کے اظہار کی ضرورت ہوتی ہے جیسا خود کلام آئی میں کہ نہایت فصیح اور ابلغ کلام
 ہے اس قسم کی نسبت کا مجبوری اظہار ہے دیکھو قول الله تعالی کا سورہ حم سجدہ رکوع چھ میں من عمل صالحا فلنفسه
 یعنی من عمل کیا نیک تو اسی کے نفس کے واسطے ہے۔ حال آنکہ عمل نیک وہی ہو جو اندک کیونکہ سطر ہونہ و غیر نفس کے واسطے پس اس
 سخاوت کا عامل کیونکہ اس طرح کلام مختص ہوتا اور اپنی نسبت خاصہ اظہار فقر ناما سبب شہرت اور اختصار کلام کے ہو اور یہی اصل
 قصا و بلاغت ہے اور یہی بھیجی بات ہے کہ مساکم مضمون آیات ذیل یہ نذر و نسبت کرنا غیر خدا کے بلکہ اچار مراد خاص
 مشروع ہوا ہے اور شرعا جائز رکھا گیا اور مروج پایا ہے کیونکہ فرمایا الله تعالی نے سورہ مجادلہ رکوع دوم میں یا ایہا
 الذین آمنوا اذنا جئتم الرسول فقد موافقین بیدای بخیر و کمال صدقہ ذلک خیر لکم و اطهر فخر ان لم یجدوا فان الله عفو رحیم
 فان الله عفو رحیم الایہ یعنی اے لوگو! ایمان لاؤ تم جب سرگوشی یا عرض صاحب و مناجات کو تو تم رسول سے

پہلو ہٹاؤ عرض کر چکے صدقہ یعنی ہر ہمیش کش کر دے یہی تھا کہ ایسے ہر ہے اور بہت پاکیزہ طریق ہے یہ کہ اگر نہ پاؤں جس طرح کہ
 ہو تو مشکا صد غفر رحیم ہو۔ اور فرما ہوا جس سورتہ تو برکوع قمرہ میں خاتم من اموالکم صدقۃ لکم و فی کل کثیر لکم و وصل علیکم
 ان صلواتک سنک و اللہ یصل علیکم و علی عذبتکم یعنی بھیجے یا قبول بھیجے و عیب نکال دے و تہنیک لہ بطور ہدیہ خاص کے لاجہ رسول اور نبی عالی
 ہستی اور بزرگی نسبت کے خیال سے انکی نسبت ہر کہ سر کہ سبب غرض نہ کیجیہ کہ کہن کی ہا بدوں انکی ہر کو آپ جیسا چاہیں خوب پاک کر دو گ اور جیسا
 چاہیں و اگر باطن کو بھی بخوبی پاک کر دو گے اور انکا احسان اپنے ہر جیسا ہو کر لیا ہو گا اور اگر نعمت کیجیہ۔ بیشک انکی خدمت انکی آرام ہو سبب انکی رافت اور
 نزول حقہ کے ہر انتظار سے۔ اور حال یہ ہے کہ الله تعالی مقنن اور دانہ ہے۔ تمنا کہ مراد صدقہ سے خاص ہر ہر سبب تقسیم و ہر کہ
 رسول اللہ صلی علیہ وسلم کے سوا کسی اور شخصیت و بزرگی حضور صلعم کے سوا کسی اور قسم کا صدقہ نبی معظم اور مکرم کے لیے ممنوع ہے

کلام نسبت کر کے ایسا اظہار انسانی ادا
 ناحیہ انسانی

نات نسبت کر کے ایسی چیز کیوں کہ
 کلام الہی سے جیسا کہ

نذر و نسبت بغیر خدا مشروع و جائز نہیں
 و نسبت کر کے یا ایہا الذین آمنوا اذنا

نذر و نسبت بغیر خدا مشروع و جائز نہیں
 صدقہ ہر ہر صلعم صلعم کے لیے قبول ان کی صدقہ بغیر نبی

[illegible]

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

ازینجا است کہ نزع میکرد صلعم گو سبند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجہ رضی و بزبان اجراء
 خدیجہ رضی می بخشید آخرہ البخاری و مسلم و ترمذی عن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 الی ان قالت ربا ذبح الشاة ثم یقطعها اعضاء ثم یتبعنها فی صدائق خدیجہ
 الحدیث چہ درین ورائی ثواب سرور مروح حضرت خدیجہ رضی ہم ملحوظ بود کہ در حالت حیات
 خود ہم ایشان می بخشید و روزی ثانی بار یک گندم از آتش سخت شده بر سفرہ حضرت
 سید عالم صلعم بود فرمودند برای خدیجہ بخشند کہ اومی پسندید و آیت ذی القربی مقدم و
 مفید تر استحقاق رحم دلیہ دیگر بر فضل تخصیص موهوب است قال سبحانہ ایت
 ذال قربی حقہ و المسکین و ابن السبیل الایہ **سنت** تنبیہ از بخار و آست کہ
 گفتہ شد تخصیص موهوب بہ و موهوب کہ بدعت است و تعین زبانی سنت مستحبہ است

صلعم یعنی نانای سنت مستحبہ است

کما فی التفسیر الکبیر

ترجمہ کیونکہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم خاص حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے ثواب پنچا کبری فرج فرما
 سے اور بی بی صاحبہ کی سہیلہ کو خاص بخش فرمایا کرتے تھے۔ اس حدیث کو بخاری و مسلم و ترمذی نے حضرت عائشہ
 رضی اللہ عنہا سے نقل کیا ہے جسکے بعض الفاظ یہ ہیں یہاں تک کہ فرمایا بی بی صدیقہ نے ربا ذبح الشاة ثم یقطعها
 اعضاء ثم یتبعنها فی صدائق خدیجہ الحدیث یعنی اکثر رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کبری فرج فرماتے
 تھے پھر جو روز کسیے خدا کرتے اور دوسری بی بی خدیجہ کی چاہنے والیوں کے لیے بھیجتے تا آخر حدیث۔ اسلئے
 کہ ہمیں علاوہ خود شرف دی روح حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے آپ کو اسکا بھی لحاظ رہتا کہ حضرت بی
 بی صاحبہ کو بی حالت حیات میں بھی اُنھیں بخشش کیا کرتی تھیں۔ اور ایک روز گہروں کی باریک روئی
 آگ ہو خوب سکی ہوئی حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے دست خوان پر تھی آپ نے فرمایا کہ خدیجہ کیلئے
 اسے بخشیں۔ کیونکہ وہ اس قسم کی رضی پسند کیا کرتی تھیں۔ اور ذوی القربی کو دنیا باعتبار ان کے
 استحقاق رحم کے زیادہ مقدم اور مفید ہے۔ پس موهوب کہ خاص کرنے کی فضیلت پر یہ ایک اور
 دلیل ہے جیسے نما یا خن سجانہ نے عورہ بنی اسرائیل کے ہر کوئی قسم میں ایت ذال قربی حقہ و
 المسکین و ابن السبیل لایہ یعنی آپ اول قرآنی کو اسکا حق دیجیے مسکین کو اور مسافر کو آخر تک
 تندیہ یہاں پر اس کا بھی رد ہو گیا جو کہا گیا موهوب بہ اور موهوب کہ کا خاص کرنا بدعت ہو
 اور تعین زبانی یعنی تدر و نیاز اور زیارت اور اعیان ثواب مقرر وقت پر کرنا سنت مستحبہ ہے
 جیسا تفسیر کبیر میں ہے

بات اسکا وقت حضرت زکریا سنت مستحبہ ہے
 تدر و نیاز و زیارت اور ثواب پر گھر گھر ہے

کان الیوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی اللہ علیہ وسلم جاء ابو ذر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم معه لبن الناقة وخبز الشعیر فوضها عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقهره النبی علیہ السلام الفاتحة صرة و سورة الاخلاص ثلاث مرات وقهره اللهم صل على محمد انت لها اهل وهو لها اهل فرفع يديه ومسح وجهه فامر يابی ذر ان یقسم بها وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثواب هذه الاطعمة لا بنی ابراهیم الحديث

سنن باختلاف بعض الفاظ ودرہ تہ الحرمن ویریں روایت از اوزر جندی بست و شش خبر از اکابر علماء حرم شریف یعنی مکہ معظمہ زادها اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً شرم هم از بجا است کہ روز سوم و فاتحہ خواندن بطعام پیش از خوردن و رفع یدین و مسح پر و تقسیم و اطعام و ایصال ثواب از عبادت مالی و دینی ہمہ سنت است و قال اللہ تعالیٰ و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ

مطلب تفسیر و افعلوا الخیر

ترجمہ کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے پندرہ روز بعد حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ انکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور جو کی روٹی تھی پس اسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے سورۃ فاتحہ اکیلا اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دور و در و در شریف اللہم صل علی محمد و علی اہل و عیالہ و ہولہا اہل پڑھی۔ یعنی بے اللہ و در و در بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ تو میں کے لائق ہے اور وہ جس کے لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ہاتھ اٹھائے اور اپنے منہ پر پھیرے اور حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراہیم کے لیے ہے یا آخر حدیث۔ اور یعنی حدیث درہ الحرمن میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت از جندی پر (حضرت صفیہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھبیل میں پڑے بڑے علماء و حرم شریف یعنی مکہ معظمہ کی اللہ تعالیٰ اسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی گئی۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجہ کرنا اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ہاتھ اٹھانا۔ اور ان کا منہ پر پھیرنا۔ اور کھانے کا تقسیم کرنا۔ اور کھانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سنت ہے۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع ہم میں و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو نفع ملے

ترجمہ کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے پندرہ روز بعد حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ انکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور جو کی روٹی تھی پس اسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے سورۃ فاتحہ اکیلا اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دور و در و در شریف اللہم صل علی محمد و علی اہل و عیالہ و ہولہا اہل پڑھی۔ یعنی بے اللہ و در و در بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ تو میں کے لائق ہے اور وہ جس کے لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ہاتھ اٹھائے اور اپنے منہ پر پھیرے اور حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراہیم کے لیے ہے یا آخر حدیث۔ اور یعنی حدیث درہ الحرمن میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت از جندی پر (حضرت صفیہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھبیل میں پڑے بڑے علماء و حرم شریف یعنی مکہ معظمہ کی اللہ تعالیٰ اسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی گئی۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجہ کرنا اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ہاتھ اٹھانا۔ اور ان کا منہ پر پھیرنا۔ اور کھانے کا تقسیم کرنا۔ اور کھانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سنت ہے۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع ہم میں و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو نفع ملے

ترجمہ کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے پندرہ روز بعد حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ انکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور جو کی روٹی تھی پس اسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے سورۃ فاتحہ اکیلا اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دور و در و در شریف اللہم صل علی محمد و علی اہل و عیالہ و ہولہا اہل پڑھی۔ یعنی بے اللہ و در و در بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ تو میں کے لائق ہے اور وہ جس کے لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ہاتھ اٹھائے اور اپنے منہ پر پھیرے اور حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراہیم کے لیے ہے یا آخر حدیث۔ اور یعنی حدیث درہ الحرمن میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت از جندی پر (حضرت صفیہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھبیل میں پڑے بڑے علماء و حرم شریف یعنی مکہ معظمہ کی اللہ تعالیٰ اسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی گئی۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجہ کرنا اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ہاتھ اٹھانا۔ اور ان کا منہ پر پھیرنا۔ اور کھانے کا تقسیم کرنا۔ اور کھانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سنت ہے۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع ہم میں و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو نفع ملے

مطلب تفسیر و افعلوا الخیر

میں نے بہت سی زیادت عبادت نافلہ بر فرض و واجب از تطوع است وقال سبحانہ
 فمن تطوع خیراً فهو خیر لہ ہم ازینجا است کہ چیل روز متصل تصدق کردہ باشند از
 ہر چہ تولد سن از عبادت مالی و دینی و روحی ہمانا کہ موافق کریمہ و افعلوا الخیر لعلکم
 تفلحون است و مواظبت ترک روزی از اربعین بخوابد پس بر روز سوم و ہفتم و یستم
 و چہلم از زیادت صدقہ نیز کہ ہفتین اربعین است و ششما ہی و سالانہ نیز کہ در ضمن عموم قصد
 است و نیست درینہا مگر زیادت صدقہ ثواب کہ مراد است و زیادت مجموع تیسہ کہ در
 معنی تطوع خیر است و درین تیسہ حکمتی است کہ بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر
 امثالہا جملہ فیکر حاصل میشود و نیز حکمتی دیگر ہم باشد و اللہ تعالیٰ اعلم **سن** در ریاض
 المقاصد است کہ در جامع الفقہ از مجموع الروایات است اما اگر کسی از ملک خود طعام مسکن
 و خاق را می خورد انبی شبہ حلال است زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر وح حمزہ رضی اللہ
 عنہ سوم روز و ہفتم روز و یستم روز و چہلم روز و ششما ہی و سالانہ طعام دادہ و صحابہ نیز

ترجمہ کیا تمہیں نہیں معلوم کہ سو گز فرض اور واجب کے نقل عبادت کی زیادتی تطوع میں شامل ہے کیونکہ فرمایا
 حق سبحانہ نے سورہ بقرہ کے تیسویں رکوع میں ومن تطوع خیراً فهو خیر لہ یعنی ہر جو شوق منی کی کر تو وہ
 نیکی اسکے لہو بہتر ہے۔ پھر شوق ترک کر زیادتی کے ساتھ اولی ہو گا خیر کے کم ہونے سے کہ میں کرنا لیکھا کاتبع ہر لہو صدقہ
 والیں ان کا یہ نسبت سات دن کے بہتر اور اولی ہو گا۔ اسی سے یہ بھی معلوم ہو ا کہ برابر چالیس روز تکالی و دینی
 و روحی عبادت میں جس چیز سے ہونکے میت کے لہو تصدق اور خیرات کرنا ہے کہ بعینہ یہ آیت کریمہ و افعلوا
 الخیر لعلکم تفلحون کے حکم کے موافق ہو۔ اور لگانا چالیس میں سے ایک دن بھی ترک نہ کرے۔ پس چھ اور سو
 و تیسواں و چہلم بھی اسی چالیس دن کے ضمن میں ہیں کہ انہیں اور زیادہ صدقہ ہوتا ہے۔ اور ششما ہی اور سالانہ
 کہ یہ بھی عموم بقصد فوا کے ضمن میں آگیا پس ان سب میں بجز ثواب زیادہ ہونیکے کہ اصل امر ایسی ہی اور کیا ہے
 اور ایسی زیادتی جس کا مطلب تطوع خیر یعنی شوق غیر مومن و غیر نہیں۔ اور اس تیسہ میں تخصیص میں ایک حکمت ہے
 کہ موافق حکم اس آیت کریمہ کے کہ سورہ انعام کے رکوع میں ہی صحت حیا و الحسنة فله عشر امثالہا

یعنی ہر ایک نیکی کی تو اس کے لیے ہس جسی دس اور ہوگی۔ ایک چلہ اور حاصل ہو جائیگا۔ اور سو او اسکے او بھی کی حکمت ہو و اللہ تعالیٰ اعلم
 بالصلوب۔ اور ریاض المقاصد میں مذکور ہے کہ جامع الفقہ میں مجموع الروایات سے نقل کر کے اس طرح لکھا ہے لیکن اگر کوئی اپنی ملک سے کھانا
 مکر اور خاق کو کھلائے شبہ حلال ہے کیونکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت حمزہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی روع پر تجنیہ اور سو گز و ہفتم کے
 روز اور چہلم ماہی اور برسی کا کھانا دیا۔ اور صحابہ نے بھی

ترجمہ خیر و خیر و تطوع و صدقہ
 جنس حدیث و کریمہ اور حکمت و زیادت خیر

بہای شخص حص قاضی شہید محمد و عبدل انور شہید

1994

والا فیرجون منهم باکیا حینا انشینا دی کل واحد منهم بصوت حزین
 اللہ مقطعہ من الرحمة کما اقتطوا من الدعاء والصدقة + وعن ابن عباس
 رضی اللہ عنہما یقول اذا کان یوم عید او یوم جمعة او یوم عاشوراء ولیکلة
 نصف من شعبان یاتی امرؤ امرأ موات ویقومون علی ابواب بیوتهم فیقولون
 ہلکذا ہم ولا یرشع امالی حدیثاً عنہ صلعم کہ از دلح سلمان دہ سال ہر روز و دہ سال
 در شہائے جمعہ و دہ سال در شہائے عیدین می آیند و بروایتی بعد سی سال تا قیامت
 در شب برات و ہر شب جمعہ می آیند و ہوا الصبح و باید دانست تخصیص امری است
 کہ اگر گذارشتہ شود تخصیصی دیگر ناگزیر است تا آنکہ عدم تخصیص ہم تخصیص است و در تحریر
 از تخصیص امر و افعلا و الخ یا موقوف مطلق شود و البتہ توقف اصابت ثواب
 تخصیص و عدم اصابتش در غیرش باطل است و تمجین جائز است مصافحہ و معانقہ
 بر روز جمعہ و عیدین کہ درین زمان مروج است

ترجمہ نہیں تو ان کے پاس سے عکین روتے ہو کر لوٹ جاتے ہیں۔ پھر ہر ایک تمہیں سے عکین آواز
 سے پکار رہی ہے ایسا کہو کہ تم سے ناامید کر دینا انہوں نے مجھے دعا دے اور صدقہ سے ناامید کیا۔ اور حضرت
 ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت ہے کہ فرماتے تھے جب عید کا دن یا جمعہ کا دن یا عاشورہ کا دن ہوتا ہو
 یا نصف شعبان کی رات یہی شب برات ہوتی ہے تو مرد و عورتیں آتی ہیں اور اپنے گھروں کے
 دروازوں پر کھڑی ہوتی ہیں اور کہتی ہیں ایسا ایسا یعنی جیسا اوپر کی حدیث میں بیان ہوا۔
 اور جامع الروایات میں ایک اور حدیث حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے جو شرح امالی سے نقل کی ہے کہ سلمان
 روزیں دس برس تک ہر روز اور دس برس جمعہ کی راتوں میں اور دس برس عیدین کی راتوں میں آتی ہیں
 اور ایک روایت میں ہے کہ تیس برس کے بعد قیامت تک شب برات میں اور ہر جمعہ کی رات میں آتی رہتی
 ہیں اور یہ حدیث صحیح ہے۔ اور سمجھنا چاہیے کہ تخصیص ایسی بات ہے کہ اگر چھوڑ دی جاوے تو ایک دوسری
 تخصیص کے چارہ نہ ہوگا یہاں تک کہ عدم تخصیص بھی تخصیص ہے۔ اور تخصیص سے بچنے میں
 و افعلا الخ یعنی خیر کرنے کا حکم بالکل چھوٹ جاتا ہے۔ اور یہ بات کہ ثواب کا
 پہنچنا نامرتب تخصیص میں موقوف ہو اور غیر تخصیص میں ثواب نہ پہنچا سکتے ہوں البتہ ظاہر
 اور ایسی ہی مصافحہ اور معانقہ یعنی آٹھ لانا اور گولہ مارنا جمعہ و عیدین کے دن جیسا اس وقت میں مروج ہے جائز ہے +

ازواج و منین کا الیہ ترشہ ہر روز کہ طلب

نہیں کرے آئے کا بیعت +

تخصیص اور عدم تخصیص

کا انکار اور مصافحہ اور

مصافحہ کا جائز +

[illegible]

مجلس شورای ملی و سید محمد باقر اسکنانی

جانی خیر لکھو و جانی خیر لکھو و الموت جسم لیو صیل الحبيب الی الحبيب
 پس نسبتہ خواص یعنی از عوام میں اسے منع عام ہم یا نسبتہ بعوام معنی از خصوص میں
 ای منع مخصوص برائے عوام ہم دریں تخصیص اگر پیش آرند فهو المقبول والا لاخذور
 فی المراد میں در مجموع الروایات است اذا اراد ان يتخذ المولیمة يتجهد بادراك
 يوم موته و يحتاج فی الساعة التي نقل روحه فیها لان الامواج الاموات
 یاتون فی کل عام فی ذلك الموضع فی تلك الساعة ینبغي ان یطعم الطعام
 و یشرب الشراب فی تلك الساعة فانه بذلك یفرح روحه وان فتح
 تانیر بلینغا هكذا فی خزائن الجلالی و جمیع الجوامع عن جلال الدین السیوطی
 و قد ذکر بعض المتأخرین من المشائخ المغرب الیوم الذی وصلوا یدیه الی جات
 العزرة و حظائر القداء من یرجى فیہ من الخیر والبركة والكرامة والنورانية

الکثر و اوفر من سائر الايام

مترجمہ جانی خیر لکھو و جانی خیر لکھو معنی میری حیات بخاری لیے خیر ہے اسی میری موت بھی بخار و رحمتیں بہتر ہے
 اور مرنا الموت بہتر ہے لیو صیل الحبيب الی الحبيب معنی موت ایک بل ہے جو صیب کو صیب کی طرف تیار رہتا ہے
 پس اسی تخصیص میں خواص کی نسبت کو کوئی خاص منع کہ منع عام ہے ہو۔ یا عوام کی نسبت کہ اسی خصوص کی کوئی منع ایسا ہو
 کہ وہ عوام کے لیے مخصوص ہو اگر پیش کر دین جس سے معلوم ہو کہ فلاں و جیس خواص کے لیے تو منع نہیں آیا بلکہ عام کے لیے منع
 آیا ہے تاکہ منع عموم سے منع خاص کے لیے ثابت ہو۔ یا یہ کہ عوام کے لیے تو اسی خصوص سے منع مخصوص ہو اور خواص
 کے لیے نہیں ہو تاکہ خصوص سے منع مخصوص عوام کے لیے ثابت ہو۔ تو وہی مقبول ہو حالانکہ یہ ہر نہ وہ ہر بلکہ جیسا خواص
 کے لیے منع تخصیص خاص نہیں تو ہم کے لیے بھی کوئی منع مخصوص نہیں اگر بیان کرینگے تو وہ مان لیا جائیگا کہ نہیں تو اصل مراد کو اقبال
 میں کیا اندیشہ ہے جیسا مجموع الروایات میں ہے کہ جب کوئی آدمی موتی کے ولیمہ مہیا کرے لیکہ ارادہ کرے تو اسکی موت کا دن
 یا ایک کو غفلت کرے اور جس وقت میں اسکی روح نے نقل کی ہے اس گھڑی کے لیے احتیاط کی جاوے کیونکہ اموات کی روحیں ہر سال
 اسی ساقی میں آتی ہیں۔ چاہیے کہ اسی ساعت میں کھانا کھلاوے اور اسی ساعت میں پانی پلاوے اسلئے کہ اس بہتیت کی ہر دم
 کو خدمت ہوتی ہو اور بیشک اس میں سے حلال پوری پوری تاثیر ہوتی ہے اسی طرح کتاب خزانہ جلال میں ہے اور کتاب جمع الخیر
 میں جو حضرت جلال الدین سیوطی فرماتے ہیں۔ اور تحقیق ملک مغرب کے بعضی متأخرین مشائخ سے مذکور ہے
 کہ وہ دن جس میں اولیاء و ائید اور صالحین کی روحیں خبار عزت اور عطا قدس کی طرف منتقل ہوتی ہیں اور پھر اسی
 خاص دن میں اور تمام دنوں کی زیادہ کثرت اور بہت ہی بہتاریت سے خیر و برکت اور نورانیت کی امید کی جاتی ہے

تخصیص میں خواص کی نسبت کو کوئی خاص منع کہ منع عام ہے ہو۔ یا عوام کی نسبت کہ اسی خصوص کی کوئی منع ایسا ہو کہ وہ عوام کے لیے مخصوص ہو اگر پیش کر دین جس سے معلوم ہو کہ فلاں و جیس خواص کے لیے تو منع نہیں آیا بلکہ عام کے لیے منع آیا ہے تاکہ منع عموم سے منع خاص کے لیے ثابت ہو۔ یا یہ کہ عوام کے لیے تو اسی خصوص سے منع مخصوص ہو اور خواص کے لیے نہیں ہو تاکہ خصوص سے منع مخصوص عوام کے لیے ثابت ہو۔ تو وہی مقبول ہو حالانکہ یہ ہر نہ وہ ہر بلکہ جیسا خواص کے لیے منع تخصیص خاص نہیں تو ہم کے لیے بھی کوئی منع مخصوص نہیں اگر بیان کرینگے تو وہ مان لیا جائیگا کہ نہیں تو اصل مراد کو اقبال میں کیا اندیشہ ہے جیسا مجموع الروایات میں ہے کہ جب کوئی آدمی موتی کے ولیمہ مہیا کرے لیکہ ارادہ کرے تو اسکی موت کا دن یا ایک کو غفلت کرے اور جس وقت میں اسکی روح نے نقل کی ہے اس گھڑی کے لیے احتیاط کی جاوے کیونکہ اموات کی روحیں ہر سال اسی ساقی میں آتی ہیں۔ چاہیے کہ اسی ساعت میں کھانا کھلاوے اور اسی ساعت میں پانی پلاوے اسلئے کہ اس بہتیت کی ہر دم کو خدمت ہوتی ہو اور بیشک اس میں سے حلال پوری پوری تاثیر ہوتی ہے اسی طرح کتاب خزانہ جلال میں ہے اور کتاب جمع الخیر میں جو حضرت جلال الدین سیوطی فرماتے ہیں۔ اور تحقیق ملک مغرب کے بعضی متأخرین مشائخ سے مذکور ہے کہ وہ دن جس میں اولیاء و ائید اور صالحین کی روحیں خبار عزت اور عطا قدس کی طرف منتقل ہوتی ہیں اور پھر اسی خاص دن میں اور تمام دنوں کی زیادہ کثرت اور بہت ہی بہتاریت سے خیر و برکت اور نورانیت کی امید کی جاتی ہے

تاکثر وقت طاعت میں کیا ہو۔
 موجب زبردستی ہے

یوم وصال اولیاء اللہ
 و صالحی و خیر و برکت و
 نورانیت کثیر کا دن ہے

[illegible]

ملک فیض و برکت شریف
الافتخار والاعمال الخ

از آنجا که سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلعم و تحصیل علم دین ظاہر و باطن و جہاد و زیارت
استاد و مرشد طریقت و والدین گودر عالم برنرخ باشند و دیگر مصالح عادیہ تفاوت
مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانہ الہی السامعون الایہ بعموم السیاحۃ
بالحدیث ^{من} تفسیر معنی سامعون و اطمینان از مشہور شایع اخلافت از تفسیر کبیر تو اس
یافت ہم میں نہیں باستثنای منقطع راست نیاید فیما رب مالم یؤلف الفقام
لا یکادون ان یفقهو صدیقنا ^{من} فی العینی من احسن محامل ہذا
الحديث بان يكون المراد منه حكم المساجد فقط وانه لا تشدد الرجال الى
مسجد من المساجد غير هذه الثلاثة واما قصد غير المساجد من الرحلة في
طلب العلم و في التجارة و زيارة الصالحين و المشاهدة و زیارت الاخوان
و نحو ذلك فليس في النہی انتہی من ہدیۃ الحرمین ہم و نیز ایصال نفع اعمال
از فرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعائی برای غیر عامل اگرچہ از گزشتہ باشد

مغنی ایصال ۱۲

ترجمہ کیونکہ ضرورت حج و زیارت نبی صلی اللہ علیہ وسلم اور تحصیل علم دین ظاہر و باطن اور جہاد اور زیارت
استاد و مرشد طریقت اور والدین اگرچہ عالم برنرخ یعنی قروں میں ہوں اور اور مصالح عادیہ یعنی
ضروری کاموں کی غرض سے سفر کرنا حسب ترتیب تفاوت مراتب ثابت اور محمود و جیسا فرمایا حق سبحانہ
نے سورہ توبہ کے رکع چودہ میں ^{آیۃ} السامعون الایہ یعنی سیاحت کرنیوالے مراد یہ کہ عام طور پر
سیر و سفر کر نیوالے کہ جب کہ یہی ہوں کیونکہ یہاں سیاحت عام ہے جبکہ خبر کی وجہ میں ہو۔ اور تسمی سامعون کی
تفسیر اور اسکے اخلاقی جھگڑوں سے اطمینان حاصل کرنا ہو تو تفسیر کبیر دیکھیے۔ پس حدیث مذکورہ میں
استثنای منقطع سے بھی و ممانعت صحیح نہیں آتی فیما رب مالم یؤلف الفقام لا یکادون ان یفقهو
حاکمنا یعنی یہ میرے رب اس قوم کو کیا ہو گیا ہے کہ حدیث سمجھنے کی بھی فہم نہیں رکھتے۔ چنانچہ شرح یعنی
میں اس حدیث کو بہت عمدہ معنی پر محمول کیا ہے کہ ہدیۃ الحرمین سے منقول ہے یہ کہ اگر حدیث ہی فقط حکم
مساجد پر اور وہ یہ ہے کہ تم اونٹوں کی طرح کجاوے مسجد نہیں کرکشی مسجد کی طرف نہ باندھو سو ان میں سے
ولیکن مسجد و دیگر علاوہ دوسرے مقام صمد کی کجاوے اونٹوں کے کس کر سفر کرنا طلب علم میں اور تجارت میں اور زیارت
صالحین اور مشاہیر یعنی زیارت قدر کے لیے اور زیارت برادران دین اور ایسے ہی اور کاموں کی غرض سے سفر
یہ تمام مدارس نہیں ہیں یہیں ہیں جسکی حدیث میں ممانعت ہو۔ اور ایسی ہی نفع اعمال کا کہ فرض و واجب اور سنت

و نقل مالی و بدنی کسی قسم کے ہوں ایسی غیر عامل کو بھی چاہیے کہ چاہو وہ گذر کر ہوں

مطلب ایصال نفع اعمال اور جہاد و احوال و احوال
دار امورات و امورات جہاد کر

سیاحت ایصال ثواب و نفع اعمال مشہور مطلق مالی و بدنی و غیرہ
بے غیرہ و ان و ایصال عمارت یا سہ غیرہ مالی و بدنی

ایصال نفع اعمال بآبادی

دراز اموات و آزار اموات

باجیاء بہمدگر +

و آزار اجیاء باموات بہ نماز جنازہ کفر من کفایہ است و آزار اموات باجیاء بہمدگر لفظ اول
 علیہ السلام من دخل المقابر ثم قرء فاتحۃ الكتاب و قل هو اللہ احد
 و اھلکھما النکار ثم قال انی جعلت ثواب ما فرمت من کلامک لاهل
 المقابر من المؤمنین و المؤمنات کأنوا شفعا الی اللہ تعالیٰ بہ لفظ کأنوا
 دلالت میکند بر تحقق فعل در زمان حال و مستقبل از شفاعت و الا شفاعتہ در زمان
 ماضی لامعنی لہا است و آں اشقاع عام الوجوہ مخصّص بالوجہ دلالت لفظی از
 حدیث شریف نتواند شد بل نظر بتائیدات مثبت مدعا اشقاع عام الوجوہ را تو
 از اہل عالم روح و شہود و برزخ و آخرت بہمدگر باخلاف عالم تو اند شد

ترجمہ اور نذر روں سے مردوں کو اعمال کا نفع حاصل کرنا جیسا نماز جنازہ میں کفر من کفایہ
 جس میں عامل کا عمل غیر عامل کے لیے کفایت کرتا ہے ظاہر ہے اور مردوں سے زندوں کو ان کے آپس
 میں حضور علیہ السلام کے فرامیگے سبب سے یعنی جو کوئی گورستان میں داخل ہوا پھر اسے سورہ فاتحہ
 پڑھی اور قل ہو اللہ احد اور سورہ اھلکم النکار پھر کہا تحقیق میں نے جو کچھ تیرے کلام سے پڑھا اسکا ثواب میں
 اس گورستان کے تمام مومنین اور مومنات کے لیے کر دیا تو جو سب اہل مقابر اللہ تعالیٰ کی طرف اس پر رحم
 والے کے لیے شفع ہو جاتے ہیں۔ اس حدیث شریف میں لفظ کأنوا جو ماضی ہے تحقق فعل پر دلالت کرتا ہے
 اور لفظ شفعاء سے وقوع اس فعل کا زمانہ حال و استقبال دونوں کے لیے دلیل ہے ورنہ شفاعت زمانہ
 ماضی میں ایسی بات ہو جسکے لیے کچھ معنی نہیں یعنی ایک بمعنی بات ہی اور یہ شفاعت کرنا کہ ہر وجہ میں عام ہے
 اس حدیث شریف کے کسی لفظ کی دلالت ہو کسی وجہ میں خاص نہیں کیا جاسکتا بلکہ ان تائیدوں پر نظر
 کر کے جو مدعا ثابت کر رہی ہیں اس اشقاع عام الوجوہ کو توسع ہو سکتا ہے ہر ایک کے لیے آپس میں
 عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ اور عالم آخرت کے رہنمو والوں سے باوصت ان کے ظنا
 عالم ہونے کے و خلاصہ یہ کہ اس حدیث شریف کے الفاظ کأنوا بشفعاء سے یعنی شفع ہوں گے
 ایک تو تحقق شفاعت پر زمانہ موجود کے لوگوں اور آنے والوں کے لیے دلالت ہوتی ہے۔

دوسرے جبکہ اس سے ہر طرح کی عام شفاعت کرنا پایا جاتا ہے تو اس کا کسی خاص وجہ کی شفاعت
 کے لیے بغیر دلیل مخصوص کرنا نہیں ہو سکتا کیونکہ حدیث کا کوئی لفظ اس پر دلالت نہیں کرتا۔ بلکہ
 ہم ہمارے مدعا کی ثابت کرنیوالی تائیدات کو دیکھتے ہیں تو ہم کو ہر عالم والوں کے لیے کہ عالم روح ہو یا شہود
 عالم برزخ ہو یا آخرت انہیں ہر ایک کو ہر ایک کلیہ یا جمیع یا وصف خلاف ہو عالم کے شفاعت کا توسع ثابت ہو سکتا ہے

بیان نفع اعمال بآبادی
 مردوں کو زندوں سے نفع دینا

بیان تحقق و توسع شفاعت
 زمان حال و مستقبل میں
 ہر اہل عالم کا بہمدگر

[illegible]

قالوا انما نطق بالذات يدفع في الاخره + ومعنوم كل نفس انما كسبت رهيبة
 وان ليس للانسان الا ما سعى به واما مثل هذا في حاله تعميم نسبتهم بمومن وكافر معا
 اي باخيه مذکور شد از وصافه ثواب بعمل غيرهم نمیکند چنانچه در وجه تحقیق
 جزا العمل سببه است عدل که نفی عفو و مغفرت و جزائی بهتر از عمل حسن مثبت به فضل ابدالاه
 بعضی من یشاء و من جاء بالحسنة فله خير مما ينبتون انكره لانه لعيل غير ش اي
 سخن در عمل غیر است هم و نفی بعضی منع ثبوت بعض نمیکند همچو عکس این ش ای
 چنانکه اثبات بعض نفی میکند و خطف این جمله بر جمله است بطور دلیل دعوی که

تفسیر کریمه کفر
 کسبت رهيبة
 وان ليس للانسان
 الا ما سعى به

کسبت رهيبة دليل اول یعنی که نفی عفو و مغفرت مثبت به الهم
 ترجمه صحابه عرض کیا ہاں فرمایا ایسا ہی آخره میں نفع دیتا ہے۔ اور معنوم آیات اكل نفس بما كسبت
 رهيبة جو سورہ مدثر کے رکوع دوسرے میں ہے۔ یعنی ہر نفس سبب اس چیز کے جو اسنے کسب کیا کر دے۔ اور کریمہ
 ان ليس للانسان الا ما سعى جو سورہ نجم کے آخر رکوع میں ہے۔ یعنی یہ کہ نہیں ہو انسان کے واسطے مگر
 جو اس نے سعی کی۔ اور ایسی ہی اور آیتیں جہاں معنوم حالت تعمیم میں ہیں اور کافر کی نسبت ہوتا ہو وہ
 ان ثوابی معارضت نہیں کرتا ہے جو غیر کے عمل سے ثواب پہنچانیکے بارہ میں مذکور ہو چکے ہیں پس یہ اور سی

بیان التفسیر کریمہ کل
 نفس بما کسبت
 رهيبة وان ليس
 للانسان الا ما سعى

نفس کی آیات ان ثوابوں کی عارض اور مانع اور خارج نہیں۔ اسلیئے کہ یہ کلام یعنی معنوم آیات مذکورہ اس استحقاق جزائی و جزیر
 ہے جو بے عمل کی نسبت براہ عدل ہے پس یہ وجہ استحقاق کہ عامل کے عمل بد کی جزا بنا بر عدل ہے یہ اس عفو و مغفرت اور
 جزائے بہتر نیک عمل کی جو مثبت بہ ثواب بفضل ہے نفی نہیں کر سکتی سہمیکہ کہ عمل بد کا بدلہ جیسا عدل پر ہے اسی طرح عفو و مغفرت
 اور بدلہ نیک عمل کا بہتر ملنا یہ خدا کے فضل سے ہے اور یہ ثابت ہو چکا ہے اور اس پر یہ آمین دلالت کر رہی ہیں بعض من یشاء و من جاء
 کسورہ فہم کے آخر میں ہے یعنی جسے چاہتا ہے وہ بخشا ہے۔ اور سورہ قصص کے آخر رکوع میں یہ کریمہ پس جی آء بالحسنة
 فله خير مما ينبتون یعنی جو کوئی نیکی لایا پس اس نیکی کا عوض اسکے لیے اس سے بہتر ہے۔ اور یہ کلام یعنی معنوم آیات کسب و سعی
 عمل غیر کی وجہ نہیں ہے جو اصابت ثواب کی نسبت مانع و معارض ہو حالانکہ معنوم آیات مذکورہ بنا بر عدل ہی عمل بد کی استحقاق
 جزا میں اور ثواب کا ملنا اور عفو و مغفرت وغیرہ انراہ بفضل ہے پس جو کلام بنا بر عدل استحقاق جزائی میں ہر وہ عمل غیر کے
 اصابت ثواب وغیرہ کے جو فضل حق ہے کہیے نفی کر سکتا ہے۔ اور نفی بعض کی بعض کے ثبوت کا منع نہیں کرتی اسی طرح
 اسکا عکس یعنی اثبات بعض کا بعض کی نفی نہیں کرتا نہر۔ حاصل یہ کہ وجہ استحقاق جزا کر عمل بد کے سبب براہ عدل آیات مذکورہ کسبت و سعی
 سے ثابت ہے پس اسی بعض وجہ استحقاق جزا کا ثبوت ہے یہ ثبوت بعض اس عفو و عقرہ و جزا ثابت عہد کی نفی نہیں کر سکتا کہ اسکا اثبات
 براہ عدل و مقرر آیات بعد ہر جیسا منصف لای عہدہ کا اسکے دلیل دعوی کو بطور حلف پر چل کر کے بیان کرنا ہر کرار ہر او دینہ کا و

تفسیر کریمہ کفر
 کسبت رهيبة
 وان ليس للانسان
 الا ما سعى به

مخصوص کا فرین بنظم عبارت سابق ولاحق تو ان گفت نہ اینکه سبب این تقی در مقابلہ ثبوت معنی ماعمل است ہم جزائی عملی بغیر عامل نہ تو اندر رسید کہ دلالت لفظی ازینہا ندارد و حالانکہ جزاء امری متاخر از عمل بفعل معطی ذوالقوة المین است کہ اورا مانعی حقیقی تخصیصاً بانفعال جزائے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد کہ بقولہ علیہ السلام مضرر است فی مشکوٰۃ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ات قال ان کان لہ عمل صالح اخذ منہ بقدر مظلمتہ وان لم تکن لہ حسنات اخذ منہ سیئات صاحبو فخیل علیہ رواہ البخاری یا ش تروید است بر حقوق عباد ہم قصد عال بغیرش سبب از غیر خود یعنی غیر عامل ہم در حسنات اگر چہ از فرض عین باشند تا مستحب از مالی باشند تا بدنی نتواند شد سبب فاعلش مانعی حقیقی ہم

ترجمہ ان دو نوکی تفسیر میں کہ مخصوص کافروں کے لیے باعتبار اسکی بنظم عبارت سابق ولاحق کہ ہر کتنا چاہے تہیکہ ماسعوی و ماسکت فقط بمعنی ماعمل ہے یعنی جو کچھ ماعمل کے معنی سے ثابت ہو اس پر حال کر کے بدلہ کسی عمل کا غیر عامل کو پہنچتا ہی نہیں ہوا ایسا نہیں ہو کیونکہ ان آیات کے کسی لفظی سے دلالت نہیں حاصل ہوتی۔ اور حال آنکہ ہر کام کا بدلہ کہ عمل سے متاخر ہوتا ہے یہ خدا کو معطی ذوالقوة المین کے فعل سے ہو کہ عامل سے غیر عامل کی طرف جزائے اعمال پہنچانے میں اس کے لیے کوئی حقیقی مانع نہیں ہو سکتا جس پر بطور تخصیص جزائے اعمال مطلق کے منتقل ہونے سے دلالت ہو رہی ہے کہ حقوق عباد کی صورت میں وہ اعمال روز جزا خواہ نیکیوں سے ہوں یا بدیوں سے یا ہم منتقل ہونگے کہ حصہ علیہ السلام کے اس قول سے بصراحت معلوم ہو رہا ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے ہے کہ کہا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے یہاں تک کہ فرمایا۔ اگر اس کے لیے عمل تک ہو تو بے لیے جاوے گی اس سے اس کے مظلمہ یعنی ظلم کے بدلہ کی مقدار پر۔ اور اگر نہیں ہیں اسکی نیکیاں تو اس کے ماسعوی کی بدیوں کی بیکر وہ اس پر گراوے دیجاوے گی۔ اس حدیث کو بخاری نے روایت کیا ہے۔ یا عامل کے قصد کی صورت میں اپنے غیر کے ساتھ جو عامل نہ ہو فقط حسنات میں جزائی اعمال کے منتقل ہونے سے اگرچہ وہ عمل فرض میں ہو بیکر مستحب تک ہو کہ وہی مالی سے لیکر بدنی تک ہو بطور تخصیص دلالت ہو رہی ہے۔ پس اس تخصیصی انتقال جزا اعمال کے لیے کوئی مانع حقیقی نہیں ہو سکتا ہو کیونکہ جزا ہر کام کی متاخر عمل سے فعل خدا کو معطی صاحب قوت مین ہے

جزائی اعمال میں سے بعض جہت قیوم
باز بعض جہت سے تخصیصاً انعماء ہو کر
لیا افعال ہو سکتا ہے

جزا کا کوئی مانع حقیقی نہیں ہو سکتا

[illegible]

جو عیاں کھینچو مال سے، بیوہ کے جنازہ اٹھائی کے
سبب یہاں پہنچ کر سا قلعہ نہیں ہو سکتا ہے

از آنجا که نزول کریمه کُل نقیص الخ مخصوص در شان کفار است بدلالة تطم
اقتل نه مومنین بدلالة استثنای اَصْحَاب الیمین، فامده نفی اصابت
نفع عمل غیر مخصوص ^{مض} ش صفة اصابت مع متعلقاش هم مومنین ازین کریمه نواز
شد و نه تعارض و همچنین کریمه اَنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ بدلالة دیگر از نظم و شان ترو
و ضرورت رفع تعارض و از ملائکه بالانسان نقوله تعالی و الْمَلَائِكَةُ یَسْمَعُونَ
یُحْمَدُونَ لَیْسَ لَهُمْ شِرْکٌ وَ لَیْسَ فِی الْآلِهَةِ اِلَٰهٌ اِلَّا اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیْمُ
و از انسان بملائکه شرکت بصلوة مع النبی صلعم اشهر است بلکه این انقاع و انتفاع
بعمل غیر در دیگر اشیاء نیز تواند شد چنانکه از تسبیح سبزه برگزیده صاحب گور عن ابن
عباس ^ص اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى قَبْرِینِ فَقَالَ اَهْمَا الْيَهُدِیَّانِ
وَمَا بَعْدَهُمَا اِلَّا فِی کَبْرِیْ اَمَّا احَدُهُمَا فَكَانَ لَا یَنْزِعُهُ مِنْ بَوْلِهِ وَاَمَّا الْاُخْرٰ
وَمَا بَعْدَهُمَا فَکَانَ یَمْشِیْ بِالْمُتَمَبِّتَةِ

۴۱ سرشت و ستم، ج ۱، ص ۱۰۰

၆။ နှစ်ချိန်သို့၊ နှစ်ချိန်သို့၊ နှစ်ချိန်သို့၊

تتم في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٠

وَبَيْنَا وَبَيْنَهُمْ بَابٌ مَخْفِيٌّ لَا يَخْلُقُ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

၁၂၃၄၅၆၇၈၉၁၀၁၁၂၁၃၁၄၁၅၁၆၁၇၁၈၁၉၂၀

۱۰۰

والتاريخ المذكور في سنة ١٢٠٠ هـ

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است

[illegible]

و اما در این کتاب که در بیان احوال و سیرت و صفات و مناقب و کرامات و غیره از آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است و در بیان احوال و سیرت و صفات و مناقب و کرامات و غیره از آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است

بسم الله الرحمن الرحيم

ویرتیا و سیتا و ریتا

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

سید بن ابی طالب علیه السلام

مستحقين من المؤمنين

سے سب سے پہلے اور اچھے چھپڑ کر لیا جائے گا۔

و بعد از آنکه از این جهت که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

Handwritten musical notation on a staff, featuring various notes and rests.

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامداً ومصلیاً ومُسْلِماً بتحقیق معنی کریمہ مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ مَقْفُورٌ هُمُ بَرَانِکَ الْإِهْلَالِ بمعنی بدوشستن آواز مطلق است بذاتہ کہ اصلش رفع صوت است صراح و مقید است بعوارضہ باعموم تقید بعوارضہ والہ برہلول و مستعدی بمفعولین است و گاہی مقفّر شود بمفعولی بر مفعول دوم و گاہی مفعول مخفّض شود ببار و ہماں تقید بعوارضہ مہلہ است چنانکہ ہماں تقید قول بعوارضہ خویش مقولہ یجوزُ أَهْلٌ بِالتَّسْمِیَةِ عَلَى الذَّبْحَةِ وَأَهْلُ الْمُعْتَرِ صَاحِبُ الْمَلِیَّةِ عَلَى قَرِینَةِ الْحَلِّ تَلْکِیْہِ وَتَسْمِیَہِ مہلہ است و ذبیحہ احد المفقورین یصلہ علی وَ أَهْلُ الْمَوْلُودِ اِذَا وُلِدَ وَ أَهْلُ الرَّجُلِ اِذَا رَأَى الْهَلَالَ مَشَّ

مطلب تحقیق معنی کریمہ
مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

ترجمہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامداً ومصلیاً ومُسْلِماً۔ آیت کریمہ مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ جو سورہ بقرہ کے کیسویں رکوع میں
اور سورہ آلہ کے اول رکوع میں جو یہ آیت کریمہ مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ یہ ہے۔ ان دونوں کے معنی کی
تحقیق میں بحث ہے۔ مرقیہ صاحب معلوم ہو کہ اہلال کے ذاتی معنی مطلق آواز بلند کرنا ہے کیونکہ اصل
اسکی رفع صوت یعنی آواز بلند کرنا ہے جیسا لغت صراح میں ہے۔ پس اہلال اس معنی کے اعتبار سے اپنی
ذات میں مطلق یعنی نہ مقید نہ اور اپنے عوارض کے سبب مقید ہے مگر یہ تقید سبب عوارض کے کہ سب
برہلول کی طرفہ ذال یعنی رہنا میں عام ہے۔ اور مصدر اہلال مستعدی بدو مفعول ہے۔ مگر کبھی خاص
مقصودیر ایک مفعول کے ساتھ کوتاہ ہو جاتا ہے یعنی ایک مفعول پر بس کر جاتا ہے۔ اور کبھی مفعول
حرف ہائے ساتھ خاص کیا جاتا ہے۔ اور یہی عوارض کے ساتھ مقید ہو جانا مہلہ ہے اسی طرح جیسا
قول کا ہے عوارض کے ساتھ مقید ہونے کا نام مقولہ ہے۔ تبین مہلہ مع الفاء کہہتے ہیں جبکہ ساتھ
آواز بلند کیا وہی جیسے أَهْلٌ بِالتَّسْمِیَةِ عَلَى الذَّبْحَةِ یعنی قربانی پر بسم اللہ کے ساتھ آواز بلند کی گئی
اور أَهْلُ الْمُعْتَرِ صراح میں ہے یعنی عمرہ حاصل کرنے والے نے لبیک کہہ کر گایا۔ یہاں قرینہ محل کے سبب
بالملیۃ آہ میں قدر ہے یہی ہر دو مثال میں تسمیہ اور تلبیہ مہلہ ہیں کہ یصلہ یا خاص ہو کہ رفع صوت نہیں ہو
اور مثال اول میں ذبیحہ یصلہ علی جمیع رفع صوت بالتسمیہ واقع ہو ہر أَهْلٌ کا مفعول ثانی ہے۔ اور اسی طرح

معنی لغوی اہلال آواز بلند کرنا
اطلاق و تقید و مقید
وغیرہ۔ یعنی مہلہ و مقید
وغیرہ مع امثال

بسم الله الرحمن الرحيم
مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

وَمَعْنَى مَا أَهْلُ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ فَوَدَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ اسْمِ اللَّهِ وَأَقَامَ لِلصَّنْفِ مَقَامَ
 لَغَيْرِ اللَّهِ بِرَأْسِ قَوْلِهِ تَعَالَى مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ نَبِيَّهُ أَعْلَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْخَطَا
 هُمْ الْمُشْرِكُونَ لَا أَنْصَحُوا كَمَا لَا يَسْتَحِلُُّونَ هَذِهِ الْأُمُورَ وَلَيْسَ الْمُرَادُ حَاشِيَةً
 نَبِيٍّ مُقَدَّمٍ بِأَمْرٍ قَبْلَ الذِّكْرِ بِأَشَدِّ وَتَخْصِصِ الْعَبِيرِ بِهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَخَرَجَ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ
 مُتَعَلِّقٌ بِتَخْصِصِ رَأْسِ الْأَسْتِفَانَةِ بِمَعْنَى عِبَارَتِ بَعْنِ مَعْنَى آيِدِ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِمَا قَضَى الْحَقُّ
 شَخْصِ الْعَبِيرِ بِهِ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ عَطَاءٌ وَمَكْشُورٌ وَالْحَسَنُ وَالشَّعْبِيُّ
 وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ حَيْثُ أَبَا حَاذٍ بِحَقِّهِ الْمَضْرَانِي إِذَا سُمِّيَ عَلَيْهِ بِاسْمِ الْمَسِيحِ
 لَا أَنَّهُ خِلَافُ مَذْهَبِ الْأَئِمَّةِ الثَّلَاثِ مَالِكٌ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيُّ رَحِمَهُمُ
 اتَّفَقُوا عَلَى حُرْمَتِهِ بِأَعْلَى بَظَاهِرِ النَّصِّ وَأَزِيں عِبَارَتِ ظَاهِرِ اسْتِدْرَاجِ دَرْجَاتِ تَقْيِيدِ
 الْإِلَالِ يَزِيحُ اسْتِدْرَاجِ تَمَازُكِ نَزْدِ آئِمَّةِ لَاشَرْحِ وَأَزِيں نَظْمِ بَرِشْرَحِ وَحَاشِيَةِ وَتَخْصِصِ صَنْمِ
 بِمُقَابَلَةِ عُمُومِ غَيْرِ اللَّهِ وَمَقْصُودِ تَبِيْرِ خُطَابِ بِمُشْرِكِينَ.

ترجمہ اسے سنی ما اهل به لغير الله کے یہودی کہ پکارا جاوے دیکھو یہ غیر نام اسکا یعنی بت کا کیونکہ لغير الله
 کی جگہ الصنم قائم کیا تاکہ غیر اس سے بت ملا ہو موافق دینی قول خدا تعالیٰ کے کہ سورہ المائدہ کے اول رکوع میں ہے
 مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ یعنی ذبح کیا جاوے بت پر۔ اس آگے کی غرض سے کہ مقصود خطاب سے وہی مشرکین
 ہیں کیونکہ وہ ان امور کو حلال جانتے تھے کہ بجائے نام خدا کے بتوں کے نام لیکر ذبح کیا کرتے تھے۔ اور اس آیت میں
 غیر کا خاص کرنا دیکھو غیر خدا کے واسطے اس بنا پر مراد نہیں ہے جسکی طرف عطا اور مکحول اور حسن اور شعبی اور عبد
 بن مسیب گئے ہیں اس طرح کہ انھوں نے ذبیحہ مضرائی کا جبکہ اسپر سح کا نام لیا جاوے مباح کیا ہے۔ اسلئے
 کہ یہ تینو اماموں کے مذہب کے خلاف ہی یعنی حضرت امام مالک اور حضرت امام ابو حنیفہ اور حضرت امام شافعی
 رحمہم اللہ کے کیونکہ انھوں نے ظاہر ایت پر عمل کر کے اس کے حرام ہونے پر اتفاق کیا ہے۔ چاہیے کہ شرح کے اس
 فقرہ و لیس المراد تخصیص العبر بہ علی ما ذهب الیکہ الخ میں لفظ مراد خبر مقدم ہو جس میں ضمیر لیل ذکر ہے
 اور اسکا اسم تخصیص الغیر بہ مؤخر ہو۔ اور علی ما ذهب الیکہ آخر کے متعلق تخصیص ہو۔ ورنہ عبارت کے معنی کا
 اقامت پانا اور ٹھیک ہونا سمجھ میں نہیں آتا اور خدا کے برتری خوب جاننے والا ہے کہ ضمیر کو جو محشی مقصود
 ہے۔ ان عبارات سے ظاہر ہے کہ یہاں اہلال کا تقید ذبح کے ساتھ ہے۔ یہاں تک کہ ان تینو اماموں کے نزدیک بھی
 اور جو کچھ شرح اور حاشیہ پر تخصیص صنم کے باب میں کہ بمقابلہ عموم غیر اللہ ہو۔ اور مشرکین کے ساتھ خطاب کی مقصود بت میں

سن فی المہدایۃ والثانیۃ ان یدکر موصولا علی وجہ العطف والشک
 بان یقول بسم اللہ واسم فلان او یقول بسم اللہ وفلان او یسم اللہ
 ومحمد رسول اللہ بکسر الدال فتحتم الذبیحۃ لانه اهل به لغیر اللہ ق
 ہلکنا فی الدار المختار باختلاف اللفظ انہی عبارت ظاہر است کہ اہلال در محل
 مراد بوقت فرج است ہم تین در کیمہ ما اهل به لغیر اللہ عموم مہملہ است بسم
 سبحانہ یا اسم غیر سبحانہ از فاعل عام از مومن و کافر بتوسع فعل مجهول برائی فاعل عام یا افادہ نسبت
 از صلہ لام تیس حاصل نسبت ہر جانوریکہ آواز برداشتہ شود یا بر او بوقت فرج از مومن یا کافر بسم سبحانہ یا
 بسم غیر از سبحانہ بنا بر تقرب غیر مذکور عز وجل تجو تقرب مخصوص اسم سبحانہ و در کیمہ ما اهل لغیر اللہ مخصوص
 ہلکنا من غیر تجو ضمیر مجرور بسم سبحانہ تقربش از فاعل عام از مومن و کافر بتوسع مذکور یا افادہ مسطور تیس حاصل
 است ہر جانوریکہ آواز برداشتہ شود وقت فرج از مومن یا کافر بنا بر تقرب غیر مذکور تجو تقرب مخصوص اسم سبحانہ
 بسم سبحانہ و تو از شدہ ضمیر راجع باموصول یا شدہ لیکن مخالفت فصاحتہ باشد بمعنی تحقیق قائمہ ملاغت نام

ترجمہ کہ ہدایہ میں ہے۔ اور دوسرے یہ کہ ذکر کیا جاوے تاکہ عطف کی وجہ پر ہو خواہ شرکت کی سطح کہ کہے بسم اللہ
 واسم فلان یہ صورت عطف ہو یا کہے بسم اللہ وفلان یا بسم اللہ ومحمد رسول اللہ کہ اس لفظ محمد
 کی دال کی زیر ہو۔ اور یہ دونوں ایں صورت شرکت کی ہیں۔ پس یہی حرام ہوگا کیونکہ وہ فرج ہو اسے ان الفاظ
 مذکورہ سے غیر الٹکے لیے۔ اور ایسے ہی دوسرے میں ہے اختلاف لفظ کے ساتھ۔ اس عبارت کی ظاہر ہے کہ اہلال
 اس محل میں مراد بوقت فرج ہے یعنی اہلال مراد ہے فرج کے وقت ہو گو تیس آیت کریمہ ما اهل به لغیر
 اللہ میں مہملہ کا عموم ہے کہ اللہ کے نام سے ہو یا اسکے غیر کے نام سے۔ اور وہ مہملہ جس فاعل سے ہو وہ بھی عام ہے
 مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجهول بسبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے مع ذہرہ و تیس
 نسبت صمد لام سے یعنی صلہ لام سے فائدہ نسبت بھی اسی عموم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ تیس حاصل یہ ہو اگر کوئی
 جانور کہ اسکے ساتھ یا اسم فرج کیونکہ مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
 اسم سبحانہ کی مخصوص قرب حاصل کر کے ہی اسکے تشریف قربت حاصل کر سکے۔ اور ایسے کریمہ ما اهل به لغیر اللہ
 یہ کہ سورہ مانہ کے اول رکوع میں ہے۔ اہم مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ تیس فرج کے نام کی سبب غریب ہے اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے افادہ مسطور کے ہی طرح عام ہے مومن ہو خواہ
 کافر۔ تیس حاصل یہ ہو کہ ہر کوئی جانور کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جادو مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
 مخصوص قربت حاصل کر کے ہی اسکے تشریف قربت حاصل کر سکے۔ اور ایسے کریمہ ما اهل به لغیر اللہ کی سبب غریب ہے و موصولہ

حاصل تیس کریمہ ما اهل به لغیر اللہ و مومن
 و کافر سے خواہ کافر سے خدا کی
 مخصوص قربت حاصل کر کے ہی اسکے تشریف قربت حاصل کر سکے۔ اور ایسے کریمہ ما اهل به لغیر اللہ کی سبب غریب ہے و موصولہ

حاصل تیس کریمہ ما اهل به لغیر اللہ و مومن
 و کافر سے خواہ کافر سے خدا کی
 مخصوص قربت حاصل کر کے ہی اسکے تشریف قربت حاصل کر سکے۔ اور ایسے کریمہ ما اهل به لغیر اللہ کی سبب غریب ہے و موصولہ

ترجمہ کہ ہدایہ میں ہے۔ اور دوسرے یہ کہ ذکر کیا جاوے تاکہ عطف کی وجہ پر ہو خواہ شرکت کی سطح کہ کہے بسم اللہ
 واسم فلان یہ صورت عطف ہو یا کہے بسم اللہ وفلان یا بسم اللہ ومحمد رسول اللہ کہ اس لفظ محمد
 کی دال کی زیر ہو۔ اور یہ دونوں ایں صورت شرکت کی ہیں۔ پس یہی حرام ہوگا کیونکہ وہ فرج ہو اسے ان الفاظ
 مذکورہ سے غیر الٹکے لیے۔ اور ایسے ہی دوسرے میں ہے اختلاف لفظ کے ساتھ۔ اس عبارت کی ظاہر ہے کہ اہلال
 اس محل میں مراد بوقت فرج ہے یعنی اہلال مراد ہے فرج کے وقت ہو گو تیس آیت کریمہ ما اهل به لغیر
 اللہ میں مہملہ کا عموم ہے کہ اللہ کے نام سے ہو یا اسکے غیر کے نام سے۔ اور وہ مہملہ جس فاعل سے ہو وہ بھی عام ہے
 مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجهول بسبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے مع ذہرہ و تیس
 نسبت صمد لام سے یعنی صلہ لام سے فائدہ نسبت بھی اسی عموم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ تیس حاصل یہ ہو اگر کوئی
 جانور کہ اسکے ساتھ یا اسم فرج کیونکہ مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
 اسم سبحانہ کی مخصوص قرب حاصل کر کے ہی اسکے تشریف قربت حاصل کر سکے۔ اور ایسے کریمہ ما اهل به لغیر اللہ
 یہ کہ سورہ مانہ کے اول رکوع میں ہے۔ اہم مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ تیس فرج کے نام کی سبب غریب ہے اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ مخصوص جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے افادہ مسطور کے ہی طرح عام ہے مومن ہو خواہ
 کافر۔ تیس حاصل یہ ہو کہ ہر کوئی جانور کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جادو مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
 مخصوص قربت حاصل کر کے ہی اسکے تشریف قربت حاصل کر سکے۔ اور ایسے کریمہ ما اهل به لغیر اللہ کی سبب غریب ہے و موصولہ

[illegible]

59

سپس پس مرتفع شد و در علم حرمت به معنی نسبت از لفظ اهل به معنی تقید اهل بوقت
فزع هم و استفاده معنی تعمیم از صراحت ما موصوله بطل تعمیم ذیجه است و حال
آنکه سخن در تعلیم حله و حرمت حیوانات مخصوص بنوع سبب با اشاره تعمیم مفعول
بمعنی متقبل بصله یار و صراحت استثنای لاحق هم است بخصوص نظم صراحتا بر
تعمیم لغت بمقابله مخصوص نظم نتوان گرفت نمی بینی که در ذیح علی النصیب عموم
ما موصوله را در مقابله مخصوص نظم مصرح گنجایش نیست پس مرتفع شد
و در علم تعمیم که از صراحت ما موصوله تواند شد هم و تسمیه باشد شرط فزع و مزیه
بنی که غیر بنحس العین است تا آنکه غیر ماکول اللحم هم مزی شود و در حد خود نه پیر خود
سبب چنانکه در فقه مذکور است پس مرتفع شد و در علم که منشأ لغیر الله تعالی اگر چه
اول اول اللحم باشد در حکم بنحس العین است کما که نمیگردد به تسمیه و تکبیر هم معنی ما
تعمیم علی النصیب ترجمه جانوری که فزع کرده شود از ذابح عام از موس و کافر بر آنست

تذکرہ نظام

نہ رحمہ میں اب جو عجز و عناد کا سنت کے معنی کے سبب لفظ اہل باہ سے بغیر تنقید اہل اہل کے فوج کے وقت کے ساتھ
 ساتھ بھی رہا یعنی جن لوگوں نے اہل اہل کو فوج کے وقت کے ساتھ مقید ہوئی تھی اس کے ایک مقید ہونے سے انکار کے اور
 اہل باہ کو سنت کے معنی میں لیکر جنت کا زعم کیا تھا وہ بھی اٹھا دیا گیا۔ اور معنی تعظیم کا استفادہ جو مطلقاً اصولہ
 سے صاف صاف ظاہر ہو رہا ہے۔ فوج کی تخصیص کو باطل کرنا ہے حالانکہ کلام کا اعتبار خصوص نظم یا نظم کی خصوصیت
 کے سبب ان حیوانات کے حلال و حرام ہونے کی تعلیم میں جو فوج کے لیے مخصوص ہیں جیسے فوج کی تخصیص ہر اشیا
 پر رہا ہے کہ صلہ بابہ کے سبب غیر کے متعلق ہونے سے تخصیص ثابت ہے۔ اور یہاں استثنائاً اہل اہل کے اہل سے اس

ہو رہا ہے کہ صلہ بابہ کے سبب خیمہ کے متصل ہونے سے یہ یقین نص ثابت ہو۔ اور پھر استثنائے لاحق کی مداخلت سے اس پر راحت ہو۔ پس تقسیم لغت خصوص نظم کے مقابل میں نہیں اختیار کی جا سکتی۔ کیا انہیں دیکھتے ہو کہ اگر کتبہ مکافہج علی التخصیص میں مآموصولہ کے عموم کو نظم مصرح کے خصوص کے مقابل میں جو خاص ہونے پر مداخلت کر رہی ہے اس عموم کی گنجائش نہیں ہے۔ پھر تو نظم تقسیم کا جو مآموصولہ کی مداخلت سے ہو سکتا تھا قائم رہا۔ اور اس کا نام ایذا نزع کی شرط ہے اور غیر جنس العین ذبیحہ کے پاک کر نیکی یہاں تک اگر غیر ماکول اللحم بھی یعنی جس گوشت کا کھانا ممنوع ہے اپنی حد میں پاک ہو جاتا ہے نہ کھانا سیکھنے جیسا کہ فقہین نے ذکر کر رہے ہیں۔ یہ زعم بھی اٹھ گیا کہ غیر خدا کی طرف نسبت کیا گیا اگرچہ ماکول اللحم ہو جنس العین کے حکم میں ہے کہ التسمیہ اور تخبیر سے بھی پاک نہیں ہوتا مصنفی کریمہ مکافہج علی التخصیص کے کہ سورہ بابہ کے اول کو رخ میں ہے۔ یہ ہیں۔ کہ وہ جانور جو عام نزع کو نپوٹے نہیں اور نہ

شیخ ماہراج علی احمد

ہمیں زخمِ انجم ماحولہ لہر لہر ہے

شعبہ علوم و تاریخ و جغرافیہ
کراچی کالج کراچی میں ایک اہم مقام پر
مکمل کیا گیا ہے۔ اس میں کئی نئے نئے
کاموں کا اہتمام کیا گیا ہے۔

بعضی و متنی کرم کا
الکھب اور بہ کشتی

مکاتیب نوح و حوت و کریمت و کریمت سببیت یکر
اقصال تہ بہ بیت و توافقی کفار ہ

کتابخانه عمومی
شیراز

۱- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۲- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۳- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۴- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۵- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۶- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۷- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۸- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۹- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام
۱۰- اهل بیت علیهم السلام و اولاد علیهم السلام

[illegible]

مستحق است معنائیں اگر فرج بدون التسمیہ مراد نباشد فائدہ تخصیص مآذ فرج علی
 النصیب از ما اهل بہ لغیر اللہ و ما اهل لغیر اللہ بہ نہ تواند شد و با اتحاد
 مکرر بے فائدہ خواهد شد یا اہمال عطف و خود ظاہر است کہ از لفظ فرج دلالتی بر معنی
 تسمیہ نیست چنانکہ از اهل است شش فی حاشیۃ انوار التنزیل و الاوّل ان
 یفرق بان ہذا المشتغل ما العیسم احد عند ذبحہم و بتقریر در دست زیارت
 اشارت مکانی از صلہ علی است و پس واللہ تعالی اعلم و کفینہ اشارت مکانی بخا
 نہرب ال سنتہ و جماعتہ نباشد و از اینجا کہ سخن در حرمتہ محلہ بر علت موت است الا
 صلا گیتہ متعلق از ما بعد ما اهل لغیر اللہ بہ است شش فی حاشیۃ انوار
 التنزیل قولہ من ذلک اشارۃ الی ما ذکرہ فی قولہ و المنہقۃ و ما بعدھا فیکون
 الاستثناء راجعاً الی اجمعہم و معنی ذلک فیشی ترجمہ خوردن اینہم حرمت برکت

ترجمہ اشتباہ کی وجہیں مستند ہیں یعنی بتوں پر فرج کیا ہوا۔ اور غیر خدا کے لیے بغیر تسمیہ فرج کیا ہوا۔ پس
 ذبیحہ باعتبار معنی نسبت ہو چکی وجہیں ایک سی ہیں۔ پس اگر بدون تسمیہ کے فرج ہونا مراد نہ ہوگا تو ہا فرج
 علی النصیب سے بتوں پر فرج ہونے کی تخصیص کا جو فائدہ حاصل ہے وہ ما اهل بہ لغیر اللہ اور ما
 اهل لغیر اللہ بلکہ سہ کہ یہ بھی غیر خدا کے واسطے بت کی طرح فرج ہونا ہے حاصل نہیں ہو سکتا ہے
 اور سبب اتحاد معنی کے مکرر بیجا ہر ہوگی اور عطف اہل ہو جائیگا۔ اور آیت اول میں خود ظاہر ہے کہ لفظ فرج
 سے تسمیہ کے معنی پر کوئی دلالت ایسی نہیں ہے جیسا کہ اهل سے ہے۔ چنانچہ حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے
 کہ مناسب تر یہ ہے کہ یوں فرج کیا جاوے کہ یہ شامل ہے اس چیز کو کہ کوئی تسمیہ نہیں کیا گیا اس کے فرج کے وقت
 اور در دست کی تقریر میں بھی صلہ علی سے یہی اشارت مکانی کی زیارتی ہے اور پس واللہ تعالی اعلم
 اور کفینہ اشارت مکانی ال سنت و جماعت برہم اللہ کے مخالف مذہب نہیں ہوتی۔ اور چونکہ کلام حرمت
 و علت میں علت موت ہے۔ تو لا ما ذکیتہ یعنی مگر جو تسمیہ فرج کیا۔ کہ جزو آیت مذکورہ ہے۔ یہ پیشنا
 متعلق ہے با بعد ما اهل لغیر اللہ بہ سے جیسا حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے کہ ذلک سے (جو قول
 صاحب تفسیر) اس چیز کی طرف اشارہ ہے جسکو خدا تعالی نے اپنی قول میں ذکر کیا ہے اور وہ و المنہقۃ
 اور اسکا بعد ہے۔ پس اس صورت میں استثناء سب کی طرف راجع ہوگا۔ اور معنی ذلک فیشی کہ یہ بھی جزو
 آیت مذکورہ کا۔ یہ ہیں ان سب حرام کی ہوئی چیزوں کا کھانا برا کھانے +

معنی ذکرتہ

معنی ذکرتہ

معنی ذکرتہ
 مؤثرین مع افادہ حرمت
 و اشارت معنی ذکرتہ

باید دانست کہ سائبہ ماخوذ است از سبب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن پس
سائبہ رونده است و در اصطلاح ناقه است که گذاشته شود مرفوعۃ الانسقاء بہا بر
مراد نفس مجید پس حیوان رونده غیر ناقہ را ہم بریں قیاس سائبہ میخوان گفت چنانکہ
درین و بار میمند کافران بزعم خیر نفس خود را غیر خود گاواں را مرفوع الانسقاء میگذازند
و حرمتش اقتراف صریح کافران است پس تخصیص سخن در سائبہ از آنست کہ سخن
در حرمتش رفته ہم اینچنانکہ سخن جز در ماہل بلغیر اللہ و ماہل اہل اللہ بہ است سائبہ شال
فکلو امثا ذکر اسم اللہ علیہ لہ اند شد پس ازینجا رد آنست کہ سائبہ را حرام
گفتند و حیوانی را کہ بدام بزرگان مخصوص گردد در حکم سائبہ گرفتند ہم تنبیہ اگر
نیکو نگری غالباً جزایمان و صوم و صلاوۃ و ما یتعلق بہم ہمہ افعال ظاہر و باطن ہونہ
اند لغائی معلق لغیرہ لغائی است چنانکہ دادن چیزی بکسی لوجہہ لغائی و اوصحبہ
حضرت نبی الرحمتہ صلعم از برای اُمّہ و اوصحبہ حضرت مرتضیٰ کرم اللہ لغائی وجہہ

نہر جمعہ اور سمجھنا چاہیے کہ لفظ سائبہ سبب سے نکلا ہے جس میں سین پر زبر اور دیا کا جزم ہے۔ معنی اسکے چلنے کے
ہیں تو سائبہ کے معنی چلنے والا ہوئے۔ اور اصطلاح میں اس اونٹنی کہتے ہیں جو مرفوعۃ الانسقاء بہا چھوڑ دی
جاتی ہے بمعنی اس غرض سے کہ اس سے کسی قسم کا نفع نہ لیا جاوے بلکہ اس سے نفع حاصل کرنا موقوف اور
مرفوع سمجھا جاوے کہ آیت مجیدہ یعنی ماہر ہے۔ پس ہر جانور چلنے والے کو بھی جو اونٹنی کے علاوہ ہیں
اسی قیاس پر سائبہ کہہ سکتے ہیں جیسا کہ اس ملک ہندوستان میں کافر لوگ اپنے نفس کی یا غیر کی فکر
خیر و خیرات کا گمان کر کے گائے بیلو کو مرفوع الانسقاء چھوڑ دیتے ہیں اور وہ ساڈا کہلاتے ہیں اور
اسکا حرام ہونا صریح کافروں کا بہتان و افتراء ہے۔ اور سائبہ میں خاص کلام کرنا مسوجہ ہے کہ کلام اسی کی
حرمت میں واقع ہے حالانکہ اسکی حرمت کافر و فحشہ محض افتراء ہے۔ اور چونکہ کریمہ صا اہل یہ
لعنہ اللہ اور ماہل اہل لعنہ اللہ یہ بین خدمت کی گفتگو ہے پس سائبہ کا کریمہ فکلو اچھا ذکر اسم
اللہ علیہ کے شالی ہونا چاہیے جو عہدہ العام کے جو دھوین رکوع میں ہے جسکے معنی یہ ہیں رکھاؤ اگر نہیں
کو جسیر اللہ کا نام لیا جاوے۔ پس سائبہ ماکولات میں ہو سکتا ہے۔ اب یہاں کیا نکار دیکھی ہوگی جنہوں نے سائبہ
کو حرام کہا۔ اور اس جانور کو جو بزرگوں کے نام سے مخصوص ہوتا ہے حکم سائبہ میں لیلیا تنبیہ اگر غور سے دیکھے
و تمام افعال ظاہر و باطن کے جو خدا تعالیٰ کی وجہ میں ہوں سوا ایمان اور روزہ اور نماز کے اور جو کچھ انکی متعلق

سائبہ اور شیر و جانور کہ
مرفوع الانسقاء بنفس غیر
چھوڑے جائے میں ش
سائبہ حرام نہیں ہیں کہ
انکی حرمت اقتراف صریح
کفار ہے اور ایسی ہی جانور
کہ مخصوص نام بزرگان پر
حرام نہیں اور حکم سائبہ
سبب الکل و طعم و مزاج و صلا و نماز
سوا ہر روزہ و نماز کے متعلق نہیں

خروج کو کہ اس کا غیر قابل ہے کہ قیقت پر مشروط نہیں ہو گا کہ وہ اگر شرط سے مشروط ہو۔ وہ بایں حقیقتہ فیقت کی اس شرط کی کہ بعض میں

[illegible]

پس حق تعالیٰ انست کہ از منکسات لغیرہ تعالیٰ کہ لوجہ تعالیٰ نباشد پر ہند
 ہا آنکہ از آب پاک از دست غافل **مش** پر ہند ہم کہ فعلش لغیرہ تعالیٰ بود از بخا
 است کہ فعل خود ہم وقت غفلت لغیرہ تعالیٰ است و بی شبہ ظلمت منکسات لغیر
 اللہ تعالیٰ را جز صاحب دل تو اند دریافت و ہمچنین است ظلمت حرمۃ کسی اشیا و کسوت
مش تنبیہ از بخار و قوی است کہ منسوب لغیرہ تعالیٰ عموماً از حیوان و غیر
 حرام است بدلیل کریمہ **ما اھل اللہ** و منسوب مشرک است بدلیل کریمہ **ذلکم ففسق**
 ہم واللہ تعالیٰ اعلم بحقیقۃ الحال والیکہ المرجع والمآل۔ **رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا**
اِنْ نَسِينَا اَوْ اِجْهَلْنَا + اللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی اَمِّهِ بَنِي الرَّحْمَةِ وَ عَلٰی اَجْمَلِہَا اَحِبِّہِ
و تَرْضَاہُ وَ شَفَعْہُ فِیْنَا وَ تَرْحَمْنَا بِہِ

ترجمہ پس حق تعالیٰ خدا کا یہ ہے کہ جو چیزیں غیر خدا کی طرف منسوب ہوں اور خدا کی وجہ میں نہ ہوں
 خدا سے ڈر کر ان سے پرہیز کرے یہاں تک کہ پاک پانی سے بھی اگر غافل کے ہاتھ کا ہو پرہیز کرے کیونکہ اس کا
 فعل غیر خدا کے واسطے ہے۔ یہاں سے بھی معلوم ہوا کہ اپنا فعل بھی غفلت کے وقت غیر خدا کے لیے ہے۔ اور
 ہمیں شک نہیں کہ غیر خدا کی طرف نسبت کی ہوئی چیزوں میں ظلمت ہوتی ہے لیکن بجز صاحب دل و دوسر
 اں کو نہیں جان سکتا۔ اور اسی طرح جو چیزیں کسب کردہ ہیں یعنی اپنی محنت و سعی پر پھر دوسرے کے حاصل کی ہیں
 اور خالص شمس خدا کی نہیں ہیں انکی ظلمت حرمۃ کسی کو بھی ایسا ہی خیال کرنا چاہیے یعنی انکی ظلمت حرمۃ
 کسی صاحب دل کے سوا اور نہیں معلوم کر سکتا تنبیہ اب یہاں پر ان لوگوں کا قول بھی رد ہو گیا
 جسکے نزدیک غیر خدا کی طرف منسوب کی ہوئی چیز عام ایسی کہ وہ جائز سے ہو خواہ بجاں سے آیت
 کریمہ **ما اھل اللہ** کی دلیل ہو حرام ہے۔ اور یہ ذکر کر رہو چکا ہے کہ اس آیت میں کلام صراحتاً جائز آ رہا
 کی حرمۃ میں واقع ہوا ہے بالخصوص مومن کی نسبت ایمان کی دلالہ سے اسکا حرام ہونا بھی نہیں ثابت ہوا
 بلکہ اقرار ہو سکتا ہے۔ دوم انکا یہ کہنا بھی رد ہو گیا کہ نسبت کرنی والا کریمہ **ذلکم ففسق** کی دلیل سے مشرک ہو جائے
 فسق بڑا کام ہے۔ پھر مومن حرام فعل سے بھی کفر نہیں ہوتا انتہا یہ کہ گنہگار کہا جاوے۔ پس مشرک کریمہ مذکور سے کہے
 ہو سکتا ہے۔ اور حقیقت حال کو خدا ہی خوب جانتا ہے۔ اور اسکی طرف جمع و انجام کرنا ہے۔ اسوجہ ہمارا اگر ہم سے بھول ہوئی ہو
 یا ہم خطا کی ہو تو ہم سے برا خدا نے فرمایا۔ تو اسے رد و سلام بھیجے خود علی علیہ السلام پر کہ نبی حرمہ میں اور آپ کے حال میں جس پر جیسی
 آیت مجتہد اندوہ کر لے پس نہ کرتا ہے اور انکو ہماری جہتیں شفع کر اور انکی فضیل پر ہر جہت نازل کہ برحقک یا ارحم الراحمین

منسوب لغیرہ تعالیٰ کہ لوجہ تعالیٰ نباشد پر ہند
 ہا آنکہ از آب پاک از دست غافل مش پر ہند ہم کہ فعلش لغیرہ تعالیٰ بود از بخا
 است کہ فعل خود ہم وقت غفلت لغیرہ تعالیٰ است و بی شبہ ظلمت منکسات لغیر

ماہنامہ الحق ترجمہ تذکرۃ الحق

مستحقان و مستحقین و مستحقین و مستحقین

1550

سید اسد اللہ علی علیہ وسلم

على ما اتى الله تعالى رحمته التي توفقت على شهوده صلعم كما قال الله
تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين خصوصاً بظهوره وعموماً بوجوده
صلعم وقوله صلعم للسائل عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه
اشاره الى شرف اليوم وتعظيمه بالتعدي فيه والسود فيه بولادته صلعم
شكر الله الرحمن باظهار اياه رحمة للعالمين واوصى النبي صلعم بالامساك
بصوم يوم الاثنين وقال فيه ولدت وفيه انزل علي وفيه هاجرت و
فيه اموت الحديث فالتعيين لما ينبغي فيه ظاهر فمن يعظمه بالامساك
الحسنات ويخرج بولادته صلعم فيه فيشكر بعبادته سبحانه ومن لا فلا
وقد تفر من يفرح بنعمة المنعم ليفرح به ومن يفرح بشخص ليفرح به
فليس الامر ممنوعاً الى اليوم الاخر فقل علماءنا شكر الله سعيهم ذكر
ولادته صلعم باجتماع الناس في يوم معين يدعون حسنة بالاجماع

نمر جمعه بزرگ خدای برتر رحمت خود را تمام کرده که متوقف بر شهود او صلعم بود چنانچه فرمودند که برتر در آخر
سوره انبیاء و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نفر ستادیم ترا اگر رحمت برای عالمیان و این
فرستادن رحمت خصوصاً بظهور او صلعم و عموماً بوجود او صلعم و فرمودن او صلعم بزرگ
پرسیده از روزه روز دوشنبه این روز است که درو آفریده شدیم - اشاعت است سوت
شرف این روز و تعظیمش به پرستیدن و عبادت کردن است در دو بشارت شدن درو بولادتش صلعم
است پذیرای صدای رحمت بظهور او صلعم و رحمت برای همه عالمیان - و وصیت فرمود نبی صلعم
حضرت بلال را رضی الله عنه بروزه دوشنبه و فرمود آفریده شدیم درو - و نزل وحی شد
برین درو و هجرت کردم درو - و میهم درو و الحریث - پس یقین برای آنچه که زیبا است درو ظاهر است
پس بزرگ برای بزرگ دارد آن روز را با دردن حسنات - و شاد شود به پیدایش او صلعم در پس
او شکر بجا آرد به نعمتهای او سبحانه - و هر که چنان نهد پس او شکر بجا نیارد - و مقرر شده است
بر شاد شود به نعمت منعم البته شاد شود او با کس - و هر که شاد شود بشخصی به ائمه شاد شود آن شخص باقی
پس این امر تا روز آخر ممنوع نیست - و گفت علمای ما خدای برتر سعی شاد را مشکور دارد - که ذکر ولادت او
صلی الله علیه و سلم با اجتماع آدمیان در روز معین بر عت حسن است

چنان گفته اند روزی که درو و اشاعت یقین

چنان که ذکر شد و اشاعت یقین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱- سید محمد علی

१५५७

وَقَالَ الشَّيْخُ أَبُو يَسُفَ مُوسَى الزَّاهَوِيُّ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَاحُ فِي النَّوْمِ
فَذَكَرْتُ لَهُ مَا يَقُولُهُ الْفُقَهَاءُ فِي عَمَلِ الْوَلَاءِ ثُمَّ قَالَ الْمَوْلَادُ فَقَالَ صَلَاحُ مِنْ
خَرَجَ بِنَافِزِ حَنَابِهِ أَنْتَهَى وَفِي قَوْلِ زَيْدٍ وَالْحُبُّ مَعَ أَحِبَّابِهِ وَيَقُولُ الْمَنْصُورُ
الشَّارِ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَاحُ فِي النَّوْمِ يَقُولُ لِي قُلْ لَهُ لَا يَبْطُلُهُ يَعْنِي الْمَوْلَادُ وَمَا عَلَيْكَ
مَنْ أَكَلَ وَمَنْ يَأْكُلُ أَنْتَهَى وَقَالَ الْحَافِظُ وَقَدْ ظَهَرَ لِي فَتَحْرِجْهُ عَلَى أَصْلِ ثَابِتٍ
فِي الصَّحِيحِينَ مِنْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَوَجَدَ
الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا هَذَا يَوْمٌ اعْرِفَ اللَّهُ فِيهِ فِرْعَوْنَ
وَنَحْيَى مُوسَى فَتَحْرِجُ نَصُومَ شُكْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ أَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكَ فَصَامَهُ
أَمْرٌ بِصِيَامِهِ قَبْلَ اسْتِفَادَةِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى مَا مِنْ بَنِي يَوْمٍ
مُعَيَّنٍ مِنَ الْبَاعِ نَعْمَةً وَدَفْعَ نِقْمَةٍ وَبِعَادَ ذَلِكَ فِي نَظَائِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي كُلِّ
سَنَةٍ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ تَعَالَى بِحُضُلِ بِأَنْوَاعِ الْعِبَادَاتِ وَالسُّجُودِ وَالْقِيَامِ وَالصَّلَةِ وَالتَّلَاقِ

ترجمہ: شیخ ابو یوسف موسی زہوی کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم و با وصلعم ذکر کردم
اچہ اورا فقہاء میگویند در عمل دعوتہا در بیان عواید مبارک - پس فرمود وصلعم ہر کس داشتہ باشد شادی
او انتہی - و در قوے زیادہ کردہ شدایں کہ دوست دارند ہر بادستان خود است - و تصوریش را میگوید
کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ بفرمودہ مرا - گوآورد کہ باطل نہ کند اورا یعنی مولد را فرود نہ کرد
کردہ باشد - و نیت بر تو از کسیکہ خورد و از کسیکہ نہ خورد انتہی - و گفت حافظ کہ اینی برای من ظاہر شدہ است
تخریج او یعنی بر آوردن او بر اصلے کہ ثابت است کہ در صحیحین است ازینکہ تحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بحدیثہ در آمد پس یہود را یافت کہ روزہ روز عاشورہ میدارند - پس پرسیدہ امہارا پس گفتند این روزی را
کہ ندای برتر درین روز فرعون را غرق کردہ و موسی علیہ السلام را نجات دادہ - پس ما روزہ میداریم بنا بر
شکر برای خدا کے برتر - پس فرمود وصلعم ما نیز او را ترم از شما بموسی پس روزہ داشتہ وصلعم آن روز را
و امر فرمود بر روزہ نائی او - پس از مستفاد میشوہ و فائدہ حاصل آید کہ انجین فعلی بنا بر شکر برای خدا کے برتر است
بر اچہ کہ منت نہاد با و درین روز معین از ایجاد نعمت و دفع نقمت یعنی عذاب - و باز گردیدہ شود
این فعل در نظیر ہین روز از ہر سال تا آنکہ عادت گیرد و معتاد شود - و شکر برای خدا کے برتر حاصل آید
بر اقسام عبادات و سجود و قیام و صدقہ و تلاوت

ترجمہ: میلاد نبیین یوم خاص ہر سال ہوتا
یوم عاشورہ از صحیحین یہ حدیثی حافظہ

کذلك فیسحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده واطعام الطعام ونحو
 ذلك من وجوه القربات والمبرات انتهى وفي شرح سنن ابن ماجه الطوا
 نه من البديع الحسنة المندوبة اذا اخلا عن المنكرات شرعا انتهى ومن
 اهل اللدنية قدر روي ابو لهب بعد موته في النعم فقتل له ما حاله
 في النار الا انه خفف عني كل ليلة اثنين وامر من بين اصبعي
 اثنين ماء وانشاء براس اصبعيه وات ذلك يا عتافي الثوبية عند ما
 شرا نبي بولادة النبي صلعم وبارضا عاله وفي معراج المسلمين عن ابن عباس
 بن عبد المطلب قال كنت مواجعا لابي لهب ومصابا له فلهامات قد
 اخبر الله تعالى عنه ما اخبر فحسنت عليه وهمتني امر فسالته الله حولا
 ان يريني اياه في المنام قال فرأيت نارا كالمهب فسالته من حاله فقال لي
 النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب الا ليلة الاثنين من كل الالباب
 الا كما فانه يرفع العذاب عني قلت وكيف ذلك فقال ولدت في تلك الليلة فحسنت

وخصيف غداية عور ولا علم فقه
 ابو لهب از حدیث ابن عباس نقل

ترجمہ نفس مبارک خود در دو صلوة میخواند یعنی پس محبت است برای ما نیز اظهار شکر بمولده واطعام الطعام
 نور ایدان و مثل این که از وجوه قربات و مبرات است یعنی از اسباب نزدیکیها و نگویمها است بحضرت حق شریح
 و در شرح سنن ابن ماجه است که سوابق است که از او بدعت حسنة شد و بدعت یعنی کار نوبست نیک از محراب
 و خوبهای شکر کرده شده هرگاه که از منکرات که شرع از او باز داشته خالی باشد و از مواب که نیک است که تحقیق
 ابو لهب بعد موت خود در خواب دیده شد پس گفته شد از او چه حال است ترا پس گفت او در آتش است مگر آنکه
 تحقیق بر شرب در شبته از من فذاب سبک کرده شود یعنی تخفیف عذاب شود و می آید از میان این هر دو گفتن
 من آید و یا کرد بشیر هر دو آگشتان خود و هر آینه این تخفیف باز کردن من است توبه را و قیتکه مرا خوشتر
 داد او بولادت نبی صلعم و بشیر دادن او نبی صلعم را و در معراج المسلمين است از ابن عباس بن عبد المطلب
 گفت من ترا می و مصاحب ابو لهب بودم یعنی با او برادری و صحبت میداشتم پس هرگاه که او در تحقیق خود می برادر

آنگی داد آن خبر که بود پس خزن کردم بر او و امر او مردانده آید پس خواستم از خدا تا یکسال که مرا بخوابد خواب عذر داد گفت پس بدیدم آتش
 که زبان میزند و غلایم آگیزد پس پرسیدم انداز حال او پس گفت که سوخته آتش است در عذاب یعنی حال آتش و عذاب که در وقت باور بیان کرد و
 این عذاب از من یک شعله گرید و شونه از بر شعله و در زان پس از آن عذاب را در من برگرد و گفتم چگونه است پس گفت را میوه درین عهد علی علیه السلام

بالا انت المحرمۃ عند عمل المولد الشریف قالہ تعالیٰ یتیبہ علی قصۃ الجمیل
 ویناک بناسبیل السنۃ فانہ حسبنا ونعم الوکیل انتہی وھذا من العلماء
 الصالحاء فیقول الحزین واللہ ولی التوفیق البدعۃ کلھا سبیۃ لفقہ صلہم
 کل بدعۃ ضلالۃ فالکلام بمنع تخصیص ش ہو وجہ زائد علی وجہ
 متحد الذی بہ العموم ہم البعض من العاصی ش ہو مشترک فی وجہ متحد
 م بیا ش متعلق بالتخصیص بوجہ الذی م یعارض بالضد ما ش
 ای وجہ الذی م بہ العموم فلا یسیر التاویل فلزم التساقط ولافادات الکل
 التکید والحجج وھو یمنعان الاستدراک والاستثناء والتخصیص وقد لا
 یفید ش الکل التکید والحصر م فھو الاستثناء والاستدراک والتخصیص
 فالفرق ش داصر م بینھما ش ای کل للتکید والحصر وکل لغيرھا
 بالاستثناء وغیرہ المذكور م فان التخصیص لا ینزل اشتراک ش
 ای وجہ متحد م الذی بہ العموم

ترجمہ بالان و مزامیر محررہ کہ شریع اور احرام داشتہ وقت عمل مولد شریف۔ پس حدیث برتر اور ثواب و بہر قصد اور کہ
 دیکہ است۔ و بہر مدارا براہ بدعت۔ پس ہر امتہ اولی است مالا یکتواست وکیل انتہی۔ و بچنان است از علماء کہ
 بحال اند و صاحب صلاح اند و الکل میگردد این اوندہ گیس۔ و حدیث برتر صاحب توفیق است۔ کہ بدعت تمام
 است بیا بر قول او صلہم کل بدعۃ ضلالۃ یعنی ہر بدعت گنہی است۔ پس این کلام شریف باز دارد
 تخصیص بعضی را از عام یعنی از عام تخصیص بعضی را منع میکند۔ و تخصیص وجہی است زائد بر وجہ متحد آنکہ یا عموم
 است۔ و عام اگر او مشترک است در وجہ متحد۔ و این منع تخصیص بعضی از عام در کلام حدیث ازین وجہ است
 کہ او بعضی وجہ تخصیص معارض بضد گردد۔ تو چہ را کہ با عموم است۔ پس این معارضت کہ بضد است
 تا دلی را گنہایش نہ دارد پس تساقط لازم شد۔ و آنرا کہ لفظ کل تاکیدیہ و حصر را فہمی دہد۔ و ہر دو یعنی
 تاکیدیہ و حصر استدراک و استثناء و تخصیص را منع میکنند۔ و گاہی لفظ کل حصر و تاکیدیہ را مفید
 نہ شد پس او با استثناء و استدراک و تخصیص ثابت است۔ پس فرق میان ہر دو ظاہر
 است یعنی کل برائے تاکیدیہ و حصر۔ و کل برای غیر این ہر دو یعنی با استثناء و استدراک و تخصیص
 مذکورہ۔ پس ہر امتہ تخصیص اشتراک را کہ وجہ متحد است آنکہ با عموم است زائل نمیکند۔

البدعۃ کلھا سبیۃ لفقہ صلہم
 الشریع

بیان این کہ ہر بدعت گنہی است و تخصیص
 حدیث شریف کل بدعت ضلالۃ

تعریف عام و تخصیص

لفظ کل چوں مفید حصر
 و تاکیدیہ است مانع استثناء
 استثناء و تخصیص از
 ہر گاہ نہ بیا چنین است
 و بیان فرق کل و بعض

والسنة صراحتاً واقتضاءً افا علم قال الله تعالى واذكر انعم الله عليكم و
 انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا الله واعلموا ان الله
 بكل شئ عليم قد ذكره صلعم فرض موبد على الله صلعم نعمت الله تعالى
 برسالة على قريته بالحق وتوقف النزول وتحصيل ذكر الكتاب والحكمة
 على الرسول وكيف استناد صلعم من نعم الله تعالى وقد قال الله تعالى
 لقد انعم الله على المرءين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم اياته
 ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين
 والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لہ الا به الهدى نعم الله
 التي من جملتها الهداية وبعثه محمد عليه السلام وفي ملائكة التنزيل
 نعمت الله بالاسلام ومبذوق محمد صلى الله عليه وسلم وقال الله تعالى وفعلنا ذلك

فی اثبات ان ذکر وادار صلعم
 احسن الذکر وتفسیر کریمہ
 واذکر ونعمتہ اللہ الخ

در بیان اثبات ذکر وادار صلعم فرض
 و تفسیر کریمہ وادار وادار صلعم الخ

ذکر وادار صلعم فرض
 وادار صلعم نعمت خدا
 تفسیر کریمہ صلعم
 علی المؤمنین انعمت علیهم

ترجمہ و سنتہ از و صراحت اقتضاء تر و شان یافتہ شد یعنی استعمال این لفظ محبتہ انداختن بہت تارکی کہ مفسر
 این کار است چه بقرصہ بر چیز نام ہنہا کہ در کتاب سنتہ تر و شان بطور صریحہ و اقتضاء یافتہ شد پس بدانکہ فرمودہ خدا
 بر تر و سورہ بقرہ کوی مہبت وہم و اذکر و انعمہ اللہ علیکم و انزل علیکم من الكتاب والحكمة یعظکم
 به ملائقہ اللہ و اعلموا ان اللہ بکلی شئ عليم قد ذکرہ صلعم فرض موبد علی اللہ صلعم نعمت خدا بر تر و کریمہ است و اچہ کہ فرود
 آوردہ ان کتاب حکمتہ کہ بیدیدہ بر آں شان و بر تر و خدا را و بیدیدہ انکہ ہر چیز بسیار داناست پس ذکر وادار صلعم
 علیہم فرض و بر تر است یعنی بر انکہ وادار صلعم نعمت خدا بر تر است بر بخش صلعم بنا بر تفسیر کہ لائق شدہ است
 انکار و بند و تعلیم و توقف نزول بر صلعم و تفسیر ذکر کتاب حکمتہ بر رسول یعنی آموختن بر رسول صلعم موقوفہ شدہ و
 او صلعم از نعمت خدا بر تر و خدا لائق تحقیق فرمودہ خدا بر تر و سورہ الاعران رکوع ہفتم لقد انعم اللہ
 علی المؤمنین اذ بعث فیہم محمداً رسولاً من انفسہم یتلو علیہم اياته ویزکیہم و یعلمہم الكتاب والحکمۃ و ان
 كانوا من قبل لفي ضلال مبين ہر آئینہ تحقیق بہت ہنہا خدا بر تر بر
 مؤمنین ای کہ بر گفت یا فرستادہ ان شاہ رسول را از انہما شان کہ بر اند بر اثبات آیات او و خداوند و شان
 و کتاب حکمتہ فی آموزد انشا از انکہ بر او نہ پیش این در گہی ظاہر و ان قدر یعنی بر اینکہ کہ ذکر کریمہ اولی است بخلاف ثانی و این تثنیہ و انکہ ذکر کریمہ
 کہ بر نفایز آیات کہ لائق شدہ ذکر و بصلعم میکنند و انکہ انوار انشراح کہ نعمت خدا انکہ انکہ اولی بہت و بعثت یعنی فرستادن محمد صلعم و در وادار
 انشراح است کہ نعمت خدا بر اسلام است و نبوت محمد صلی علیہ وسلم و فرمودہ خدا بر تر و سورہ شرح و فعلنا ذلك ذکر ان لا یولیک دیم خاطر بر تر و ذکر کریمہ

[illegible]

Yes

[illegible]

هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيْكَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ
وَالْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ الْحَدِيثَ فَإِنَّهُ تَابَتْ كَيْفَ يَكُونُ بِدْعَةً حَسَنَةً
لِوُجُودِهِ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى شَيْءٌ فَاسْتَدْلَالُ الْخِرَاءِ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِبِدْعَةٍ حَسَنَةٍ
كَمَا قَالَ قَدْ كَرُوْا لَدُنَّ صَلَاحِ النَّحْمِ فَذَكَرُوا لَدُنَّ صَلَاحِ عَلَى الْحَيْثِيَّةِ الْمَرْجُوَّةِ
أَحْسَنَ عَلَى أَصْلِ الشَّرْعِ فَأَصْلُهُ يَقُولُهُ صَلَاحُ بِقَاعِلِ الصَّالِحِينَ حَقُّ الْحَدِيثِ
وَالْتَعَامُلُ الَّذِي لَا يُوْجَدُ فِي الْكُتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً فَالْقِيَانُ
وَالْإِجْمَاعُ تَعَامُلُ يُوْجَدُ فِي الْإِشَارَةِ وَالْإِسْتِبْطَاءِ وَبِاسْتِحْسَانِهِ وَقَوْلُهُ صَلَاحُ
مَنْ سَقَى فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَاجْرَمَ مِنْ عَمَلٍ بِهَا وَمَا رَأَى
الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَلَا يَجْتَمِعُ أَمْنِي عَلَى الصَّلَاةِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ
لَيْسَ الْحَسَنُ إِلَّا وَهُوَ فِي الْكُتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً أَوْ إِشَارَةً

ترجمه آری روز - پس فرمود بنی صلعم بر آئینه خدایه خود را که رحمت بکشاد و فرشتگان آمرزش میخواستند
ترا تا آخر حدیث - پس بر آئینه که افتاب است پس بدعت حسنه چگونه شود از آنکه در قرون اولی یعنی در زمان
سمایه و غیره یافته می شود که وجود او از حدیث ثابت آمده که گفته شد - و اختیار دلیل دیگر زان که ادب غیر
حسن نیست این قول است چنانکه گفت - پس ذکر ولادتش صلعم برین حیثیت مروجه نیکوتر است که بر
اصل شرع است - پس اصحی و بقول او صلعم است که تعادل الصالحین حق الحدیث یعنی تعادل
صالحان حق است تا آخر حدیث - و تعادل عملی است آنکه در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور
اقتضای آفته نه شود - پس قیاس و جماع تعادل است که یافته می شود در اشارات و استنباط -
یا تعادل استحسان او است یعنی به نیک پنداشتن بعمل آورده شد - و بقول او صلعم من سق فی
الاسلام سبنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها یعنی هر که روش گرفت در اسلام شیوه نیک
پس برای او است اجر آن سنت حسن و اجر آنکس که عمل کرد با آن طریق نیکو و صامراة المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن به یعنی چیزه که مسلمانان او را نیک دیدند پس او نزد خدا نیک است
و لا یجتمع امنی علی الصلوة لکن به یعنی امنیت من بر گرمی اگر د نخواهد آمد - پس بدانکه بر آئینه
کفایت نیست که حسن مگر او در کتاب و سنت است بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت یعنی حسن
هواست که او در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت بر آید

تذکرات و قرون اولی تا آنکه
بر اصل شرع است

حدیث تعادل صلعم
و تعادل عملی است

بنا بر سنت حسن و بدعت حسن
فرد و جماع او است حسن
و مسلمانان حسن در رفتار است
و او صلعم و صامراة المسلمون

حسن هواست که در کتاب
و سنت است بطور صراحت
یا با اشارت یا قیاس بقول
نص کریمه

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

قیاس خبر حق است و خبر کذب باطل است
در رضا و الکاف قیاس است در رضا

مرحومہ شریف علیہ الرحمہ

حسنة والآحادیث الشریفة المروية فی بحث البدعة اصل لها علی قولهم
 وینقول الحزین انما هو فی القیاس والاجماع علی اصل الآحادیث الشریفة المروية
 علی قولهم شی ای الحزین هو ولم یقل صلعم بدعة حسنة بل قال صلعم
 حسنة وما راها المسلمون حسنة فیحصل من القول ما لیس بمفسد فی
 الذین لیس بدعة بل حسن فی حد ذاته وان کان تعامل الصالحین کم وماراه
 المسلمون کم وما مثلهما بدعة حسنة وما أخذ قولهم العام مخصوص ببعض
 معارض بالصد کل بدعة ضلالة لتعارض بالصد التخصیص بالحسنة
 عموم الضلالة الذی لا یرتفع التخصیص شی فلا یسع التأویل فلزم
 التساقط هم فقد اما هو المذکور شی ای تسمية ما لیس بمفسد بالبدعة
 الحسنة مساهمة اللفظ عجائز علی ما لم یوجد عندهم فی کتاب السنة
 صریحا واقضاء هم ومما وقع فی المنام للتقامت دلیل الی صحة العمل حسنة
 من اصل الذی فی المنام وانه شی ای الحزین هم أخذ بلفظه علیها اصل
 به لفظه

هم که بدعت حسنة است. و احادیث شریفه که بدعت بدعت وایت کرده شد اصل اند برای بدعت حسنة بر قول شال.
 پس خواب گفت این خبری که او که در قیاس و جماع بر اصل احادیث شریفه ویرست جز این نیست که بر قول این خبری
 است. که نه گفتند و صلعم بدعت حسنة بلکه فرمود صلعم حسنة حسنة. و آنچه که مسلمانان و احادیث و بدعت. پس خبر
 سنت حسنة و حسن چیزی از لفظ بدعت نفرو و پس این قول حاصل میشود آنچه که نیست بمفسد و دین بدعت
 نیست. بلکه در حد خود حسن است. و اگر تعامل الصالحین کم و ماراه المسلمون کم و آنچه مثل این بدعت
 بدعت حسنة است. و ماخذ قول شال است العام مخصوص ببعض یعنی این عام مخصوص بعض است که بعض از و خاص
 کرده شده است پس این همه قول و دعوی حدیث کل بدعة ضلالة تراها معارض بصد خواهد شد. از یک تفسیر حسنة
 عموم ضلالة را معارض بصد است چنانکه آن عموم را این تخصیص زایل نمیکند. پس تاویل در و نمی گنجید پس تساقط لازم آمد
 پس این خبری است که او ذکر کرده شده یعنی آنچه که مفسد نیست بدعت حسنة نام نهادن مساهمت لفظ است از و عجز
 آنچه که نزد شال و کتاب سنت بطور مستقیم و بطور اقتضایافته نشد. و آنچه واقع شد در خوابها بافتات دلیل است او کسب عمل
 با این عمل حسن است اما اصل آنکه که او در خوابها است یعنی اصل این خبری که حسن است آن خبری است از و صلعم که مبتدعه
 خواب فرمود. و هر آینه این خبری که بدعت حسنة خواب است بر نفس خود با دلیل گیرنده و اقتضایافته بدعت غیر خواب را نکند

قول السلام بحسنة است که بدعت حسنة
 خواب تعاقبت هم در حدیث علی و ابی هریرة است بر عمل بدعتی
 از ابی هریرة بخواب و بر و کل حضرت مصنف هم

۱۰
 ۲۰
 ۳۰
 ۴۰
 ۵۰
 ۶۰
 ۷۰
 ۸۰
 ۹۰
 ۱۰۰
 ۱۱۰
 ۱۲۰
 ۱۳۰
 ۱۴۰
 ۱۵۰
 ۱۶۰
 ۱۷۰
 ۱۸۰
 ۱۹۰
 ۲۰۰
 ۲۱۰
 ۲۲۰
 ۲۳۰
 ۲۴۰
 ۲۵۰
 ۲۶۰
 ۲۷۰
 ۲۸۰
 ۲۹۰
 ۳۰۰
 ۳۱۰
 ۳۲۰
 ۳۳۰
 ۳۴۰
 ۳۵۰
 ۳۶۰
 ۳۷۰
 ۳۸۰
 ۳۹۰
 ۴۰۰
 ۴۱۰
 ۴۲۰
 ۴۳۰
 ۴۴۰
 ۴۵۰
 ۴۶۰
 ۴۷۰
 ۴۸۰
 ۴۹۰
 ۵۰۰
 ۵۱۰
 ۵۲۰
 ۵۳۰
 ۵۴۰
 ۵۵۰
 ۵۶۰
 ۵۷۰
 ۵۸۰
 ۵۹۰
 ۶۰۰
 ۶۱۰
 ۶۲۰
 ۶۳۰
 ۶۴۰
 ۶۵۰
 ۶۶۰
 ۶۷۰
 ۶۸۰
 ۶۹۰
 ۷۰۰
 ۷۱۰
 ۷۲۰
 ۷۳۰
 ۷۴۰
 ۷۵۰
 ۷۶۰
 ۷۷۰
 ۷۸۰
 ۷۹۰
 ۸۰۰
 ۸۱۰
 ۸۲۰
 ۸۳۰
 ۸۴۰
 ۸۵۰
 ۸۶۰
 ۸۷۰
 ۸۸۰
 ۸۹۰
 ۹۰۰
 ۹۱۰
 ۹۲۰
 ۹۳۰
 ۹۴۰
 ۹۵۰
 ۹۶۰
 ۹۷۰
 ۹۸۰
 ۹۹۰
 ۱۰۰۰

جیو جیو جیو

بسم الله الرحمن الرحيم

بنی عن الباطل عمل الذي تقدم المنى وهو ثبوت متقدم والتمنى يستلزم الى
وجوب ما عمل فيقول الحزين ذكر ولا دته صلح بعد اداء الفرض المطلق
مستحب فمن لزومه طاعا فعلية ان لا يبطله وتويدة قوله سبحانه لا تبطلوا
اعمالكم الاية فالاختيار بعد الاختيار لازم ويظهر ما امر به صلح لله عليه
للصنعاء برافته صلح ولو امر لوجب فاعلم ان معرفة شخصه صلح فريضه
والمعرفة بالوصف المانع المطلق فلما عرفت بوصف اذ اها فها بعد اها على حاله
فمعرفة المعرفة من شخصه اى هو هو صلح في عالم الشهود من بلاية تشخص
شخصه وبإياديه صلح بالاولوية والتوسع زمانا ومكانا للمستغرق فاداء الفرض
المطلق اولى بالاولى فليس تركه الا تارك الاولوية

ترجمه - این بنی از ابطال عملی است که بنی را مقدم آمده - و او ثبوت متقدم است - و بنی اشاره میکند بر
چیزی که عمل کرد - یعنی این بنی که در خواب صلحا است و صلح این منع است از گذاشتن عمل زائد عمل که پیش از
منع عمل آمده پس ابطال عمل ثبوت متقدم شده از آن بنی که منع است بر ترتیب اثر ثبوت ذهنی گذاشتن عمل
و این منع گذاشتن عمل اشارت میکند سوئی و جوب آنچه که عمل آمد یعنی وجوب عمل بولد و برقرار داشتن او - پس بگوید
این عزیز که ذکر ولادت او صلح بعد از ادا فرض مطلق مستحب است - پس هر که لازم گرفت او را در حالیکه فرما بدو
است و بجا آورده امر پس لازم است بر او که ابطال نکند و گزارده باشد - و تأیید میکند او را قول او سبحانه که در
سوره محمد رکوع چهارم است لا تبطلوا اعمالکم الا به یعنی شما اعمال خود را باطل نکنید - پس اختیار بعد اختیار لازم
است - و گمان میشود که هر آینه صلح بنا بر تنهیل از برای صغای ائمه برانست خود او را امر فرمود - و اگر امر فرمود
هر آینه و عیب شدی - پس بدانکه معرفت شخص او صلح فريضه است - و معرفت می شود بوصف کما فی مطلق باشد
پس نگاه شناخت بوصف بگذارد آل فريضه را پس آنچه بعد فريضه است بر حال خود است - پس بعد معرفت شخص او
صلح او چنانکه او است در عالم شهود از ولادت او است که این ولادت شخص میکند شخص او را همچنان معرفت او صلح
پس بدان او است صلح با ولایت و توسع از روی زمان و مکان برای هر معرفت یعنی خواهر شناخت - اى ابتداء
معرفت شخص او صلح در عالم شهود از ولادت شریعت است که شخص او را مشخص میکند و پیران او صلح پس
معرفت بسبب اولویت - که بدو لا تش و پدرانش صلح بود و بسبب توسع است برای هر خواسته معرفت در هر زمان
و مکان پس هر خواسته معرفت این معرفت شخص او صلح که با ولایت و توسع است بر زمان و مکان با الهوم پس قدر پس است
بالخصوص بعد از این خواست ابتداء تشخیص است پس از فرض مطلق با ولایت اولی است - و نیست ترک او مگر ترک اولویت

دکوات شریعت بعد از ادا فرض مطلق مستحب است
معرفت شخص او صلح فريضه است
و از آنکه از ولادت و پدرانش حاصل آید

[illegible]

راجی در سینه

مستظفینہ صلوات کا دنیا الہیہ

و علم تقید الزمان علی معنی مصدر و تقید الزمان علی معنی مضارع یقید
 الاستمرار و باعث التوقیر رسالة و هی موبدة و این الدلیل علی عدم توقیت
 التوقیر و توقیت تغزوة و توقیره خصوصاً و اعلم ان خلاف التوقیر
 بل ان کفر الاستخفاف بخلاف التفریش ای خلاف التفریش لا یلزم کفر
 بعدم الاستخفاف هم و ما ثبت تعظیمه صلعم فی وقت حضوره صلعم فما هو
 بمنوع فی غیر وقت حضوره صلعم لا تعلم ان لا یرفع الصوت فی مسجد النبی صلعم
 اذ ان علی نزول یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایة
 و هو موقت فاما فرض موقت فی حضوره صلعم فی عالم الشهود مستحب
 فی غیبه صلعم من عالم الشهود و حضوره صلعم من عالم البرزخ علی انه صلعم
 محی و سميع و بصیر و علیم مع توسع صفاته عادتاً و اعجازاً لان کما کان صلعم

مترجم از کلمه یا بر عطف تذکر این لفظ توقیره که بر معنی مصدر است که در وقید زمان نیست - و بر بنا
 اصل معنی متعارف این لفظ برای معنی استمرار معید است - و باعث این توقیر موصوف رسالت بوده است
 که او مبدء است - و کما است دلیل بر نبودن ثبوت لفظاً متواتر توقیت تغزوة و توقیره از روی
 خصوص یعنی دلیل نیست بر این که لفظ متواتر یا قید زمان نباشد تا در هر زمان بر او صلعم ایمان آورده شود -
 و تغزوة و توقیره مخصوص بقیه زمان باشد تا تعظیم و تکریم او صلعم مخصوص بقیه زمان شود حال آنکه
 حلقه و زمانی لفظ و رسالت همه برای دوام و استمرار معید آمده بشیر بر او است و بدانکه هر آینه خلاف
 توقیر بسبب استخفاف کفر در و لازم می شود بخلاف تفریش که در و کفر لازم نیاید بسبب عدم استخفاف - و
 هرگاه که وقت حضور او صلعم تعیین ثابت است پس او در غیر وقت حضور او صلعم ممنوع نیست - آیا
 ندانی که تالینیم در مسجد نبی صلعم آواز بلند نکرده شود بر نزول این آیت کریمه که در سوره حجرات است
 یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایة امه تا آنکه ایمان
 آورده اید و آواز نماند خود را بلند کنید بر آواز نبی صلعم - حال آنکه او موقت است - پس آنچه که از فرض
 موقت است در حضور او صلعم در عالم شهود - او مستحب است در غیب او صلعم از عالم شهود - و حضور
 او صلعم از عالم برزخ بر این که او صلعم بر این است و شنونده - و بینا است و دانایا توسع صفاتش
 بطور عادت و اعجاز است الان کما کان یعنی هنوز بچنان است که بود صلعم

خلاف تعظیم متواتر او صلعم کفر لازم بخلاف تفریش در وقت نیست و در حضور او
 فرض توقیت بغیر کریمه و حدیثی که محمول بحال است

১৯৩৬
 ১৯৩৭
 ১৯৩৮

[illegible]

وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ هُم وَالْقِيَامُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
كَانِي الصَّلَاةُ فَقُلْنَا لَهُ صَلِّعُمْ أَصْحَابُهُ صَلِّعُمْ كَمَا فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ
عَنْهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلِّعُ يَجْلِسُ مَعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَيُحَدِّثُنَا إِذَا قَامَ قُنَا
قِيَامًا حَتَّى نَرَاهُ قَدْ دَخَلَ بَعْضَ بَيْوتِ أَزْوَاجِهِ + وَقَامَتْ فَاطِمَةُ لَهُ صَلِّعُ كَمَا
فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ عَمَّاسَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَهْمًا وَهَدْيًا وَدَلَالًا
فِي رَوَايَةِ حَدِيثًا وَكَلَامًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ
فَامْلَأَ يَمِينَهَا بِأَيْدِيهَا فَجَلَسَ وَاجْلَسَ فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَامَتْ
إِلَيْهِ فَاحْتَضَتْ يَدَيْهِ فَقَبَّلَتْهُ وَاجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا + وَهَذَا هُوَ بَرَوَيْتُ فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ وَكَانُوا إِذَا أَمَرُوا لَهُ
يَقُومُوا لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لَذَلِكَ + لَا يَدُلُّ إِلَى أَنْ لَا يَجُوزُ الْقِيَامُ بَلْ يَدُلُّ

این روایت از شیخ ابوالحسن
در کتاب المغنی
در باب سجده بر ائمه
در کتاب صریح

تَوْجِيهِ الْعَلَمُ وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ خَدَايَا تَوْفِيقُ دِهَ بَرَى جَنِيْرَ كَه تَوَادُّ دَوَسْتِ دَارِي وَ
اَوْرَاسِنْدِي كَمِي - وَقِيَامُ بَرَى خَدَايَ سَجَانَهُ عِبَادَتِ هَسْتِ بَرَى خَدَايَ سَجَانَهُ چنانچه در نماز پس قیام کرده بر
اوصاعم اصحاب او صلعم چنانچه در مشکوٰۃ است از ابی هریره رضی الله عنه - گفت که رسول خدا صلی
علیه وسلم با من نشستند در مسجد و با حدیث می کردند پس هرگاه که بر می خاستند او صلعم بر می خاستیم
از روی قیام تا آنکه میدیدیم که بعد از بعضی خانه از دراج خود را - و قیام کرده فاطمه رضی الله عنها برای
او صلی الله علیه وسلم چنانچه در مشکوٰۃ است از عائشه رضی الله عنها گفت دیدیم
کسی را که باشد مانند خدای از روی روشن و سیرت و سکینت و وقار و بهیئت و شکل و شمائل
و غیره - و در روایتی است از روی حدیث و کلام بر رسول خدا صلعم از فاطمه رضی الله عنها -
هرگاه که او در نماز می ایستاد او صلی الله علیه وسلم قیام می کرد صلی الله علیه وسلم بسوی او و میگرفت
دشمن و می پدید آورد و می نشان داد بر پشت خود و هرگاه که او صلی الله علیه وسلم بر می ایستاد او
رضی الله عنها بر می خاست و بر می خاست او صلی الله علیه وسلم و میگرفت دست او صلی الله علیه وسلم و
روی او پدید آورد و می نشان داد صلعم بر پشت خود و چنانچه روایتی در مشکوٰۃ است از انس رضی الله عنه که
گفت نبود شخصی محبوب تر از ایشان را از رسول خدا صلعم چنانکه چون می دیدند او را بر می خاستند از آنکه
میدانستند این را از کراهت او صلعم - از این دلالت نمی شود بر آنکه قیام جائز نباشد بلکه دلالت بشود

از بعضی حدیث

این روایت از شیخ ابوالحسن
در کتاب المغنی
در باب سجده بر ائمه
در کتاب صریح

بما هو ثبت من اخذ صلحا و اُمتہ صلعم فتركه بالكسل حومات من ثواب الصواب والا عراض عنه بلا حجة يلزمه الاستخفاف وهو كفر واما السكوت عما يلحق في مجلس ذكره صلعم فعلى نزول يا ايها الذين آمنوا لا تقدر مولى بين يدي الله ورسوله والتفوا لله فحينئذ شئ اى من ما هو بمنوع في غير وقت صلعم صلعم تعظيما له صلعم كما هو ثبت من اخذ صلحا و اُمتہ صلعم هم وهم بيتا الذکر بمعنى المذكور على تابيد النوى شئ و عليك النظر في معنى الآية وما سقت الى ذكر كيفية النبي صلعم وقال ابراهيم النخعي واجب على كل مؤمن معنى ذكره اذ لم يحدد ان يجضع ويخشع ويتوقر ويسكن من حركته وباخذ من هيبته واجلاله بما كان ياخذ نفسه لو كان بين يديه ويتادب بما ادبنا الله به انتهى فاذا قيل قوموا لتعظيمه صلعم وقامت الجماعة لتعظيمه صلعم

ترجمہ چنانچہ اوز اختیار صلحاى اُمت او صلعم ثابت شد پس ترکش از سستی حرات است از مژدہ صواب و از درو گردانیدن با حجة و دلیل استخفاف لازم کند و او کفر است پس سکوت یعنی خاموش ماندن از آنچه کہ نزدیک مجلس ذکر صلعم پس برضای نزول این آیت کریمہ است یا ایها الذین آمنوا لا تقدر مولى بين يدي الله ورسوله فحينئذ شئ اى از آنکہ ایمان آورید پیش منبسط شد رسول او و تبرید خدا را پس از است معنی از آنکہ او متنوع نیست در غیر وقت حضور او صلعم برای تعظیم او صلعم چنانچہ او ثابت شده از اختیار صلحاى اُمت او صلعم و اینجا ذکر معنی مذکور است بنا بر تائید یعنی یار نبی امیر تعظیم یعنی پیش نمودن کہ درین آیت است مؤید است پس در وقت مجلس حضور و غیر حضور پیشی کردن و از بلند نمودن بنا بر تعظیم او صلعم ممنوع آمد سکوت لازم لهذا هر چه از تعظیم او بپس و سکوت و وقار و اخلاص برای تعظیم او صلعم کرده آید مہر دست آمد و از صلحاى اُمت عمل بر و یافته ثابت گردید و در حقیقت این آیت کریمہ و آیاتی کہ در ذکر کیفیت تعظیم النبی صلعم کہ سابق مذکور آمد بر تو نظر و فکر کردن ضروری است باینکہ لازم کنی بر نمودن گریستن در آن و گفت ابراهیم شعی کہ بر هر مؤمن واجب است وقتی کہ او ذکرش صلعم کند یا نزدش ذکرش صلعم کرده شود آنگاہ با خضوع و خشوع مانند یعنی قروقی کند و بہ ہیبت و وقار بپوشد و از حرکت خود ساکن ماند و از ہیبت و اجلال او صلعم بر آن قدر کہ اگر پیش او صلعم پورے نفسش بخود در گرفته بگیرد یا نشد و ادب کند یا بچہ خدای بر تریا و ما را ادب آموخته است از تہی پس ہر گاہ کہ گفتہ شود بر تریا برائے تعظیم او صلعم و ہمہ جماعت برائے تعظیم او صلعم نراست

سکوت و وقار و خضوع و خشوع و اخلاص برای تعظیم او صلعم
بجای آوردن نام است بعضی کریم و در جہان

[illegible]

19

4

1962

توارث و اجماع بر مختصات
پیام برض حدیث +

مفتی اعظم و الشہ
نکاح النکاح و تنجیم الدائم

فلاشارة الى تقيد اليوم من تقيد يوم يوم الاثنين والقياس له على يوم
عاشوراء ولا اجتماع بالطلب وفضيلته من الجماعة في الصلوة بالاذان وفتح
صلوة بيده على الجماعة وفي الزهراء جاء في الخبر ان العبد يأتي الى المجلس
الذكر بنحو كمال الجبال فيقرم من المجلس ليس عليه شيء فذلك تمام النبي
صلى الله عليه وآله روضه من رياض الجنة وللتعظيم والترفع لذكره صلوة
من الخطيب في الجمعة والعيدين بذكر الله تعالى ورسوله تعالى واني
واحد به واتباعه صلواتهم على السلطان المستقيم ومن نصيبه صلواتهم من ذرات
المسجد الحسيني وهو ذاك فخرهم صلواتهم قائما عليه كما في المشكوة فثبت حسن
الترفع والقيام تعظيما في حالة ذكر المعظمين وكذا الذي ذكره هو عام الاوقات
في حاله كما ذكر في وقت المعين بالوجه الحسن احسن فان لم يعين فكان العمل

توجه آيين اشارت سوى تقيد روز از تقيد روزه يوم دو شنبه است - وقياس اين تقيد بر يوم عاشوراء
است - وبراى گرد آوردين بطلب وبراى فضيلت اجتماع قياس از جماعت است که در نماز باذان است معنی
برای ذکر شریف مردان را طلب کرده بشنیدن ذکر شریف جمع آوردن و فضيلت اين اجتماع مجلس بر قیاس
فضيلت نماز باجماع است و باذان - و بقولش صلوات که دست خدا بر جماعت است - و اين در مشكوة است
و در كتاب زمزمه است که در غير آيه هر سه بنده سوى مجلس ذکر می آید بگفتا نشايچو کوهها در کشت و گزنی
پس از مجلس برخيز و در آن حال که در چیزی نسبت یعنی از هر کس ذکر و ذکرين بر و همچو گناه خاند و پس از
گذاشتن یک چیز در پس بر این می دانم او را نام نهاده شود و گفته است بر یا ضی الجنة علیه السلام
از اینهاى نسبت و قیاس برای تعظیم و ترفع براسه ذکر او صلوات یعنی ذکر ذکر شریف را اگر کسی در وقت
و بلند نشاندن قیاس او از خطبه خواندن از جمعه و عیدین است بذكر خداى برتر و رسول او تعالى و دیگر
آن و صحاب و پیروان او صلوات و دیگر سلطان عادل و از غیر نهادن او صلوات است از مجد شریف
برای حسنان رضی الله عنه که او ایستاده بود ذکر فرمود و بزرگی او صلوات میکرد چنانچه در مشكوة است پس
فصلی ترفع و قیام یعنی بلند بودن و بر خاستن که بطور تعظیم است در حالت ذکر معظم بالهدوم ثابت مشدود و همچنین است

سکروا

ذکر که او در حد و عام الاوقات است یعنی برای ذکر در ذکر کردن وقتی معین نیست بلکه شامل همه اوقات است چنانچه ذکر کرده در تفسیر که بر و
نعم الله الی پس در وقتین بهر یک یا شد ذکر کردن پس و یکوتر بود - و اگر معین نکرده شود پس عمل یا در شوار شود

علی واسطه القلب فیکف لا یتدم وقال الله تعالی قل بفضل الله وبرحمته
فبذلک فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ ش من یتساءل یرجع لاستدراک
معنی الایة الکریمه الی ذکر کیفیه الاخلاق هم هیئات هیئات صحت
یا الله ربنا وکالسلام دینا ویا القرآن امامنا و بحمل نبیا صلعم و نسیت الاخره و
نسیت الشفاعه و قلت انا مؤمن فیما اتهم المؤمن کیف قلت لان ذکر و لاده
الرسول الشیعیه الاولی بالمؤمنین من انفسهم و ما فی الوقت من اعجازه
صلعم لانه یدعه سینه و انه فرض علینا فبعد ادایه مستحب یا ایها المؤمن
فی صدرك القلب ام الحجر الصلب کیف لا یخضع ولا یجشع ولا یعظم للنبی
الا محمی بنی الرحمة و هو خیر خلق الله کلهم عند ذکره صلعم فحق ما قال
قال رحمه الله تعالی تشعیر عند هبوط المناشرات علی الحلی و تمیل
عصون البان لا الحجر الصلب و فماعت لا اخرجت قلوبنا و نسیت الحجر

ترجمه بر واسطه قلب - پس چگونه شمسار نشوی که فرموده ای برتر در سوره یونس رکوع ششم قل
بفضل الله و برحمته فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ یعنی ای حبیب من بفضل
خدای پاک که مشرف گردش در دین بچوشت صلعم که جای حصول جمله حسنات و خیرات و برکات کامله
محضه است در تعالی دیگران بغير استحقاق - و برحمت او تعالی که حضرت رحمت عالمیان است صلعم
و باین قرآن مجید - پس باید که شاد شود ندایا بنهمه نواز شهابی حق تعالی که رسانید بایشان -
آن فرخ یا اینهمه عطیات بهتر است از آنچه کمی اندوزند از اعراض و اسباب عیش دنیا و آخرت - هر که
خواهد استدراک معنی این آیت کریمه را رجوع کند سوسه ذکر کیفیه اخلاق - هیئات هیئات تو خدای
بر بپوشید بپوشید و اسلام برادرین و قرآن را امام و محمد صلعم را نبی - و فراموشیدی اخره را - و فراموشیدی
شفاعت زار و گفتی من مؤمنم پس ای مؤمن چگونه گفتی که ولادت رسول شفیق که اولی است و یمنین از نفسها -
شان - و آنچه در آن وقت از حجاب اوست صلعم ذکر کرده شود از آنکه او بدعت نبیه است حال آنکه لایقیتی
او فرض است بر ائیس دانش مستحب - ای مرد آیا در سینه ات دل است یا سنگ سخت - چگونه فروختی بخوابد کرد و

بیت گمزد و برنگی گمزد بی ای را وقت ذکر صلعم که نبی رحمت است حال آنکه او بهتر خلق خدا است از همه خلق پس حق است آنچه گویند که
رحمت کند خدای برتر از او را بدو همسنگام بلای و زین بر غفار و از شاخای بان چیده که سنگ سخت چه پس کردی تو مگر زخم دای دگر
مارا و فراموش کردی حسرت را

قصہ از خیر اذراہ بتحدیہ برای ہدایت

محمد بن عبد الله

شیخ شیخ السلسلۃ المحمدیۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا وجلس مراقباً
فقال رضی اللہ تعالیٰ عنہ انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً فقال
انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً وما بقی الی ظہر مجلس فقال
انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع الی دارہ فاشتاق قلب الی حدۃ شیخ من
السلسلۃ العالیۃ القادریۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا فحضر عرض السلسلۃ یعمل
علیہا علی ما ذکرھا فی صدر القصۃ فقال سید اللہ تعالیٰ استغفر وتبک لانا العمل من الطریقۃ
الوھابیۃ فاستغفر وناہ فصر قلبہ لان صحبۃ تامۃ بلا مشقۃ فما للذین انکروا التبیان
وهو سنۃ مستحیۃ وانکفوا حق الہامار من غیر عذر یرقیاربت انا نغوذ ببیک
ارسل ریحۃ للعالمین من شر و الفسنا ومن سیئات اعمالنا من یدک اللہ فلا مضل
ومن یصلہ فلا ھادی ونشہد ان لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک ونشہد
ان محمد اعلمک ورسولک اللہ وانت حامدہ وهو محمد وک فیکف احسن فادعوا لہ عزم
وافتقار لان تصلي علیہ وعلیٰ احوال کما تحبہ وترضاہ ونشفعہ فینا وترحمنا بحکم

ترجمہ شیخ نور السلسلۃ محمدیہ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا۔ نشست بطور مراقب پس
فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو وھابی هستی پس قلبش وحشت گرفت و باز پس آمد یک قدم و مراقب نشست باز
گفت رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو وھابی هستی باز داغ و وحشت گرفت و باز یک قدم باز پس آمد و مراقب نشست کہ پس نشست جای نشست نہادہ
باز فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو وھابی هستی پس لبش وحشت گرفتہ برخاست و سوی خاد خود برگشت۔ باز لبش سوی خدمت شیخ خود
کہ از سلسلہ عالیہ قادریہ است رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا مشتاق گردید و پیش آمد و بر آئینہ آں مسلکہ کہ بر عمل میکرد و ہمراہ طریق کہ صدر
قصہ او را ذکر کردہ بیان نمود۔ پس فرمود سید اللہ تعالیٰ کہ استغفار کن و رجوع کن از انکہ این عمل از طریقہ و ماہیت است۔ پس
استغفار کرد و بنوعیہ آورد۔ پس قلبش در آن دم صحبت یافت بصحبت کلی بلا تکلیف۔ پس حیثیت آنہا را کہ انکار کردند
لغیبین و احوال انکہ او سنت مستحیہ است و تلفیق حق نمودند زندگان را بغیر عذر۔ پس بہ رہن ہر آئینہ پناہ بخواریم بتوحقی
نی کہ کہ رحمت فرستادہ شد بر ای حال بیان از برہمای نفسانیاں و از گمان علمای مایان۔ ہر کہ را خدا راہ نماید پس نیست گمراہ کنند
اولی کہ کہ گمراہ کند و از پس نیست اورا راہ نماید۔ و ما گواہی میدہیم انکہ حیت چیز و معبود دیگر تو کہ یکناںی۔ نیست شرعی برای تو۔ و گواہی میدہیم
انکہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بندہ تو و رسول است۔ خدا را و تو خاد او است و او محمود تو پس چگونه حکم کرد۔ پس بعجز و افتقار بخواریم ترا کہ نور حق فرست
بر او و بر حال او چنانکہ تو اورا دوست داری و می پسندی او را و شیخ گردانی او را میان ما و یا و ما را رحمت کنی

١
 ٢
 ٣
 ٤
 ٥
 ٦
 ٧
 ٨
 ٩
 ١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

HHJ

100

٥٨
١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

البائین لربهم سجداً وقياماً وعلی انباہم القانتین لولایہم خضعاً وصبیاً ما
 اؤلتک مجرون الغرقۃ بما صدر واولیقون فیہ بالحقۃ و سلاماً خالدين فیہا حسنۃ
 مستقرّاً و مقاماً۔ و بعد فیقول الفقیر الی رحمۃ مولایہ الغنی محمد بن محمد بن علی
 النقشبندی الاحمدی نعمۃ اللہ برحمۃ و غفرانہ و اسکنہ فیہم جنانہ۔ اے
 قدم علینا بالمدينة المنورة فی سنة الف و مائین و ستۃ و تسعین فاضل
 من اهل الهند من جدبہم اللہ تعالیٰ الی الحرمین الشریفین و شرّفہم بزیارۃ
 روضۃ حبیبہ سید الکونین صلی اللہ علیہ و علیہ و سلم و زادہم تقرباً الیک + و هو
 المولوی عبد العزیز لا زال عابداً لرقبہ و معزاً لدينہ و سالناً عن قیام الزائر فی
 مواجبتہ صلی اللہ علیہ وسلم و وضع عینہ علی اسیارہ کحیثۃ الصلوۃ حبیب التسلیم
 علیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل هو جائز اما لا فاجبتہ بما فی کتب اصحاب المناسک
 من المتون و الشرح من اداب زیارۃ صلی اللہ علیہ وسلم فقال هذا کلام بلاد لیل
 لیس فیہ شفاء لعلیل مع و رد لا حدیث فی الہدی عن التظیم و القیام مثل ما

تفعلہ الاعاجم

ترجمہ کہ شب زندہ دار اند سجدہ و قیام کنان پروردگار خود نشان را۔ و بر پیران نشان کہ فرزند و نادر و نابزر
 نشان و روزہ داران مولای خود نشان را۔ ہمانند کہ بدل دادہ شدہ غرضہای بالا فائز با پنجم صبر کرد و ملاقات
 کردہ شوند در ہما بر حقیت و سلامتی۔ ہمیشہ مانند گاندہ در ہما کہ خوش است این از بودی قرار گاہ و قیام گاہ۔ و بعد از
 پس بیگوید اگر تحصیل سوئی رحمتہ مولای خود است کہ غنی است محمد بن محمد بن علی نقشبندی احمدی۔ یہو شدہ اور
 خدای برتر رحمتہ و بخشایش خود۔ و آباد کندہ اور ایفرخ با غنہای خود۔ بر آئینہ آنکہ یہاں برآمدنہ منورہ در ۲۴
 یک ہزار و دویست و دو و شش ہجری فاضلہ از اہل ہند اہل کسان کہ خدای برتر یکشدہ شاہزادہ سوئی شریفین و
 زیارت روضۃ حبیب خود سید کونین کہ رحمتہ خدا و سلامش بر و باد مشرف کندہ و بیفزاید شانرا تقرب نزد او صلی اللہ
 علیہ وسلم + و او مولوی عبد العزیز است ہمیشہ بار او پروردگار خود را پرستندہ و عزت و ہند دین خود را۔ و او بار پرستار قیام
 را در مہاجرۃ اوصی اللہ علیہ وسلم و ہماران دست راست خود در چپ سچو سہیت نماز ہنگام سلام خواندہ و صلی اللہ علیہ وسلم

کہ آیا او حاضر است یا نہ پس کن اور ادواب ادم با پنجم در گناہنای مناسک است از متون و شرحہا از اداب زیارۃ اوصی اللہ علیہ وسلم پس اگر گفت کہ آیا
 بلا زبیل است کہ در وعلیل را شفا نیست یا آنکہ احادیث در ہی ازہ تعظیم و قیام سچو پنجم کہ عجیب ان ادرا کنندہ و امدار شدہ اند

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

VAD

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

تقدر وتؤمن بالبرهان المصنف ان صفته الزاكر جاذبه
الكبر والشمس والسموات عليه وان من جملة اصفية
والاستعداد انك تستعمل جملة العبد على واهلها وبها يتبين
واربها وجميع صلهم من اقدس الصفات الخ

اخرجه الطبرانی فی المعجم الكبير وعن خطيب رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ومن مات في احد الحرمين بعث من الامينين وعن النسي رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زارني عتسبا الى المدينة كان في جوارى رواها الحافظ البيهقي كذا في المواهب اللدنية وفي هذا الباب سبعة عشر حديثا عن سيدنا عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس والنس بن مالك وابي هريرة وغيرهم باسناد متعده والفاظ متقاربة يرواها الدارقطني والطبرانی والبيهقي وابن خزيمة وابن عساکر والبيهقي وابي داود الطيالسي وابي بكر بن المقرئ وابن عبد الوالي جعفر العقيلي وابي الفتح لا زهدى وابن ابى الدنيا وغيرهم ساقها السيد السمرودي في الوفاء والعلامة ابن حجر في الجواهر المنظر والشيخ محمد عابد السندى في طالع حاشية در المختار قال الحافظ السخاوى تحت حديث من زار قبري وجبت له شفاعة هو عند ابى الشيخ وابن ابى الدنيا وغيرهما عن ابن عمر رضى الله عنهما صحيح

ترجمه این حدیث الطبرانی در معجم کبیر بیرون آورده - قال خطیب است رضى الله عنه که هر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که هر که مرا زیارت کرد پس موت من پس گوید که او زیارت کرده اند از نزد من و هر که مرد و دیده اندم و در مردم بر انگیزند شد از من یا نکند که - و از انس است رضى الله عنه گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که مرا زیارت کرد مرا بامید ثواب خداى کریم نسیوی مدینه باشد و در محاسن گانم - بدوایت کرده و در حافظه بیقی - همچنین است در این باب هفده حدیث اند از سیدنا عمر بن خطاب - و عبد الله بن مسعود - و عبد الله بن عمر - و عبد الله بن عباس - و انس بن مالک - و ابو هریره و غیرشان رضى الله تعالى عنهم اجمعین - باسناد یا مؤثره و الفاظ متقاربه معنی الفاظیکه در لفظه معنی با هم قرین دارند - بروایت دارقطنی - و طبرانی - و بیهقی - و ابن خزيمة - و ابن عساکر - و زیار - و ابو داود الطيالسي - و ابو بکر بن مقرئ - و ابن عری - و ابو جعفر عقيلي - و ابو الفتح اذی - و ابن ابی الدنيا و غیرشان که امدار انده و بیان کرده است سید سمرودی در وفاء و علامه ابن حجر در جوهر منظم و شیخ محمد عابد السندی در طالع الاثر حاشیه در مختار - گفت و ایضا سخاوی تحت حدیث من زار قبري وجبت له شفاعة این حدیث را در این باب در این حدیث که در قبر مرا واجب شد و در شفاعة من - اینکه اندر او شرف و ان ابی الدنيا و غیر این بر و از ان خبر رضى الله عنهما صحیح است *

در این باب هفده حدیث

افصح بیان راویان و اختلاف و اتفاق ظاهر

محمد بن جعفر و

صحت حدیث *

وقال تعالى وقوموا لله قانين وبين النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه الكرام
 وعلماءه الغمام ما يلين في كل طاعة وعبادة وذكر وفكر من القيام والقعود
 وتفصيله في كتب الفقه موجود ومختص هذه القرية بالقيام والوقوف بالاحاديث
 والاثر عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن الصحابة والتابعين والائمة المجتهدين
 والسلف الصالحين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين اما الاحاديث في وقوفه
 صلى الله عليه وسلم على قبور المؤمنين فمن ابن عباس رضي الله عنهما قال مر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة فاقبل عليهم بوجهه فقال السلام
 عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم انتم سلكنا ونحن بالاثراخر جلالا مام حفظ
 الترمذي في سننه وعن ابى صويته مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انهم بنى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من جوف الليل فقال ان امرت ان استغفر هبل
 البقيع فانطلق معي فانطلقت معه فلما وقف بين اظههم قال السلام عليكم يا اهل
 المقابر من لكم ما يصحتم فيه الى ان قال ثم استغفرهم طويلا وعاشته رضي الله

عن جميعهم وروى لقائي وقوموا لله قانين هـ بن خزيمة يروى خافوه في كندكان - وفيه صلى الله عليه وسلم وصحابته
 كاش وعلماء بزرگامش آنچه در طاعت وعبادت و ذكر و فكر از قيام وقعود و سزاوار است - بيان کرده است - و تكميلش
 در كتب قد موجود است - و اين قريب مضمون است بقيام و وقوف بضر احاديث را که از النبي صلى الله عليه وسلم و اصحابه و تابعين
 و ائمه مجتهدين و سلف صالحين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين - بگيرن و ديرتها که در وقوف او صلى الله عليه وسلم
 بر گور اهل بيته من اين اند - پس از اين بيان است و في استغفارها گفت گريشت رسول خدا صلى الله عليه وسلم گريه متان
 بپيش پيش آمد بر اينها يروى مبارک خود فرمود السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم
 انتم سلكنا ونحن بالاثراخر يعني ما نتي يا شريفا اهل گور يا نجيب و زاي تر ما را و شما را شما شريفينگان ما استنبه
 ما اين ائمه اين جريشه امام حافظ ترمذي يروى خود بر آورده - و از ابى صويته مولى رسول خدا صلى الله عليه وسلم يروى
 او صلى الله عليه وسلم گفت بپايدار گور رسول خدا صلى الله عليه وسلم ليوفيل يعني در وي شب پس فرمود بر اين من امر کرده شدم که بر اين ان البقيع
 سفر ت خوابم پس برواين پس فرمود او صلى الله عليه وسلم پس چو بايستار در بيان بلندى شان فرمود السلام عليكم يا اهل
 المقابر اينم که ما اصبحتم فيه يعني سلامتى ما بر شما اهل گور را که اينها يبرده دار شد بر اين شما چون است که ما را
 گريه شما در و تا ما گفت بفرموده خواست بر اين مثال بر يزد و دراز - و از عايشه است رضي الله عنها

اما احاديثي در وقوف و سلام
 على قبور المؤمنين الحق

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

والله اعلم بالصواب

الی ابد الابدی فقد راوی فی احادیث کثیرہ واثار جمة کیف لا وهوسیدنا
 القبور و منبع النور و هبط التحلیات الالهیة و مورد الفیوضات القدسیة
 وهو محفوف بالملائكة المقربین والمحضرة الانبیاء والمرسلین وهو الموصل الی
 اعلی الدرجات والمقضى الی اقرب المثوبات قال کتب الاحیاء فی یوم یطلع الازل
 سبعون الفامن الملایكة حتی یحفظوا بقدر النبی صلی الله علیه وسلم یضربون باجنهم
 ویصلون علی رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اذا المسوا عرجوا و هبط مثلهم فضعوا
 مثل ذلک حتی اذا انشقت عند الارض خرج فی سبعین الفامن الملایكة یرفون
 اخراجه الداعی فی مسندة و ما احسن ما قال الامام البوصیری فی البردة
 هو الحبيب الذی ترجی شفاعة لک لکل هول من الاحوال مقفح
 فانی النبیین فی خلق و فی خلق ولصید انما فی علم ولا کلام
 و کلمة من رسول الله ملقش غرقا من البحر و شفقا من الدنم
 و واقفون کدیه عند حدیهم من نقطة العلم و من شکلة الحکم

ترجمہ تائید از حدیث و روایت کردہ در احادیث کثیرہ و آثار جمة یعنی انبوه و چگونہ باشد کہ او سید
 القبور و منبع یعنی چشمہ نور و هبط یعنی جای فرود آمدن تحلیات الالهیة و مورد یعنی جای و ارد شدن
 فیوضات القدسیة و او محفوف یعنی گرد گرفته شده است بملایک مقربین و محضر یعنی حاضر آمدن بر ای انبیاء
 و مرسلین است و او موصل یعنی رساننده است سوی برترین درجہ یعنی مقفی یعنی دید باندہ سوی نزدیک ترین
 المثوبات است گفت کتب احیاء یعنی آنکه نیست از روزی کہ در خشت گرانزل شود بندگان هزاران ملایکه تا آنکه گرد
 گیرند بر نبی صلی الله علیه وسلم لکہ بر زمین باز دای خود و در فریضه بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکہ بر گاه
 شام کنند بباران و مثل شان فرود آیند و بچنان کنند تا آنکہ چون زمین از و مسلم بشکافند بر آید در میان بندگان
 کہ روان و دوال باشند او صلح را در می او بر زمین خود بر آورده و چه خوب تر است از امام البوصیری در حدیث
 او حبیبی کہ باو چشم شفاعت دارند
 شست فانی ز بهر انبیاء در سیرت و صورت
 زان منظر حق ملقش اندازین بهمی سر در
 استاده ز بهر او در حدیث مرا تہا
 بہر بر شمس ز انہوال بنی مبکی
 در علم و کرم نیست باو بیج قسیمی
 چون بحر عہد بحر سے و یک قطرہ زابری
 چون نقطہ از علمی یا شکلة از حکمی

در حدیث و آثار و در حدیث و آثار

فیل اذ خال الحجر فی المسجد وروی ابن زبالة عن سلمة ابن ورد ان قال لربت
 انس ابن مالک رضی اللہ عنہما اذا سلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یاتی فیقوم اما
 انتہی یقل هذه الاخبار كلها السيد السمرهوى فی وفاء الوفا باخبار المصطفی
 وخرج سیدنا عن رضی اللہ عنہ الی منابر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا معاذ
 بن جبل قائم بک عند قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما یبکیک یا معاذ
 الحدیث اخرجہ الحافظ البزار فی مسندہ نقلہ مولانا عبد السند فی حاشیئہ
 علی الدر المختار وروی یحییٰ ابن الحسن العلوی عن ابن ابی فدیك قال سمعت بعض
 من ادرکت يقول بلعننا من وقف عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان اللہ
 وملائکتہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین امنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما صلی
 اللہ علی سیدنا محمد وسلم وروی رواية من علی اللہ علیک یا رسول اللہ يقول ما سبعت
 حرقا ناداه ملک صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لك اليوم حاجة لدانی السید
 الشامیة واما استقبال قبر الشریف الذی هو قبلة الامم وراح واکاشیاح من العلویین

ترجمہ پیش از داخل کردن حجرہ شریفہ مسجد - در روایت کرد ابن زبالة از سلمہ ابن ورد ان گفت کہ دیدم انس بن
 مالک رضی اللہ عنہما ہر گاہ سلام بہتر شد بر من صلی اللہ علیہ وسلم می آمد پس می استاییش از منی - ابن سیدہ اخبار را سید
 سمرهوى در وفاء الوفا باخبار دار المصطفی نقل کرده است - دیگر آمد سیدنا محمد رضی اللہ عنہ منبری بر رسول خدا صلی
 علیہ وسلم پس ناگاہ دید معاذ بن جبل نزد استادہ میگردد نزد قبر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت چو گرمانتر
 ای معاذ الحدیث - این حدیث را حافظ بزار در مسند خود بر آورده کہ مولانا غایدر سندی در حاشیئہ خود بر در مختار اور نقل
 کرده - در روایت کرد یحییٰ بن حسن العلوی از پیر ابی فدیك کہ گفت شنیدم از بعض کس کہ دریافتہ اور میگفت کہ سید
 آ کہ کسی بایستہ در نزد قبر من صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ان اللہ وملائکتہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین
 امنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما صلی اللہ علی سیدنا محمد وروی رواية من علی اللہ علیک یا رسول اللہ
 يقول ما سبعت حرقا ناداه ملک صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لك اليوم حاجة لدانی السید
 الشامیة یعنی رحمت کرد معاذ بن جبل را کہ فلان امر در پنج جا بستہ بر ای تو میفاد و ساقط نشد - پنجمین است
 در ریزق شامیہ - و لیکن استقبال یعنی رو آوردن قبر شریف اور احسبم و کہ او قبلہ ارواح
 و اشباح یعنی کالبدہا از عسکوان

و اما استقبال قبر الشریف

باید استقبال قبر شریف را چنان

[illegible]

الیهودی فی الوفا وراوی ابن وهب عن ملائک انه قال اذا سلم علی النبی صلی
 الله علیه وسلم یقف للدعاء ووجهه الی القبر الشریف لا الی القبلة وعن ابن
 حمید قال ناظر ابو جعفر امیر المؤمنین مالکاً فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فقال مالک یا امیر المؤمنین لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان الله اذا
 قوماً فقال لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه ومدح قوماً فقال ان
 الذین یعصون احواضهم عند رسول الله الایه وذم قوماً فقال ان الذین
 بناؤن من وراء الحجرات الایه وان حرمته میناً کمر متحیاً فاستکان لها ابو
 جعفر فقال یا ابا عبد الله استقبل القبلة وادعوا ما استقبل رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فقال ولم تصرّف وجهک عنه وهو وسیلتک ووسيلة ابيک
 آدم علیه السلام الی الله تعالی يوم القيمة بل استقبله واستشفع به فیشفعه
 الحافظ القاضی عیاض فی الشفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید
 وقد اتفق العلماء علی انه علیه الصلوة والسلام فی قبره الشریف یعلم من ان

نویسند سید سمودی در وقایع کرامت کذا فی کتابک که او گفت هرگاه سلام میکرد بر نبی صلی الله علیه وسلم بایستاد
 برای دعا و روی خود سوی قبر شریف برپا می نمود و فرمود که اگر گفت مناظره کرد ابو جعفر امیر المؤمنین
 مالک رضی الله عنه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت مالک یا امیر المؤمنین آواز خود در پی مسجد بلند
 پس تحقیق حدیث برتر او بکرده است قوی را - و فرمود در سورہ حجرات لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
 بلند کنید آواز خود را بر آیه انی انم - و تعریف کرد قوی را و گفت ان الذین یعصون اصواتکم عند رسول الله
 الایه در سورہ حجرات یعنی هر آینه آنکه است کند آوازهای خود را بر آیه انم و گفت ان الذین
 بناؤن من وراء الحجرات الایه در سورہ حجرات یعنی هر آینه آنکه ترایا و از میخیزند از پیرین حجره الی - حال آنکه حضرت
 او صلعم در حال موت هیچ حرمتی نداشت و زیارت پس نیست کرد آواز را ابو جعفر و گفت ای ابا عبد الله بقبوله روادم و دعا کنم یا
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم روادم - پس گفت مالک رضی الله عنه و چرا بگردانی روی خود از او صلعم که او وسیله شفاعت
 و وسیله پیر تو آدم علیه السلام سوی خدا می برتر روز قیامت بلکه روی با او آواز و شفاعت خواهد پس او شفاعت کرد
 او را - بر آورده او را حافظ قاضی عیاض در شفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید تازه - و تحقیق اتفاق کرده
 علماء بر آنکه او علیه الصلوة والسلام رفته است در قبر شریف خود - میباید از این خود را

فوق الشیخہ او تحتہما فظن الرئی الله افتتح الصلوۃ وَاَلَا فَا لرفعُ بطریق الدعاء لیس
 بحیل للاشتباہ والظن قتالٌ وبالوقفت علی ہیئۃ الصلوۃ علی جمہور المسلمین
 المتقدّمین والمتأخرین السابقین واللاحقین من الحنفیۃ والشافعیۃ والمالکیۃ
 والحنبلیۃ وقد صرح بذلك فی کتب المناسک وقال الکرمانی عمدة العلماء
 الحنفیۃ ویضع یدیه علی شمال الحکام فی الصلوۃ وكذلك السید السمهودی فی
 الوفا والعلامة الشیخ محمد بن یوسف الشامی فی سیرۃ النبویۃ واما الشافعیۃ
 العلامة ابن الحج المصنعی فی الجوهر المنظم وراس الحنفیۃ الملا رحمۃ اللہ السندی
 وسبعہ الملا علی القاری وغیرہم من المتأخرین اصحاب الشرح والفتاوی کل اشار
 الدہلوی الشیخ عبد الحق والشیخ محمد عبد السندی فثبت ان هذا الوقوف للقیام
 امامہ فی الحقیقۃ لله عز وجل کالقیام والوقوف بفرقة وقرافة والمشاعر اعظام
 اعمیاء ولا یتہال الی اللہ الملك العلام غیر ان هناك استقبال وتوجہ الی الکعبۃ
 المشرقیۃ التي هی بیتہ وحرمة فی هذا استقبال وتوجہ الی سید الانبیاء والمرسلین
 وافضل الخلائق اجمعین الذی ہو حبیبہ وحبیلہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فوجہ سالاران یاریزات بہار دین ہندو گمان کرد کہ تحقیق اودان شروع کردہ در نہیں روشتن بطریق دعا
 محل اشتباہ وظن نسبت یس یا یزید بہ یو باتوان برہیت نماز علی جمہور مسلمانان پیشینیان و متاخرین سابقین ولاحقین
 ہست از حنفیہ و شافعیہ و مالکیہ و حنبلیہ و تحقیق تصریح کردہ شد باین در کتب مناسک و گفت کہ الی کعبہ
 علمای حنفیہ ہست و بہند اورست است خود را بر چپ خود بخود در نماز و چپان سید سمہودی در وفا و علامہ شیخ محمد بن
 یوسف شامی در سیرت نبویہ و امام شافعیہ علامہ ابن حجر ہیثمی در جوہر المنظم و سر حنفیہ لاجتہاد سندی لکفتہ و دیگر
 کرد اوراد اطاعتی بخاری و غیر شال از متاخرین اصحاب شارحین و فتاویٰ شیخ شارح دہلوی شیخ عبد الحق و شیخ
 محمد عبد السندی پس ثابت شد کہ تحقیق این وقوف و قیام جز این نیست کہ اود در حقیقت برای خدای عزوجل است
 بخود قیام و وقوف برای عرفۃ و عز و کف و مشاعر عظام است برای دعا و زاری کردن سوی خدای ملک
 علام ہے آکہ اینجا استقبال و توجہ ہست سوی کعبہ شریفہ کہ او میت و عرم او ہست و درینکہ
 استقبال و توجہ سوی سید انبیاء و مرسلین و افضل الخلائق است تمامہ آکہ او حبیب اوست و افضل

او صلی اللہ علیہ وسلم

توقف رات ہی صلیم بخود وقوف نماز
 انما جمہور روایت از شیخ سید سمہودی
 و در وقت دعا و توجہ نماز است

مجلسه اول

میرزا یونس خان و خدیو خان در کوفه در راه چابهار
در میان آب و دریا در کوفه در راه چابهار

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما فيها من الخير والشر
 وما فيها من النعم والبلاء وما فيها من العسر واليسر
 وما فيها من الغنى والفقر وما فيها من الصحة والمرض
 وما فيها من الحياة والموت وما فيها من الدنيا والآخرة
 وما فيها من كل شيء مما خلق الله تعالى وما فيها من
 كل شيء مما خلق الله تعالى وما فيها من كل شيء مما
 خلق الله تعالى وما فيها من كل شيء مما خلق الله تعالى

تاجیک ارباب و بایران شریک فیض و کرم و کرم و کرم

احادیث و آثار اہل بیت و در سال ۱۳۵۸
تقریباً ۱۰۰۰۰۰ و ۱۰۰۰۰۰۰

في المذهب في الطريقة الشريفة

و اعلم انه صلى الله عليه وسلم عالم بحضوک و قیامک و زیارتک و انه یبلغ سلا
و صلواتک فتمثل صورته الکریمه فی خیالک و احضر عظیم رتبه فی قلبک و یبغی
ان تنفق بینه کما وصفنا و تنروه میتا کما کنت تنروه حیاً انھى کذا فی الوفا
و قال فی السیرۃ الشامیه و لیستطیع الزائر فی حال وقوفه الی اسفل ما یستقنه من
جدار المحجره الشریفه ما تنرم بالحیاء و لا دب التام فی ظاهره و باطنه انتهى و
قال العلامة الشیخ رحمۃ الله المستد فی لباب الناسک فی زیارتک ثم قصدا ی
الزائر التوجہ الی القدر المقدس و فرغ القلب من کل شیء من امور الدنیا و اقبل بکلیتہ
لما هو بصدورہ لیصل قلبہ لا یستدل بمنہ صلی الله علیه وسلم و حرام علی قلب شغل
بقاؤرات الدنیا من الشهوات و الامرات ان یصل الیہ من ذلک شیء بل ربنا
یحشی قلبہ من نوع مقت و اعراض و العیاد باللہ تعالی من ذلک فلیجہہ بکذا
الشیء البصری ما امکنہ و لیس الا حطام ذلک الاستعداد من سعۃ عفوہ صلی الله علیه وسلم
و عطف و رافقہ ان یسأح فیما عجز عن امر الیہ من قلبہ

ترجمہ: تو در آنکہ بر اینکہ او صلعم عالم و داناست بخفوت تو و قیام تو و زیارت تو و بر آنکہ سلام تو و درود تو و اورا
بر سر یں نقش کن و ہو تو کریم و از خیال خود و ما من کن رتبه عظیم او و قلب خود و می ریدہ آنکہ استادہ شوی
تو میش او صلعم چنانکہ وصف کردہ و زیارت کنی او را در حالت حیات همچنانکہ زیارت میکردی در حالت حیات نتی
بمیان است در کتاب و قفا و گفت در سیرت شامیه و باید کہ زائر در حال وقوف خود نظر داشتن سوی زیرین آنچه
کہ رو بر دوش او را در دیوار حجره شریف لازم گیر برای حیاء و ادب کامل در ظاهر و باطن خود انتہی و گفت علامہ
شیخ رحمت ابد سندی در کتاب لباب الناسک در زیارت: باز قصد کرد او یعنی زائر و آوردن راسوی قبر مقدس
و دل را قلن کر گذارد ہر چیز از امور دنیا و روی آورد و تمامہ برای آنچه کہ او در پیے او است تا کہ دلش اصلاح یابد برا
یاری گرفتن از و صلی الله علیه وسلم و حرام است بر دل کہ شغل گرفتہ است ببلید برای دنیا از خواہشات و ارادت
آنکہ بہ پیوند سوسے او از بین چیزی بکشد لیس است کہ برو خوف یشتد از قسم مقت و اعراض یعنی از فنیل دشمنی
و در گردانی برز اندیشہ باشد العیاد باللہ تعالی من ذلک یعنی تیارہ بخند ز برتر ازین پس باید کہ بوشید آنچه
ہو اندازن فراغ حاصل کردن و باید کہ نگاہ را بایں ہنر اندازد و سعۃ عفو او صلعم او علیہ وسلم و عطف و رافقہ او و رات
او تا کہ آسانی دہد او را این ہنر او در پیے کہ عافراست او از دور کردن او از دل خود

۱۵۹۲ - ایلیو تریو ایو کیسره ایلیو - ایلیو تریو ایو کیسره ایلیو

[illegible][illegible]

يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ
 اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُتَّقِينَ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا مَنْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيعَ الْمَذْنُبِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ السَّلَامُ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ وَعَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمَقْرَبِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِكَ وَاهْلِ بَيْتِكَ أَصْحَابِكَ
 أَجْمَعِينَ وَسَائِرِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ خُزَاكَ اللَّهُ عُنَا فَضْلًا وَكَمَلْ مَا جُرَى رَسُولُهُ
 عَنْ أَمْنِهِ وَنَبِيَّاهُ قَوْمَهُ وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَيْكَ أَزْكَىٰ وَأَعْلَىٰ أَعْمَلَىٰ صَلَواتُهُ أَعْلَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ
 أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ عَمِيدُ رُسُلِهِ خَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ
 الرِّسَالَةَ وَأَدْبَيْتَ الْإِيمَانَةَ وَنَضَحْتَ الْإِسْلَامَ وَاقَمْتَ الْحُجَّةَ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَبَدْتَ

ربك حتى ياتاك اليقين الى ان قال ثم يطلب الشفاعة

۱- فرستاده سلام عليك يا رسول الله يعني سلام مني باد بر تو اي رسول خدا السلام عليك يا حبيب الله يعني سلام مني
 بر تو يا حبيب خدا السلام عليك يا خليل الله يعني سلام مني بر تو اي دوست خدا السلام عليك يا خير خلقي يعني سلام
 مني بر تو اي بهترين خلق خدا - السلام عليك يا صفيق الله يعني سلام مني بر تو اي برگزيده خدا السلام عليك يا خير خلق الله
 يعني سلام مني بر تو اي پسندیده خدا السلام عليك يا سيد المرسلين يعني سلام مني بر تو اي سرور رسولان السلام عليك
 يا افاض الملقين يعني سلام مني بر تو اي امام پيغمبر گاران السلام عليك يا من ارسله الله تعالى رحمة للعالمين
 يعني سلام مني بر تو اي آنكه فرستاد او را خداي بزرگتر رحمت بزرگي عالميان السلام عليك يا شفيع المذنبين يعني سلام مني بر تو
 اي شفيع گنه گاران - السلام عليك يا مقيش المحسنين يعني سلام مني بر تو اي فردو و سهن آسان كنندگان - السلام
عليك يا خاتم النبيين يعني سلام مني بر تو اي ختم كننده انبيا السلام عليك وعلى جميع الانبياء والمرسلين
 و الملائكة المقربين يعني سلام مني بر تو و بر پيغمبر انبيا و رسولان و فرشتهاي قرب يا فنگان السلام عليك وعلى
اهل بيتك واصحابك اجمعين و سائر عباد الله الصالحين جزاك الله عنا احسن و اكمل ما
 تجزي به رسوله عن ائمة و نبياء عن قومه و صلى الله و سلم عليك از كل و اعلى و انما صلوة
 صلواها على احد من خلفه اشهد ان لا اله الا الله و هذا و اشهد انك عبدك و رسوله و
 خير خلق من خلقه و اشهد انك قد بلغت الرسالة و اديت الامانة و نصحت الامة و اقممت الحجة
 و جاهدت في الله حق جهاد و عبداً لك و ربك حتى اباك اليقين يعني سلام مني بر تو و بر آل تو و بر بيت تو

[illegible]

گفته است. و گاهی می بینیم که بعضی ها در دوران پستی و بالا رفتن از ارض است. و دیگران می بینند که بعضی ها در دوران پستی و بالا رفتن از ارض است. و دیگران می بینند که بعضی ها در دوران پستی و بالا رفتن از ارض است.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

البركة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

1952

۱۱۱

35172

ရဲဘဲလဲလဲလဲလဲ
ရဲဘဲလဲလဲလဲလဲ

بیان از این عنوان در زیر است حضرت
الامیر صدیق رضی اللہ عنہ *

အရှင်ဘုရား
တော်တော်

في الله ربي ونعم اليه المرجع

السلام عليك يا من كمل الله به اربعين اسلام عليك يا من استجاب الله فيه
 دعوى خاتمة النبيين السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا
 من اعز الله به الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق فن له حكم
 الكتاب السلام عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا شهيدا اجزاك الله
 عن نبيه وخليفته وامته خيرا السلام عليك ورحمة الله وبركاته ثم يرجع
 ذكره نصف ذراع فيقف بين الصديق والقاروق فيقول السلام عليك يا
 صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم يرجع الى جبال وجه النبي
 صلى الله عليه وسلم ويقف عند القبر الا قدس على قدس راحه او اقل فيجد الله
 تعالى ديتي اليه ويحمله ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويستشفع به الى ربّه
 ويدعو فعايد به لنفسه ولوالديه واستيخيه ومن شاء من اذنيه واخوانه

ثم يرجع الى حال وجه النبي
 صلى الله عليه وسلم

ترجمه السلام عليك يا من كمل الله به اربعين يعني سلام بر تو ای آنکه کامل کردی و خدا
 بر تو مدد و تکیه را از مومنین السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوى خاتمة النبيين يعني
 بر تو ای آنکه قبول فرمود خدای بر تو مدد و تکیه را از مومنین و دعوی خاتمه انبیا السلام عليك يا من اظهر الله به الدين
 يعني سلام بر تو ای آنکه پشت داد خدای بر تو باور دین را السلام عليك يا من اعز الله به الدين
 يعني سلام بر تو ای آنکه تخرت نام خدای بر تو باور دین را السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق
 قوله محكم الكتاب يعني سلام بر تو ای آنکه گویا شد بصواب و موافقت کرد قول او کتاب مضبوط را السلام
 عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا شهيدا اجزاك الله عن نبيه وخليفته وامته
 خيرا يعني سلام بر تو ای آنکه درنگی کرد ستوده و بیرون شد از دنیا شهادت کنان بدل داد از خدای بر تو از نبي خود
 و خليفه او و امت او بهتر السلام عليك ورحمة الله وبركاته يعني سلام بر تو و رحمت خدا و برکت های او
 باز برگرد و قدریم گزین با ایست در میان حضرت حدیق و فاروق رضی الله عنهما پس بگوید السلام عليك يا صاحب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني سلام بر شما ای هر دو یاران رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفت - باز برگرد
 سوی قرب روی نبی صلی الله علیه و سلم و ایستد نزد قبر اقدس بر قدر یک نمره یا کمتر پس چهره گرد خدای بر تو را و ثنا خواند
 بر او و بخندد گویا او را در در و در خواند بر نبی صلی الله علیه و سلم و شفاعت خواهر یا دوستی پروردگار خود و دعا خواند بر تو
 و دست برداشته برای احسن خود و والدین خود را و شیوخ خود را و برای هر کس که خواهد پس از نزدیکیان خود و برادران خود

بیان این آیه است که هر که در روز قیامت
 و استغفار کند و در این حالت خستد و گدازد

اهل البقيع يستحب أن يخرج كل يوم إلى البقيع بعد زيارة النبي صلى الله عليه وسلم
 وضاحية فيروز القبول التي به خصوصاً يوم الجمعة وقد قيل أن مات بالمدينة
 من الصحابة نحو عشرة آلاف غير أن غالبهم من الأئمة ومن لا يعرفها بالوجهة بالبقيع مشهور
 عقاب رضي الله عنه وشهد إبراهيم بن النبي صلى الله عليه وسلم وشهد عاصم بن علي عليه السلام
 إبراهيم بن النبي صلى الله عليه وسلم وشهد له في ثلاث من أولاد النبي صلى الله عليه وسلم
 فليس له على هؤلاء كلهم إلى أن قال ولقيت ثلاث مشاهير بالبقيع أحدها
 مشهور مالك بن سنان عن أبي المدينة داخل السور فثانها مشهور بالنفس الزكية
 محمد بن عبد الله بن الحسن بن علي النشائي المدينة وثالثها مشهور بسيد الشهداء
 حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم فليست أن يزوره ويزورهم
 أحدهم وأجمل - والآخر يوم الخميس ويبدأ بمسجد حمزة فليسلم عليه بخشع
 وخضوع مع مراعات غاية الأدب والإجلال التام إلى آخره قال في نقله
 عنه فحضر وقال الفاضل المحقق الشيخ عبد الحق المحدث الدهلي في كتابه جذا
 القلوب إلى ديار السجون تكميل في زيارة أهل البيت نقل في كتاب فضل الخطاب

قیلنا وکی زیارتہ الہیۃ صلی علیہ وسلم

محدث: دیواری در قریب نوب جوزیب القدریب الی دیار الجردیم در زیارت ابرکت و مفتاح در قریب فصل الخطاب

بیان آداب زیارت ابن ابی نبیة علیه السلام برادر خضر

السلام علی محال رحمة الله و مساکین برکت الله و معادن حکمة الله و حفظه
عن الله و حکمت کتاب الله و وراثت رسول الله صلی الله علیه و سلم و رحمۃ الله و بركاته
السلام علی الدعاء الی الله عز وجل و الاذلاء علی مرضاة الله و المظهرین لاهر الله و فضیه و
المخلصین فی توحید الله و رحمة الله و بركاته انی مستشفع الی الله عز وجل بکم و مقدمکم امام
طبی و المراد فی مسئلتی و حاجتی استمدادی بمؤمن بسترکم و علانیتکم الی ابرء الی الله تعالی من علی
سیدنا محمد و ال سیدنا محمد من الحن و الا نسیر و صلی الله علی سیدنا محمد و الہ الطیبین الطاہرین
سلیما انتہی و قال المحدث المذکور فیہ ایضا قال الامام الشافعی رحمہ الله تعالی ان قبرا کما
موسی اکملہم صلی الله عنہ نزایق اعظم لقبول الدعاء و حاجتہ انتہی نقلاً من کتاب حذب القلوب
ہذا الذی ذکرنا ہ من کیفیۃ زیارۃ الشریفۃ و الا مستشفاع و الاستمداد من الحضرة النبویۃ

ترجمہ السلام علی محال رحمة الله و مساکین برکت الله و معادن حکمة الله و حفظه
عن الله و حکمت کتاب الله و وراثت رسول الله صلی الله علیه و سلم و رحمۃ الله و بركاته
برجائہای رحمت خدا و مسکنہای برکت خدا و کاتہای حکمت خدا و زکیمایان راز خدا و بردارندگان کتاب خدا و وارثان
رسول خدا صلی الله علیہ و سلم و رحمت خدا و برکتہای او۔ السلام علی الدعاء الی الله عز وجل و الاذلاء علی
مرضاة الله و المظهرین لاهر الله و فضیه و المخلصین فی توحید الله و رحمة الله و بركاته انی
مستشفع الی الله عز وجل بکم و مقدمکم امام طیبی و المراد فی مسئلتی و حاجتی استمدادی
مؤمن بسترکم و علانیتکم و انی ابو الی الله تعالی من عبد و سیدنا محمد و ال سیدنا محمد من الحن
و الا نسیر و صلی الله علی سیدنا محمد و الہ الطیبین الطاہرین و سلم سلیما انتہی یعنی
برخداوندگان سوی خدای غالب و بزرگ۔ و زکیمایان برسدیدرہای خدا۔ و ظاہر کنندگان امر خدا و ہی ابرا۔ و صلوات
آوردہ گان برنوحید خدا۔ و رحمت خدا و برکتہای او۔ ہر آئینہ من سپارش خواہ سوی خدایم عز و جل بشما و بیش گاہ شما پیشتر
طلبین است و ارادتین و خواستہا من است گواہی میرہم کہ تحقیق من بونہم بہ پوشیدگی شما و شکارہ شن شما۔
و البتہ من بری شیوم موسی خدای برتر از خصم ہر دارا محمد و ال ہر دارا محمد از جن و انس۔ و رحمت خدا بہ ہر سزاوارتم صلعم و ال او
کہ روی خوش دارا شد و یا کاشد و سلام با و بر و سلام کردن انتہی۔ و گفتہ محرت مذکور در و نیز کہ گفتہ امام
شافعی رحمۃ الله عز وجل برتر از ابرا۔ ہر آئینہ از حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنہ براہمے قبول دعا
و اجابتش قریب و عظم است انتہی۔ این ادکاب جذب القلوب نقل کردہ۔ و این کہ آن۔
اور ابیان کردیم از کیفیۃ زیارت شریفہ و شفاعت و یاری خواستن از حضرت نبویۃ

این از اول نصیر یکدیگر برود که اگر در سفر
اندر - و یکین میان از اول در تقسیم

۱۹۱۳ء

فِي الْأَفْزَاقِ وَالْقُتُبِ الْبَعِيدِ الْمَدِينِ
وَمَا الْآخِرُ إِلَّا

الغايين الملوئين قربة وامنثال ذلك من المستقدرايت والمنكرات قال الله تعالى
 وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا امرؤاها من بعد ابدان ذلكم
 كان عند الله عظيما وقال جل ذكره ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
 في الدنيا والاخرة واعدا لهم عذابا عظيما وبين الاخراج والتعريض امور مشتهرة
 تناقضت فيها الأدلة واختلقت فيها الأقوال كالطواف حول القبر الشريف
 وتقبيل سدة العتبة ووضع الخد عليه ومس جدرانها والتمسح على اعقابها
 فالمشكك دون من العلماء حرموها او كرهوها سدا لباب الذم لم لا تقتضي
 الجهر لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما سكر كثير فقليله حرام اخرجوه الترمذي
 ابو داود وغيرهم والماخضون منهم اباحوها واستحبوها بركا منها بالمعظم
 قال الله تعالى ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب وقال سبحانه
 من يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه والصواب عند الحقين منهم انها

لنوع من طين آتية قربة وامنثال ايسر انك في كودها ومنكرات - فهو خدائي برتد سورة اخراب كبح هفتم وكما
 كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا امرؤاها من بعد ابدان ذلكم كان عند الله عظيما
 يستنبط ان اريد رسول خدا را واما نكاح كيد ازواج اور انيس او همیشه تحقيق اينها هستند نزد خدای برتر بسیار بزرگ
 در تفسیر - و فیه و کلام که در او بزرگ است برتد سورة اخراب رکوع هفتم ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
 في الدنيا والاخرة واعدا لهم عذابا عظيما انما اينها هستند خدا را رسول اور لعنت کرد ايشان را خدا در دنيا و آخر
 در تفسیر کرده بعضی نشان مذاب خوار کننده - و در بيان افراط و تفریط امور مشتهرة اند که معارض شده اند در وليها و مختلف
 اند اندر روق بها في طواف بر قبر شريف و برسيرن آستانه عليه او صلعم و تسارة نهان بر او و سوسن پس کردن او
 او و نكاح غلبه بر آستانه های او و شل او به پس سخت گیرندگان از علما او احرام کرده اند اگر کرده داشته اند برای بازشت
 باب در ان فرقی برندگان و نوزدی کنندگان با ايشان سوي محرم يعني آنچه محرم کرده شده است لرند - از انکه نبی صلا علیه
 فرموده است آنچه کفرش مستحق آرد پس فعل او محرام است - بر آورد او را نزدی و الود او و غیر شال - و قرآن و رندگان و ربا و انکار
 که ايشان اند او را صلح دهند اند و سخت شهرد اند ازله برکت گرفتن بخت با غم او - فیه و خدای برتد سورة حج رکوع چهارم
 من يعظم شعائر الله قال تعالى من تقوى القلوب يعني دهر که بزرگ دارد شعائر یعنی تيمم کند او بر کعبه نماز بر بزرگي
 و لها است - و فیه و حجة در سورة حج رکوع چهارم و من يعظم حرمات الله فیه و خدای برتد سورة حج رکوع چهارم

بنا بر احوال و تفریط امور مشتهرة
 تناقضت فيها الأدلة

بنا بر تفسیر و تفریط امور مشتهرة
 معارض شده اند

بنا بر تفسیر و تفریط امور مشتهرة
 معارض شده اند

السلف انما منعوا من ذلك لمصلحة فطم الناس عن ذلك المودى التكميل منه
الى مفاسد من العوام لا يتحصروا هو ظاهر قال القزوينى جماعه وفى كتاب العلل
والسؤالات لعبد الله بن الامام احمد عن ابيه زوايه ابى علي بن الصوف عند قال
عبد الله سالت ابى عن الرجل يمى منابر النبي صلى الله عليه وسلم ويبتز او يمسسه
ونقبيله ويفعل بالقبير الشريف مثل ذلك رجاء ثواب الله عز وجل قال لا بأس
در اوى ابن عساکر بسند جيد ان بلا ارضى الله عنه لما قدم من الشام ليا
النبي صلى الله عليه وسلم الى القبر الشريف فجعل يبكي عنده ويمرر وجهه عليه
وفى تحفة ابى عساکر من طريق طاهر بن يحيى الحسينى قال حدثنى ابى عن
جداى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي رضى الله عنه قال لما قبّر
رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءت فاطمة رضى الله عنها فوثقت
على قبره واخذت قبضة من تراب القبر ووضعت على عينيهما وبكت

نه مر مر
دین کرده شد

وانشاءت نقول

ترجمه سلف که از این منع کرده اند از این نیست که بنا بر مصالحت بازداشتن آدمیان است از این مودى يعنى در
رسايد شده که از تكميل يعنى جا گرفتن است سوئى مفاسد از عوام که در حصر نيابند يعنى شمار نه شوند چنانچه از
اظهار است گفت عز بن جماعه و در کتاب علل والسؤالات که عبد الله بن امام احمد است از پدر او که روايت
ابى علي بن رضا است از او که گفت عبد الله بن سيدم پدر خود را از ان مردى که مى گفت مى گويد من نبى صلى الله عليه وسلم
را و بركت بيايم و بيم او و بوسيدن او و بچين بقبر شريف مى کند يا بايد ثواب خداى عز وجل گفت بلكه نيست
باو و روايت کرد ابن عساکر بسند تازه هر آنکه بلال رضى الله عنه هرگاه که پيش آمد از شام براى زيارت
نبى صلى الله عليه وسلم بيايم بقبر شريف را پس گر يال شد نزد او و روى خود برود در خاک مى ياليد و در تحفة ابى عساکر
است از طريق طاهر بن يحيى الحسينى گفت حديث کرد مرا پدر من از جعفر بن محمد از پدر
خود از علي رضى الله عنه گفت چون قبر کرده شد يا دهن کرده شد رسول خدا صلى
الله عليه وسلم بيايد فاطمه رضى الله عنها و يا ستاد بقبر شريف او و
گرفت شش از خاک قبر شريف و بر روى چشمان خود نهاد و بگريست

واين شعر را از خود گفتن گريست

၇၁၁ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၁ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊
 ၇၁၂ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၂ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊

၁။ နတ်တို့သည် အလွန်အမင်း
 ကြီးမားသော စင်္ကြံတစ်ခုကို
 တည်ဆောက်ခဲ့သည်။
 ၂။ ထိုစင်္ကြံ၏ အရှေ့ဘက်တွင်
 ရွှေရောင်သော မိုးကောင်းရာ
 ပေါက်များ ရှိသည်။
 ၃။ ထိုပေါက်များမှ ရွှေရောင်သော
 မိုးသည် ကျန်းမာရေးကို
 မြှင့်တင်ပေးသည်။
 ၄။ ထို့ကြောင့် နတ်တို့သည်
 ထိုရွှေရောင်သော မိုးကို
 အလွန်အမင်း ချီးမွမ်း
 လှူဒါန်းခဲ့သည်။

تقبیل بیدلادی فسبق فی الادب واما عنہ فنقل عن الامام احمد انه سئل عن
عن تقبیل منیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقبرہ الشریف فلم یر بہ باسا نقل
ذات عنہ ابنہ عبد اللہ کما تقدم وتقل عن ابن ابی الضیف الیمنی احد علماء مکہ
من الشافعیہ جواز تقبیل المصحف اجزاء الحدیث وقبور الصالحین استی کلاً
المحافظ ونقل الطیب الناشری عن المحب الطبری انه يجوز تقبیل القبر ومسحہ
وقال علیہ عمل العلماء الصالحین والمستند +

لو رأینا السلسلی أنشأ لسجدنا الف الف للآثر

وقال الآخر

أحمر علی الدیار دیار لیلی أقبل ذ الجدار والجدار
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

ترجمہ بوسہ دادن دست آدمی پس سابق گزشت در بحث آدمی - لیکن خیر او پس نقل کردہ شد
از امام احمد کہ ہر آئینہ او پر سیدہ شد از بوسہ دادن منبری صلی اللہ علیہ وسلم وقر شریف
او پس باد کے نزدیک نقل کرد اس از و پیرانہ عبد اللہ چنانچہ پیش ازین بیامدہ
و منقول است از ابن ضیف یمنی کہ یکے از علمائے مکہ است از شافعیہ - جواز بوسہ دادن مصحف
و جزو ہائے حدیث و گور ہائے نکو کاران - تمام شد کلام حافظ -

و نقلی کہ طیب ناشری از محب طبری ہر آئینہ آگہ جائز می شود بوسہ دادن گور و سوزن او
گفت و پرواست عمل علمائے صالحین و خواندایں شعر
لو رأینا السلسلی أنشأ لسجدنا الف الف للآثر

ترجمہ

گر ز محبوب نشانی قدمی بینم سجد ہا بہر نشان سجد و سجد آیم
و گفت دیگر کے

أمر علی الدیار دیار لیلی أقبل ذ الجدار والجدار
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

یگویم ہر دیکہنت گویا لیلی می بوسم جسد و صاحب اول گرفت این لم راجع بہرگز لیکن کیہ ساکن شایں دیار

عند من له اذني تعلق بشريعة الاسلام ان قبره روضة من رياض الجنة
 او اذا كان القبر كما ذكرناه وقد حوى جسمه الشريف على الصلوة والسلام
 اي هو طيب الطيب فلا مريبة انه لا طيب يحدل تراب قبره المقدس واذا
 نزلت ما حزننا في الحوب وفتنت ما حققنا في الخطاب لا يبقى لك شبهة ففهم
 القليم العظيم هذا الكيفية عند النبي الكريم عليه افضل الصلوة والتسليمة
 لا مناسبة بينه وبين القيام الذي ورد فيه النهي في بعض الاحاديث النبوية
 لان ذلك من احسن الاخلاق النبوية انما قصد به عرض هذا الادنى وهذا من
 اشرف الاسباب الدينية حيث ارهيد به وجهه رب الاعلى فاستمع لما يقل لك
 من كرام شرع الحديث المعجول عليه في القديم والحديث قال شيخ الاسلام
 الحافظ ابن حجر العسقلاني في فتح الباري شرح صحيح البخاري تحت حديث قوموا
 الى سيدكم قال ابن بطال في هذا الحديث امر الامام الاعظم باكرام الكبار من
 المسلمين ومشرعية اكرام اهل الفضل في المجلس الامام والقيام فيه لغيرة من

توجه به وشكيت من كسي را كذا وادنى تعلق بشريعة اسلام باشد تحقيق آنكه قبر شريف او صلى الله عليه وسلم
 عزاري است از انچه نامي بهشت بلكه افضل از بهشت و هرگاه اين قبر شريف چنانكه او را ذكر كرديم است الا انه تحقيق بها
 گرفته است بمسبب شريف و عز و صلوة و سلام باد آنكه او خوشبو ترين خوشبوياست پس چنانكه گمان و شكيت
 كه آينه كه گفتم خوشبوي كه برابر شود خاك كبر مقدس او صلى الله عليه وسلم و چون بدستني اينچه در جواب تحرير
 كردم و همديهي اينچه در خطاب تحقيق كردم ترا شهيبي نخواهد ياد ديد قيام عظيم بدین كيفيت نيزي كرم برود بر گسترين
 صلوة و تسليم باد و تحقيق آنكه مناسب است در بيان او و در بيان قياميك در دهي دارد شده در بعض احاديث
 نبويه از اكرام از نبول ترين اخلاق دينوي است كه جز اينست كه قصه كرده شد و بيش گشاي اولي اين
 از شريف ترين ارب ديني است چون باور اده كوده شود وجهه ربه الاعلى يعني روي پروردگار خود كبرتر
 از همه است پس گوشه را بايچه كه فعل كرده شود براي تو از كلام شارحان حديث كبر و عبادت و ذكر كرده شد در قديم و
 يعني در عهد پيشين و نو در كلام قديم و جديد گفت شيخ الاسلام حافظ ابن عسقلاني در فتح الباري شرح صحيح بخاري
 حديث قوموا الى سيدكم يعني بر خيزيد و سوي سر دار نما كه گفت ابن بطال در بيان حديث كه حكم كرد امام عظيم را بر بزرگي كردن بزرگان
 نذر سلمان و بمشروعية اكرام اهل فضل يعني جاري داشتن بزرگي بزرگان در مجلس خود و قيام در برابر غير خود از

تفسير الحديث الشريف قوله تعالى

ما كان ينبغي لآدم ان يخلع ربه عليه السلام

بالتصديق و روايات عادية في كلام

قوله تعالى لا اله الا الله محمد ربي و نبي

[illegible]

جوابی بری میری تھی کہ کیا قیام الائمہ

وفي الوفات النبوية الى اخر ما قاله الحافظ وقال العلامة الشيخ محمد طاهر
الفتني في مجمع البحار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار وحديث قوموا
الى سيدكم فيه استحباب القيام عند دخول الفضل وهو غير القيام انتهى
لان ذلك بمعنى الوقوف وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي يقع
الا عجم تعظيماً وانما كان سعي وجعاً لما راى في الحلة فامهم بالقيام ليغيثوه
على النزول من الحمار لئلا يتفجر عرقه بالاضطراب ولو اراد التعظيم لقال قوموا
لسيدكم وفيه نظر لان الى انخم كانه قيل قوموا واذهبوا اليه تلقياً وكرامته
بشعره وصفت السيادة واحلج به اجماعاً لا كرام اهل الفضل بالقيام اذا
اقبلوا قال القاصي وليس هو من القيام المنهي عنه انما هو فيمن يقومون عليه هو
جالس ويمثلون قياماً طول جلوسه وحديث لا تقفوا كالاعاجم يعظم بعضهم
بعضاً اي تعظموا لاجل مالهم ومنصبهم بل لا يعظم لصلواتهم

توجه في دور وفات نبوية تا آخر آنچه که او حافظ گفت - وگفت علامه شيخ محمد طاهر فتني در مجمع بحار در غرائب
تنزيل ولطائف اخبار - وحديث قوموا الى سيدكم يعني بر خيزيد سوى سيد شما - در استحباب قيام است
وقت در آمدن افضل - و اين غير است از قيام منهي از آنکه او مجتبی و قوف يعني استادن است - و اين بمعنى نهضن
يعني بر خيزدن - و اين قيامي است که عجميان براي تعظيم مقرر کرده اند - و برخيزن نيست که حضرت سعد
رضي الله عنه در زمين بود و از آنکه در رگ او اکل از هفت اندام ترس بريده بود پس حکم کرد و صلي الله
عليه وسلم ايستاد با قيام تا او را بر فرو دادند از حمار و گفت که با جطر اب رگ او کشاده نه شود
و اگر اراده کرد که تعظيم را بر آينده گفتي قوموا الى سيدكم که بر خيزيد براي سيد خود - و در وظيفي است
از آنکه الى انخم است يعني براي بزرگي است - گوياء که او گفته شد قوموا و اذهبوا اليه تلقياً و كرامته
يعني بر خيزيد و برويد سوى او بنابر ملاقات و بزرگي که يا و آگي شود بوجه صفت سيادت يعني تا سوار مي شوند
شود - و محبت گرفته اند و همه بر خيزد براي اكرام اهل فضل بقيام و تنبيه پيش ساينده اهل فضل - گفت
قاصي که از قيام منهي عنه نيست از آنکه اين قيام منهي عنه در حق کسی است که همه بروي استاده باشند
و نشسته و تا در ازي نشستند او همه بخردت بر پا ايستاده مي باشد - و حديث لا تقفوا
كالاعاجم يعظم بعضهم بعضاً اي تعظموا لاجل مالهم ومنصبهم بل لا يعظم لصلواتهم
يعني بر خيزيد و بنهضوا و تعظيم كنيد بعضكم بعضاً لاجل مالهم ومنصبهم بل لا تعظيم كنيد بعضكم بعضاً لصلواتهم

قول طاهر فتني استحباب قيام

خبر آنکه حضرت سيد محمد طاهر فتني در مجمع بحار در غرائب

قول قاصي که از قيام منهي عنه نيست از آنکه اين قيام منهي عنه در حق کسی است که همه بروي استاده باشند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

1

مجلس ۱۰۰

مفسر طائفة فارسی در حدیث قدوسی مالی سید محمد مع القرآن تا ولی
جوابی بی شائبه جمیع امور فقهیه و حدیثیه کامله از او در حدیث و فقه

شئی صحیح و قد جمعت کل ذلك مع کلام العلماء علیه فی جزء و قال الامام
حجة الاسلام القیام مکروهه علی سبیل الاعظام لا علی سبیل الاکرام و کما اراد
بالاکرام القیام للنجاة لمزید المحبة کما تدل علیه المصاحفة و بالاعظام القتل
القیام وهو جالس علی عادة الامراء الفخام و قال الملا علی المذكور فیه ایضاً فی

حدیث کأنوا ذراوة لم یبقوا لما یعلمون من کراهته لذلك ای لقیانهم تواضعاً
لربه و مخالفةً لعادة المتکبرین و المتجبرین بل اختار الثبات علی عادة العرا
فی ترک التکلف فی قیامهم و جلوسهم و اکلیهم و شربهم و لبسهم و مشیهم
و سایر افعالهم و اخلافهم و اذ اروی انا و اتقیاء امتی براء من التکلف
قال الطینی و لعل الکراهية بسبب المحبة المقضية للاتحاد الموجبة لرفع
التکلف و الحشمة و يدل علیه قوله لم یکن شخص احب الیه من رسول الله
صلی الله علیه و سلم و قال الامام ابو حامد هما تم الاتحاد خفت الحقوق

ترجمه
مکروه تحقیق مع کرده شد این بر احادیث با کلام علماء کبر دست در زوی
و گفت امام حجة الاسلام که قیام مکروه است بطریق اعظام یعنی بزرگی نمودن
و باشد که او اراده کرد باین که قیام برای نجات و سلام بسبب زیادتی محبت
باعظام برای او بخدمت ایشان در خواست در مخالفت او نشیند باشد بر عادت امرای فخام و گفت ملا علی که
بزرگ مقامات در باب حدیث کأنوا ذراوة لم یبقوا لما یعلمون من کراهته لذلك یعنی چون ایشان

او صلعم را می دیدند بری بر خاستند از آنکه در آنستند باین قیام از او که
و بدی برای بر در دکار خود و از روی مخالفت بعبادت متکبرین و تجبرین یعنی بزرگ کنندگان و ظلم کنندگان
بلکه اختیار کرد او صلعم ثبات یعنی بر جا بودن و در اگر گفت بر عادت عرب در ترک و نشستن و برخاست
شان و خوردن و نوش شان و پوشیدن و بختارشان و بختار احوال و اخلاق شان و این بر روی روایت کرده شد
انا و اتقیاء امتی براء من التکلف یعنی من و پیروان من از تکلف براء اند و پیروان من
گفت طینی و باشد که اگر است بسبب محبت است که مشتقی بر آن است که موجب است سخن تکلف و محبت است یعنی این اتحاد و اتقیاء
محبت است و شرم بر دشمن را موجب است و باز در این شان تکلف و محبت بر غیر دور که است آورد و لا تمکن بر او قول او که
یکی شخص است البکم من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی ایشان را شغف محبوب بر او رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمود و گفت
امام ابو حامد بر چند کجا در دست شد کم و بیش شد حقوق

تا اول طینی بخدمت ایشان

تا اول البدر حاکم

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

منہ سے اچھڑا کر اڑا دیں اور پتہ

لكن عين مالك ولا ينبغي للذي يُقام له أن يريد ذلك من صلاحه حتى أن لم يفعل
 فقد عليه أو شكا أو عاتبه، وقال الملا على المذكور فيه أيضاً في حديث لا تقصوا كما
 تقام ولا عجم يعظم بعضهم بعضاً أي لماله ومنصبه وإنما ينبغي التعظيم للعلم والصلاح
 ذكره بن مالك وقال شارح من علمائنا أيضاً إذا كان القيام والتعظيم لله فحسن انتهى
 تكبير الجواب في الاستشفاع بقا إلى الجواب قال السيد السهم يودى في الوفاء على الاستغفار
 والشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبجاهه وبقربه إلى رب تعالى من فعل الأنبياء و
 المرسلين وسير السلف الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعده
 خلقه في حياته الدنيوية ومدن البرزخ وعصرات القيمة الحال الأولى ورفيد ثلث
 عن الأنبياء صلوات الله عليهم ولنفقتهم على رواة جماعة منهم الحاكم وصححه إسناده
 غيره من الخطاب رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أدركت
 آدم الحطئة قال يا رب استأثرت بحق من لم اغفر له فقال الله يا آدم وكيف عرفت

محمدٌ وَاٰلِهٖٓ اَخْلَقُوْهُ

ترجمہ برائی کسی ابن الکرمی اللہ بہا بود۔ دینی مرید کسی کہ قیام کر دہ شود برائی او آنکہ خواہد از صاحب خود این آنا آنکہ اگر دکانہ کینہ کند بر دیا اور اس کا بیت کند یا بر خوشم گیرد و گفت داعی نکند درو نیز در حدیث لا تقوموا کما تقوموا لا غم یعظم بعضہم بعضاً ای مالہ و غنصہ یعنی نہ بر خیزہ بر چاک نہ بر خیزہ نجیان کہ بعض شان بعض را تعظیم میکنند یعنی مال و غنصہ او و پنج بر بیت کہ سزاوار شدیدی زیر تعظیم برای علم و صلاح کہ ابن علیک اور از ذکر کرد۔ و گفت شجرای از علمای ای شیر گاہ کہ قیام و تعظیم سزاوار اشرای لوجہ ابرس کن و یکا است بہی تکمیل جواب در شفاعت خواست اعلیٰ جناب گفت سپید ہندی در وفا۔ بزرگہ بر آئینہ در و شفاعت خواستن۔ نبی صلی اللہ علیہ وسلم و مرتبہ او و قریہا و سوزی پروردگار او اعلیٰ از فعل انبیاء و مرسلین و از سیر کونکان پیشین واقع است در حال قبل پیدائش او صلی اللہ علیہ وسلم و بعد پیدائش او صلوات ربی و ربی و او در زمان مدت بر درجہ در میزبانہای قیامت۔ حال اول یعنی قبل پیدائش او دوشہ است۔ بر و آزار از انبیاء و صلوات اللہ علیہ۔ و بر آئینہ ما کو تاہ میگویم راجح کہ روایت کردہ است اوراجامۃ از علمہا حکم است کہ اورا ستاد او صحیح کردہ از عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ کہ گفتہ است فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون آدم علیہ السلام خطا ورزید گفت اسے پروردگار من از تو می خواہم بحق محمد صلی اللہ علیہ وسلم بر لے کہ کہ تو بخشی مرا پس فرمود علیہ السلام کہ ترا سے آدم چکو نہ شناختی محمد را حال آنکہ اورا شناختہ یدم

تفسيره على يد عبد ربه التقيوم واما المصنف المرحوم
والمقال من تاريخ با حكاه المصنف

تکلیف جواب بر استشفاء
از و صلعم
استشفاء از و صلعم قتل
خلعت او بی شرف و عزت
رضی اللہ عنہ

[illegible]

و اما اعتنا به انباشتہ از البیاض عند
مکرو و لا زلت المشتبهه

بروز و الشریف من بطن امه المنیف وقیل غیر ذلک ولا یخفی ما فیها من
الانظار والایحاث والذی یفهمه هذا الفقیر ان اصله هو شکر الحق تعالی علی
ایجادہ صلی الله علیه وسلم وخلقته وبعثه النبی من اعظم نعمه تعالی
علی العالمین واکبر منده سبحانه علی کافه المؤمنین کیف لا وهی نعمه لولاها
ما خلق الله الخلق وما اظهر الربوبیه وما خلق الافلاك والجنة والنار
نطق بها الصحف والتوراة والانجیل ویشربها الخلیل والکلمه وروح الله
والانبیاء والرسل حبلا بعد حبیل صلوات الله تعالی وتسلیما نه علیهم عموما
علی فضلهم خصوصا قال الله تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث
فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلّمهم الکتاب
والحکمۃ وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین وقال سبحانه وما ارسلنا
وقال صلی الله علیه وسلم فبما رواه الذیله عن ابن عباس رضی الله عنهما ما عرفنا

ترجمه بروز و شریف و ان شکم ما در غیب خود سبب خیال بسته شدن نمبر شریف و سلم از شکم ما در بزرگ
خود و گفته شد غیر ازین : یوشیده کنی باشد آنچه در دست از نظر ما و بپشتها و آنکه می فهمد و این فخر که
رأیت اعلش او شکر خدا برتر است بر نعمت ایجاد او صلی الله علیه وسلم و پیدایش او و برانگیختن او بر سالت آنکه
او بزرگترین نعمتها را بر تعالی است بر عالمیان و بلندترین منت های او بخانه است برگرد و ده فرمان چگونگی
عالم که او نمیشی است که اگر او نبود و در خدای برتر خلق را بیا فریدے و بر بومیت ظاهر برتر نموده و آسمانها را
و درونخ پیدا کرد که ناطق آسمه اند باوصیها و نورارت و انجیل و بشارت داده اند بر و خلیل و کلیم و روح
و انبیاء و درین لایان کرده بعد کرده در و در دای خدای برتر و تسلیم های او بر ایشان عموما و در افضل شان خصوصا
فرموده برتر در سوره آل عمران که و یفهمهم لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم
یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلّمهم الکتاب والحکمۃ وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
یعنی برانگیختن منت بهاد خدا بر مومنان از آنکه فرستاد در میان شان رسوای بر سر شان که میخواند بر ایشان آیات او و
صاف می کند شان و می آموزد ایشان کتاب و حکمت اگر پیش ازین التذکره می بودند ظاهر بجا گذارنده از حق و در بر
خدا در سوره انبیاء که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و در قرآن دوم ما را که رحمت بر عالمیان و در

بیان آنکه اصل قیام و میلاد شکر است خداست یا جای و تکلیف و نیست
او صلح که عظمی و بزرگتر و در حق است که وجود همه عالم را بر او است
سماوی و دنیای و زمین و در پیشتر و لای آیات و حدیث

بعد و منه صلى الله عليه وسلم وليتقون مجموع ذلك بالمولد الشريف فيبتلون به ليس
بحال الشكر في سجود و انما الحبور و يشكروا الله على حصول هذه النعمة العظمى و الدقة
القصوى و من تمام ذلك الشكر اطعام الطعام عقب ذلك المولد المنيق و هذا
القيام به هو الاشكر الحق تعالى على هذه النعمة السنية و قد كان يحق القيام لاداء
الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان الشكر يلزم محمدا ذكر النعمة و حيث
كان في ذلك مرجح و تكليف كفى بالقيام الشكر عند ذكر الجدة و الا عظم من
مبادىء صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعها المنيق و حين ظهور بدله و جوده
الشريف و تخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العربا و
بدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر و الدعاء و حديث براءة
عائشة رضي الله عنها و بدليل قيام المصلي و شكره على التوفيق لاداء العبادة
للمالك المعنود في الركوع و السجود لا ترى ان من فاتته القيام مع الامام و ادرك
الركوع ادرك الركعة و من فاتته الركوع فاتته الركعة - اما عاد لا العرب ففي تلخيص الخميني

قال في المستقى روى ان امة لما ولدته صلى الله عليه وسلم

نور محمد بن محمد بن يوسف بن ابي ابي بصير او صلى الله عليه وسلم - و مجموع اين بولد شريف نام ي نهفته بليس بنو اندورا
ناخود شورنو بکمال سرور و شادمانى ميکنند بچه ميتوانند کرد - و شکر کجا آرند براهى خداى برتر بر حصول اين نعمت
عظمى و دولت نهضوى يعنى منتها - و لکن تمام اين شکر پس اين مولود بزرگ طعام خورائيدن است - و اين تمام
است و اگر شکر خداى برتر برين نعمت روشن - و تحقيق سر او ارمي بود اين قيام ادائى شکر را از ابتدا ذکر مولود شريف
تا انتهای او را که شکر لازمى شود بجز ذکر نعمت - و هر جا که درين مرجح و تکليف بود بقيام شکر پس کرده
شود وقت ذکر جزير عظم از ميلاد او صلى الله عليه وسلم آنکه او از وضع عفيف و است يعنى برادران او صلى الله
عليه وسلم بزرگ نادرش - و وقت ظهور بدله وجود شريف او است صلعم که مراد از وقت تولد است - و ادائى شکر
بقیام خاص کردن مدلل است بکيل عادت عرب بغير ما يعنى عرب خالص - و بدليل حديث قيام او صلى الله عليه وسلم

و قيام شکر بزرگ را چه قدر بايد و کيفايه آنرا بايد چيست
و لا قيام شکر بزرگ را چه قدر بايد و کيفايه آنرا بايد چيست

بعد و منه صلى الله عليه وسلم وليتقون مجموع ذلك بالمولد الشريف فيبتلون به ليس
بحال الشكر في سجود و انما الحبور و يشكروا الله على حصول هذه النعمة العظمى و الدقة
القصوى و من تمام ذلك الشكر اطعام الطعام عقب ذلك المولد المنيق و هذا
القيام به هو الاشكر الحق تعالى على هذه النعمة السنية و قد كان يحق القيام لاداء
الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان الشكر يلزم محمدا ذكر النعمة و حيث
كان في ذلك مرجح و تكليف كفى بالقيام الشكر عند ذكر الجدة و الا عظم من
مبادىء صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعها المنيق و حين ظهور بدله و جوده
الشريف و تخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العربا و
بدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر و الدعاء و حديث براءة
عائشة رضي الله عنها و بدليل قيام المصلي و شكره على التوفيق لاداء العبادة
للمالك المعنود في الركوع و السجود لا ترى ان من فاتته القيام مع الامام و ادرك
الركوع ادرك الركعة و من فاتته الركوع فاتته الركعة - اما عاد لا العرب ففي تلخيص الخميني

[illegible]

سند بخاری

سازمانی که هم بر دلاوت او تسلط

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخرج احد من اهل البيت حتى انزل عليه
 فاحذره ما كان ياخذ من البرجاء حتى انه ليخجل رصته مثل حمان من العرق
 وهو في يوم شات من ثقل القول الذي ينزل عليه قالت فلما سمع من رسول
 الله صلعم وسرى عنه وهو ليضحك فكانت اول كلمة تكلم بها يا عاتشة اما
 الله فقلت رب عات فقال اقمي اليه فقلت والله لا اقوم اليه ولا احمد
 انا الله عز وجل الحديث قال القسطلاني قومي اليه صلى الله عليه وسلم
 لاجل ما اشرك به اى شكرك به على ذلك بالقيام اليه وكان القيام اليه صلى
 الله عليه وسلم هو الاكمل ولا فضل لها في ذلك المقام لاداء حقته وشكره
 عليه افضل الصلوة والسلام ولكن عليها الحال المنزل عليها من الحق المتعال
 حملها على الاول على الخلق والجلال فكيف لا يجب القيام من يجب عليه شكره
 عند تذكر ما النعم عليه بواسطته من النعم الظاهرة والباطنة والدينية
 والاخرية فافهمه فانه هو الاصل عند اولى الالباب وان اردت

شرح ترجمه رسول خدا صلى الله عليه وسلم و نه يبرون اما كسى از اهل بيت تا آنكه حتى نازل كرده شد بر او صلى الله عليه وسلم پس در گرفت
 از او نمى كرده و ميگرفت از شدت تشنه تا آنكه بر آينه از او صلعم بچو مرواريد از عرق مى چكيد حال آنكه او در روز سرد بود و ابرو
 كو آن بر و فرو مى آمد - گفت حضرت صديق رضى الله عنه پس برگاه كه كشف كرده شد از رسول خدا صلى الله عليه وسلم آنچه
 كه در الاخرى آمد و او صلعم از او فاذ گرفت بچو نمى بخوردم در حاليكه او صلعم قسم مى فرمود اے بشكفت آمد پس
 شد اول كلمه كه در كلام فرموده يا عاتشة اما الله فقلت بركت يعنى اے عاتشه بكن خدائى برترين خفین ترا
 بر مى فرمود پس اين دين گفت مرا بر خير سوى او صدام پس گفتم من قسم خدائى را بخوام بر خاست سوى او و نه حكمت
 خدائى عز و جل را - آخر حديث كه گفت قسطلاني كه قول اين حضرت صديق رضى الله عنه بر خير سوى او صلى الله عليه وسلم از اين كه ترا اگاه
 دارم يا شيعى است كه كسى از ابرار بر خير سوى او است - در حال آنكه اين قيام و قيام او صلى الله عليه وسلم بود كه اكل افضل را او است بچو
 عونا يا راى حق و بكن كراهه على الصلوة والسلام - و بكن حضرت صديق رضى الله عنه را در حال حال عليه كه در حق متعال بر و فرمود
 از اول كرده - و او بر پشت خود نمود و بر رضى الله عنه بياز و كرمها بر ناي حلق و بر جلال پس بچو نه واجب نشود قيام كسى كه او واجب نشود
 شد از او صلى الله عليه وسلم وقت يا در اول آن چه كه انجام كرد بر او اسطوا و صلعم از نعمتها ظاهره و باطنه و دنيوى و اخروى پس

صلى الله عليه وسلم

شرح قسطلاني بر حديث مذکور

بيان آنكه در جهت قيام
 هنگاميكه كه دلالت ثلث
 و است و افعال علماء استغفر
 بر و نه ايندم عمل بر آن

[illegible]

قام انام سیک بریج اور دہمہ صفار
دانس لیدر گرفتار

عند ذلک قام الامام السبکی رَحِمَهُ اللهُ تَعَالٰی وَجَمِيعٌ مِنَ الْمَجْلِسِ مُخْصَلٌ
النَّاسُ كَثِيرٌ بِذَلِكَ الْمَجْلِسِ وَيَكْفِي ذَٰلِكَ فِي الْاِقْتِدَاءِ وَقَدْ قَالَ ابْنُ حَجَرٍ
الْمُتَمِّمِي رَحِمَهُ اللهُ وَالْحَاصِلُ اِنَّ الْبِدْعَةَ الْحَسَنَةَ مُتَّفِقٌ عَلٰی نُدَّهَا وَعَلَى
الْمَوْلِدِ وَاجْتِمَاعِ النَّاسِ لَهُ كَذَلِكَ اَيُّ بَدْعَةٍ حَسَنَةٍ وَمِنْ نَقَّالِ الْاِمَامِ
ابُو شَامَةَ سَيِّحُ الْاِمَامِ النُّوَوِي رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالٰی وَمِنْ أَحْسَنِ مَا أُشْرِعَ فِي
نَهْمَانَا مَا يُفَعَّلُ كُلَّ عَامٍ فِي الْيَوْمِ الْمُوَافِقِ لِيَوْمِ مَوْلِدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
الْصَّدَقَاتِ وَالْمَعْرُوفِ وَإِظْهَارِ الرِّبَةِ وَالسُّرُوفِ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ
الْإِحْسَانِ لِلْفُقَرَاءِ مُشْعَرٌ بِحُبِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَعْظِيمِهِ فِي قَلْبِ
فَاعِلِ ذَٰلِكَ وَشُكْرُ اللهِ تَعَالٰی عَلٰی مَا مَنَّ بِهِ مِنْ إِيجَادِ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
سَلَّمَ الَّذِي أَرْسَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ هَذَا كَلَامُهُ قَالَ السُّخَاوِيُّ
لَمْ يَفْعَلْهُ أَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ فِي الْقُرُونِ الثَّلَاثَةِ وَانْجَادَتْ بَعْدُ ثُمَّ لَا
يَزَالُ أَهْلُ الْإِسْلَامِ مِنْ سَائِرِ الْأَقْطَارِ الْمَدَائِنِ الْكِبَارِ يَعْمَلُونَ الْمَوْلِدَ

ترجمہ میں امام سبکی رحمہ اللہ در بیوقت بر قیامت وہمہ انان کہ در مجلس بودند پس انس بسیار از مجلس
حاصل شد و پس مشہود این ذراقتہ لایہ و تحقیق گفت ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ و حاصل اینکه بدعتہ حسنہ بر انھما
خود انفاذ فرمودہ شد و عمل مولد و برای او اجتماع آدمیان مجتہب است یعنی بدعتہ حسنہ است
و از بجا گفت امام ابوشامہ شیخ امام نووی رحمہما اللہ تعالیٰ و از نیکوترین آنچه کہ نوآورہ شد در
زمانہ ما چیزی است کہ ردہ شود ہر سال درین روز کہ روز مولد او صلی اللہ علیہ وسلم را موافق
است از صد تہنات و احسان و اظہار زینت و سرور پس ہر آئینہ این با چیزے کہ فقر را در و
از احسان است مشعر است بحببت او صلی اللہ علیہ وسلم و تعظیم او در دل فاعل این
و از شکر است برائے خداے عز و جبر بر آنچه منت نہاد با و از ایجاد رسول خود صلی اللہ علیہ وسلم
آکہ فرستاد او را رحمت برائے عالمیان و نیست کلام او۔

گفت سخاوی کہ نہ کرد او را کسی از سلف در قرون ثلاثہ و جز این نیست کہ بنا نہادہ شد بعد چنانچہ این
پس جاری شدہ ہمیشہ شد کہ اہل اسلام از ہمہ کہ انہا و در شہر اسے بزرگ عمل مولد شریف می کنند

قول ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ بدعتہ حسنہ است
و از بجا گفت امام ابوشامہ شیخ امام نووی رحمہما اللہ تعالیٰ و از نیکوترین آنچه کہ نوآورہ شد در

قول ابوشامہ نووی
چہما اللہ بدعتہ حسنہ
مولد و ذلک ال

قول سخاوی داین بوزاری در شفا
لہذا کہ در روز ولادت محمد

امتیاز از صنعت خیال در اینست که در آن

[illegible]

၅၆၀၀၀၀

ကံကံကံကံကံကံကံ

[illegible]

والتواضع بين يدي الله تعالى

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

محمد بن عبد الله بن محمد

472

10

وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ حُسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ وَسَلَّمْ عَلٰى
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِينَ وَشَفِيعِ الْمَذْنِبِينَ
 الْمُبْعُوثِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَعَلَى الْاَهْلِ
 اَصْحَابِيهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ
 اِلَى يَوْمِ الدِّينِ + فَقَدْ تَمَّ الْمَكْتُوبُ
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ
 وَعَلَى اَنْوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَ
 تَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فَيُنَا
 وَتَرْحَمُنَا

ﷺ

ترجمہ: خدا کے برتر حق میگویند۔ و اوست کہ راہ راست می نماید۔ و اوست
 ارا و میگوید است وکیل۔ و آخر خواست ما آنکہ ہمہ حمد و خدائے راست کہ پرورنده عالمیان
 است۔ و رحمت کرد خدائے برتر و سلام فرستاد بر سرورنا کہ نام پاکش محمد است
 نزد ارا بسیار است و رسولان و شفیع گنہگار، ان کہ رحمت فرستاده
 شدہ است بہر عالمیان۔ و برال و اصحاب او۔ و ہر کہ پیروی کرد
 شان را با احسان تا روز دین۔ پس تحقیق تمام شد

ایں مکتوب

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ وَعَلَى اَنْوَارِهِ
 كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فَيُنَا وَتَرْحَمُنَا
 خدا یا رحمت و سلام بفریس بر محمد نبی صلعم کہ نور شست و بر انوار ادا چنانکہ تو او را دوست
 می داری و باو خوشنودشوی و شفیع کن او را در میان ما و رحمت کن
 ما را یا وہ

خداوند را در پیشانی خود بنویسید

[illegible]

५५७

و کشفیت دعا و ابواب حسن و امانت و غیر

14

تیس دعائیکہ خلاصہ عبادت است بمقصود خشوع و خضوع و انہار ذل و افتقار مع الضأ
 است و تا تا نیز اثر فضل دعا را افضل است و چوں برگردد سکوت سخن افضل ہم و دیگر
 محل دعا را باذن الطاعت است و خلاف انہمہ ہوائی نفس است کہ می برد بمقصود
 افرایت من اتخذ الله هوالة زین پس سخن است در کیفیت اجابت دعوات
 قال صلى الله عليه وسلم اعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من قلب
 غافل ولا في المشكوة وفيه عن سلمان الفارسی رضی قال قال رسول
 الله تعالى صلحه لا يرد القضاء الا الدعاء الحديث رواه الترمذی
 ابوداؤد انت قضاء را بر است میان قاضی و مفضی مراد و دعا را بر است میان داعی
 و مدعو مراد پس اوجہ نہ قاضی است باعتبارے و مدعو است باعتبارے

تفسیر حدیث شریف

تفسیر حدیث شریف

لا يرد القضاء الا

ترجمہ تیس دعا خلاصہ عبادت ہو مراد اس دعا سے جس میں خشوع و خضوع اور ذلت اور محتاجی کا اظہار مع رضامندی ہو یعنی دعا
 میں دُعا عاجزی کرنا اور ذلت اور محتاجی کا ظاہر کرنا افعال ظاہر و خفیہ کے ساتھ ہو و ہر دعا خلاصہ عبادت ہے۔ اور یہ کہ
 فاعل کے فعل کے لئے کہ تا تا ہے دعا اس وقت تک افضل ہے یعنی دعا مانگا فضیلت میں داخل ہے۔ اور جب دعا مانگنے والا ایک فعل کے اثر
 کا تا تا ہے اور اس حالت کے گزرنے کے بعد اس کو سکوت افضل ہے چاہے کہ طلب دعا میں خاموشی اختیار کرے۔ اور اس محل میں دعا
 باذن الطاعت ہے یعنی اس محل میں دعا مانگنا صرف بحکم اطاعت کے ہی ہے۔ اور علان ان سب کا ہوا نفس ہے جو
 اس کے مقہوم کی طرف تمیز یا بھجے کہ سورہ جاثیہ کے رکوع تیسرے میں ہر اذکیت من اتخذ الله هوالة یعنی ہر ایسی
 اس کو رکھنا جسے ہر ایسی نفس کو اپنا خدا بنا کر کہا ہے یا جو اپنی خواہش کا بندہ بن گیا ہے۔ اب ہر کو بعد کلام دعاؤں کے قبول ہونے کی کیفیت
 میں ہے۔ قرآن مجید صلی اللہ علیہ وسلم نے جانا کہ بیشک خدا اس دعا کو نہیں قبول کرتا ہے جو غافل اور بے فکر ہو کر پڑھ لے لے
 ہے ہو کہ مشکوہ میں ہے اور اسی میں ہے روایت ترمذی حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے مروی ہے کہ انھوں نے فرمایا
 رسول خدا ی برز صلی اللہ علیہ وسلم نے نہیں بھیجی ہے فقہاء کو کہ دعا نا آخر حدیث۔

تفسیر حدیث شریف

تفسیر حدیث شریف کی کہ قضا
 کو نہیں بھیجی ہے مگر دعا

حقین سے قضا
 دعاں سے جبردد

یہاں سمجھنا چاہیے کہ قضا اور ہے درمیان قاضی کے اور مفضی مراد کے یعنی جاری کرنا کام کا و اگر ہو تا ہے جاری
 کرنے والے اور اس کے درمیان میں جس کا جاری کیا جانا مقصود ہے۔ اور دعا اور ہے درمیان داعی اور مدعو کے
 یعنی دعا کرنے والے کے اور اس کے جس کا دعا کیا جانا مراد ہے یا مراد جو دعا ہے۔ پس حق سبحانہ ایک
 اعتبار سے قاضی یعنی جاری کرنے والا یا پورا کرنے والا دعا کا ہے اور ایک اعتبار سے مدعو ہے یعنی
 اس سے دعا کی گئی ہے +

قصہ کی اجازت

محمد بن عبد الله

ایداست قضا و قدر از صفات اضافیہ متعلق بصفات حقیقیہ اوجانہ یعنی
مخصوص خود است نہ آنکہ قضا مرتبہ اجمال معلوم است و قدر مرتبہ تفصیل معلوم
تا کہ علم قدیم اجمال و تفصیل را بحال بسط خودش تا بدو الّا اجمال در حقیقت لازم است
والّا اجمال و تفصیل باطل و اللہ تعالیٰ اعلم بالصواب و فرمود سبحانہ و اذّا سألک
عباد عیّ قانی قریب ۱۰ اُجیب دَعْوَةَ الدّاعِ اِذَا دَعَا ۱۱ فَلْيَسْتَجِیْبُوا لَیّ
وَلْيُؤْمِنُوا لَیّ لَعَلَّہُمْ یُرْشَدُونَ ۱۲ ترجمہ و محقق الوقوع است کہ ہر زمانی سوال
کنند ترا بندگان من بر کیف یا بخوئی المضافات و آل چنان است کہ سوال ازین
پس تحقیق نزدیک بذات خودش این قید بذات تحقیق در خلاف آنست کہ گفته شد
نزدیک است بصفات خود نہ بذات تحقیق اس در ذکر کیفیت المعیتہ والقربۃ والاحاطۃ
مذکور است ہم برائے اجابہ چنانکہ قبول میکنم دعائے داعی را ہر گاہ کہ خواند مرا

تفسیر کریمہ و اذّا
سألک عباد لای

قضا و قدر ہر ایک صفت مخصوص خود ہوتی ہیں

تفسیر کریمہ و اذّا سألک عباد لای

ترجمہ سمجھنا چاہیے قضا و قدر ذاتی سبحانہ کی ان اضافیہ صفتوں سے ہیں جو سبحانہ کی حقیقیہ
صفات سے متعلق ہیں یہ اپنے مخصوص معنی میں ہیں یعنی ان کے وہی معنی میں جنکے وہ طریقہ صفات مخصوص ہیں
نہ کہ قضا اجمال معلوم کا مرتبہ ہر قدر تفصیل معلوم کا مرتبہ اس سبب کہ علم قدیم اپنے علم کے کمال
بسبب سبب اجمال و تفصیل کی طرف نہیں پھرتا ہے نہ اسکو چاہتا ہے درند اجمال و تفصیل کی صورت
میں ایک ہیئت میں جہل لازمی ہوگا نہیں تو بسبب کمال بسط اجمال و تفصیل باطل ہے تاکہ جہل لازم
نہ ہو واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب

اور ہر مباحی سبحانہ نے سورہ بقرہ رکع ۲۳ میں وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي قَانِي قَرِيْبٌ اُجِيْبُ
دَعْوَةَ الدّاعِ اِذَا دَعَا ۱۰ فَلْيَسْتَجِیْبُوا لَیّ وَلْيُؤْمِنُوا لَیّ لَعَلَّہُمْ یُرْشَدُونَ ۱۲ یعنی اور محقق
الوقوع ہے یا تحقیق ایسا واقع ہوتا ہے کہ ہر زمانہ میں میری بندو یا بھوئی المضافات کے کیف
پر یعنی اس حالت پر جو مخلوقات میں چاہے ترجمہ سوال کریں گے اور وہ اس طرح ہے کہ سوال کچھ
ہے۔ پس یعنی میں نزدیک ہوں اپنی ذات کے ساتھ۔ یہ قید ذات کی تحقیق ہے اس بات کے خلاف
ہے کہ کہا گیا اپنی صفات کے ساتھ نزدیک ہونا ذات کے ساتھ۔ اس کی تحقیق کیفیت معیتہ اور قربت اور احاطت
کے بیان میں مذکور ہے۔ قبولیت کر لے جیسا کہ قبول کرتا ہوں میں دعا مانگو و لیکی دعا کو جبکہ مجھے بکار ہے

ترجمہ کریمہ از صفت

صفت اختیار پر عبد است پس ترجی مشیر شفقہ و رحمتہ تو اند شد نہ مشیر احتیاج کہ علم
احتیاج خود ظاہر تر است ہم باید دانست اذّا مخصوص است بشرط عام الزمان
و محقق الوقوع پس مقتضی است براباختہ سوال مذکور الکیف و اما و حذف
مفعول ثانی مشیر تو سببش مست و عنیاد بالضافۃ عام است بمنہ تہ تفننی و
الترامی بموجودات قدیمہ بنا بر عموم لفظ و خاص است بمنہ تہ تفننی بموجودات قدیمہ
بنا بر خصوص محل اسے مسالت بار رسول کریم صلعم و استنارت مفید مبالغہ مشبہ
و قریب ذاتی مسلم اہل تحقیق و حذف مفعول قریب بتوسعش مشیر تفاوت
مراتب قرب بروقت تفاوت مراتب مفعول پس قرب بعید مثل از رسول کریم

ایمان صفت اختیار
بندہ ہے

ترجمہ بندہ کی اختیاری صفت ہو۔ پس بعد ایمان لعل کے لفظ سے رجا و امید واری و نیاید اذّا
اس بات کی طرف اشارہ کر رہا ہے کہ یہ سب امید واری براہ شفق و رحمت ہی نہ اشارہ بغرض احتیاج
ہے کیونکہ عدم احتیاج خود ظاہر تر ہے۔ اس لیے کہ بندہ کا ایمان اسکی صفت اختیاری ہو نیکی سبب احتیاج
نہ ہونا اچھی طرح ظاہر کر رہا ہے۔ اور اسی قریب کے معنی میں قرب ذاتی کی قید جیسا ترجمہ کریمہ میں مذکور ہوا اس بنا پر
ہے کہ قرب ذاتی کا تحقق و ثبوت ہو جائے بخلاف اسکے جو کہا گیا ہے کہ اپنی صفات سے قریب نہ ذات سے
اہل تحقیق و تہذیب و کثیث معیت و قرب و احاطت میں مذکور ہے وہاں دیکھو سے ذات مع الصفات قرب
ہو نیکی حال بالتفصیل معلوم ہو سکتا ہے سمجھنا چاہیے کہ لفظ اذّا ایسی شرط کے ساتھ مخصوص ہے جس میں نہ
عام ہو اور اس شرط کا واقع ہونا محقق اور یقینی ہو چکا ہو۔ پس آیت کریمہ میں اذّا مذکور الکیف سوال کے
ہمیشہ بلیغ رہنے کا تقاضا کر رہا ہو۔ اور مسالک فعل کے دوسرے مفعول کا حذف ہونا اس مفعول کے متوسع
ہو نیکی اشارہ کر رہا ہو۔ اور لفظ عباد جو شکم حقیقی قدیم کی طرف مضاف ہے عموم لفظ کی بنا پر عام ہو کر بندہ
خواہ بموجودات قدیمہ کے تفننی مظہر ہوں خواہ الترامی۔ اور یہی لفظ خصوص محل کی بنا پر کہ رسول کریم صلعم
ساتھ مسکت ہو خاص ہو کہ وہی بندہ موجودات قدیمہ کے خاص مظہر تفننی ہوں نہ الترامی۔ اور یہ استعارہ
کہ رسول کریم صلعم ہر سوال کرنا گویا خدا سے مسئلہ ہے مبالغہ مشبہ کو معینہ یعنی رسول صلعم ہی سوال کرنے اور
مانگ کر نہیں مبالغہ کرنے کے لیے معینہ ہو۔ اور قرب ذاتی جل جلالہ اہل تحقیق کے نزدیک قلم ہے جو اسکو اپنی
مخلوق کے ساتھ ہے۔ اور لفظ قریب کے مفعول کا حذف ہونا مفعول کے متوسع ہو نیکی سبب مفعول کے متفاوت
مراتب کی موافقت پر مراتب قرب کے متفاوت ہو نیکی طرف اشارہ کر رہا ہو۔ پس فرجیہ امیر بندہ جو رسول کریم صلعم

[illegible]

و اسم لعل لبودی عباد بمراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل است تدبیر واجب است نہ پیرا
مغزی و بہر صورت جواب سائل از قریب مذکور نشان نزول است باز یاد تملک
بیکر تعلیم لفظ احسن دعا و مباغہ اجابت بدالات ترجمی و استعارت

ترکیب نحوی اذا سالک عبادی مشبہ عنی بتقدیر کا نہ سائل عنی مشبہ بہ استعارت
مع عن بتقدیر تجاوز پس مشبہ و مشبہ بہ شرط محقق الوقوع عام الزمان بخاصیتہ اذا
است قاتی قریب مع تقدیر بالا اجابت متعلق قریب جملہ متانفہ عنہا مشبہ احببت
جملہ شرطیہ متانفہ مستعار بتقدیر حرف تشبیہ ای کما احببت الخ مشبہ بہ پس
ایں محبوبہ جزاء شرط اذا سالک الخ است جملہ خبریہ و اس ستر استیناف و

تشبیہ از فضل مطلق توان دریافت

ترجمہ اور اسم لعل کاراج عباد کی طرف ہو مخصوص المحل مراد پر جیسا او پر مذکور ہوا۔ یا رسول کریم صلعم
کی صفات انسانی کی فضیلت کا اثبات ہوا ایسے فضائل کے ساتھ کہ یہاں ہیں سنگین کے مقابلہ میں
جس میں بطور اعجاز پیش گوئی کی اطلاع ہے۔ اور اس صورت میں کہ فلسفہ تجویز یا بمعنی فلسفہ یا بمعنی از خود
جواب کے معنی میں ہے کہ اس میں ہمارا امر قاسم اور اسم لعل کاراج ان عباد کی طرف سے جو بنا براد عموم لفظ
مخصوص المحل نہیں ہیں یہاں تدبیر اور سوچنا واجب ہے۔ پیرا گتہ مغزی۔ اور بہر صورت یہ جواب سائل کا قریب
مذکور نشان نزول سے زیادتی و دوسرے مطالب کے جس میں دعا کے بہت چھوڑنے کی تعلیم ہے اور بدالات ترجمی و
استعارہ کے قابلیت کا مباغہ ہے۔ ترکیب نحوی آیت مذکورہ۔ اذا سالک عبادی مشبہ عنی کا مشبہ
ہے جسکی تقدیر یہ ہے کا نہ سائل عنی کہ یہ بطور استعارہ مع عن بتقدیر تجاوز ہے۔ پس مشبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوا کہ
اس شرط کا عام زمانہ یعنی ہر زمانہ میں واقع ہونا لفظ اذا کی خاصیت پر محقق ہے قاتی قریب کہ اس میں بالاجابت
بتقدیر جو بہی قریب کا متعلق ہے۔ یہ اسم و خبر مع متعلق مگر ایک جملہ متانفہ کہ اس سے نیلے مشبہ ہوا جسکی مشبہ
احببت دعوة الداع اذا دعان ہے کہ یہ جملہ شرطیہ متانفہ مستعارہ جو میں حرف تشبیہ قدر ہے یعنی اصل بول کے
کما احببت دعوة الداع اذا دعان پس یہ جملہ شرطیہ متانفہ مستعارہ مشبہ بہ ہو اسی جملہ متانفہ مشبہ کا یعنی
قاتی قریب بالا اجابت کا۔ اب یہ دونوں جملہ متانفہ کہ مشبہ و مشبہ بہ ہیں مگر حراہو سے شرط مقدم اذا سالک
عبادی عنی کے جو مشبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوئے تھے۔ اب یہ محبوبہ و جزاء مگر خبریہ ہوا۔
اور اس استینافی جملوں اور تشبیہ کا بحید فضل مطلق یعنی وقف مطلق سے جس کا اشارہ حرف
طے سے ہو رہا ہے معلوم کرنا چاہیے

اذا امكن بمرورہ شود بجا صنی بر حسب سوال تجزیراً جزاء بلفظ قل بنا بر سلب
 انصال زمانی در جزاء شرط باذا لغواست سن اے شرطیکہ باذاست تحقق
 بر انصال زمان خواہد کہ شرط را تا تیر در جزاء است و حال آنکہ شرط
 وقوع مفید الزمان بالماضی است پس استقامت معنی تجزیر بلفظ قل چو
 تواند شد ہم و نیز سن عطف است بر جملہ بنا بر دلیل لغویت ہم صحت جزاء
 بشرط ممکن الوقوع بجعل جاعل است پس ماقع شرط نبود مگر بوقت جعل جاعل
 بحذف اذکر بشرط اذا وان تحقق سن صیغہ ماضی ہم بشرط ان سن اکر
 وقت جعل جاعل وقت شرط است نہ وقت وقوع بحذف اذکر بشرط اذا
 و حذف ان تحقق بشرط ان ہم کہ در اینجا مستقیم المعنی نیست بتخالف نظم و شان
 نزول در تعیین فاعل سن ای در نظم صیغہ جمع فاعل سالک است و در
 سوال مذکور شان نزول تفرد سائل ہم فہم سخن بر لبیب است

ترجمہ اور اگر اذا سألک میں فعل ماضی ہو نیکی سبب یہاں کی بروقت پراڈ از ان ماضی میں گمان کر لیا جاوے
 احوال میں نیز اکا حرف لفظ قل سے مجرور تا سبب انصال زمانی سلب ہو نیکی جزا میں کیونکہ انصال زمانہ کا جزا
 سلب ہو گیا۔ شرط اذا کے ساتھ لغوی ہے یعنی جو شرط کذا کے ساتھ ہو وہ اپنی چیز کو زمانہ متصل میں تحقق یعنی واقع
 ہو گیا ہو جاتی ہے۔ سبب کے شرط کی تاثیر جزا میں ہے اور حالانکہ شرط جو زمانہ ماضی کے ساتھ مفید ہو اسکا واقع
 ہونا محقق ہے پس جزا میں معنی کا مستقیم ہونا لفظ قل کے ساتھ کیسے ہو سکے گا۔ پھر شرط کا لغو ہونا
 یہاں اس بنا پر بھی ہے کہ جزا کی صحت جعل جاعل سے ہے جبکہ شرط ممکن الوقوع ہو یعنی واقع ہونا
 اس کا ممکن نہ ہو۔ پس ماقع یعنی جو کچھ واقع ہوا بشرط نہ ہو گا مگر جعل جاعل کے وقت یعنی
 کرنے والے کے کرنے کے وقت کہ وہی شرط کا وقت ہے نہ واقع ہونے کا وقت جس میں اذا
 کی شرط کی صورت میں لفظ اذکر یعنی یاد کر۔ حذف ہو گا۔ اور ان سے شرط ہونے کی صورت میں
 ان تحقق کا حذف مانا جائے گا۔ اس لئے کہ یہاں نظم اور شان نزول کے باہم فاعل کی تعیین میں
 بتخالف ہونے کے سبب معنی مستقیم نہیں ہیں کیونکہ نظم میں سألک کا فاعل صیغہ جمع ہے اور شان
 نزول کے سوال مذکور میں سائل کا تفرد ہے۔ یہاں کلام کو سمجھنا عفت لمذک کا کام ہے۔

[illegible]

و فصل مطلق مانع تو صیف و عطف فلیستجیبوا بمعنی فلیجیبوا بحجرائی شرط
ای اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ منافی ایمان و طاعت ماسبق حاصل عباد است
چہ امر بر غیر حاصل تواند شد نہ بچین و لیومنوا نیز و نیز ایمان بر ایمان حاصل
است و معنی تاکید را شرط مانع چہ تاکید بر معدوم باطل و تاویل لعل البتہ عدم
و قوعش بر فعل مانع و آفادت معنی تقلیل فائدہ فلیستجیبوا و لیومنوا ناقص میکند
و البتہ تاویلش بمعنی راجعین حاضرین یا غائبین نیکوتر است بموافقت صلحش
که بمعنی تمہنی است و نیز باید داشت کہ این کریمہ دلیل دعوی استغاثت از رسول
کریم صلعم تواند شد و نیز دعا بتوسل مقیمان عالم روح و عالم شہود و عالم برزخ
عموماً از انبیاء و اولیاء و ملائکہ عتی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام فرمود صلعم
توسلوا الی ربکم و آں خواست شفاعت از دست صلعم یا خواست از
حق تعالی بکرامتی کہ بحال او است صلعم

نیز حاجت بر تمام عالم روح

ترجمہ اور فصل مطلق یعنی وقف مطلق تو صیف و عطف کا مانع ہے۔ اور جزا فلیستجیبوا بمعنی
فلیجیبوا مع اس شرط یعنی اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ کے یعنی جبکہ میں انکو بلاؤں یا میں نے
انکو بلایا۔ نفی کرنے والی ہے ایسی ایمان و طاعت کی جو پہلے سے بند فکرو حاصل ہوا سیلے کہ امر غیر
حاصل پر ہو سکتا ہے نہ حاصل پر۔ اور اسی طرح و لیومنوا بھی۔ اور یہی ایمان ایمان حاصل پر باطل
ہے۔ اور معنی تاکید کے لیے شرط مانع ہے اسلئے کہ تاکید معدوم پر باطل ہے۔ اور لعل کی
تاویل کو حقان کے ساتھ اس کا فعل پر نہ واقع ہونا مانع ہے۔ اور معنی تقلیل کا فائدہ دینا
فلیستجیبوا و لیومنوا کے فائدہ کو ناقص کرتا ہے۔ اور البتہ لعل کی تاویل راجعین حاضرین
یا غائبین یعنی حاضر باقائب امیدواروں کے معنی میں بسبب موافقت اپنی اصل کے کہ لعل کے
معنی تمنا کے ہیں بہت اچھی ہے۔ اور یہ بھی سمجھنا چاہیے کہ یہ آیت کریمہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم
استغاثت اور مدد مانگنے کے دعویٰ کی دلیل ہو سکتی ہے۔ اور عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ کے
سب و الٰہی توسل سے دعا مانگنے کے دعویٰ کی دلیل بھی ہو سکتی ہے عام ہے کہ دیکر انبیاء ہوں خواہ اولیاء ہوں
خواہ ملائکہ علی انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے توسلوا الی ربکم یعنی پرہیز
بکرم و پاکر و پیر و پادشہ و پادشاہ و پادشاہی سے یا خدا تعالیٰ سے مانگ ہو اس کرار کے تقیل میں جو حضور صلعم کے حال ہے

دلیل توسل و استغاثت از نبی کریم و سید انبیاء و اولیاء
و ملائکہ و توسل بقیہ عالم ارواح و شہود و برزخ
و شہوت احوال و شہوت ہوسہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بیان اسکا کہ تیرے دستِ دفع و دفعہ کے لیے جو اس کا حکم
خدا تعالیٰ کی مہربانی سے جو میری ذمہ داری ہے جس کا حکم
و رحم کو اس میں میں پڑا ہے اس کے پیشانی کے وجہ سے
و تیرے یہ دفع و دفع کے حکم اس کا حکم ہے

کہ گفتند سخن فلاں گفتن ممنوع است چہرہ خدا سے عزوجل حق از کسی شبا
اسنے وائی دلیل آوردند بریں از عدم وجوب امری بر حق سبحانہ و نظر نہ کردند بر قرآن
مجید و حدیث شریف ہم زیں پس سخن است و ترتیب اثر دعا باجا بہت حق سبحانہ
وآں باحوال است حسب مراد و تخصیصاً باعجاز شش ایہم اشتراک غیر اعجاز ہم
و تعبہا غالباً بکرامت شش اسے یا اشتراک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہم و شذوذ
معنوت یا بالمستقبل تخصیصاً غالباً بکرامت و معنوت و شذوذ یا باعجاز غالباً
بحکمت معلوم یا مآول است یہ بدل تخصیصاً غالباً بمعنوت و شذوذ یا بکرامت
وآں نیز باحوال است یا بالمستقبل الی الآخرۃ و نیز بدلی است باوقات۔

ترجمہ جنہوں نے کہا کہ سخن فلاں کہنا منع ہے اسلئے کہ خدا سے عزوجل پر کسی کا کوئی حق نہیں ہوتا ہے اسے
انہوں انہوں نے اس پر وہ دلیل اختیار کی جو حق سبحانہ پر کسی امر کے واجب نہ ہونے کی نسبت ہو اور قرآن مجید
اور حدیث شریف پر انہوں نے نظر نہ کی۔ اس کے بعد کلام ہے دعا کے ترتیب اثر میں خدا کے مقبول ہونے
پر۔ اور وہ موافق مراد احوال یعنی اسی وقت کے بطور خصوصیت اعجاز ہے جس میں غیر معجزہ کا اشتراک نہ ہوتا اور
بطور عموم اکثر کرامت و جس میں اشتراک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر معنوت سے۔ یا مآول
مراد بالمستقبل یعنی آئندہ ہو بطور خصوصیت اکثر کرامت اور معنوت سے۔ اور بطور شاذ و نادر اعجاز سے اکثر
حکمت معلوم کے موافق۔ یا مآول ہے بدل سے بطور خصوصیت اکثر معنوت سے اور بطور شاذ و نادر کرامت
سے۔ اور وہ باحوال بھی ہے یا بالمستقبل آخرت تک۔ اور وہ بدل بھی ہے باوقات سے۔ یعنی دعا
خدا کی جانب میں مقبول ہو کر حسب مراد خواہ اسی وقت اسکا اثر ترتیب ہو جاوے اعجاز کے سبب خصوصیت
کی راہ سے کسی پیغمبر کے اظہار معجزہ کے لیے کہ غیر اعجاز کا اسمیں اشتراک نہ ہو کیونکہ معجزہ سے بمقابلہ پیغمبر
عمر کا عاجز کرنا مقصود ہوتا ہے لہذا پیغمبر کے لیے اسکی خصوصیت ہو۔ اور خواہ یہ دعا مقبول کنسی ملی
کی اظہار ولایت کے لیے عام طور پر اکثر بدرجہ کرامت ترتیب ہو کہ اسمیں اشتراک غیر ہے یعنی اعجاز و
معنوت ہر دو مشترک ہیں۔ اور خواہ نادر طور پر مومن متقی کے لیے سبب معنوت ترتیب فی احوال ہو۔ یا مآول
دعا مقبول کا ترتیب اثر آئندہ ہو غالباً بطور خصوصیت اسبب کرامت و معنوت۔ اور بصورت نادر بدرجہ اعجاز
اکثر حکمت معلوم کے موافق۔ یا دعا مقبول ہو کر بدل کے ساتھ نادر کر دی جاوے غالباً بطور خصوصیت اسبب معنوت
بصورت نادر بدرجہ کرامت یا اسبب کرامت یا مآول یا بالآخرۃ کہ کسی دعا اور باوقات کا بدل بھی بخاتی ہے

در ترتیب اثر دعا باجا بہت
حق سبحانہ

مراد از سخن ترتیب اثر دعا باجا بہت

செவ்வாய்
செவ்வாய்

42

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شار الایہ +

یادداشت در کریمہ فیکشف ما تدعون الیہ ان شاء الایہ ان شار متعلق فیکشف
ما تدعون الیہ است ای بحال حسب مراد بالتفارق مراتب مذکور مش کہ در ترتیب اثر
دعا مذکور است ہم پس نفی نمیکند اجابت دعا را کہ ترتیب اثرش بالمستقبل باشد
یا ببدل و در مضامین باشد عموم احیث دعوتہ الداع را و نیز بدانکہ سلب نسبت احتیاج
محتاج بحتاج الیہ کہ بحقیقت خودش غیر منقطع است مطلقاً مش تمیز از سلب
نسبت احتیاجی ہم سلب مطلق محتاج خواہد فیکشف و بعضاً موافق دعوی است
مش اے بقضائی بعض حاجات پس نفی بعض اول باشد بدیل بحال
یا استقبل یا مافات ہم و اگر قطع نظر کردہ شود از دعا با بجا حاجات گفتہ
استراجا الہم شیتہ غیر معلق بدعا دعوی بے دلیل خلاف ثابت و بدیهہ است
ترس پس سخن است در تحقیق معنی وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ

ترجمہ معنی و مادعا الکافرین الا فی ضلال

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شاء الایہ +

ترجمہ سمجھنا چاہیے اس آیت کریمہ کو جو سورہ انعام کے چوتھے رکوع میں ہے فیکشف ما تدعون
الیہ ان شاء الایہ یعنی پس کسول دیتا ہے وہ اسخیز کو کہ تم پکارتے ہو اسکی طرف اگر چاہتا ہے پھر
ان شاء متعلق فیکشف ما تدعون الیہ کہ ہے یعنی ترتیب اثر دعا میں کشف حسب مراد
اسی وقت بحال ہوتا ہے اگر وہ چاہتا ہے مع تفارق ان مراتب کے لیون مذکور ہو کر پس یضمون
آیت کریمہ اس دعا کی اجابت کی نفی نہیں کرتا ہے جس کا اثر آئندہ مرتب ہوتا ہے یا اسکا ترتیب اثر
بدل سے ہوتا ہو ورنہ آیت مضامین ہو کہ عموم کریمہ احیث دعوتہ الداع الہ کے اور یہ بھی معلوم ہو
اگر محتاج کی محتاج الیہ کے ساتھ جو نسبت احتیاجی ہے وہ اپنی حقیقت میں غیر منقطع ہے اسکا مطلقاً
سلب محتاج کا سلب مطلق چاہے گا پس محتاج کے ہوتے نسبت احتیاجی کا مطلق سلب کیسے ہو سکتا
اور سلب بعض نسبت احتیاجی کا یہ موافق دعوی کے ہے جس میں بعض حاجات کا پورا ہونا ثابت ہے
پس نفی بعض کی ماول ہوگی بدل بحال کے ساتھ یا بالمستقبل کے ساتھ یا مافات کے ساتھ اور اگر قطع نظر کی
دعا کو فارغے انکی حاجات کے پورا ہونے میں جو انکے لیے استراجا ہو اسلئے کہ مشیتہ حق اس دعا کے ساتھ ملحق
نہیں ہے تو دعوی بدیل خلاف ہے بدیهہ کے اسکے بعد گفتگو ہے تحقیق معنی میں اس آیت کریمہ کے
جو سورہ مؤمن کے پانچویں رکوع میں ہے وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ
جسلا لہ یعنی اور نہیں ہے دعا کافروں کی مگر جنس گمراہی میں +

تحقیق معنی آیت کریمہ دعا
الکافرین الا فی ضلال

[illegible]

75219

البراهین و مناقضات

۲۴
 بزرگترین حدیث شریف
 لاتخذ واقبری و تناوحد
 شریف لاتخذ واقبری
 عید +

ذکر کیفیت حدیث شریف لَا تَحْجِدُنَا قُبُورِی وَتَنَا وَحْدَتِ لَیْسَ
لَا تَحْجِدُنَا قُبُورِی عِبْدًا ۱۰

قصیدہ حضرت شریف الرحمن
قبر ہی پر تنہا

بِکَرِ بَالِیٰ ہر کوہ و شہتِ شریفِ لائے ہو
جہڑی پتاؤ لائے ہو اقری عسید ۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَدُ اللَّهِ وَتَسْقِيهِمْ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَالْجَمْعُ أَجْمَعِينَ فَرُصَةٌ سَلَّمَ لَا تَخْجِدُ وَاقْتَرَبْتَنِي وَشَأْنُ رَجْمِهِ بَرَكْتَ خَيْرًا مَكْنِيهِ
قَبْرُ اسْتَنْبِطَ + يَأْبُو النَّبْتَ اخذ افادت سبکد بر معنی ممنوع الجوار پس تنجاذن
کما نَقُولُهُ تَعَالَى خُذْ وَأَمَّا أَشْكُرُ الرَّسُولَ الْآيَةِ كَيْسَ اسْتَفَادَهُ تَاكِيدُ نَبِيٍّ بِأَصْلِ
سِتْ شِ اے باصل اخذ است : بعض حرف تاکید هم : استفادہ ثبوت

مستقیم باقتضائے ہی

ترجمہ ذکر بیان حدیث شریف لائیکند و آخری وقتنا و حدیث شریف لائیکند ترجمہ
فَبُرِحْ عَوْبِدًا

والله اعلم بالصواب

تَحْمَدُ اللّٰهَ وَنَسْتَعِينُهُ وَنُصَلِّىْ عَلَى رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَثْفَعُهُ وَعَلَى الْاٰلِہِ وَاصْحَابِہِ
وَاٰتِیَہِٗٓ اٰجَمِیْنَ + فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِیْ وَنَسَا
مِیْلِ ہرگز مت اختیار کرو میری قبر کو سنگِ بُت ۔ مجھ سے چاہیے کہ لفظ اخذ ایسے معنی کو مفید
لے جس میں چوائز من ہے ۔ پس انتخاب بھی اپنی اصل پر کہ فرخ اخذ ہے اسی طرح حکم منع جواز پر
ہے جیسا خدا نے تعالیٰ کے قول میں خذُوا مَا آتٰکُمُ الرِّسُوْلُ الْاٰیۃ دیکھو سورہ حشر وغیرہ میں
یعنی لے لو اور اختیار کرو جو اس رسول نے تمہیں دیا آخر تک ۔ پس لَا تَتَّخِذُوا اٰکِلِیْنَ تَاکِیْدًا
حاصل کرنا اس کے اصل مادہ کی بنا پر ہے کہ لفظ اخذ ہے جو جواز کا مانع ہے اور اختیار کا
موجود نہ صرف تَاکِیْد کے عارض ہونے کے سبب ۔ اور ثبوت متقدم کا استفادہ نہی کے اقتضا
سے ہے کیونکہ نہی ثابت کے عوارض سے ہوتی ہے کہ وہ ثابت اس سے پہلے ہو اور نہی بغیر اسکے
نہیں ہو سکتی ۔ پس ثبوت متقدم کا فائدہ اسی نہی کی خواہش سے حاصل ہوتا ہے +

تفسیر حدیث شریفہ التسخیر
تفسیری و تفسیری
بیان لفظ افند و افند
مفید معنی جواز و تاکید
ہے یا بر اصل لغت و
ہنرمندی بہت
متقدم ہے

فائدہ اسی نہی کی خواہش سے حاصل ہو رہا ہے +

البتہ دریں زبان کسانند کہ قبر شریف حضرت صلعم را روشن گفتند بمحض غیر نافع
 من اعجاز نیست پیشین گوئی گرفتن قبر مبارک را صلعم غیر نافع و وہم گفتن
 لفظ و تنہم و نیز بعد تحقیق حقیقت عبادیت و معبودیت شن تحقیق حقیقت
 عبادیت و معبودیت از بجائی تحقیقش در ذکر کیفیت العلم و المعرفہ واضح است
 و در اینجا اشارت است بابطال الگم و نیز تشبیہ بمعبودیت الوثن پوشانیدن ردا و
 غلاب بر قبر و ریختن گل و صندل بر آن گرفته اندای وائی بریں فهم و کاحول
 و کفوفہ الا باللہ العلی العظیم ہم و عبادت شن تحقیق عبادت در ذکر کیفیت
 صحت استہ ایک وصفی بابہ سبحانہ مذکور است ہم محمول میتوان شد کہ سبب ویت
 مخصوصہ الوثن کہ از عوارض و ارنصب بعد تشبیہ است مقصود باشد چنانکہ
 از حدیث شریف لاحق دانستہ می شود باہمال اعجاز اگر انطباق پذیرفتہ باشد
 و در بعد ہم ثبوت متقدم ہنہی بجائی ترسد و معدوم حکمی بمقابلہ موجود حقیقی اعتباری

ترجمہ البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جنہوں نے قبر شریف حضور صلعم کو روشن بمعنی غیر نافع کہا ہے
 یہ چیز بیک حضرت صلعم کو غیر نافع خیال کرنے کی پیشین گوئی یہ ایک اعجاز ہے۔ اور وہ لفظ و تنہم
 یعنی مت کہنا یہ وہ لفظ اعجاز ہے۔ اور بعد تحقیق حقیقت عبادیت و معبودیت کے کہ انکی حقیقت کی
 تحقیق و ذکر کیفیت العلم و المعرفہ میں انکی تحقیق کے موقع پر واضح ہے۔ و مان دیکھو۔ اور یہاں
 اشارہ ہے اس بات کے ابطال کا جنہوں نے معبودیت و تنہم کے ساتھ قبر چادر و غلاب اٹھانے
 و صندل اور صندل سپر چڑھانے کو وجہ تشبیہ میں اختیار کر لیا ہے یعنی یہ باطل ہے کہ چادر و صندل وغیرہ
 بپڑھانے میں اس کی ایک قسم کی مشابہت بت کے ساتھ معبود ہونے کی ہوتی ہے اور یہ چیز بیک
 و تشبیہ میں بطل میں لہذا ان چیزوں کا وجہ تشبیہ میں اختیار کرنا خیال باطل ہے۔ افسوس ایسی کچھ
 کہ لا کفوفہ الا باللہ العلی العظیم یعنی کچھ قدرت و قوت نہیں ہے مگر خدا کی برتر و درتر
 کی مدیہ ہے۔ اور بعد تحقیق عبادت کے کہ اسکی تحقیق و ذکر حقیقتہ صحیحہ استہ ایک وصفی بابہ سبحانہ میں مذکور ہو و مان
 دیکھو۔ ان نیز وہی تحقیقات کے بعد یہ بھی گمان کیا جاسکتا ہے کہ و تن سے ہی معبودیت مقصود ہو و جو بت

چادر و غلاب و گل و صندل وغیرہ قبر شریف مبارک پر نہ چھاننا چاہیے
 اور یہی کہ کسی کس تشبیہ میں انکی معبودیت نہیں ہے

کے ساتھ جنہوں نے کہ یہ و تن کے عوارض و ارنصب ہیں و بہت ہی بعد تشبیہ ہے اگر اسی اعجاز کے ساتھ جیسا حدیث شریف لاحق سمجھا جاتا و انطباق
 باہمال ہو و نہ ثبوت متقدم نہ ہو سبب ہی مجمل مذاق ہوگی۔ اور موجود حقیقی کے مقابلہ میں موجودگی کچھ اعتبار کے لائق نہیں ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تتجدد من غير انقطاع

صم و نیز لفظ یَعْبُدُ مدلل بعوارض عارضیہ فارق است میان مقصود و حدیثین در
 وجہ تشبیہ بعوارض ذاتیہ و عوارض عارضیہ باید دانست کہ از اصل اخذ پیوستہ است کہ
 مسجد جز قبر انبیاء رحمہ را جائز نمیداشتند و الا افضل عبادت در جوار صالحان رضی ثابست
 ایشان سجده میکردندش نہ بمعبودیت مخصوصۃ الوثن چہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع
 مسجد بمعنی سجده مستقیم المعنی نیست تاں کنی و ریائی و البتہ درینوقت کسانی کہ پیرا
 بخداست می پرستند پس چہ اعتقاد باشد بر رسول اللہ تعالی صلعم تو اندشد کہ گور رحم
 برین اعتقاد در باطن خود پرستیدہ باشند از بخا تو اندشد کہ بنا بر ازنہاں عرض
 نمود **اللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يَّعْبُدُ** امید است کہ این از نہاں کتب
 عار حضرت صلعم و حرمت قبر شریف عیاں نشود چہ معبودان اصنام نار باشند صلعم
 اللہ تعالی علی قبر محمد بنی القیور و اشتداد جمل خبر بہ بنا بر تخریر است از بیکہ چہ حال باشد
 در گور خدای پیغمبر مانند روشن

ترجمہ مجمع اور لفظ یَعْبُدُ بھی جس سے عوارض عارضیہ پر لالت ہو رہی ہے وجہ تشبیہ میں عوارض ذاتیہ اور
 عوارض عارضیہ کے سبب دو نوعیتوں کے مقصود کے درمیان فارق ہے کیونکہ ان دو نوعیتوں کے
 مقصود میں وجہ تشبیہ سے کہ اول میں عوارض ذاتیہ ہیں اور حدیث میں عارضیہ الی الخ لفظ یَعْبُدُ
 ہے فرق پیدا ہو رہا ہے لفظ بھی دو نوعیت کے مقصود میں فارق ہے۔ سمجھنا چاہیو کہ لفظ
 کے متعدد سے ظاہر ہے کہ دو سوئے قبر انبیاء علیہم السلام کے مسجد جائز نہیں رکھتے تھے ورنہ جو اصلح
 اور عبادت کی فضیلت ثابت ہو۔ یاد سے سجده کے سامنے قبر انبیاء رحمہ کو لے لیتے تھے نہ بطور معبود
 مخصوص نہ بت کے اسلئے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع مسجد مستقیم المعنی نہیں ہے
 فکر کیا تو ایسے گا۔ اور البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جو پیر کو اسکی خدائی کے ساتھ پوجتے ہیں پیر
 کیا منتظر ہوگا خدائی کے بر موبل صلعم پر ممکن ہو کہ گور کو بھی اسی اعتقاد سے لے لیں اور جتے
 ہوئے رہیں ہی ہو سکتا ہے کہ حضور صلعم نے اسباب ازنہاں کے عرض کیا جناب الہی میں اللّٰهُمَّ اجْعَلْ
 قَبْرِي وَثَنًا یَّعْبُدُ اور میرے خدایمیری قبر کو ثبوت نہ بنائیو کہ پوجی جاوے۔ امید ہے کہ یہ ازنہاں حضور کی دعا کی گئی
 اور قبر اعلیٰ حرمت کے سبب ہر نہواں اسلئے کہ معبودان اصنام یعنی بت و المبودال میں رنگو صلی اللہ تعالیٰ علی قبر
 محمد بنی القیور یعنی اللہ تعالیٰ قبر نہیں محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر پر حرمت کرو۔ اور اشتداد جمل خبر بہ بنا بر تخریر ہے یعنی

در عرض زانیہ کہ استقامت معنی نیارد مش عرض ذاتیہ عید یقین عبارت از عبادت
 یقین بہرحم از رحمن سے یقین براحم یعنی خدا کی طرف سے رحمتوں کا اُسور و یقین
 سبب سے تاد حرف تشبیہ کے طرف سے وجہ تشبیہ کے توسع کا فائدہ حاصل ہے اور مفعول بہ متوصل
 ہونے سے سبب تاکید کا فائدہ پس حاصل یہ کہ میری قبر کی نوپا رکھ کو ایسا برگزانت اختیار کرو جیسا
 اکی لہ از دوزبارت زینت و سرور کے ساتھ عید کے دن ہوتی ہے جو کمتر ہے پس ہی و ممت
 از نازہ لر رہی ہے بشیر حاضر ہونے کی تاکید پر غیر معتد زینت و سرور کے ساتھ یعنی جس حال میں تم
 ہو اوی میرے آپ سے اسکی رہ میں سر کے بل ہو و نوا کھیں پاکوں جو تہ یہ کہ ہجوم کے زینت و سرور
 سے آؤ بار جو دیکہ ہجوم سے چارہ نہیں ہے اور زینت سبب لب اور لوح اللہ تعالیٰ قطعیہ ثابت
 سادہ نے سورہ اعراف رکوع تین میں یا بئی ادم خذوا زینتکم عند کل مسجدا
 و اولاد ادم اپنی زینت اختیار کرو لباس و غیرہ سے مسجد کے نزدیک سمجھنا چاہیے کہ لفظ
 اختیار اختیار مختار ممنوع الحجاز ہی یعنی مختار کہ زینت ہی اسکے اختیار کو عید ہی اور اسکا جواز منع کیا گیا
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت

تفسیر زانیہ یا بئی ادم خذوا زینتکم عند کل مسجد

حاصل نسی حدیث مذکورہ کہ

تفسیر زانیہ یا بئی ادم خذوا زینتکم

عند کل مسجد و اختار مختار ممنوع

تفسیر زانیہ یا بئی ادم خذوا زینتکم عند کل مسجد
 اور لفظ زینت عام ہے یعنی زینت لباس کے اور یعنی زیبائی و صلاح ظاہر و باطن کے
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت
 اختیار مختار ممنوع الحجاز ہی یعنی مختار کہ زینت ہی اسکے اختیار کو عید ہی اور اسکا جواز منع کیا گیا
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت

[illegible][illegible]

رضی اللہ تعالیٰ عنہ در منع مکت بر مزار یا برکت و انوار رحمۃ اللعالمین صلعم
درایت این حدیث شریف در منع وقوف لازم حضور مروی است از کتب اہل
جماعت باید دریافت چه وقوف حضرات ائمہ اہل بیت صلوٰۃ اللہ
علیہم و آلہم و سلم خود ثابت است بکلیف ^{مستخرج} عن الوقوف لازم بحضور
الثابت و درین حدیث شریف ہم اعجاز لیست به پیشین گوئی مستثنیٰ حرمان
برکات مزار یا برکت لازم سعادت بدالالت بالاثارت

يا فاضل بن محمد شيخنا المستقر راي اعيان الناس ولا تغفلوا
 اللهم صل وسل على محمد بن علي الرضا وعلى
 جميع طلبة كتابه ورضاه وشفعه
 آمين

میرے بھائی محمد تقی علیہ السلام سے حضرت رحمۃ اللعالمین صلی اللہ علیہ وسلم کے مزار بابرکت و
الذّار پر کھڑے کی حاجت میں ہے وہ مع روایت اس حدیث شریفہ کے اُس وقت کے منع
میں نہیں ہے جو حاضر کو لازم ہے اور جو مروی ہے کہ اہل سنت و جماعت کی کتابوں سے معلوم
کرنا چاہیے اسی لئے کہ حضرات ائمہ اہل بیت صلوات اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کی حاجت میں
اجماع میں کا وقوع۔ خدایا برتری محمد بنی امی پر اور ان سب پر ہو جو۔ مزار
الہم کے جوار میں خود ثابت ہے۔ پس اس وقت کا کیسے منع ہو سکتا ہے جو لازم ہے
اسے۔ اور اس حدیث شریفہ میں ایک آجائز پیشین گوئی بھی ہے جو لوگوں کی
کے لئے ہے مزار بابرکت لازم السعادت کے لئے کہ سعادت اس کو لازم ہے۔
لہذا اشارت اس مضمون سے دلالت ہو رہی ہے کہ یہی ثبوت تقدم کو بالخصوص چاہی ہے
سستی زیارت میں ہر مثل عید کے ہر حال کہ صحابہ و تابعین وغیرہ کے زانی قرب میں حضور شریف
جلیق سستی کی تاکید ہر روز زبان حال کی سستی پیشین گوئی کا معجزہ ہی ایہا الناس انما تعقلون اور لوگوں کی
تم سمجھو کہ اللہ صلی علیہ وسلم علی نبی الرحۃ وعلی جلالہما اجتدوا ترصا وشفقنا وترحمنا یہ

ہی پر وقت مزارا ندرس یکم خلابہ وقت ثابت اول۔

بنیان انجمن توحیدیں کوئی جدید فکر سے

ذکر بیان کا اچھا نمونہ قرآن مجید لکھنا
اور پڑھنا غیب سے اور اظہار کے

۱۷
در کجینہ منع نوشتن قرآن مجید از ایشانست
و نوشتن آن را دیگر سلطانست *

[illegible]

۱۴۰۰